UNIVERSAL
LIBRARY

ایران قدیم

یا

تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان

تألیف

حسن پیرنیا (مشیرالدّوله سابق)

با ۱۶ گراور و ۳ نقشه

چاپ دوّم

(۲۰۰۰ جلد)

بسرمایهٔ



اسفند ماه ۱۳۰۹

طهران ـ مطبعهٔ مجلس

این کتاب که برحسب تقاضای وزارت جلیله معارف برای مدارس متوسّطه تألیف شده ومطابقت آن با دستور رسمی دورهٔ اوّل مدارس مزبوره بتصدیق شورای عالی معارف رسیده باختیار وزارت معارف گذارده میشود

محصّلین برای فرا گرفتن آنچه در متن یا در ذیل صفحات با حروف ریز (حروف۱۲) بطبع رسیده الزامی ندارند

طهران ـ اسفند ماه ۱۳۰۹

حسن پیرنیا

فهرست مندرجات	صفحه

مقدّمه

شکل جغرافیائی فلات ایران	۲
نژادها : نژاد سفید پوست ـ مردمان هند و اروپائی	۷
آریانها ـ شعبهٔ ایرانی آنها	۹
آمدن آریانها بفلات ایران	۱۱
مذهب آریانها و اخلاق آنها	۱۳
خانواده ـ طبقات ـ شکل حکومت	۱٤

مختصری از تاریخ عیلام

مقدّمه	۱٦
حدود عیلام	۱۷
نژاد زبان	۱۷
خطّ مذهب شهر شوش	۱۸
تقسیم گذشته های عیلام	۱۹

اوّل ـ از ازمنهٔ قدیمه تا ۲۲۲۵ ق . م .

سومریها و اگدیها	۲۰
مذهب	۲۱
پاتسی های سومری ـ اگدیها و سلسلهٔ سامی	۲۲
قوّت یافتن سومر ـ انقراض دولت سومری بدست عیلامیها	۲۳
کارهائی که سومریها برای بشر کرده اند	۲٤
اوضاع عیلام	۲۵

دوّم ـ از ۲۲۲۵ الی ۷٤۵ ق . م .

بزرگ شدن بابل	۲۵
سلسلهٔ اولی	۲٦
سلسلهٔ سوّم یا کاسّی ها	۲۷
سلسلهٔ چهارم یا پاشها سلسلهٔ ششم یا بازیها	۲۸

سوّم ـ از ۷٤۵ تا ٦٤۵ ق . م .

در این دوره طرف عیلام آسور است	۲۸
عهد سوّم ـ آسور جدید ـ جنگهای آسور با عیلام	۳۰
آسوربانیپال و جنگهای او	۳۲
انقراض عیلام	۳٤
خاتمه	۳۵

فهرست مندرجات	صفحه
تاریخ آریانهای ایرانی	
مقدّمه	۳۶
یونانیهای قدیم که راجع بتاریخ ایران آثاری ازخود گذاشته اند	۳۷
باب اوّل دورهٔ مادی	
مقدّمه	۳۹
فصل اوّل شاهان ماد	٤۱
دَیااُکّو و تأسیس دولت ماد فْرَوَرْتیشْ	٤۱
هووَخْشَتَرَ	٤۲
لیدیّه	٤۳
آستیاگ (ایختوویگو)	٤٥
فصل دوّم تمدّن مادی	٤٦
باب دوّم دورهٔ اوّل پارسی‌ها	
مقدّمه	٤۹
فصل اوّل شاهان هخامنشی	٥۱
اوّل - کوروش بزرگ	٥۱
خروج بر ایختوویگو	٥۱
تسخیر لیدیّه	٥۲
تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر	٥٤
تسخیر ممالك شرقی تسخیر بابل	٥٦
خصال کوروش	٥۹
دوّم - کَمْبوجیَه	٦۰
واقعهٔ بَرْدیای دروغی	٦۳
سوّم - داریوش اوّل - بزرگ	٦٥
تشکیلات داریوش	٦۸
تسخیر پنجاب و سند لشکرکشی باروپا - تسخیر تراکیّه و مقدونیّه	۷۱
جنگ با یونان	۷۳
خصال داریوش	۷٦

فهرست مندرجات	صفحه
چهارم - خشیارشا (لشگر کشی او بیونان)	۷۷
جهات عدم پیشرفت ایران در این جنگ	۸۲
خصائل خشیارشا	۸۳
پنجم - اردشیر اوّل (اَرْتَخشْتْرَ)	۸٤
ششم - خشیارشای دوّم	۸٥
هفتم - سُغْدیانسْ هشتم - داریوش دوّم	۸٦
نهم - اردشیر دوّم (اَرْتَخشْتْرَ)	۸۷
دهم - اردشیر سوّم	۹۰
یازدهم - آرسیس (اَرْشَک)	۹۱
دوازدهم - داریوش سوّم	۹۲
فصل دوّم	۹۲
قشون کشی اسکندر بایران - انقراض سلسلهٔ هخامنشی	
مقدّمه	۹۲
جنگ گرانیك	۹۳
جنگ ایسّوس	۹٥
جنگ گُوْگامِل	۹۷
فصل سوّم	۹۹
تمدّن ایران در دورهٔ هخامنشی	
وسعت دولت هخامنشی	۹۹
تشکیلات داوری و مجازاتها	۱۰۰
سپاه و بحریّه	۱۰۱
مذهب	۱۰۲
طبقات صنایع	۱۰٤
آثار دورهٔ هخامنشی : در پاسارگاد	۱۰٦
در تخت جمشید - در نقش رستم - در شوش	۱۰۷
سروستان و فیروز آباد زبان و خطّ	۱۰۸
کتیبه ها	۱۰۹
باب سوّم - دورهٔ مقدونی ویونانی - اسکندر وسلوکیها	
فصل اوّل فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوّم	۱۱۲
تسخیر ممالك شرقی ایران - سفر جنگی بهند	۱۱۲

فهرست مندرجات	صفحه
مراجعت اسکندر بایران وفوت او	۱۱٤
فصل دوّم طرز رفتار اسکندر ـ کارهای او	۱۱٤
فصل سوّم جانشینان اسکندر ـ سلوکیها	۱۱۷
باب چهارم دورهٔ پارتیها	
فصل اوّل پارتیها و شاهان اشکانی	۱۲۱
اشك ۱ ـ اَرْشَک اوّل اشك ۲ ـ تیرداد اوّل	۱۲۲
اشك ۳ ـ اَرْدوان اوّل اشك ٤ ـ فری یاپیت اشك ٥ ـ فرهاد اوّل	۱۲۳
اشك ٦ ـ مهرداد اوّل	۱۲۳
اشك ۷ ـ فرهاد دوّم	۱۲٤
اشك ۸ ـ ارْدوان دوّم اشك ۹ ـ مهرداددوّم ـ بزرگ ارمنستان	۱۲٥
آسیای صغیر	۱۲٦
نخستین ارتباط ایران باروم اشك ۱۰ ـ سَنَدْروک اشك ۱۱ ـ فرهادسوّم	۱۲۷
اشك ۱۲ ـ مهرداد سوّم اشك ۱۳ ـ اُرُدْ اوّل	۱۲۸
حرّان و ماراتُن اشك ۱٤ ـ فرهاد چهارم	۱۳۲
جنگ دوّم با روم	۱۳۳
جنگ سوّم با روم	۱۳٤
ارمنستان	۱۳٦
اشك ۱٥ ـ فرهاد پنجم اشك ۱٦ ـ اُرُدْ دوّم اشك ۱۷ ـ وانان	۱۳٦
اشك ۱۸ ـ اردوان سوّم	
اشکهای ۱۹ ـ ۲۰ ـ ۲۱ واردان ـ گودَرْزْ ـ وانان دوّم	۱۳۷
اشك ۲۲ ـ بلاش اوّل	
تاجگذاری تیرداد درروم	۱۳۹
اشك ۲۳ ـ خسرو	۱٤۰
اشکهای ۲٤ ـ ۲٥ بلاش دوّم و بلاش سوّم	
اشك ۲٦ ـ بلاش چهارم	۱٤۲
اشك ۲۷ ـ ۲۸ بلاش پنجم واَرْدَوان پنجم	
فصل دوّم اوضاع ایران در دورهٔ پارتیها ـ تمدّن اشکانی	۱٤٤
بسط دولت اشکانی	۱٤٤
تشکیلات دولت اشکانی	۱٤٥
مذهب	۱٤٦
زبان و خطّ صنایع و فنون	۱٤۷
تجارت	۱٤۸
مسکوکات	۱٤۹

فهرست مندرجات	صفحه
مذاهب خارجه نتیجه	۱۵۰

باب پنجم دورهٔ دوّم پارسیها

فصل اوّل شاهان ساسانی	۱۵۱
مقدّمه	۱۵۱
اوّل - اردشیر اوّل (اَرْتَخْشَتْر)	۱۵۱
دوّم - شاپور اوّل (شاه پوهْرْ)	۱۵۴
جنگ اوّل با روم جنگ دوّم - اسارت والِرِیَنْ	۱۵۴
کارهای شاپور هنگام صلح	۱۵۶
سوّم - هرمز اوّل (آئوهْرْمَزْدْ) چهارم - بهرام اوّل (وَرَهْران) پنجم - بهرام دوّم (وَرَهْران)	۱۵۷
ششم - بهرام سوّم (وَرَهْران) هفتم - نرسی (نِرْسِهْ)	۱۵۸
هشتم - هرمز دوّم (آئوهْرْمَزْدْ) نهم - آذر نرسی (آذر نِرْسِهْ) دهم - شاپوردوّم (شاهپوهْرْ) - بزرگ	۱۶۰
جنگ اوّل با روم	۱۶۱
جنگ دوّم با روم	۱۶۲
یازدهم - اردشیر دوّم (اَرْتَخِشَتْر) دوازدهم - شاپور سوّم (شاهپور)	۱۶۴
سیزدهم - بهرام چهارم (وَرَهْران)	۱۶۵
چهاردهم - یزدگرد اوّل (یَزْدِکَرْتْ)	۱۶۶
پانزدهم - بهرام پنجم (گور)	۱۶۷
جنگ با روم شرقی	۱۶۸
شانزدهم - یزدگرد دوّم (یَزْدْکَرْتْ)	۱۶۹
هفدهم - هرمز سوّم (اَئوهْرْمَزْدْ) هیجدهم - فیروز اوّل (پیروز)	۱۷۰
جنگهای هیاطله	۱۷۱
نوزدهم - بلاش (وَلَگاش)	۱۷۲
بیستم - قباد اوّل (کَواتْ) پیدایش مَزْدَکْ - خلع قباد و بازگشت او بسلطنت	۱۷۳
جنگ با بیزانس	۱۷۴
جنگ دوّم با بیزانس	۱۷۵
مَزْدَکیها	۱۷۶

فهرست مندرجات	صفحه
بیست ویکم - خسرو اوّل انوشیروان عادل - (خُسْراوْ آنوشَگ رَبان)	۱۷۶
سیاست داخله	۱۷۷
سیاست خارجه	۱۷۸
جنگ اوّل با بیزانس	۱۷۹
جنگ در سر لازیکا جنگ با هیاطله	۱۸۰
جنگ با خزرها دست نشاندگی یمن	۱۸۱
جنگ با ترکها	۱۸۲
جنگ سوّم با بیزانس	۱۸۳
خصال انوشیروان	۱۸٤
بیست و دوّم - هرمز چهارم (آهورمَزْدْ)	۱۸۵
بیست و سوّم - خسرو دوّم معروف به پرویز (خُسْراوْ آپَرْویزْ)	۱۸۶
جنگهاي خسرو پرویز با بیزانس	۱۸۷
جنگهای هِرَقْل محاصرهٔ قسطنطنیّه	۱۸۹
جنگ دَسْتْکَرْدْ خلع و قتل خسرو پرویز	۱۹۰
خصائل خسرو پرویز	۱۹۱
بیست وچهارم - قباد دوّم (کَواتْ) بیست وپنجم - اردشیر سوّم (آرْتَخشَتْر)	۱۹۲
بیست و ششم تا سی و چهارم - زمان هرج و مرج سی و پنجم - یزدگرد سوّم (یَزْدْکَرْتْ) نهضت عرب بطرف ایران	۱۹۳
مقدمه	۱۹۳
جنگ ذوقار جنگ زنجیر	۱۹۵
جنگ پل	۱۹٦
جنگ قادسیّه و تصرّف مداین	۱۹۷
جنگ جلولاء	۱۹۹
جنگ نهاوند تسخیر ایالات ایران و فوت یزدگرد	۲۰۰
سلسلهٔ ساسانی پس از فوت یزدگرد	۲۰۱
ایران پس از جنگ نهاوند	۲۰۲
فصل دوّم تمدّن ایران در دورهٔ ساسانی	۲۰۳
مبحث اوّل	
طبقات - تشکیلات - مسکوکات - تجارت - روابط خارجه	
طبقات	۲۰۳
تشکیلات اداری مالیّه	۲۰۵
لشکر	۲۰٦

فهرست مندرجات	صفحه

داوری	۲۰۸
چاپارخانه ها روحانیون	۲۰۹
مسکوکات ساسانی	۲۱۰
ذخیرهٔ نقدی خزانه حرفت و تجارت	۲۱۱
روابط ایران با دول خارجه	۲۱۲
مبحث دوّم	
مذاهب در دورهٔ ساسانی	
مذهب زرتشتی	۲۱۳
زمان پیدایش زرتشت	۲۱٤
زندگانی زرتشت	۲۱۵
آئین زرتشت	۲۱٦
مذهب مانی	۲۱۸
مذهب مَزْدَك	۲۲۰
قسمت دوّم - مهر پرستی - میثْرَ (مهر)	۲۲۱
مذهب عیسوی و بودائی مذهب عیسوی	۲۲۲
مذهب بودائی	۲۲۳
معتقدات آریانهای ایرانی ازنظر تاریخ	۲۲۳
مبحث سوّم	
اخلاق ـ مجازاتها	
اخلاق	۲۲٤
مجازاتها	۲۲۵
مبحث چهارم	
زبان ـ کتب پهلوی ـ ادبیّات ـ خطّ ـ تاریخ	
زبان - کتب پهلوی	۲۲٦
ادبیّات	۲۲۸
خطّ دورهٔ ساسانی	۲۲۹
تاریخ	۲۳۰
مبحث پنجم	
صنایع	
معماری و حجّاری	۲۳۰

فهرست مندرجات	صفحه
کتیبه های ساسانی	۲۳۳
نقاشی شعر موسیقی	۲۳٤
زبانها و خطوط ایران قدیم	۲۳٤
اوّل - زبانها دوّم - خطوط	۲۳۵
خاتمه	۲۳٦
یك نظر اجمالی بچهارده قرن ایران باستان	
کارهائی که آریانهای ایرانی برای تمدّن بشر کرده اند	۲۳۸

فهرست نقشه ها و گراور ها

	مجاور صفحه
نقشهٔ ایران در دورهٔ هخامنش (زمان داریوش بزرگ)	۷۲
نقشهٔ قسمت غربی آسیای صغیر و قسمت شرقی یونان	۷۹
نقشهٔ ایران در دورهٔ ساسانی (زمان انوشیروان عادل)	۱۸٤
مشهد مرغاب - مقبرهٔ کوروش بزرگ	۵۸
مسکوکات هخامنشی (دَریك - سیکل نقره)	۷۰
نقش رستم - مقبرهٔ داریوش اوّل و بعضی ازشاهان هَخامنشی	۷٦
تخت جمشید - ستونهای بارگاه خشیارشا	۸۲
شوش - فریزي از کاشیهای الوان - جاویدانها	۱۰۸
نمونهٔ خطّ میخی پارسی	۱۱۰
اَلْحَضَرْ - کلونی و حجّاریهای برجسته طالارجنوبی قصر اصلی -صورتهای پارتی	۱٤۸
مسکوکات اشکانی	۱۵۰
نقش رستم - والِرین امپراطور روم در مقابل شاپور اوّل بزانو در آمده	۱۵٤
تیسفون - طاق کسري - قصر شاپور اوّل	۱۵٦
مسکوکات ساسانی	۲۱۰
مهرگاو نر هرمز را میکشد	۲۲۲
نمونه خطّ پهلوی	۲۳۰
فیروز آباد - تزئینات دیوار قصر اردشیر اوّل ساسانی	۲۳۲
مشرق بحر المیّت - تزئینات قصر مَشیتا	۲۳٤
نمونهٔ خطّ آوستائی	۲۳٦

ایران قدیم

یا

تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان

تألیف

حسن پیرنیا (مشیرالدّوله سابق)

با ١٦ گراور و ٣ نقشه

چاپ دوّم

(٢٠٠٠ جلد)

طهران - مطبعهٔ مجلس

١٣٠٩

بسمه تعالی

مقدمه

شکل جغرافیائی فلات ایران مملکتی که ما آنرا ایران مینامیم قسمت اعظم سرزمین وسیعی است که درجغرافیا موسوم بفلات ایران است این مرز وبوم پهناور شامل جلگهٔ وسیع وبلندی است که از هرطرف کوههای بلند آنرا احاطه دارد: درمشرق سه‌رشته کوه متوازی که معروف بکوههای سلیمان است درشمال کوههای البرز که مانند زنجیری ازشرق بغرب امتداد یافته این کوهها درغرب از کوههای ارمنستان جدا شده و از جنوب دریای خزر گذشته بواسطهٔ (کوه بابا) به(هندوکُه) پیوسته و این هم با (هی مالایا) بلندترین کوههای عالم متّصل است در مغرب فلات کوههای کردستان یا زاگُرُس (۱) واقع است که از شمال بجنوب رفته و بعد بطرف جنوب و شرق برگشته بدریای عمّان میرسد

کوههای جنوب ومشرق بیشتر از موادّ آهکی است درکوههای غربی نزدیک دریاچه اورْمِیَه(۲) سنگ خارانیز دیده‌میشود بعضی‌ازکوههای‌شمال‌ازموادّ آتشفشانی ترکیب یافته یعنی موادّ آنها از قعر زمین بیرون آمده مانند دماوند در نزدیکی طهران و سَبَلان در آذربایجان این آتش فشانها اکنون خاموش است اعلا درجهٔ بلندی فلات ایران در جنوب آن و سراشیبی فلات از جنوب بشمال است زیرا

---

(۱) - اروپائیها چنین نامند (۲) - اسم این دریاچه را جغرافیّون عرب و غیره اورْمِیَه ضبط کرده و در روایات قدیمه ما آنرا چی‌چَسْتْ یا چی‌کَسْتْ نامیده اند

در کرمان ارتفاع آن تقریباً ۱۶۰۰ متر است و حال آنکه در مشهد از ۱۰۵۰ و در تبریز از ۱۲۰۰ تجاوز نمیکند (۱) مساحت فلات ایران دو میلیون وششصد هزار کیلومتر مرّبع یا تقریباً پنجاه و پنج هزار فرسخ مرّبع میباشد (۲) ایران کنونی از این مساحت دارای شصت و سه در صدد یا تقریباً دو ثلث از کلّ است و آنچه باقی میماند متعلّق بممالکی است مانند افغانستان و بلوچستان و غیره که بر اثر حوادث تاریخی از اوایل قرن سیزدهم هجری متدرّجاً از ایران جدا شده اند

آب وهوای فلات ایران خشك است بخصوص درقسمت مرکزی آن که موسوم به کویر لوت و یکی از گرمترین جاهای دنیا است باستثنای گیلان و مازندران و سواحل خلیج پارس که بارندگی در آنجا ها زیاد است در سایر نقاط ایران مجموع مقدار باران در عرض سال تقریباً ازسه گره ونیم تاچهار گره ونیم تجاوز نمیکند(۳)

درشمال ایران باد های باران‌آور زیاد میوزد ولی وقتیکه بکوههای بلند اَلبُرْز برمیخورد غالباً بطرف جنوبی آن تجاوز نمیکند ازاین جهت درگیلان و مازندران بارندگی زیاد میشود درصورتیکه صفحات جنوبی این کوه خشك است بادهائیکه در ایران میوزد از دو سمت است شمال غربی و جنوب شرقی اوّلی از اثر بادهای تند شمال امریکا است که از اوقیانوس اطلس عبور کرده از راه دریای مغرب (٤) بدریای سیاه وآسیای صغیر میرسد وازآنجا بایران وهند میگذرد دوّمی ازاوقیانوس هند تولید شده بطرف ایران میوزد علّت اینکه جهت این بادها تغییر نمیکند از این جاست که بادهای مذکور باید از دالان تنگ سلسله های جبال بگذرد و معلوم است که کوهها جا وجهت عوض نمیکنند دربعضی ازقسمت های ایران بادها مانند باد ۱۲۰ روز سیستان وزش منظّم وتند دارد در وسط فلات ایران کویری است

---

(۱) ـ مطر معادل یك گز از مقادیر جدید یا پانزده گره و شش عشر است

(۲) ـ کیلومتر معادل یك میل از مقادیر جدید یا ۹۷۵ ذرع است (۳) ـ از ۲۲ الی ۲۸ سانتیمتر (٤) ـ مِدیترانه را در ایران بعضی دریای سفید یابحر ابیض نامند ولیکن این اسم در جغرافیا بدریای سفید که با اوقیانوس منجمد شمالی مربوط است اطلاق شده دریای مدیترانه را اکثر ملل از جهت موقع آن درمیان سه قارّه دریای « میان زمین » نامیده اند ولی چون این اسم مأنوس نیست لابد باید آنرا مانند قدما دریای مغرب یا روم نامید در این کتاب اسم اوّلی اختیار شده

که اهالی جنوب آنرا لوت مینامند وباوجود اینکه پست ترین قسمت فلات ایران است باز بلندیش به ۶۰۹ متر میرسد عبور از کویر برای کاروانها از جهت باتلاقها و ریك روان خطرناك میباشد در فلات ایران رودی که قابل کشتی رانی باشد منحصر بکارون است رود مزبور که از کوههای بختیاری شروع میشود درخوزستان جاری است وبه بهمشیر میریزد رودهای دیگر از اینقراراست : در شمال ارس ـ سرخ رود یا قزل اوزن (که پس از اینکه بشاهرود پیوست سفید رودش نامند) و اترک این سه رود بدریای خزر میریزند دراصفهان زاینده رود که درباتلاقی گم میشود درطرف مشرق مرغاب و هریرود که در صحرای ترکمن فرومیروند درسیستان هیلمند (یاهیرمند) ودر حدّ شمال شرقی فلات ایران رود بزرگ آمویه که ازبدخشان شروع شده بدریای آرال میریزد(۱) فلات ایران دارای چند دریاچه است و علماء معرفت الارض آنها را باقی ماندهٔ دریائی میدانند که وقتی قسمت اعظم فلات ایران را در زیر خود داشته دریاچه های مزبور ازقرار ذیل است ۱) در شمال وغرب فلات وصفحات مجاور آن : دریاچهٔ اورمیه درطرف غربی آذربایجان ـ دریاچهٔ (وان) در ترکیّه در ۱۵ فرسخی حدود ایران و دریاچهٔ (گکچای) در قفقازیّه مهمترینِ اینها دریاچهٔ اورمیه است که عمق آن پانزده ذرع و آب آن خیلی شور و تقریباً در ارتفاع هزار متر ازسطح دریای اوقیانوسی واقع است (۲) ۲) درپارس دو دریاچهٔ مهارلو (۳) و نیریز (٤) ۳) درسیستان دریاچهٔ هامون که فاضل آب آن درسالهائیکه بارندگی میشود بگودِ (زرّه) میریزد ٤) در کرمان هامون دیگری است موسوم به نمك زار (بعضی اسم این دریاچه را جزمریان

(۱) ـ این رود درزمان اسکندر بدریای خزر میریخته وسفاین تجارتی از آمویه بدریای مزبور و از این راه برود (کوروش) یا کورای کنونی (در قفقازیّه) میرفته بعد این رود مجرای خود را تغییر داده و آب خود را بدریای آرال ریخته در ۱۲۲۰ میلادی مُغولها برای خراب کردن اُرگنج پای تخت خوارزم آب رود را بطرف شهر مزبور بردند در نتیجه آمویه به مجرای سابق افتاد و تقریباً سه قرن این مجری را می پیمود ولی باز تغییر مجری داده بطرف دریای آرال رفت چنانکه حالا هم باین حال باقی است چون دریاچه آرال را در جغرافیا دریا گفته اند مؤلّف هم دریا نوشته (۲) ـ دریای اوقیانوسی یعنی دریائی که با اوقیانوس مرتبط است مانند خلیج پارس وغیره (۳) ـ بعضی مَحَلو نوشته اند (٤) ـ دریاچهٔ نیریز به بختگان هم معروف است

نوشته اند) آب، دو رود کوچك بمپور وهلیل باین هامون میریزد ۵) بین طهران و قم دریاچهٔ قم یا حوض سلطان

از طرف شمال چنانکه گفته شد فلات ایران بدریای خزر محدود است این اسم بمناسبت مردمانی است که موسوم به خزر بوده و در کنار شمال غربی این دریا قرونی بسر برده اند (۱) این دریا از حیث عمق بسه قسمت تقسیم شده و گودترین جاهای آن در قسمت جنوبی است زیرا شمال دریا از جهت لای رود بزرگ آدیل (وُلگا) که بدریا میریزد کم عمق میباشد (۲) سطح دریا ۲۶ متر از سطح دریای اوقیانوسی پائین تر است و چنانکه بتجربه رسیده همواره فرو میرود سبب آنرا از تابستانهای بسیار گرم و تبخیر زیاد آب دریا میدانند

فلات ایران از طرف جنوب بخلیج فارس و دریای عمّان محدود است خلیج مزبور که از گرمترین جاهای دنیا است وشبه جزیرهٔ عربستان را از ایران جدا میکند بواسطه بوغاز هرمز با بحر عمّان اتّصال میبابد واز این راه باتمام دنیا مربوط است شطّ العرب باین خلیج میریزد وملل قدیمهٔ عالم مانند سومریها و آکدیها وعیلامیها و کلدانیها و پارسیها و نیز اعراب ارتباط تاریخی نزدیك با این خلیج داشته اند و سواحل آن مهد تمدّن های خاموش عهود قدیمه است جزایر بسیاری در این خلیج است که بزرگترین آنها قِشْم و بحرین میباشد فلات ایران دارای معادن زیادی است از قبیل مس ـ آهن ـ سرب ـ زغال سنگ ـ مرمر ـ گِلْ سرخ ـ فیروزه وغیره طلا نیز کشف شده و چنانکه علمای فن گویند قسمت بزرگ فلات ایران روی نفط قرار گرفته ولیکن چون باستخراج معادن هنوز کاملاً نپرداخته‌اند محصولات آن بیشتر زراعتی است و از جهت آب و هوای برّی و کمی بارندگی در بعضی از قسمتهای ایران زراعت فقط آبی است ولی کلّیّةً زراعت دیمی در ایران غلبه دارد شمال ومغرب فلات ایران از حیث نباتات ازقسمت مرکزی و شرقی غنی تر است جهت آن درشمال تا سلسله کوه البرز دریای خزر ودر غرب اثر دریای

(۱) ـ اروپائیها آن را کاسپیَنْ مینامند جغرافیون عرب کاسپیَنْ را (قزْبین) کرده اند
(۲) ـ عمق آن در شمال تقریباً ۴۰ و در جنوب ۹۵۰ متر است

مغرب است که هرچند در فلات ایران ضعیف میباشد ولی باز در قسمتی ازمغرب آن نافذ است جاهائیکه آب باشد خاك درّه ها حاصلخیز است و نباتات قوّت زیاد دارد خاك درّه ها ودامنه ها رسوبی یعنی لائی است که ازسیلابها و رود های روی زمین مانده ولی وقتیکه از سطح زمین پائین رویم غالباً بسنگ و ریگ و ماسه میرسیم (۱) اگرچه عرض جغرافیائی فلات ایران تقریباً از بیست و چهار الی چهل و دو شمالی است ونمیبایست دراین عرض اختلاف زیاد بین آب وهوای نقاط مختلفه فلات باشد ولیکن بواسطه اختلاف ارتفاع یا مواقع خاصّی درکنار دریا ها ودریاچه ها یا درپناه کوهها ویا درنزدیکی کویر اختلاف زیاد درآب وهوای قسمتهای مختلف فلات ایران حاصل شده و از این جهة همه قسم درخت وگل و ریحان در ایران میروید راههای تجارت وروابط امروزی سکنهٔ فلات ایران تقریباً همان است که در ازمنه تاریخی بوده لذا فقط بعضی را که برای تاریخ اهمیّت دارد ذکرمیکنیم راهیکه از بین النّهرین بفلات ایران میآمد ازجائیکه بعدها موسوم به (سِلوکیّهْ)(۲) گردید و در نزدیکی بغداد کنونی بود از دجله گذشته و متابعت وادی دیاله را نموده به آرْتی میتا درنزدیکی قزل رباط امروزی میرسیدوبعد به شالا که کرسی حُلْوانْ (۳) بود منتهی میگشت ازاینجا صعود بفلات ایران شروع میشد وراه مزبور بعد ازگذشتن از کوههای زاگرس وکامْبادِنْ (٤) یا تقریباً کرمانشاه امروزی وارد وادی بلند کرخه میشد و پس ازعبور ازکنگاور (یا کنگبارِ (٥) قدیم) بهمدان منتهی میگشت وهمدان بواسطه راههای مختلف با شوش وشهرهای دیگر ارتباط میبافت از راههای دیگر راههائی که ازفلات ایران بهند میرود شایان توّجه است یکی از آنها راهی است که از وادی کابل شروع شده وازکوههای سلیمان گذشته به پیشاور که در وادی سند است میرسد دیگری که کوتاه تر است از تنگهٔ خیبر میگذرد فاتحین هند ونادرشاه ازاین راه گذشته اند بالاخره راهی که افغانستان کنونی را بوادی آمویه ارتباط میداد وا کنون نیز همان اهمیّت را دارد راهی است که از بامیان وبلخ شروع شده و کوههای هند وکُه را بریده بوادی مزبور میرسد

---

(۱) ـ ازاین نوع علائم گمان میکنند که درعصرچهارم معرفت الارضی قسمت اعظم فلات درزیر آب بوده
(۳) ـ حلوان قلعه ای بود درکوههای کردستان در نزدیکی کرکوك (۲) ـ SÉLEUCIE
(٤) ـ KAMBADÈNE (٥) ـ KONKOBAR

سایر راههای ایران یعنی ازری بآذربایجان و گیلان وخراسان واصفهان وازخراسان بآسیای وسطی و ازبندرعباس (۱) بشیراز وازری ازراه دامغان بطبرستان و گرگان همان بوده که حالاهم هست عدّهٔ نفوس فلات ایران معلوم نیست چه بوده واکنون هم چون سر شماری نشده محقّقا معلوم نیست حدس میزنند که باید جمعیّت ایران و افغانستان و بلوچستان بین شانزده و بیست میلیون باشد از سایر اطّلاعات جغرافیائی چون ارتباط مستقیمی با تاریخ ندارد میگذریم (۲) ولیکن این نکته را که برای تاریخ اهمیّت دارد مخصوصاً باید درنظر داشت : فلات ایران پلی است که قسمتهای شرقی و غربی آسیا را با یکدیگر اتّصال داده و این موقع فلات ایران در تاریخ اهمیّت مخصوصی داشته چه در ازمنه ای که دریا نوردی آسان نبود فلات ایران یگانه راهی بود که قسمتهای آسیا را با یکدیگر و با ممالك دریای مغرب و اروپا مربوط مینمود و چون فلات مزبور در چهار راه عالم قدیم واقع و وسیلهٔ ارتباط مردمان بسیار از نژاد ها و ملل مختلفه بوده از این موقع جغرافیائی نتایجی حاصل شده که از تاریخ آن معلوم است و در ذیل بیاید ونیز آب وهوا و مخصوصاً کمی آب در ایران اثراتی در اخلاق وعادات و مذهب ایرانیان قدیم گذارد که در جای خود روشن خواهد بود

نژاد ها : نژاد سفید پوست ـ مردمان هند و اروپائی

چنانکه ازنژاد شناسی (۳) معلوم است سکنهٔ روی زمین ازحیث نژاد به پنج قسمت تقسیم شده اند : ۱ ـ سفید پوست یا ابیض ۲ ـ زرد پوست یااصفر ۳ ـ سرخ پوست یا احمر ٤ ـ سیاه پوست یااسود ٥ ـ مالِه (٤) سه نژاد آخری ارتباطی با موضوع این کتاب ندارند نژادزرد پوست را بعضی از محقّقین نژاد مغول نیز نامیده اند این نژاد موافق عقیدهٔ اکثر محقّقین بسه قسمت تقسیم شده : چین و تَبَّت مغول و مَنچو ترك و تاتار بیشتر این مردمان درآسیای شرقی وسیبریا وآسیای

(۱) ـ گمرون عهدقدیم (۲) ـ اگرهم مطلبی راجع بجغرافیا پیش آید درموقع خود تذکر خواهیم دادزیرااین ترتیب بهتر نصب العین خوانندگان خواهد بود (۳) ـ مقصود ازنژادشناسی علم تشخیص نژادها واشکال واحوال مردمانی است که ازنژادی میباشند (٤) ـ اخیراً عدّه نژادها را سه میدانند توضیح آنکه سرخ پوستها را جزو زرد پوستها ومردمان مالِه را جزو سیاه پوستها بشمار میآورند

وسطی سکنی دارند وشعبه هائی از آنها درآسیای غربی و اروپا مأوی گزیده اند مانند بعضی از سکنهٔ قفقازیّه و تاتارهای قریم وترکها ومجارها وفین‌ها وغیره

نژاد سفید پوست را نیز بسه قسمت تقسیم کرده اند : هند واروپائی ـ سامی وحامی بنی‌حام چنانکه توراة گوید از حام پسر نوح بودند درباب مساکن آنها بین محقّقین اختلاف است بعضی وطن اصلی آنها را بابل یا جائی در آسیای غربی دانسته عقیده داشتند که این مردم ازآسیا بافریقا رفته و درمصر ولیبیا وغیره سکنی گزیده‌اند ولی نُلدِکِه (۱) خاورشناس معروف بر این عقیده بود که همیشه مسکن آنها افریقای شمال شرقی بوده زیرا ازحیث شکل وقیافه وغیره بسیاه پوستهای افریقا نزدیکترند اکثر محقّقین اهالی قدیم مصر (یعنی قبطی ها) و نیز بربرهای لیبیا و کوشی ها (یا حبشی ها) را از بنی حام دانسته‌اند اکنون حامی‌ها با نژاد های دیگر مخلوط شده اند بنی سام که یکی ازشاخه های بزرك سفید پوست اند اکثراً در عربستان و بین‌النّهرین و شامات و افریقای شمالی وشمال شرقی‌سکنی دارند و شعبه ای ازآنها که بنی اسرائیل باشد در جاهائی ازآسیا و اروپا پرا کنده است ملل سامی نژاد عهد قدیم اینها بوده اند : سامی‌های بابل ـ کلدانیها ـ آسوریها ـ فینیقیها ـ بنی‌اسرائیل ویهود ـ آرامیها ـ اعراب توراة فینیقیهارا ازحیث نژاد حامی گفته ولی محقّقین آنها را سامی میدانند زبانهای تمام این مردمان بیکدیگر خیلی نزدیك بوده چنانکه توراة گوید که مردم بنی اسرائیل در ۱۵۰۰ سال ق . م (۲) زبان عربی را بی مترجم میفهمیدند مردمان هند و اروپائی چنانکه خود لفظ میرساند مردمانی هستند که‌مساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپا است یعنی دراروپا کلّیّهٔ سکنهٔ آن باستثنای مردمانیکه ازنژاد های دیگر و در اقلیّت‌اند و درآسیا فقط هندیهای آریانی وایرانیها بمعنی اعم یعنی کلّیّهٔ مردمانی که از شاخهٔ ایرانی آریانها منشعب شده اند (۳) وارامنه (٤) مردمان هندواروپائی راموافق

(۱) ـ NÖLDEKE

(۲) ـ ق . م یعنی قبل از میلاد مسیح (۳) ـ در ذیل اسامی این مردمان ذکر خواهد شد

(٤) ـ عبارت هند واروپائی جامع نیست زیرا شامل مردمان‌هند واروپائی‌که در امریکا وجاهای دیگر سکنی دارند نمیباشد ولکن عجالةً چون این لفظ مصطلح شده چاره جز استعمال آن نیست سابقاً بجای هند و اروپائی آریانی میگفتند وهنوز هم این اصطلاح بکلّی منسوخ نشده

موازین علمی بهشت شعبه تقسیم کرده اند ۱ ـ آریانی ۲ ـ یونان و مقدونی ۳ ـ ارمنی ٤ ـ آلبانی (در شبه جزیرهٔ بالکان) (۱) ٥ ـ ایطالیائی ٦ ـ سِلْتی (بومی های اروپای غربی) ۷ ـ ژِرْمَنی (آلمانیها ـ آنگلو ساکسونها و غیره) ۸ ـ لیتوآنی و اِسْلاوی. تحقیق در زبانها و مذاهب و داستانها و افسانه‌های قبل از تاریخ مردمان این هشت شعبه ثابت نموده که این مردمان لا اقل پیش ازچهار هزارسال ق . م . درجائی با هم زندگانی میکرده‌اند وبعد بجهتی که محقّقاً معلوم نیست وشاید از زیاد شدن سکنه وکمی جا بوده متفرّق شده هر کدام بطرفی رفته‌اند زمان جدا شدن این مردمان را از یکدیگر نمیتوان محقّقاً معلوم نمود ولی محقّقین از موازین علمی تصوّر میکنند که در حدود چهار هزار سال ق . م . بوده در باب مساکن اصلی مردمان هند و اروپائی عقاید محقّقین مختلف است در ابتداء مساکن اصلی آنها را درآسیای وسطی میپنداشتند بعد که تحقیقات پیشرفت بسواحل رود آدیل (وُلگا) (۲) و پس از آن بسواحل دریای بالتیك قائل شدند ولی حالا این عقیده قوّت یافته که جائی در شمال اروپا بوده (۳)

آریانها ـ شعبهٔ ایرانی انها

چنانکه گفته شد آریانها یکی از شعب مردمان هند و اروپائی اند از حیث تحقیقاتیکه راجع بمردمان هند و اروپائی میشود شعبهٔ آریانی شعبهٔ اولی است زیرا آثار تاریخی وادبی آنها از قرن چهاردهم ق . م . شروع شده (٤) در صورتیکه آثار ادبی یونانی و ایطالیائی بالنّسبه جوان تر وآثار ادبی پنج شعبهٔ دیگر نسبت به آثار یونانی و ایطالیائی هم خیلی تازه تر است آریانها بعد از جدائی از مردمان هند واروپائی بطرف جنوب رفته بازبشعبه هائی تقسیم شده اند : شعبهٔ هندی ـ شعبهٔ ایرانی ـ شعبهٔ سکائی (٥) راجع باحوال مردمان آریانی در اعصار قبل از

---

(۱) ـ آلبانیها را (آرْناوُد) نیز مینامند (۲) ـ VOLGA (۳) ـ عقیدهٔ پِنْکاوتأییدی که (شْرادِرْ) ازاوکرده (٤)ـ مثلا (ریگ وِدا) و(وِدا) که کتب مذهبی هندیها است (٥) ـ داریوش اوّل در کتیبه های خود این مردم را (سَکَ) و (سَکا) نامیده لذا هر دو املاء صحیح است راجع بسکا های آسیای وسطی نظر باسنادی که در سنوات اخیر بدست آمده بعضی از محقّقین بر این عقیده اند که اینها از ایرانیهای شمالی بوده اند چه زبان آنها از زبانهای ایران شمالی است

تاریخ آنها (یعنی اعصاری که راجع بآن نوشته ای بدست نیامده) اطّلاعات محقّقی دردست نیست باوجود این آنچه ازتحقیقات علماء حاصل شده این است: اوّلاً این سئوالها پیش میآید که کی آریانها از سایر مردمان هند و اروپائی جدا شده اند - بعد ازجدا شدن کجا بوده اند و آیا با هم میزیستند یا جدا از هم؟ راجع بسئوال اوّلی عقیدهٔ محقّقین چنین است که نمیتوان تاریخ محقّقی معیّن کرد ولی موافق موازین علمی جدا شدن آریانها از مردمان هند و اروپائی باید لااقل در حدود سه هزار سال ق. م. باشد(۱) راجع بسئوال دوّم و سوّم تقریباً معلوم است که آریانیهای هندی و ایرانی اکثراً بطرف آسیای وسطی رفته و مدّتها در آنجا زندگانی کرده‌اند درباب مساکن آنها بین‌علماء اختلاف نظربود ولی‌حالابیشتربااین عقیده‌اند که ما بین رودآمویه و سیحون میزیسته‌اند راجع بشعبهٔ سکائی اطّلاعات خیلی کم است زیرا آثار ادبی ازآنها بدست نیامده اطّلاعات راجعه بآنها همان چیزهائی است که از کتیبه های قدیم ما و نوشته های مورّخین یونانی و از حفریّات در قبرهای آنها استنباط شده وچون‌مربوط بازمنهٔ تاریخی‌است درضمن‌مطالب راجعه باین‌زمانها گفته خواهد شد عجالةً همینقدرراجع بآنهاباید دانست که اینهامردمانی بودند قوی - سلحشور و غالباً صحرا گرد و در ازمنهٔ تاریخی مردمان سکائی از درون آسیای وسطی‌تارودعظیم‌دانوب منتشربودند درضمن‌تاریخ ایران قدیم مکرّر باین مردمان برخواهیم خورد آریانهای هندی وایرانی پس ازآنکه مدّتها با هم زندگانی کردند ازآسیای وسطی مهاجرت کرده به‌باختر آمدند وازآنجا شعبهٔ هندی بطرف‌هند وکوش رفته بدرّهٔ پنجاب هند سرازیر شد وشعبهٔ ایرانی بطرف جنوب

---

(۱) - زیرا زمان انشاء کتاب مقدّس هندیها تا ۱۴۰۰ ق. م. صعود میکند وتردیدی نیست که دراین زمان زبان آریانها یکی نبوده چه اگر میبود این کتاب بزبان مشترك نوشته میشد و برای یافتن زمانیکه زبان آریانها یکی بود موافق موازین زبان‌شناسی باید هزارسال عقب رفت پس‌آریانها تقریباً در حدود ۲۴۰۰ سال ق. م. زبان مشترکی داشته اند ازطرف دیگر مدّت زمانیکه آریانها بیك زبان تکلّم میکرده‌اند خیلی طولانی بوده زیرا قرنها لازم است تایکی ازلهجه‌های زبان اصلی مبدّل بزبان فرعی گردد و دیگر اینکه ازمطالعات در تمدّن آریانی ومقایسهٔ آن با تمدّنهای اروپائی خصایصی مشاهده میشود که قرون عدیده لازم است تا چنین خصایصی حاصل و ثابت گردد

وغرب متمایل شده درفلات ایران منتشر گردید(۱) از اینجامعلوم است که اسم ایران ازاسم این مردمان است زیرا آنها خودرا آیْریا می‌نامیدند که بمعنی نجیب یاباوفا است(۲)

امدن اریانها بفلات ایران – جهة آمدن آریانها بفلات ایران محقّقاً معلوم نیست چه بوده آوِستا مملکت اصلی آریانها را (آیْرانَ وَ اِجَ) یعنی مملکت آریانها مینامد و گوید مملکتی بود بسیار خوش آب و هوا و دارای زمین های حاصلخیز ولی ارواح بد دفعةً زمین را سرد کردند وچون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت شروع شد محقّقاً معلوم نیست که مقصود از آیْرانَ وَ اِجَ چیست : مسکن اصلی آریانها قبل از جدا شدن از مردمان هند و اروپائی یا مسکن آنها زمانیکه با هندیها بوده اند ؟ بهرحال میتوان حدس زد که دراینمورد هم مهاجرت ازجهة زیاد شدن سکنه و تنگی جا ها بوده درباب تاریخ آمدن آنها بایران سابقاً بعض علماء عقیده داشتند که درحدود دوهزار سال ق . م . بوده زیرا درضمن تاریخ عیلام که در ذیل بیاید برمیخوریم بقومی که گمان میکنند آریانی بوده اند ولی اخیراً عقیده ای که قوّت یافته این است که ازقرن چهاردهم اینّ مهاجرت شروع شده وتاقرن هشتم امتداد داشته

راجع باینکه آریانها بعد از ورود بفلات ایران چگونه منتشر شده‌اند باید گفت که در آوستا اسامی شانزده مملکت ذکر شده که یکی ازآنها معلوم نیست کجا بوده و ازپانزده مملکت دیگر اوّلی (آیرانَ وَاِجَ) ودومملکت آخری صفحهٔ البرز وپنجاب هند است (۳) از اینجا بعض محقّقین استنباط میکنند که این ممالك یا ولایات خطّ

---

(۱) ـ بعضی ازمحقّقین بر این عقیده اند که آریانهای هندی ازپامیر بطرف هند سرازیر شده اند

(۲) ـ «ایران» از «آیریانام» آمده که صیغهٔ جمع درحال مضاف الیه بوده عقیدهٔ نُلْدِکِه این است که تا پانصد سال قبل ایران را اِیْران با یاء مجهول تلفّظ میکرده اند (مانند ایوان) اوّل نویسندهٔ خارجه که اسم ایران را ذکر کرده اِراتُستِن یونانی است و او ایران را آریان نوشته (قرن سوم ق . م .)

(۳) ـ شانزده مملکت آوستائی ازاینقراراست : ۱ ـ آیْرانَ وَاِجَ = مملکت آریانها ۲ ـ سوغْدَه = سُغْدْ ۳ ـ مورو = مرو ٤ ـ باخذی = باختر ٥ ـ نیسایه = بعضي با محلّي دردو فرسخی سرخس و برخي با نیشابور تطبیق میکنند ٦ ـ هَرَای وَ = هرات ۷ ـ وَای کِرِتَ = کابل ۸ ـ اُورو = طوس یاغَزْنه ۹ ـ وَهْرْکانَ = گرگان ۱۰ ـ هَرَهوواتی = رُخَّجْ درجنوب افغانستان ۱۱ ـ اَیْتومَنْتْ = وادی هیلمند ۱۲ ـ رَگَ = ری ۱۳ ـ شَخْرَ یا چَخْرَ = شاهرود ۱٤ ـ وَرَنَ = صفحهٔ البرز یا خوار ۱٥ ـ هَپتَ هیندو = پنجاب هند ۱٦ ـ ولایاتی که درکناررودخانهٔ رَنْگا است و سریعني مدیر ندارد (معلوم نیست کجا است)

سیر وانتشار آریانهارا نشان میدهد بنا براین عقیده خطّ انتشارآنها ازاینقرار بوده: آریانهای‌ایرانی‌از سُغْدْ بطرف مَرْوْ آمده بعد هرات و نِیسایه وکابل رااشغال کرده‌اند پس ازآن بطرف رُخَّجْ وهیلمند رفته وچون بدریاچهٔ زَرَنْگْ (دریاچهٔ سیستان) رسیده اند و دریاچهٔ مزبور درآن زمان بزرگتر ازدریاچهٔ کنونی‌بوده بآن طرف نگذشته اند بخصوص که درطرف جنوب آن‌اراضی بلوچستان ومِکْرانْ حالیّه شروع میشود واین اراضی بواسطهٔ بی‌آبی وآب وهوای بسیارگرم آریانها را جلب نمیکرده از این جهت بعد از اشغال سیستان بطرف مغرب رفته ولایت جنوبی خراسان و صفحهٔ دماوند و ری را اشغال نموده سپس بجا های دیگر ایران گذشته اند

درباب اینکه قبل ازآمدن آریانها‌چه مردمانی‌در ایران سکنی داشتند عقیده ای که ازتحقیقات حاصل شده این است: درمغرب ایران مردمانی بوده اند موسوم به (کاس‌سو) که نژاد آنها محقّقاً معلوم نیست درمازندران کنونی تَپوریها (۱) از آنها بطرف مغرب مردها ودرگیلان کادوسی‌ها (۲) درجنوب غربی عیلامی ها که با تاریخ آنها آشنا خواهیم‌شد راجع به باقی قسمتهای ایران عقاید مختلف است بعضی باین‌عقیده‌اند که سواحل خلیج فارس وعمّان ازحبشی‌ها یا کلّیّةً ازمردمان سیاه پوست مسکون بوده وقتی که آریانها بفلات ایران آمده اند دراینجا مردمانی یافته اندکه‌زشت وازحیث نژاد وعادات واخلاق ومذهب ازآنها پست تر بوده‌اند زیرا آریانها مردمان بومی را دیویاتور نامیده اند علاوه براین درمازندران آثاری بدست‌آمده‌که خیلی قدیم است ودلالت برصحّت این استنباط میماید رفتار آریانها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود بخصوص که آریانها آنها را از خود پست‌تر میدانستند بنا بر این در ابتداء هیچ نوع حقّی برای آنها قائل نبودند بلکه با اینها دائماً جنك میکردند و هرجا آنها را میبافتند میکشتند ولی بعد ها که خطر بومی‌ها برای‌آریانها رفع شد وآریانها کار های پر زحمت را ازقبیل زراعت وتربیت حشم وخدمت درخانواده ها از دوش خود برداشته بآنها محوّل نمودند بومیهاطرف احتیاج شدید واقع شده دارای حقّی‌گردیدند مانند حقّ

---

(۱) ـ طبرستان از تپورستان آمده (۲) ـ درباب ماردها یا مَرْدها وکادوسی‌ها اختلاف‌عقاید موجود است

غلام و کنیز در سابق که در تحت حمایت اربابها زندگانی مینمودند از این زمان اختلاط آریانها با بومی‌ها شروع شد ترتیب برقرارشدن آریانها درایران بعضاً از داستانهای قدیم ما ونیز تا اندازه ای از مقایسهٔ طرز مهاجرت وبرقرار شدن سایر مردمان هند واروپائی درممالك مفتوحه بدست آمده آریانها به‌ایران برای تاخت و تاز نیامده بودند بلکه میخواستند در این مملکت بر قرار شوند و بااین مقصود میبایست اراضی را ازبومیها انتزاع نمایند برای رسیدن بمقصود بهرجا واردمیشدند پس از جنگ با بومیها قلعه‌ای بنا میکردند درون قلعه را بدو قسمت تقسیم کرده قسمتی را بمساکن خانواده ها تخصیص میدادند و قسمت دیگر را بحشم در این محوّطه شبها آتشی با دو مقصود روشن میکردند اولا برای اینکه‌خانواده ها از آن سهمی برند ودیگر ازاین جهة که اگر بومی‌ها شبیخون زدند پاسبانان آتش‌را تیزتر کنند تا مردان‌قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند (۱) بعد ها این قلعه ها مبدّل بدهات وشهرها شد (۲)

مذهب اریانها واخلاق انها راجع بمذهب آریانهای ایرانی باید در نظر داشت که مدّتها مذهب آنها با مذهب هندیها یکی بوده چنانکه بزبان واحدی هم تکلّم میکردند ولی درقرون بعد جدائی مذهبی بین آنها روی داد کی این جدائی روی داده محقّقاً معلوم نیست ولی ازکتیبه ای که دربوغاز (کُ اِیْ) (۳) درآسیای صغیر بدست آمده و تاریخ آن تقریباً از ۱۳۵۰ ق . م . است استنباط میشود که در این زمان جدائی هنوز روی نداده بود چه نجبای میتانیان که آریانی بوده اند بخداهای هندی قسم یاد کرده اند(۴) چون تاریخ نوشته شدن (ودا) کتاب مقدّس هندیها ازقرن چهاردهم بالا نمیرود واز قرن هشتم پائین‌تر نمیآید پس تاریخ جدائی آنها بین این دوقرن یعنی قرن‌نهم وچهاردهم باید باشد امّا اینکه مذهب آریانهای ایرانی چه بوده از مطالعات محقّقین در مذهب هندیها و مقایسهٔ نتیجه آن بانتیجهٔ

---

(۱) ـ (ورَ) که در داستان جمشید ذکر شده نمونه ای از این قلعه هاست

(۲) ـ محقّقین تصوّر میکنند که بنای شَخرَه وری وغیره هم بدین منوال بوده

(۳) ـ بوغاز (کُ اِیْ) محلّی است که (پِ تِریوم) پایتخت قدیم هیتْها درآنجا بوده

(۴) ـ ایندرَ ـ وارونَ ـ ناساتی یا ـ میثرَ

مطالعات در آوستا (کتاب مقدّس زرتشتیها) این عقیده حاصل میشود : آنها معتقد بودند بیك عدّه از وجود های خیّر و خوب که گنج ها وذخایر طبیعت را بانسان میرسانیدند در میان این ذخایر مهمتر از هرچیز روشنائی و باران بود و نیز اعتقاد داشتند بوجود های بد و تیره که با وجود های خوب در جنگ بوده نمیخواستند انسان سعادتمند باشد شب وزمستان وخشك سالی وقحطی وامراض و مرگ و بلیّات را از وجود های بد میدانستند معلوم است که وجودهای اوّلی را میپرستیدند وحمد وثنای آنهارا میگفتند یا میخواندند وبرای آنها نیاز میدادند درصورتیکه ارواح بد را دشمن میداشتند و برای محفوظ ماندن از شرّ آنها باورادی متوسّل میشدند که بعدها باعث ترّقی سحر و جادوگری شد و زرتشت برضدّ این خرافات قیام کرد بعض محقّقین باین عقیده‌اند که پرستش وَرَثرَغنا ربّ النّوع رعد ومیثْرَ ربّ النّوع آفتاب دراین زمان درمذهب آریانهای ایرانی داخل بود (۱) آفتاب را چشم آسمان میدانستند و رعد را پسر آن بعبارهٔ دیگر باید گفت که آریانهای ایرانی مانند آریانهای هندی عناصررا میپرستیدند ولی بعد بتدریج ترّقی کرده بدرجهٔ پرستش خدای یگانه رسیدند کی نتیجهٔ این ترّقی وتکامل حاصل شد؟ معلوم نیست ولی باید این نکته را درنظر داشت که آریانهای ایرانی زودتر ازآریانهای هندی ترّقی کرده بتوحید رسیده اند و با پدید آمدن زرتشت اعتقاد بخدای یگانه پایهٔ محکمی یافته چنانکه در جای خود بیاید

آریانهای ایرانی وقتی که بایران آمدند از حیث تمدّن پست تر از همسایه های خود یعنی بابل و آسور بودند و چنانکه بیاید چیزهای زیاد از آنها اقتباس کردند ولی در اخلاق بر آنها برتری داشتند چه معتقدات مذهبی آنها سعی و عمل یعنی کوشش وکار کردن را با راستی و درستی تشویق میکرد و ایرانیهای قدیم دروج (یعنی دروغ) را یکی از بزرگترین ارواح بد میدانستند

خانواده ـ طبقات ـ شکل حکومت

خانواده براقتدار پدر یا بزرگتر خانواده تشکیل شده بود زن اگرچه اختیاراتی نسبت بشوهر نداشت با وجود این بانوی خانه محسوب میشد و کلّیّةً چنین بنظر میآید که مقام زنها نزد آریانهای

(۱) ـ وَرَثرَغنا بعد ها (وَرَهرانْ) وبعد بهرام شد میثْرَ (میثْرْ) و بعد مهر گردید

ایرانی بهتر از مقام آنها در نزد مردمان دیگر بوده اولاد تابع محض پدر بودند رئیس خانواده در عهود بسیار قدیم در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی بود زیرا در این ادوار از جهت سادگی آداب مذهبی طبقهٔ روحانیّین وجود نداشت یکی از تکالیف حتمی رئیس خانواده این بود که مراقب اجاق خانواده باشد تا آتش آن خاموش نشود اجاق خانواده در جای معیّن واقع ومورد احترام بود

عدّهٔ طبقات چنانکه از آوستا دیده میشود سه بوده : روحانیّون ـ مردان جنگی ـ برزگران ولی در عهود بسیار قدیم طبقهٔ روحانیّون وجود نداشت و اجرای آداب مذهبی و قربان کردن را رؤساء خانواده ها برعهده داشتند شکل حکومت ملوك الطّوایفی بود : از چند خانواده تیره ای تشکیل میشد و مسکن آن ده بود که (ویس) میگفتند و ازچند تیره عشیره یا قبیله ترکیب مییافت و محلّ سکنای آن بلوك بود که درآن زمان (گَنئو) مینامیدند وچند عشیره قوم یامردمی را تشکیل مینمود و محلّ سکنای آنرا که ولایت بود دَه یو میگفتند رؤسای خانواده ها رئیس تیره ورؤسای تیره ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند رئیس قوم یاولایت نیز دراوایل انتخابی بود ولی چون فرماندهی لشگر را درموقع جنگ بعهده داشت بعدها براختیارات خود افزود ولی نه باندازه ای که اختیارات رؤسای خانواده ها و رؤسای تیره ها بکلّی ملغی گردد

از دولت هائی که آریانهای ایرانی در ازمنهٔ تاریخی تشکیل نموده اند و ذکر آنها در ذیل خواهد آمد دولت اشکانی از حیث شکل حکومت بدولت های آریانی در زمانهای قبل از تاریخ بیشتر شباهت دارد و بنا بر این اگر بخواهیم اطّلاعات بیشتری راجع باین شکل حکومت تحصیل نمائیم باید درطرز حکومت اشکانیان بیشتر دقیق شویم

تاریخ آریانهای ایرانی از قرن هشتم ق . م . شروع میشود و هرچه قبل از آن بوده در پس پردهٔ ظلمت مستور است بنا بر این لااقل درمدّت بیست و سه قرن یعنی در زمانی که ازجدا شدن آریانها ازمردمان دیگر هند و اروپائی تا قرن هفتم ق . م . گذشته محقّقاً معلوم نیست که آریانها چه میکرده اند همینقدر از داستانهای

قدیم ما برمیآید که آریانهای شهری و ده نشین شده ودولتهائی تشکیل نموده بودند دراینجا ذکر داستانها خارج ازموضوع است ولی کلّیّاتی که از آنها بدست میآید دلالت میکند براینکه آریانها لااقل چهار دولت تشکیل کرده اند دو دولت را باید موافق داستانها دولت جمشیدیها وفریدونیها بنامیم دودولت دیگررادولت منوچهریها وزابیها زمان جمشید خیلی قدیم است بعضی عقیده دارندکه جمشید داستانی مربوط بزمانی است که هنوز جدائی بین مردمان هند و اروپائی روی نداده بود ولی بهر حال زمان او اززمانی که آریانهای هندی وایرانی با هم بوده اند پائین تر نمیآید(۱) دولت فریدونیها نیز مربوط باین زمان میباشد بالاتر گفته شد زمانیکه آریانهای ایرانی بفلات ایران آمدند یکی ازمردمان بومی این مملکت عیلامیها بودندبنا براین قبل از دخول در تاریخ ایران باید شمّه ای از عیلامیها بگوئیم زیرا این مردم گذشته های مفصّلی داشتند وآشنا شدن با گذشته های این ملّت بجهاتی که درجای خود بیاید برای فهم تاریخ آریانهای ایرانی هم مفید است

مختصری از تاریخ عیلام

مقدّمه ــ اطّلاع ما برعیلام تاچهل سال قبل منحصر بذکر مجملی بود که توراة از آن نموده و اسم کُدُرْ لاعُمِرْ پادشاه عیلام را در ضمن حکایتی برده (۲) مورّخین عهد قدیم هم چنانچه از نوشته های آنها معلوم است اطّلاعاتی راجع بعیلام نداشتند حال بدین منوال بود تاحفرّیات شوش پیش آمد اوّل کسی که تحقیقات علمی راجع بشوش نمود لُفتوسْ انگلیسی بود(۳) ولیکن حفرّیات متمادی علمی بدست دوهیئت علمی فرانسه بعمل آمد اوّل مارْسِل دیولافوا (٤) در ۱۸۸٤ م . شروع بعملیّات نمود و قصر داریوش اوّل و قصری را که بعدها اردشیر دوّم هخامنشی روی خرابه های قصر اوّل ساخته بود وامروز تلّ خاکی است کشف کرد بعد ازاو هیئت دیگردر تحت ریاست دِمُرْگانْ (٥) حفرّیات را دنبال نمود اگرچه حفرّیات شوش هنوز

---

(۱) ـ شید صفت و بمعنی درخشنده است اصل اسم جَم است که در حماسه ملّی هندیها یَمَه و در آوستا یِیما گفته اند

(۲) ـ سفر پیدایش باب ١٤

(۳) - LOFTUS (٤) - MARCEL DIEULAFOY (٥) - J. DE MORGAN

باتمام نرسیده وچنانکه گویند نیم قرن لازم است تا اینکار بانجام برسد با وجود این از آنچه تا بحال بدست آمده تاریخ عیلام تا اندازه ای روشن شده و یك دولت بر دولتهای بزرگ مشرق قدیم افزوده چون این مختصر گنجایش تاریخ مفصّل عیلام را ندارد بذکر مطالب عمده اکتفا میکنیم

حدود عیلام در عهود قدیمه عیلام اطلاق میشد بمملکتی که از این ولایات ترکیب یافته بود: خوزستان ـ لرستان ـ پشت کوه ـ کوههای بختیاری شهرهای مهمّ این مملکت را چنین نوشته اند ۱ ـ شوش که مهمترین شهر عیلام وچنانکه معلوم شده ازقدیمترین شهرهای عالم بوده ۲ ـ ماداکتو روی رود کرخه ۳ ـ خایدالو که گمان میکنند درجای خرّم آباد امروزی بناشده بود ٤ ـ اهواز اهالی عیلام مملکت خودرا (آنزان سوسونکا) مینامیدند کلمهٔ عیلام بمعنی کوهستان است و اطلاق بآن قسمتی میشد که کوهستان بود •

نژاد ـ راجع بمردمان بومی این مملکت عقیدهٔ دیولافوا و دُمرگان این است که بومی های اوّلی این مملکت حبشی بودند برخی عقیده دارند که سواحل خلیج پارس تا مِکران و بلوچستان از حبشی ها مسکون بوده بهر حال بعد از قرون زیاد مردمانی که در اطراف شطّ العرب ورأس خلیج پارس سکنی داشته و موسوم به سومریها بودند باین مملکت آمده غلبه یافتند بعد ازآنها مردمان سامی نژاد باین مملکت آمدند ولی استیلای آنها درقسمت کوهستانی آن دوامی نداشت از مردمان کوهستانی اسم کوسّیها یا کیس سی ها زیادبرده شده اینها مردمی بودند استقلال طلب و مطیع کردن آنها خیلی دشوار بود چنانکه تسلّط خارجیها برآنها دوامی نداشت

زبان ـ قدیمترین زبان اهالی این مملکت زبان آنزانی است که بعقیدهٔ دمرگان در سه هزارسال ق. م. متروك شده وپس ازآن زبان سومری و زبان سامی در اینجا رواج یافته بعد باز می بینیم که در ۱۵۰۰ سال ق. م. دفعةً زبان انزانی زنده و استعمال شده و از اینجا میتوان حدس زد که زبان انزانی در میان اهالی معمول

بوده ولی کتیبه ها بزبان سومری و سامی نوشته میشد زیرا اگر زبانی مرد دیگر زنده نمیشود درباب زبان انزانی عقیده عالم معروف پرْشیل (۱) که با هیئت علمی فرانسوی بود این است که زبان مزبور بزبانهای (اورال وآلتائی) نزدیك بوده (۲)

خطّ - خطّ عیلامی میخی است یعنی علامات بشکل میخ است که بطور افقی یا عمودی استعمال شده ومعلوم است که شکل خطّ را عیلامیها ازسومری‌ها اقتباس کرده اند (۳) ولی خطّ میخی عیلامی خطّ مستقلّی است یعنی علامات هردو خطّ یکی نیست و بنا براین با دانستن خطّ بابلی خطّ عیلامی را نمیتوان خواند ارقام عیلامی هم با ارقام بابلی تفاوت داشت (٤) این خطّ بعدها با خطوط دیگر مترادفاً استعمال میشد

مذهب - این مسئله تاریك است ولی باز این کلّیات معلوم شده عالم در نظر عیلامیها پر از ارواح بود وخدای بزرگ را شوشیناك مینامیدند ولی پرستش او فقط بپادشاهان وکاهنان اختصاص داشت بعد ازاو به شش ربّ النّوع (آلهه) و پس از آنها بگروهی از ارواح معتقد بودند و هر کدام از ارواح را خدای محلّی میدانستند عیلامی‌ها هم‌مانند بابلی‌ها مجسّمهٔ خدایان را میساختند ووقتیکه مجسّمهٔ شهری را بشهر دیگر میبردند عقیده داشتند که خدای آن شهر را انتقال داده اند بنابراین مذهب آنها شرك وبت‌پرستی بود کاهنان بسیار قوی ومتنفّذ بودند کلّیّةً مذهب آنان شباهت زیاد بمذهب بابلیها دارد وچنین بنظر میآید که آداب مذهبی آنان هم بآداب مذهبی بابل شباهت داشته

شهر شوش - دمرْگان خرابه‌های شوش‌را بچهار قسمت تقسیم کرده : ۱ - ارك که قلعهٔ شوش و از ادوار قدیم تا زمان اسکندر مسکون بود ۲ - قصور شاهان هخامنشی ۳ - محلّهٔ تجارتی ٤ - محلّه ای درطرف راست رود کرخه درقسمت

(۱) - PÈRE SCHEIL

(۲) - مردمان (اورال و آلتائی) شاخه ای از نژاد زرد پوست اند مانند مغولها - تاتار ها - ترك ها - تونغوزها - فین‌ها - ساموید ها این مردمان رافین و تاتار نیز مینامند (۳) - راجع به سومری ها در ذیل بیاید (٤) - اولی برعلامات ده‌گانه و دومی بر علامات شصت‌گانه بنا شده است

دوّم خرابه‌های قصر داریوش و اردشیر دوّم وطالار معروف آن موسوم به (آپادَنَ) کشف شده

تقسیم گذشته های عیلام ــ دمرگان گذشته های عیلام را بدو قسمت تقسیم کرده: ۱ ــ اعصار قبل از تاریخ ۲ ــ قرون تاریخی قسمت اوّلی باز بدو قسمت تقسیم میشود وهر دو ازعهد حجر است زیرا آلات واسباب فلزّی پیدا نشده (۱) اشیائی که از این عهد بدست آمده غالباً ازسنگ و گِل کوزه است که روی آنها نقّاشیهائی کرده اند دمرگان از مقایسهٔ این اشیاء با اشیائی که درمصر بدست آمده عقیده دارد که این اشیاء متعلّق به هشت هزارسال ق . م . است ولی عالم دیگر (کینگ)(۲) باین عقیده است که ساخت و شیوهٔ آنها شبیه تر بظروف و اشیائی است که در ماوراء دریای خزر (۳) واستراباد (٤) و (دَرَه گزْ) یافته اند ازاینجا و از قرائن دیگر گمان میکنند که تمدّن عیلامی در جاهای خیلی دور دست انتشار داشته و بین ماورای دریای خزر و عیلامیها و سومریها رابطه ای بوده و شاید این مردمان از طرف شمال آمده باشند ازطبقهٔ عهد حجر که بالاتر رفته اند تا شش پا چیزی نیافته‌اند جهة این است که مردمی باتمدّن عالیتری بربومیها غلبه یافته اند وخانه‌های آنها را خراب کرده و بعد بقدر شش پا خاك ریزی کرده روی آن بنا های جدید ساخته اند بالا تر ازاین طبقه طبقه ای است که دمرگان آنرا متعلّق به عهد قدیم میداند(۵) از اشیائی که پیدا شده ظروف سفالین خیلی کمتراست اشیاء این عهد بیشتر از مرمر سفید است که روی آنها نقّاشی کرده اند و نیز گلدانهای لعاب دار و لوحه هائی بدست آمده که از گِل خام است و روی آنها خطوطی نوشته اند . دمرگان این اشیاء را متعلّق به چهارهزارسال ق . م . میداند قرون تاریخی عیلام بسه قسمت تقسیم میشود :

۱ ــ عهدی که تاریخ عیلام ارتباط کاملی با تاریخ سومریها و اکّدیها دارد ۲ ــ عهدی که گذشته های عیلام باتاریخ دولت بابل مربوط است ۳ ــ دوره‌ای که طرف

---

(۱) ــ بعضی دراین باب تردید داشته اینعهد را ابتدای عهد مس میدانند (اِدوآرمی‌یِرْ تاریخ عهد قدیم)

(۲) – KING

(۳) ــ درکورگان آنو (٤) ــ درکو رَنْگ تپه

(۵) – ARCHAÏQUE

اول - از ازمنهٔ قدیمه تا ۲۲۲۵ ق.م

چون در این عهد تاریخ عیلام ارتباط کامل با تاریخ سومری‌ها و آکّدیها دارد باید یك نظر اجمالی بتاریخ مردمان مذکور بیفکنیم(۱)

سومری‌ها و آکّدیها - این مردمان از زمان بسیار قدیم که معلوم نیست از کی شروع شده در مملکتی که ازقرن نهم ق. م. ببعد موسوم بهکلده شد سکنی داشتند سومریها در رأس خلیج فارس و طرفین شطّ العرب و آکّدیها درطرف شمال شرقی آنها بطورقطع نمیتوان حدود مملکت سومر(۲) و آکّد(۳) را معیّن کرد همینقدر معلوم است که (اُور)(۴) (یا اِرخ)(۵) - نیپْ پورْ (۶) از شهر های نامی سومر بودند و (سیپ پار) (۷) - (کیش) (۸) و بابل از شهر های مهمّ اکّد اخیراً این عقیده قوّت یافته که سومریها واکّدیها ملّت واحدی بودند واکّدیها بمناسبت یکی از شهر های سومر باین اسم موسوم شدند این نکته را باید در نظر داشت که نام کلده را ببابل آسوریها دادند (بمناسبت کلدانیهائی که ازبنی‌سام بوده ودر قرون بعد دراینجا سکنی گزیدند) واین اسم در کتیبه های آنها ازقرن نهم ق. م. دیده میشود بنابراین چون تاریخ سومر واکّد تاچند هزارسال ق. م. صعود میکند نمیتوان تاریخ آنهارا تاریخ کلده نامیدبلکه بایدتاریخ سومر واکّد گفت بین علماء ومحقّقین اختلاف بود که کدام یك ازمردمان مزبور دراشغال این مملکت سبقت داشتند ولیکن اکنون بیشتر براین عقیده‌اند که قبل ازآنکه مردمان بنی‌سام باینجا ها آمده باشند سومریها سواحل خلیج پارس را اشغال کرده بودند و مردمان بنی‌سام از طرف مغرب یا شمال غربی بدینجا آمده اند(۹) امّا اینکه اکّدیها وسومریها ازکجا آمده‌اند چون در نزدیکی عشق‌آباد(۱۰) ودر استراباد (۱۱) و دره‌گز اشیاء سفالین و ظروف سنگی واسلحهٔ

---

(۱) - میگوئیم یك نظر اجمالی زیرا تاریخ این مردمان موضوع کتاب دیگر (تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق) میباشد

(۲) - SUMER (۳) - AKKAD (٤) - UR

(۵) - ERECH (URUK) در توراة (اَرَك) گفته اند

(٦) - NIPPUR (۷) - SIPPAR (۸) - KISCH

(۹) - عقیدهٔ KING که متخصّص مسئله است (۱۰) - در کورَنگ تپه (۱۱) - درکورگان آنو

مسین وچیزهای دیگر بدست آمده که شیوهٔ ساخت آنها عیلامی است بعضی گمان میکنند که بین تمدّن عیلامی و تمدّن ماوراء دریای خزر ارتباطی بوده و شاید سومری‌ها هم از طرف شمال برأس خلیج پارس وجلگهٔ بابل آمده باشند بهرحال از حفرّیات امریکائیها در (نیپ پور) که یکی از شهرهای سومری است محقق شده است که پیش از سه هزارسال ق . م . سومریها گذشته های مفصّلی داشته‌اند وبابل مرکز تمدّن آنها بوده

مذهب - هر شهر ربّ‌النّوع یا بقول سومریها خدائی داشت و هر شهر ارباب انواع سایر شهرها را در رتبهٔ پائین تر از ربّ النّوع شهر خود میدانست باوجود این سه ربّ النّوع بزرگ را همه میپرستیدند : ۱ ــ آنو (آقای آسمان) ۲ ــ اِآ (صاحب درّهٔ عمیق) ۳ ــ بِل (ربّ النّوع زمین) ــ غیر از اینها بگروهی از ارواح بد و عفریتها و جن ها معتقد بودند وبرای اینکه از شرّ آنها محفوظ بمانند قربانی میکردند و نیاز و تقدیمی میدادند ــ مجسّمهٔ ارباب انواع را میساختند و ومیپرستیدند خدایان درنظر آنها دارای صفاتی بودند مانند صفات انسانی ازغضب و سفّاکی و قساوت و شهوت و غیره معابد را ازخشت میساختند و محراب را در رأس آن قرار میدادند کاهنان نفوذ بسیار داشتند و میگفتند که خدایان مانند شاهان در میان تجمّلات و فراوانی‌زندگانی مینمایند از این جهت معابد پُر بود از خزاین و ذخایر و انبار های غلّه وحبوبات و امتعهٔ گوناگون رئیس شهر را پاتِسی مینامیدند و عقیده داشتند که پاتِسی‌ها امور شهر را موافق میل خدایان اداره میکنند بنا بر این پاتِسی ها یك نوع پادشاهان محلّی بودند که‌امور مذهبی وکشوری ولشگری را در دست داشتند نشئه بعد ازمرگ ازنظر سومری‌ها خیلی تیره وتاریك بود زیرا عقیده داشتند که انسان پس ازمرگ جز درد و مِحَن وگرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت با این نظر سومریها دائماً برای سلامتی و حفظ خانواده دعا میکردند ونیاز میدادند زبان‌سومریها بزبانهای تورانی آلتائی یا اورال وآلتائی نزدیك است خطّ سومری خطّ میخی‌است و سومریها را مخترع این خطّ میدانند (۱)

---

(۱) ـ اگرچه همه با این عقیده همراه نیستند

پاتسی های سومری ازپاتسی های سومر که با عیلام جنگیده اند بایدبدواً اسم اِنْناتوم اوّل را ذکر کرد که پاتسی شهر لاکاش بود و قبل از سه هزار سال ق . م . با عیلام جنگید خودش گوید که شکست فاحشی بعیلامیها داده ولیکن حقیقت امر این است که عیلامیها و بخصوص مردمان کوهستان عیلام پیوسته بمملکت سومر حمله میبردند وپاتسی مزبور حملات آنها را دفع کرده بعد درزمان اِنْناتوم دوّم باز عیلامیها بشهر لاکاش حمله نمودند وحملهٔ آنها دفع شد این واقعه چندان اهمیّتی ندارد ولیکن مراسله ای که کاهن ربّة النّوع (نینْمارْ) (۱) بیکی از دوستان خود راجع باین واقعه نوشته مهمّ است زیرا این مراسله که در زبان سومری نوشته شده مربوط بسه هزار سال ق . م . میباشد

اکدی ها و سلسلهٔ سامی بعد ازسومر نوبت اکّد رسید توضیح آنکه تقریباً در ۲۸۰۰ ق . م . شخصی که سامی وموسوم به (مانیشْتو) بود دراکّدپاتسی شده سلسلهٔ (کیش) را تأسیس کرد و بعد پادشاه عیلام را باسارت بهاکّد برده مملکت اورا باجگذار نمود ازاین ببعد اکّد روبترّقی رفت وپادشاه آنکه ازسلسلهٔ سامی و موسوم به (سَرْگُنْ) (۲) بود بمملکت خود توسعه داد چنانکه از طرف غرب تا شامات و از سمت شمال تا اینطرف کوههای زاگُرُسْ یا کرمانشاه کنونی امتداد مییافت ازکارهای این پادشاه یکیهم ایناست که بحکم او کلّیّهٔ نوشتههای راجع بمذهب و قوانین و سحر و غیره بزبان سامی ترجمه و در معبد اِرِخْ ضبط شد و از این نوشته ها بحکم (آسور بانیپال) (۳) پادشاه آسور درقرن هفتم ق . م . سوادی برداشتند وبدین نحو مضامین این نوشته ها وکتابها برای قرون بعد محفوظ ماند سارگن باعیلام جنگ کرد ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزء اکّد گردیده باشد شاید عیلام دراین زمان باجی به اکّدیها میداده بعد ازسارگن فتوحات اکّدیها ادامه یافت چنانکه اِسْتِلی (٤) که دمرگان یافته نشان میدهد که

---

(۱) - NINMAR

(۲) - SARGON (اصل اسم شَرْوکین است)

(۳) - ASSURBANIPAL

(٤) - سْتِلْ (STÈLE) سنگ یك پارچه ایست که روی آن خطوطی مینوشتند

(نرامْ سین) (۱) یکی از پادشاهان اکّدی دربلوك لولوبی فتوحاتی کرده (این بلوك بین بغداد و کرمانشاهان کنونی واقع بود) اِستل نرام سین بخوبی نشان میدهد که در لشگر پادشاه مزبور یکعدّه سپاهیان حبشی بوده اند (۲) دراین تاخت و تاز اکّدیها بصفحات مجاورشگّی نیست که مقصدعمده عیلام بوده واین مملکت باجگذار اکّدیها گردیده پس از چندی سلسلهٔ دیگر سامی در اکّد بر قرار شد وپایتخت آن در اِرخْ بود

درزمان این سلسله مردمی که در مشرق ذهاب دولتی‌تشکیل کرده واز نژادسامی و موسوم به گوتیها (۳) بودند به اکّد هجوم آورده در اکّد وصفحات شمالی و جنوبی‌بابل استیلا یافتند عیلام هم تابع آنها گردید

قوّت یافتن سومر – در ۲۵۰۰ ق . م . سومر باز رونقی از نو گرفت و شهر (لاکاش) پایتخت پادشاه بزرگی گودآ (٤) نام گردید این پادشاه اَنزانْ را مطیع کرده بدادگری وعدالت و رسیدگی بفقراء وضعفاء پرداخت و معابد وابنیهٔ جدید بساخت در ۲٤٥۰ ق . م . حکومت واقتداربشهراورْ منتقل ودراینجا سلسله ای از پادشاهان محلّی بر قرارشد دوّمین پادشاه این سلسله دونْگی (٥) استعمال تیر وکمان را از سامی ها اقتباس وفتوحاتی در اطراف کرده عیلام و لولوبی را تسخیر نمود لوحه هائیکه بدست آمده مینمایدکه عیلام در این زمان کاملاً جز سومر بوده

انقراض دولت سومری بدست عیلامیها – طرز رفتار سومری ها در عیلام باعث شورشهای متواترشد وسومری ها مجبور شدندکه متناوباً قشون‌کشی بطرف عیلام کرده نایرهٔ شورشها را فرو نشانند این لشگر کشی ها یکی از جهات ضعف وسستی سومریها گردید وبالاخره عیلامیها بنای تاخت و تاز را درسومر گذاشتند و پادشاه آنرا گرفته باسارت بعیلام بردند از این ببعد عیلامیها مستقل شدند در حدود ۲۲۸۰ سال ق . م . پادشاه عیلام کودورْنانْ خونْدی (٦) شهراورْ را گرفته

---

(۱) - NARAM-SIN

(۲) - یکی از دلایل اینکه سواحل خلیج پارس مسکون از حبشی بوده

(۳) - GUTIENS (٤) - GUDÉA (٥) - DUNGI (٦) - KUDUR-NANKHOUND

غارت کرد و سلسلهٔ پادشاهان آنرا بر انداخت و مجسّمهٔ ربّة النّوع اِرِخْ را که نانا(۱) یا نه‌نه مینامیدند جزء غنایم به عیلام برد بعدازآن قریب‌شصت سال سومر جزء عیلام ماند تا در حدود ۲۲۳۹ ق. م. در سومر سلسله ای بر قرار شد که سامی وموسوم به نی‌سینْ (۲) بودولی در ۲۱۱۵ سال ق.م. پادشاه عیلام ریمْسین (۳) این سلسله را منقرض کرد درزمان این‌سلسلهٔ سومرواکّد دولت واحدی تشکیل داده بودند وپس ازاینکه بدست پادشاه عیلام منقرض‌شدند دیگر استقلالی نیافتند و ملّت سومر و اکّد در میان سایر ملل حلّ شده قومیّت خود را از دست داد

دُمرگان ونویسندگان دیگر فرانسوی باین عقیده اند که غلبهٔ عیلامیها بر سومریها و مردمان بنی‌سام دارای نتایج تاریخی بوده توضیح آنکه عیلامیها بقدری با خشونت و بقسمی وحشیانه با ملل مغلوبه رفتار کرده اند که آنها از ترس جان از مساکن و اوطان خود فرار کرده و هر کدام بطرفی رفته اند بنا بر این عقیده دارند مردمی که در رأس خلیج پارس و بحرین (٤) سکنی داشتند بطرف شامات رفته دولت (فینیقیّه) را تشکیل کردند وبعددرتجارت ودریا نوردی معروف‌شدند گروهی که ربّ النّوع (آسور) را میپرستیدند بطرف قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور آن رفته دولت آسور را تأسیس نمودند و مهاجرت حضرت ابراهیم باطایفهٔ خود به فلسطین وبالاخره هجوم (هیکْسوسْ) (٥)های سامی نژاد به مصر و تأسیس سلسله ای از فراعنه در آن مملکت نیز از نتایج غلبهٔ عیلامیها بر ملل سامی نژاد بوده امّا (کینگْ) باین عقیده است که غلبهٔ عیلامیها در ممالك غربی دوام نیافته زیراعیلامیهاچون استعداد اداره کردن مملکتی را نداشتند وغلبهٔ آنها بیشتر بتاخت و تازشبیه بود نتوانسته اند ممالك مغلوبه را حفظ نمایند

کارهائیکه سومریها برای بشر کرده اند ـ از این نظر کار های مردمان مزبور از قرار ذیل است : ۱ ـ اختراع خطّ میخی که اهمیّت زیاد برای ترقّی عالم قدیم داشت ۲ ـ وضع قوانینی که پایهٔ قانون گذاری حَمّورَبی (٦) گردید ۳ ـ علوم وصنایعی که‌دراینجاشروع‌شدو بعد ازآن ازملّتی‌بملّتی انتقال‌یافت وتکمیل

---

(۱) ـ NANA (۲) ـ NISIN (۳) ـ RIMSIN

(٤) ـ آلحساء امروز در کنار خلیج پارس

(٥) ـ HYKSOS (٦) ـ HAMMURABI

شد تابدرجهٔ کنونی رسید هرقدر تحقیقات وکاوش های علماء آثار عتیقه پیش میرود این نکته روشن تر میگردد که یونانیهای قدیم مبادی علم هیئت و طب ونیز صنایع را ازسومریها اقتباس کرده‌اند این نکته رانیز ناگفته نباید گذاشت که هنوز تحقیقات وکاوش‌ها راجع بگذشته های این ملّت بپایان نرسیده چه عجالةً تاریخ آن تاسه یا چهارهزار سال ق . م . روشن گردیده وهرقدر کاوش‌ها دراور پیش میرود روشن‌تر میگردد که قبل از این تمدّن تمدّن های دیگر وجود داشته و تمدّن سومر بممالك دور دست تا بلوچستان انتشار یافته بود

اوضاع عیلام ـ اوضاع این زمان که تقریباً درحدود ۲۲۲۵ سال ق . م . است درست معلوم نیست همینقدر روشن است که عیلامیها ازحیث تمدّن از همسایه های غربی (سومریها و مردمان بنی سام) پست تر بوده اند و چون مملکت آنها بیشتر کوهستانی بود و راه هائیکه مساعد با تجارت باشد وجود نداشت این ملّت دور از مراکز عمران و تجارت دنیای آن روزی میزیست ازحیث تشکیلات مملکتی چنین استنباط میشود که باستثنای مواقعی که دشمن خارجی استقلال عیلام را تهدید میکرد هریك از اقوام و طوایف زندگانی سیاسی و اجتماعی جداگانه داشته اند بخصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه استقلال خود را حفظ میکردند

دوم ـ از ۲۲۲۵ الی ۷۴۵ ق . م .

در این عهد همسایه و طرف عیلام دولت قوی و بزرگ بابل است که بدست مردمان سامی نژاد تأسیس شده بود چون تاریخ عیلام بااین دولت ارتباط تام دارد لازم است کلمه ای چند از دولت مزبوره گفته شود

بزرك شدن بابل ـ بعقیدهٔ محقّقین مردمان سامی‌نژاد غالباً ازشبه‌جزیرهٔ عربستان بیرون آمده بطرف ممالکی متوجّه شده اند که در کنار رود خانه های بزرگ یا دریا ها واقع اند و از حیث آب و هوا و زمین های حاصلخیز بر عربستان کویر مزیّت دارند درایتمورد هم مردم تازه نفس‌سامی ازجهت نیروی عظیم وتوانائی تحمّل سختیها که درمردمان صحرا گرد مشاهده میشود در مملکت سومر واکّد

و نیز درصفحات مجاورآن غلبهٔ تامّه یافتند وچنانکه بالا تر ذکر شد سلسله هائی از پادشاهان درآنجا پدید آوردند پس از آن سلسله های دیگر در بابل تشکیل شد

سلسلهٔ اولی - پادشاهان این سلسله پانزده نفر بودند(۱) بزرگتر ونمایان ترین پادشاه سلسلهٔ مذکور حمّورَبی ششمین پادشاه سلسله بودکه از ۲۱۲۳ الی ۲۰۸۰ ق.م. سلطنت کرد قوانین او را درحفریّات شوش یافته اند وحالا در موزهٔ (لووْرْ)(۲) پاریس است این قدیم ترین مدوّنی است که تا حال بدست آمده (۳) مدوّن حمّوربی روی سنگ یك پارچه(٤) کنده شده ومربوط به حقوق ارباب ورعیّت وآب یاری و کشتی رانی و خرید غلام و کنیز و مجازاتها و ازدواج و حقوق خانواده و میراث وغیره است مبانی اخلاقی قوانین مذکوره جالب توّجه علماء است ووجود چنین مدوّنی را درآن عهد دلیل تمدّن عالی بابلی ها وسومری ها میدانند چنانکه مشاهده میشود این قوانین اثراتی هم درقوانین بعض ملل آسیای غربی مانند بنی اسرائیل گذاشته یعنی موادّی ازآن اقتباس کرده یابراثر آن تغییراتی درقوانین خود داده اند برخی از مواد آن حتّی امروز هم کهنه بنظر نمیآید اوضاع داخلی عیلام در دورهٔ این سلسله باز درست معلوم نیست و همینقدر روشن است که هر چند سَمْسوایلونا پسرحمّوربی پادشاه عیلام را موسوم به کودورْمابوك شکست دادولی بازعیلام استقلال داشت باری سلسلهٔ اوّل بابلی دچار حملات مردم شمالی موسوم به هیتْها شده منقرض گردید(۵) ازسلسلهٔ دوّم میگذریم زیرا دردورهٔ آن واقعهٔ مهمّی راجع بهعیلام روی

---

(۱) - آنچه محقّق میباشد این عدّه است ولیکن از فهرست های دیگر که بدست آمده ممکن است بیشتر هم باشد

(۲) - LOUVRE

(۳) - مقصود از مدّون مجموعه ایست از قوانین که بترتیب معیّنی ضبط شده باشد

(٤) - STÈLE

(۵) - از مردم مذکور تا چهل سال قبل هیچ نوع اطلاعی در دست نبود و فقط اسمی در توریة و (ایلیاد) شاهکار (هومِرْ) یونانی ازاین مردم دیده میشد ولیکن حفریات (کـارا کـامُش) پایتخت آنها که درکنار فرات واقع بود ونیز کاوش های ِپتریوم ونتیجهٔ حفریّات مصر و جاهای دیگر روشنائی زیاد بگذشته های این مردم انداخته و معلوم کرده که دولت هیت ها در ۱۷۰۰ ق.م. وجود داشته دولت مزبوره دردوره های بعد قوی ویکی ازدول معظمهٔ عهد قدیم گردید وهزارسال دیگر وجود داشت تابدست آسوریها منقرض شد نژاد این مردم مانند نژاد کاس سوها معلوم نیست بعضی تصوّر میکنند کهزبان آنها بزبانهای اورال وآلتائی نزدیك استولی هنوزخطوط هیتی رانتوانسته اند بی غلط بخوانندعهد نامهٔ (رامْز ِس دوّم) فرعون معروف مصر باپادشاه هیت ها که عهد نامهٔ اتّحاد دفاعی و تعرّضی بود بدست آمده و یکی از شیرین ترین اسناد تاریخی است

نداده تسلّط هیت‌ها بر بابل دوامی نداشت چه مردمان دیگری موسوم به (کاسّی‌ها) که در کوهستان عیلام میزیسته اند به‌بابل هجوم آورده هیت ها را اخراج وسلسلهٔ خود را در آن جا بر قرار کردند

سلسلهٔ سوّم یا کاسّی ها ـ کاسّی ها مردمی بودند که در کوههای زاگرس نزدیك کرمانشاه امروزی سکنی داشتند (اینها همان کاسّو ها بودند که ذکرشان بالاتر گذشت)

قوم مزبور بابل را تسخیر و سلسله ای بنا کرد که تقریباً شش قرن سلطنت نمود (۱۷۶۰ـ۱۱۸۵ ق . م .) در زمان کاسّی ها اسب برای کشیدن عرّابه ها استعمال شد تاریخ عیلام راجع باین دوره باز روشن نیست ولیکن دیده میشود که عیلام دولت مستقل وحتّی دولت با نفوذ ومقتدری است وجنگها بین آن و بابل دوام دارد

از پادشاهان عیلام که بابل را تسخیر وغارت کرده اند شوتروك ناخون تا (۱) معروفترین آنها است این پادشاه بعد از تسخیر بابل تمام اشیاء نفیسهٔ تاریخی بابل را به‌شوش برد از جمله ستل نرام‌سین بود که بالاتر گذشت ودیگر مجسّمهٔ ربّ النّوع بزرگ بابلی که بِلْ مَرْدوكْ مینامیدند جنگها و تاخت و تاز های عیلامیها بالاخره سلسلهٔ کاسّی‌ها را منقرض کرد بعد از پادشاه مذکور عیلام شیلْخاکینْ شوشی‌ناكْ بتخت نشست این پادشاه سائس و مدبّر بزرگی بود و بناهای زیاد کرد یکی از کارهای او که مورد قدر شناسی علماء آثار عتیقه میباشد این است : این پادشاه هر بنائی را که تعمیر میکرد مینوشت این بنا را کی ساخته وچه کتیبه داشت وعین آن کتیبه را که‌زبان سامی بود نویسانده ترجمهٔ انزانی را بدان علاوه میکرد چنین مراقبت پادشاه مزبور درحفظ آثار قدیمه کمك بزرگی بخواندن زبانهای قدیم عیلامی ازادوار مختلفه نموده زیرا بین کتیبه های قدیم وکتیبه های این پادشاه ادواری گذشته که لااقل دوهزار سال مدّت آنست آثاری که ازاین پادشاه بدست آمده دلالت میکند براینکه درزمان او ادبیّات و صنایع عیلام باوج ترّقی خود رسیده بود

---

(۱) ـ SCHUTRUK -- NAKHUNTA

سلسلهٔ چهارم یا پاشها - در ۱۱۸۴ ق. م. سلسلهٔ جدیدی باین اسم که اسم یکی از محلات بابل است در بابل برقرار شد و جنگی با عیلام نمود که به پیشرفت بابلیها خاتمه یافت و در نتیجه مجسمهٔ مَرْدوکْ را که عیلامیها درجزو غنائم بهشوش برده بودند مسترد کردند یکی ازمعروفترین پادشاه این سلسله بُخْتُالنَّصْر (۱) اوّل میباشد که حدود بابل را تادریای مغرب توسعه داد عیلام دراین دوره غالباً مستقل بود از سلسلهٔ پنجم که فقط ۲۱ سال سلطنت کرد میگذریم

سلسلهٔ ششم یا بازیها - این سلسله از حدود ۱۰۵۲ تا ۱۰۳۲ ق. م. در صفحات دریائی سلطنت کرد درزمان آن باز عیلام بابل را تسخیر نمود و یکی از پادشاهان عیلامی بر تخت بابل نشست ولیکن بیش از شش سال دوام نکرد مقارن این زمان مردمان تازه نفس دیگر موسوم به کلدانیها ازطرف شمال شرقی عربستان حمله بمملکت بابل نمودند ویك مدّعی بر دو مدّعی دیگر (آسور و عیلام) افزود این دوره که از ۹۷۰ تا ۷۳۲ ق. م. امتداد داشت پُر بود از منازعات وجنگها و اغتشاشات وهرج ومرج کلدانیها بتقویت عیلامیها میخواستند تخت بابل را اشغال کنند ولی جنگها در سلطنت نبونَصیرْ (۲) (۷۴۷-۷۳۲ ق. م.) پادشاه آسور به پیشرفت او خاتمه یافت و بابل جزء دولت آسور جدیدگردید

سوم - از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق. م.

در این دوره طرف عیلام آسور است برای فهم وقایعی که ذکر خواهد شد لازم است یك نظر اجمالی بتاریخ آسوریها بیفکنیم اینها ملّتی بودند از نژاد سامی که با مردمان سامی نژاد دیگر دربابل زندگانی میکردند در ازمنهٔ بعد آسوریها مهاجرت کرده بقسمت وسطای رود دجله وکوهستانهای مجاور رفته درآنجا تأسیس مملکت کوچکی کردندکه موسوم بهآسور شد اسم این مردم ازاسم ربّ النّوعی است که پرستش میکردند وآسور نام داشت پایتخت این مملکت درابتداء شهر آسور بود ولیکن در ادوار دیگر شهر کالاهْ (کالح توراة) و بالاخره نینَوا (۳) پایتخت

(۱) - NABUKODNAZAR (۲) - NABU-NATSIR (۳) - NINEVEH

گردید حکمرانان آسور را مانند حکمرانان شهرهای سومر و اکّد پاتسی میگفتند معلوم است که درابتدا آسوریها تابع بابل بودند محقّقاً معلوم نیست که درچه تاریخ آسور مستقل شده ولیکن بهرحال تاریخ استقلال آن بین قرن هیجدهم و پانزدهم ق . م . است آسوریها مردمی بودند زارع و چون بمملکت جدید آمدند مشاهده کردند که در اینجا اراضی قابل کشت بالنّسبه کم است و زمین هم مانند زمین های بابل حاصلخیز نیست بنا براین تصمیم کردند که از دسترنج دیگران تعیّش کنند این بود که در بهار هرسال آسوریها بتاخت وتاز در ممالك مجاوره میپرداختند بااین مقصود که مملکتی را باجگذار یا ممالك وشهرهای یاغی را غارت نمایند و از اهالی هرقدر لازم بدانند بکشند وباقی را باسارت بمملکت خود برده و بکارهای سخت واداشته درفراوانی وناز ونعمت زندگانی نمایند طبیعی است که دولت آنها موافق این مقصود درست شده بود و ازحیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت بابل نبود در سومر و بابل چنانکه گذشت شهرها حکمرانانی داشتند موسوم به پاتسی و روحانییّنی باعلی درجه قوی و متنفّذ چنانکه میتوان گفت که این دولتها در واقع دولتهای ملوك الطّوایفی وروحانی بودند ولی پایهٔ دولت آسور برطبقهٔ زارعین قرار گرفته بود زیرا زارعین قشون آسوری را تشکیل میدادند و جنگ و تاخت و تاز حرفهٔ آنها بشمار میرفت بنا بر این جای تعجّب نیست که دولت آسور یك دولت جنگی قوی شد یکی از خصائص آسوریها شقاوت و بیرحمی فوق العادهٔ آنها با مغلوبین بود عجیب‌تر آنکه عقیده داشتند که شقاوت های آنان مرضیّ خدایان است مثلاً یکی ازپادشاهان آسور بدست خود چشمان اسیری را کور میکیرد این دولت تقریباً هزار سال دوام نموده حدود خودرا از هرطرف توسعه داد : ازطرف مغرب و جنوب غربی دولت (هیتها) را معدوم و فینیقیّه وفلسطین را تابع نمود و بمصر دست انداخت از سمت مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کویر بزرگ ایران پیشرفت و ماد و پارس را دست نشانده وعیلام را چنان خراب نمود که این مملکت چند هزارساله دیگر کمر راست نکرد دولت آسور بالاخره بدست مادیها منقرض شد

زبان آسوری همان زبان بابلی بود وخطّ آسوری نیز خطّ میخی بابلی کتیبه‌ها

وکتابتهای زیاد از پادشاهان این مملکت مانده زیرا بضبط وقایع علاقمند بودند - آسوریها لوحه هائی از گل کوزه ترتیب میدادند و آنها را پس از نوشتن مطلب در آتش پخته وبعد ضبط میکردند بدین ترتیب کتابها و کتابخانها ترتیب وتشکیل میشد این لوحه ها که درموقع انهدام نینوا زیر خاك رفته حالا بواسطه حفرّیات بیرون میآید و منبعی برای روشن کردن تاریخ عهود قدیمه است چنانکه در موزهٔ (لوورْ) پاریس چندین هزار ازاین لوحه‌ها موجود است وبواسطهٔ این لوحه ها تاریخ آسور خیلی روشن شده

آسوریها در صنایع نیز آثار زیاد از خود گذاشته اند پادشاهان آسور دو چیز را ازتکالیف خود میدانستند اوّل جنگ وبعد بنای شهرجدیدکه بازحمت ومشقّت اسراء ساخته میشد بنابراین دراین مملکت صنعت معماری وحجّاری وکتیبه‌نگاری و ساختن صورتهای منقور بر جسته در سنگ (۱) ترّقی شایانی داشت بعض کار های آسوریها که شکار پادشاهان یا مجالسی را مینماید باندازه ای طبیعی است (مخصوصاً حرکت حیوانات مانند اسب و آهو و غیره) که باعث حیرت استادان کنونی اروپاست در صنایع دیگر نیز مانند صنعت زرگری و خاتم کاری و کاشی سازی وغیره آسوریها ماهر بودند وفینیقیها از روی نمونه های آنها اشیاء زیادی ساخته‌درعالم قدیم منتشر میکردند بعدها ازنمونه های مزبور دراروپا تقلید نمودند وصنعت درآن ممالك پدید آمد تاریخ آسور بسه عهد تقسیم میشود چون عهد اوّل و دوّم تماسی با تاریخ عیلام ندارد بعهد سوّم که از ۷۴۵ تا عهد ۶۰۶ ق. م. است میگذریم

عهد سوّم - آسور جدید پادشاه بسیار معروف این عهد (سَرْگُنْ) (۲) دوّم‌است (۷۲۲-۷۰۵ ق. م.) که سلسلهٔ‌جدیدی شروع نمودازاین زمان طرفیّت آسور باعیلام شروع گردید خلاصه جنگهائیکه این دوملّت قوی کردند این‌است :

جنگهای آسور باعیلام - عیلام تا این زمان با آسور همسایه‌نبود زیرا بین این

---

(۱) - این نوع حجّاریرا بار لیف (BAS - RELIEF) گویند (۲) - SARGON به آسوری اسم او را شَرّوکین نوشته اند

دو دولت مردمان کوهستانی واقع بودند ولیکن در زمان تیکلاث پیلسِرْ (۱) چهارم آسوریها با مردمان مزبور جنگیده بعضی را کاملاً مطیع نمودند و برخی را نیمه مستقل گذاردند دولت عیلام از راه مآل بینی با بابل که نیز از تسلّط آسور در زحمت بود اتّحادی نمود تا باهم ممالك خودشان را ازآسور حفظ کنند سارگن همینکه خبر این اتحاد و تجهیزات عیلام را شنید فرصت بمتّحدین نداده قبل ازرسیدن کمکی به عیلامیها بمملکت آنها حمله برد دراین زمان آسور بر عیلام برتری داشت زیرا اوّلاً آسوریها متمدّن تر ازعیلامیها بودند ثانیاً سواره نظام آسوری از حیث عدّه وهم ازجهت تشکیلات و مشق برسواره‌نظام عیلامی تفوّق داشت ثالثاً اسلحهٔ آسوریها بمراتب بهتر ازاسلحهٔ عیلامیها بود با وجود این‌عیلامیها مردانه جنگیده چندان پا فشاری کردند که آسوریها نتوانستند پیشرفتی حاصل کنند وعقب نشستند یعنی درمعنی شکست خوردند

این جنگ ازاسم محل موسوم بجنگ دوری‌لواست (بین ۷۲۲ ـ ۷۰۵ ق.م.) بعد ازسارگن دوّم سیناخریب (۲) برتخت آسور نشست دراین اوان پادشاه عیلام را محاصره کرده کشتند پادشاه آسور ازاین واقعه استفاده کرده ازطرف جنوب عیلام (سواحل خلیج پارس) داخل جلگهٔ شوش گردید و ۳۴ قلعه و برج را گرفته خراب کرد واهالی را باسارت به‌آسور برد دراین موقع عیلامیها کودورْناخونْتی را به پادشاهی معیّن کردند ولیکن او درکوهستان مانده اقدامی برای جلوگیری ازآسوریها نکرد واینها چون وضع را چنین دیدند بطرف ماداکتو که درکوهستان بود حمله بردند ولیکن چون درّه ها بواسطهٔ باران وبرف قابل عبور نبود آسوریها عقب نشسته به‌آسور مراجعت کردند ومردم عیلام کودورناخونتی را ازجهة بی‌قیدی که نشان داده بود گرفته کشتند و بجای او اومْ مانْ مینانو نامی را بسلطنت انتخاب کردند این پادشاه سر و صورتی بقشون عیلام داده باندازه ای آنرا قوی کرد که بابل برای اتحاد با عیلام برضدّ آسور مقدم شده از خزائن ارباب انواع بابلی وجوهی برای تجهیزات به عیلام داد جنگی که پس ازآن روی داد بسیار خونین بود چه طرفین مقاومت نمودند

(۱) ـ TIGLATHPILISER اصل اسم او به آسوری (توکول‌تیه ـ پَل شَرَ است)

(۲) ـ SINNACHERIB

و با وجود کشته شدن سردار عیلامی باز عیلامی ها آنقدر پا فشاری کردند که جنگ بی‌نتیجه ماند وفریقین بخانه‌های خود مراجعت نمودند بعد از سینّا خریب آسورحیدّون(۱) برتخت آسور نشست و اورتاکو(۲) پادشاه عیلام با آسور روابطی برقرار کرد توضیح آنکه آسور درسال مجاعه کمکی به عیلام نمود و دولت عیلام مجسّمهٔ ربّ‌النّوع سیپ‌پار را که درجزء غنائم آورده بود مسترد داشت درزمان آسورحیدّون آسور باعلی‌درجه قدرت رسید غیر ازعیلام درآسیای غربی دیگر دولتی نمانده بود که تابع آسور نباشد

آسوربانیپال و جنگهای او ـ در ۶۶۹ ق. م. آسوربانیپال بتخت نشسته تمام حواس خود را بفرو نشاندن شورش مصریها متوّجه داشت عیلامیها از موقع استفاده کرده بتاخت و تاز در مملکت بابل پرداختند پس از آن بزودی اورتاکو درگذشت و برادر او تِ اومْ مانْ (۳) بتخت نشست این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود توضیح آنکه پادشاه جدید خواست برادر زاده های خود را بکشد و این اقدام باعث شد که شصت نفر از شاهزادگان عیلامی فرار کرده بدربار آسور پناه بردند و پادشاه آسور با آغوش باز آنها را پذیرفت با این مقصود که بواسطهٔ جنگهای خانگی عیلام را ضعیف کرده بعد درهم شکند دراین احوال (تِ‌اوم‌مان) بپادشاه آسور تکلیف کرد که فراریان عیلام را مسترد دارد وجواب رد به عیلام داد وجنگ درگرفت چون قشون آسور بزودی به‌حدود عیلام رسید و تمام قوای عیلامی حاضر نبود پادشاه عیلام درانتظار تکمیل قوای خود با تأنّی تانزدیکی شوش عقب نشست و برای اینکه فرصتی بدست آرد یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسور فرستاد ولیکن سردار مزبور مقصود را دریافته فرستاده را کشت پس از آن جنگ شروع شد و طرفین بانهایت ابرام جنگیدند ولی بالاخره آسوریها میسرهٔ قشون عیلامی‌را که در کنار رود کارون بود شکست داده بآب ریختند پادشاه عیلام که شخصاً جنگ میکرد حملات پی در پی بقشون آسوری نمود تا آنکه زخم برداشت و در موقعیکه میخواست از میدان جنگ خارج شود بواسطه سانحه ای

(۱) ـ ASSURHIDDIN (۲) ـ URTAKU (۳) ـ TEUMMAN

گرفتار شد و آسوریها سرش را بریده به نینوا بردند این جنگ موسوم به (تولّیز)(۱) است (۶۵۹ ق . م .) پس از آن بدست پادشاه آسور پسر بزرگتر اورتاکو (خومبان-ایگاش)(۲) بپادشاهی عیلام نامزد شد و آسوریها باج از عیلام گرفته به نینوا مراجعت کردند شکست عیلامیها باعث جشنهای زیاد در آسور گردید زیرا عیلام از تمام دول آن زمان یگانه همسر آسور ودشمن موروثی آن بود بعد ازاین جنگ برادر آسوربانیپال که در بابل پادشاه بود بر او یاغی گردید در ابتدا پادشاه عیلام که دست نشاندهٔ آسور بود بی‌طرف ماند ولی وقتیکه پادشاه آسور خواست عیلامیها مجسّمهٔ (نه‌نه) ربّة النّوع ارخ را مسترد دارند پادشاه عیلام درموقع بسیار ناگواری واقع شد چه این مجسّمه قرنها در شوش بود وچون مردم پرستش زیاد برای آن داشتند رد کردن آن با پادشاهی عیلام مباینت داشت در این احوال بابل بپادشاه عیلام باز وجهی از خزانهٔ ارباب انواع بابلیها داد و او از جهت سختی و بدی موقع خود مجبورشد با بابل متّحد شود آسوریها باغتشاشات داخلی عیلام دامن میزدند چنانکه بر اثر آن تام ماری تو (۳) برادر پادشاه عیلام او را گرفته کشت و بتخت نشست ولی بعد ازچندی این پادشاه هم گرفتار یاغی گری یکی ازدست نشانده‌های خود موسوم به ایندَبُغاش (٤) گردید و از او شکست خورده بطرف خلیج پارس فرار کرد و بالاخره گرفتار گردیده به نینوا باسارت رفت پادشاه مزبور پس ازآنکه کار بابل را ساخت تصمیم گرفت که بکار عیلام خاتمه داده خیال خود را از طرف این دشمن موروثی راحت کند ایندبغاش سفرائی نزد پادشاه آسور فرستاد ولیکن پادشاه مزبور آنها را بد پذیرفت و استرداد کلدانیهائیرا که در زمان طغیان بابل بآن کمک نموده و بعد به عیلام فرار کرده بودند خواست در این احوال ایندبغاش را نجباء کشته خوم بان کالداش (۵) را بجای او بر تخت نشاندند و پادشاه آسور از موقع استفاده کرده (تام ماری تو) را به تخت عیلام نشانید ولیکن همینکه او بتخت نشست کنکاشی بر ضدّ آسوریها ترتیب داد ــ مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد و بر اثر آن اورا باز گرفته درمحبس انداختند وآسوریها پس ازآن مملکت را غارت وبا غنائم

(۱) - TULLIZ (۲) - KHUMBAN-IGASCH (۳) - TAMMARITU
(٤) - INDA - BUGASCH (۵) - KHUMBAN - KALDASCH

زیاد به نینوا مراجعت کردند

انقراض عیلام در ۶۴۵ ق . م . پادشاه آسور که از نتایج جنگهای قبل ناراضی بود باز در پی بهانه برای جنگ با عیلام بر آمد وبا این مقصود (تام ماری تو) را به عیلام فرستاده از (خوم بان کالداش) ردّ کردن کلدانیهای مذکور ومجسّمهٔ (نه نه) را خواست برای پادشاه عیلام قبول کردن این تکالیف با مرگ او مساوی بود بنا براین تصمیم بر مقاومت کرد وآسوریها وارد شوش شده در اینجا آنچه خواستند کردند : خزانهٔ پادشاهان عیلام که از غنایم جنگهای سابق آنها پُر بود بدست آسوریها افتاد - طلا ونقره ای که بابل درموقع اتّحاد به عیلام داده بود با مجسّمه ها و اشیاء نفیسهٔ معابد عیلام و آنچه درخانه ها از ثروت واشیاءِ قیمتی بود به نینوا منتقل شد آسوریها بکشتار و غارت اکتفا نکرده استخوانهای پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده به نینوا فرستادند رفتار آسوریها درعیلام چنان بود که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل این مملکت را از کثرت کشتار و غایت خرابی تشبیه بقبرستانی کرده(۱) مجسّمهٔ (نه نه) ربّة النّوع اِرِخْ را که یکهزار و ششصد و سی و پنج سال درعیلام بود پادشاه آسور بدست آورده برای شهر اِرِخ پس فرستاد آسوریها پس از کشتار وغارت کردن شهرها وحمل آنچه در این شهرها از ثروت عیلا می یافتند اسرای زیاد ازشهر شوش وشهرهای دیگر به آسور بردند (خوم بان-کالداش) آخرین پادشاه عیلام که فرار کرده بود پس از چندی گرفتار شد (آسور بانی پال) او و (تام ماری تو) پادشاه سابق عیلام را به گردونهٔ خود بست و آنها گردونهٔ سلطنتی را تا معبد ارباب انواع آسوریها کشیدند این است ترجمهٔ کتیبهٔ آسور بانی پال راجع بفتوحات او درعیلام :

« خاك شهر شوشان وشهر ماداکتو وشهرهای دیگررا تماماً به آسور کشیدم »
« ودرمدّت یکماه و یك روز کشور عیلام را بتمامی عرض آن جاروب کردم من »
« این مملکت را ازعبور حشم وگوسفند و نیز ازنغمات موسیقی بی نصیب نمودم »

---

(۱) - حِزْقیال گوید : « این است عیلام وتمام جمعیّت آن در اطراف قبر آن همگی کشته شدند و همه از دم شمشیر گذشتند »

« و به درندگان ومارها و جانوران کویر وغزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند »

آسور بانی پال درتاریخ معروف است ازاین جهة که کتابخانه ای ترتیب داده این کتابخانه حالا بدست آمده واز آثار مزبوره اطّلاعات گرانبهائی راجع بتاریخ آسور و ممالك مجاور آن حاصل شده

خاتمه چنانکه ازتاریخ عیلام پیداست عیلامیها یك نوع تمدّن وصنایعی پرورده و خطّی برای خود ترتیب داده بودند ولیکن از حیث تشکیلات سیاسی هیچ گاه نتوانستند از حال ملوك الطّوایفی بیرون آیند بخصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه نیم مستقل یامستقل بودند باوجود این عیلامیها در مدّت چند هزار سال قومیّت خود را درمقابل مردمان قوی مانند سومریها واکّدیها ودول قادری مانند بابل و آسور حفظ کرده گاهی هم بآنها شکست های فاحشی دادند و بالاخره اگر عیلام بزانو درآمد از جهت جنگهای درونی بود بهرحال از ٦٤٥ ق . م . دولت عیلام از صفحهٔ روزگار محو و بمرور گذشته های آن از خاطر ها فراموش گردید و چنان فراموش شد که حتّی مورّخین ملل قدیمه مانند یونانیها و رومیها چیزی در این باب نمیدانستند در مالمیر (۱) بختیاری در (شگفت سلمان) و غیره آثار زیادی ازعیلامیها دیده میشود متأسّفانه این آثار را باستثنای آنهائیکه دردسترس نبوده خراب کرده‌اند دراینجا حجّاری های برجسته با خطوط میخی شوشی و انزانی بسیار یافته اند ومحقّقین این آثار را بقرن ۱۲ و ۱۳ ق . م . مربوط میدارند در اینجا استوانه های بابلی از قرن پنجم ق . م . و مهر ها و مسکوکات اشکانی و ساسانی و اشیاء دیگر نیز زیاد پیدا شده

(۱) ـ مالمیر یا مال امیر بمسافت ۱۱۵ کیلومطر یا تقریباً شانزده فرسخ درمشرق شوشتر واقع است

تاریخ آریانهای ایرانی

مقدّمه ـ آریانها وقتی که بایران آمدند بطوایف و اقوامی تقسیم شده بودند هر کدام از این اقوام جاهائی را از فلات ایران اشغال کرده بطرز ملوك الطّوایفی زندگانی نمودند مهمترین این اقوام یامردمان بترتیب تاریخی سه‌قوم بودند: مادیها ـ پارسی ها ـ پارتی‌ها این سه قوم در ازمنهٔ تاریخی دولتهای بزرگ تشکیل نمودند غیر از اینها اقوام دیگری نیز بودند مانند باختریها در باختر و کُرمانیها در کرمان و وَرْکانی‌ها در گرگان وغیره ذکر هرکدام از این مردمان در جای خود بیاید از آریانهای ایرانی که در حوالی فلات ایران میزیستند باید اسم دو قوم را مخصوصاً در نظر داشت: ۱ ـ ارّانیها در ولایات واقعه بین ارَسْ و کورا و دریای خزر ۲ ـ آلانها یا آسها در اراضی پشت کوههای قفقاز بطرف شمال(۱)

تاریخ آریانهای ایرانی بچهار قسمت تقسیم میشود: اوّل ـ عهد قدیم که ازآخر قرن هشتم ق.م. شروع شده درنیمهٔ قرن هفتم میلادی خاتمه مییابد دوّم ـ عهد متوّسط که‌از نیمهٔ قرن اوّل هجری تا بدو سلطنت صفویّه امتداد یافته این عهد را میتوان بدو قسمت تقسیم کرد قسمت اولی تا ظهور فتنهٔ مغول و قسمت دوّم از آمدن مغولها بایران تا تأسیس دولت صفویّه عهد سوّم که میتوان تا اندازه ای جدیدش نامید از دورهٔ صفویّه تا آغاز مشروطیّت ایران و بالاخره عهد چهارم از ابتدای مشروطیّت تاامروز امتداد مییابد تاریخ قدیم ایران نیز بدوره هائی تقسیم شده: اوّل ـ دورهٔ مادی دوّم ـ دورهٔ اوّل پارسی سوّم ـ دورهٔ مقدونی وسلوکی چهارم ـ دورهٔ پارتی پنجم ـ دورهٔ دوّم پارسی تاریخ این عهد طولانی را که تقریباً شامل چهارده‌قرن است بدوطرز میتوان بیان کرد: اوّل ـ موافق نوشته‌های مورّخین عهد قدیم و اسناد و مدارکی که بدست آمده دوّم ـ موافق داستانهائیکه از عهد قدیم ازنسل به‌نسل رسیده تا درزمان ساسانیان جمع آوری شده ودر قرون اسلامی

---

(۱) ـ بعضی از طوایف و اقوام سَکائی نیز در حوالی فلات ایران یا در جاهائی از آن سکنی داشتند مثل مردم (داهَ) در حوالی گرگان (بهمین جهة این ولایت موسوم به دَهستان بود)

موضوع مصنّفاتی گردیده که معروفترینِ آنها شاهکار حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی است معلوم است که مدارك نوع اوّل از حیث صحّت و تحقّق بمراتب برتری دارد در صورتیکه داستانهایِ مذکور چون در مدّت قرون عدیده بطور شفاهی از نسل به نسل گذشته بتدریج شاخ و برگهائی برآن افزوده اند و چه بسا وقایع زمانی را بزمانی دیگر منتسب داشته واسامی اشخاص را از یك دوره بدورهٔ دیگر برده اند و از همهٔ اینها گذشته چه بسیار از وقایع مهمّ و شاهان بزرگ که بکلّی نسیاً منسیاً شده‌اند وهیچ اثری ازآنها درداستانها نمانده بنابراین روشن است که باید اساس تاریخ عهد قدیم ایران را برای رعایت صحّت برمدارك نوع اوّل قرارداد راجع بمدارك نوع اوّل باید گفت که تازمانیکه خاور شناسان بخواندن کتیبه‌های ایرانی وآسوری و بابلی ومصری وغیره موفّق نشده بودند وحفریّاتی درجاهای تاریخی بعمل نیامده بود یگانه منابع اطّلاعات تاریخی ما راجع بعهد قدیم نوشته‌های مورّخین یونانی وررومی وارمنی وعرب وغیره‌بود ولیکن ازوقتیکه پیشرفتهای مذکورحاصل‌شده مطالب زیادی روشن‌تر گشته بنا بر این اگر در کتیبه ها و الواح قدیمه که بدست آمده اسامی شاهان و مردمان و محل‌هائی ضبط شده عین آنرا نوشته ایم و الاّ چنانکه مورّخینِ عهد قدیم نوشته اند(۱).

یونانیهای قدیم که راجع بتاریخ ایران آثاری از خود گذاشته‌اند

راجع بتاریخ ایران قدیم اشخاصی از یونانیهای قدیم و غیره کتبی از خود گذاشته اند که اسم هر یك از آنها در جای خود ذکر خواهد شد ولیکن چون در این کتاب اسم بعضی ازمورّخین یونانی زیاد برده میشود شناختن آنها مقدّمةً ولو بطور اختصار لازم است مشهورترینِ آنها ازاینقرارند:

(۱) ـ اگر بگوئیم که کاوشها و تحقیقات جدیده درآسور و بابل و مصر و غیره تاریخ مشرق قدیم را چنانکه در صد سال قبل بود زیر و زبر کرده اغراق نیست بقدری اسناد مهم بدست آمده که تنها فهرست آن‌هم دریك کتاب بزرگ نگنجد و مواد باندازه ای زیاد است که سالها موضوع مداقه و مطالعات خواهد بود ولی این انقلاب علمی شامل تاریخ ایران قدیم نیست یا اگرهم باشد فقط میتوان گفت یکی ازبالهای آن تماسی با ایران نموده زیرا در ایران کاوشها وتحقیقات علمی در امکنهٔ تاریخی باستثنای یکی دو محل هنوز بعمل نیامده و بنا بر این نوشته های مورّخین قدیم هنوز منابع مهمّ اطّلاعات ما راجع بایران قدیم است

۱ ـ هِرودوتْ(۱) مورّخ یونانی که پدر تاریخ لقب دارد از اهالی هالیکارْناسْ مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر وتبعهٔ ایران بود مدّت زندگانی او از ٤٨٤ الی ٤٢٥ ق. م. است این مورّخ سیاحت ها در ممالك مشرق زمین نموده و نتیجهٔ تحقیقات خود را راجع بتاریخ آنها نوشته است کتیبه های داریوش وسایر کاوش ها و تحقیقات در اکثر موارد گفته های او را تأیید میکند(۲)

۲ ـ کْتِزیاس(۳) مورّخ یونانی که طبیب اردشیر دوّم (باحافظه) بود تاریخ ایران وهند را نوشته ولیکن نوشته های او راجع به ایران چندان طرف توجّه نیست مگر قسمتی که راجع بزمان معاصر او است

۳ ـ کِزنفون(٤) مورّخ یونانی که از ٤٣٠ الی ٣٥٢ ق. م. میزیست وازشاگردان سقراط حکیم بود تصنیفاتی ازخود گذاشته از جمله کتابی است که درباب عقب نشینی ده هزار نفر یونانی بعد ازشکست کوروش کوچك در کوناکسا نوشته ونیزکتابی درباب تربیت اطفال وجوانان نگاشته که موسوم به کوروپدی یا (سیروپدی) است (یعنی تربیت کوروش) زیرا برای مصداق تخیّلات خود کوروش بزرگ را انتخاب کرده

٤ ـ پلوتارْكْ(٥) مورّخ یونانی از ٥٠ الی ١٢٥ میلادی میزیسته وکتابی درباب رجال نامی یونان و روم نوشته که قسمتهائی ازآن با تاریخ ایران مربوط است

٥ ـ سْتِرابونْ(٦) جغرافیا دان مشهور یونانی که در یکی از ولایات آسیای صغیر موسوم به کاپادوکیّه تولّد شده ودر اوایل قرن اوّل میلادی درگذشته این عالِم کتابی راجع بجغرافیای عالَم آن روزی نوشته که یکی از کتب نفیسه و برای تاریخ بسیار مفید است کتابهائی نیز سایر نویسندگان یونانی و رومی نوشته‌اند که ذکر آن در این مختصر نگنجد

---

(۱) ـ HÉRODOTE

(۲) ـ کتاب او معروف است به « تاریخ در نه کتاب » مورّخ مذکور در جائی از کتاب خود راجع بمطلبی گوید : « من آنچه را که شنیده ام مینویسم ولی مجبور نیستم آنچه را که مینویسم باور داشته باشم »

(۳) ـ KTÉSIAS (٤) ـ XÉNOPHON - ANABASE (٥) ـ PLUTARQUE (٦) ـ STRABON

باب اول

دورهٔ مادی(۱)

مقدّمه ـ مادیها مردمانی بودند آریانی‌نژاد که درابتدای قرن هفتم ق. م. دولت ماد را تأسیس کردند چه زمانی این مردم به ایران آمده درآذربایجان و کردستان امروزی سکنی گزیدند درست معلوم نیست ظنّ قوی اینست که درقرن دهم ق. م. آمده اند برُسْ (۲) مورّخ کلدانی باین عقیده بوده که در زمانی بسیار قدیم مادیها بابل را تسخیر و ۲۲٤ سال در آنجا سلطنت کرده اند ولی محقّقین گمان میکنند که مردمی از فلات ایران رفته بابل را تسخیر نموده و برس بمناسبت محلّ درقرون بعداین مردم را مادی دانسته (سَلْمَ نَصَرْ) سوّم که درسنهٔ ۸۳۷ ق. م. سفر جنگی بطرف کردستان کرده برای دفعه اولی اسم دو نوع مردم را بُرده ـ یکی را (پارسُوا) و دیگری را (آمادای) نامیده چنانکه این پادشاه گوید مردم اوّلی در کوهستانها بین رود ذهاب و دیاله و دیگری در جلگه های اطراف این صفحه سکنی داشته اند مردم آمادای همان مادی ها بوده اند زیرا بعدها هم آسوریها آنها را باین اسم مینامیدند مادیها مدّت مدیدی تابع دولت آسور بودند و مکرّر پادشاهان آسور به کردستان و ممالك همجوار آن قشون کشی نمودند (تیگلاتْ پیلیسِرْ) سوّم بامادی ها جنگیده تمام طوایف را مطیع نمود و شصت هزار اسیر و غنائم زیاد از گوسفند و شتر وغیره بپایتخت خود (کالاه) برد و یکی از سرکردگان اوتاکوه دماوند تاخته این کوه را آخردنیا تصوّر کرد در ۷۲۲ سارگن دوّم با فلسطین جنگ نمود ومردمان بنی اسرائیل را اسیر نموده قسمتی از اسراء را بشهر های ماد فرستاد بعد از چندی همین پادشاه با مردم (مان نای) که در آذربایجان در طرف جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه سکنی داشتند جنگ کرد و رئیس

---

(۱) ـ داریوش اوّل این مملکت را (مادَ) نامیده این کلمه درزمان ساسانیان مای ودرقرون اسلامی (ماه) شد چنانکه میگفتند ماه بصره وماه نهاوند وغیره ودرجمع (ماهات) (۲) ـ مورّخ مذکور درقرن سوّم ق. م. میزیسته وتاریخ کلده وآسور را نوشته ولی نوشته های او کم شده و دیگران بعض مطالب آنرا ذکر کرده اند

آن مردم را که موسوم به (دَیااُکّو) بود گرفته به شامات فرستاد این مردم بگفتهٔ آسوریها با مادیها قرابت داشته اند بالاخره درزمان سلطنت آسور حیدّین قشون آسوری از دماوند هم گذشته تا کنار کویر بزرك تاخت و غنائم زیاد برد و دو پادشاه را اسیر کرد پادشاهان دیگر نیز به نینوا رفته و برای سلطان آسور هدایائی برده حمایت اورا درخواست کردند درجزو هدایا لاجورد زیادی بود کلّیّةً لاجورد ایران در عهد قدیم شهرت زیاد داشت و آسوریها از دماوند مقداری از این سنگ میبردند هرودوت گوید : مادیها در عهد قدیم موسوم به (آریان) بودند و بعدها خود را مادی نامیدند مورّخ مذکور نوشته که این قوم بشش طایفه تقسیم شده بودند(۱) مادی ها مردمی بودند که حشم و گلّه زیاد داشتند ـ شبانی میکردند و درعرّابه‌ها حرکت مینمودند خانواده بر ریاست مطلقهٔ پدر و تعدّد زنها تشکیل میشد طلا و نقره را میشناختند و درصنعت درمرحلهٔ ابتدائی بودند چه صنایع آنها خیلی خشن بود بعد که درمملکت خود (آذربایجان و کردستان وغیره) برقرار گشتند بزراعت پرداخته شهر نشین شدند ولی با وجود این ازیکدیگر جدا زندگانی کرده فقط در مواقع خطرناك متّحد میشدند بگفتهٔ هرودوت مادیها مدّت پانصد سال تابع آسور بودند ولی موافق کتیبه های آسوری این احوال ظاهراً از دو قرن تجاوز نمیکند راجع بتاریخ ماد بین نوشته های هرودوت و کتزیاس اختلافاتی موجود است و چون نوشته های کتزیاس مورد توّجه نیست در این باب متابعت هرودوت را کرده ایم (۲) از جدول کتزیاس چنین استنباط میشود که او اسامی امراء ماد را زمانیکه این مملکت ملوك الطّوایفی بوده ذکر کرده وازاینجهت بعدّه شاهان افزوده(۳)

---

(۱) ـ اسامی طوایف مذکوره از قرار ذیل است : بوزها ـ پارْتاکِن ها ـ اِستْرِوخاتْ ها آری‌زانْت ها ـ بودین‌ها ـ مُغها (۲) ـ فهرست اشخاص کْتِزیاسْ ومدّت امارت یاسلطنت آنها این است : آرْباکیس (۲۸ سال) مائوداکِسْ (۵۰) سوسارْمِسْ (۲۸) آرْتی کاس (۵۰) آربی یانیس (۲۲) آرتائِس (۴۰) آرتی نیس (۲۲) آسْ تی براسْ (۴۰) آسْپَنْداسْ (۲۵) آسْ تی کاسْ (۳۵) (۳) نُلْدِکِه گوید که کْتِزیاس تاریخ ماد را از گفته های مادیها نوشته وآنها خواسته اند برمدّت دولت مادْ بیفزایند (تتبّعات تاریخی راجع بایران قدیم)

فصل اول

شاهان ماد

دَیا اُکّو و تأسیس دولت ماد - چنانکه هرودوت نوشته شخصی دیوکِس (۱) نام پسر فْرا اُرْتِس که دهقان بود ازجهت عدل وانصاف در میان طایفهٔ خود طرف رجوع عامّه شد بدینمعنی که مردم منازعات و محاکمات خود را پیش او میبردند بعد ازچندی او ازاین‌کار بعنوان اینکه بکار های شخصی نمیتواند برسد استعفا کرد ودزدی واغتشاش بالاگرفت مردم جمع شده اورا پادشاه خود کردند و او مستحفظینی برای خود معیّن ومحلّی را که موسوم به اکْباتانَ بود برای پایتخت خود انتخاب کرد (در خطوط آسوری آمدانا و در کتیبه های هخامنشی هَگْمَتانَ نوشته شده است یعنی محل اجتماع وحالا موسوم بهمدان است) این شهر قبل از دیوکس نیز بوده وسلاطین آسور درقرن دوازدهم ق . م . اسم آنرا برده‌اند ولیکن این پادشاه رونقی بآن داد و شهر جدیدی ساخته هفت دیوار دور آن کشید چنانکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری برتمام دیوارها مسلّط بود قصر پادشاه را در قلعهٔ هفتمین ساخته بودند برجهای این قلعه رنگ طلائی داشت و برجهای سایر دیوارها را بالوان مختلف رنگ آمیزی نموده بودند چنین رنگ‌آمیزی دربابل علامت سیّارات سبعه (۲) ولیکن در اینجا فقط تقلید بود دیوکِس به تقلید دربار آسور مراسمی برای پذیرائی قرارداد مثلاً روبرو شدن باپادشاه جایز نبود وعرایض به‌شخص معیّنی داده میشد (فوت او در ۶۵۵ ق . م . بود)

فْرَوَرْتیشْ (۶۵۵-۶۳۳ ق.م.) یا فْرا اُرْتِس یونانیها بعدازپدر بتخت نشست و سیاست او را که حفظ مناسبات خوب با آسور بود دنبال کرد ولیکن از طرف مشرق بمرور مردمان دیگر را که از نژاد آریانی بوده با مادیها قرابت داشتند

---

(۱) - بعضی تصوّر میکنند که این شخص همان دَیا اُکّو است که سارگُنْ دوّم ذکر کرده زیرا دو سال بعد از تبعید او به شامات آسوریها ولایت همدان را (بیت دیا اُکّو) یعنی خانهٔ دیا اُکّو نامیده‌اند بنا براین عقیده دارند که او امارتی داشته و همدان پایتخت آن بوده

(۲) - سیّارات هفت گانه بعقیدهٔ قدما اینها بودند : قمر - عطارد - زهره - شمس - مرّیخ - مشتری - زُحَل بپارسي : ماه - تیر - ناهید - مهر - بهرام - هرمز - کیوان

مطیع نمود و پارس هم در این زمان مطیع ماد گشت بعد از چندی مادیها بواسطهٔ پیشرفتهای خود درمشرق خواستند از قید آسور خلاصی یابند وباج ندهند ولیکن سپاه چریکی آنها در مقابل قشون مشق کردهٔ آسور که در جنگ با عیلام بیشتر ورزیده شده بود تاب نیاورده شکست خورد و شاه هم کشته شد (۶۳۳ ق . م .)

هُووَخْ شَتَرَ (کیاکسار یونانیها) ـ این شاه از شکست فرورتیش درس عبرت گرفته دانست که باسپاهیان چریکی که طوایف و مردمان دست نشانده به ماد میدهند نمیتوان در مقابل قشون مشق کردهٔ آسور مقاومت نمود این بود که بترتیب قشون دائمی پرداخته پیاده وسواره نظامی مرتب کرد پیاده نظام مسلّح به تیر و کمان و شمشیر بود سواره نظام ماد چنانکه مورّخین نوشته اند بر سواره نظام آسوری از حیث هنرمندی برتری داشت زیرا سواران مادی درحال حرکت اسب چه درحین حمله و چه در حال گریز با کمال مهارت تیر میانداختند و اسبهاي مادی از حیث طاقت و برد باری وتند روی وقشنگی درعهد قدیم معروف آفاق بودند پس از تهیّهٔ چنین قشونی هووخ‌شتر با آسوریها جنگیده آنها را با وجود مقاومت شدید شکست داد ودیری نگذشت که شهر نینوارا محاصره نمود شهرمزبور بالاخره بواسطهٔ گرسنگی تسلیم میشد ولیکن در این احوال خبر تاخت وتاز سَك ها (سیت ها) (۱) که از قفقاز گذشته بشمال ماد آمده بودند به هووخ شتر رسید واو مجبور شد محاصرهٔ نینوا را موقوف کرده برای حفظ ماد بمملکت خود مراجعت و از سَك ها جلوگیری کنند در شمال دریاچهٔ اورمیه جنگ سختی با آنها کرده شکست خورد ومجبورشد شرایط آنها را بپذیرد پس از آن مادْ وممالك مجاور معرض تاخت و تاز سَك ها واقع شدند و تاخت و تاز آنها بطوریکه نوشته اند تا دریای مغرب امتداد یافت بیست و هشت سال سَکها در مادْ بودند تا آنکه هووخ‌شتر پادشاه وسرکردگان آنها را مهمان ومست کرده بالتّمام بکشت وبعد سکاها را ازایران براند (۶۱۵ ق . م .) در این اوان نَبوپولاسْ سارْ حاکم آسور در بابل ادّعای سلطنت نموده با هووخ شتر

(۱) ـ سیت فرانسوی شدهٔ سْکیث است وایرانیهای قدیم آنرا سَکا یاسَک مینامیدند یونانیها اینها را (سْکُلُتْ) SCOLOTE نیز نامیده اند

متّحد شد و سپاه متّحدین نینوا را محاصره کرد پادشاه آسور ساراکُس در ابتدا جنگید ولی بعد چون دید مقاومت نتیجه ندارد آتشی روشن کرده خود و خانواده اش را در آن بسوخت و این شهر نامی و معروف عهد قدیم که یکی از بزرگترین شهرهای عالم محسوب میشد تسخیر و چنان زیر و زبر شد که از آن خرابه هائی بیش باقی نماند (۶۰۶ ق . م .) پس از آن متّحدین ممالك آسور را چنین تقسیم کردند : مستملکات آسور در آسیای صغیر بهرهٔ دولت مادْ شد و شامات و فلسطین جزو بابل گردید بعد بخت النّصر مصریها را که از گرفتاری آسور استفاده کرده این دو مملکت را اشغال کرده بودند از آنجاها براند اتّحاد مادْ بابابل بعد از سقوط نینوا قطع نشد بلکه شاه مادْ با دادن دختر خود به بخت النّصر ولیعهد دولت بابل این اتّحاد را تشیید کرد   انقراض آسور باین زودی بعد از قدرتی که در زمان آسوربانیپال نشان داد باعث حیرت است : درست چهل سال پس از آنکه دولت عیلام را از صفحهٔ روزگار محو کرد خود نیز محو و چنان فراموش شد که دو قرن بعد وقتیکه سپاهیان یونانی از کالاه و نینوا میگذشتند راهنمایان آنها محل این دو پایتخت نامی دولت قوی آسور را لاریسا و میسْپیلا نامیدند چه بخاطر آنها خطور نمیکرده که در این جا ها وقتی سرنوشت ملل و دول حلّ و عقد میشد جهة این فراموشی معلوم است اگرچه مصریها و بابلیها هم در موقع فتح نسبت بمغلوبین سفّاك و بیرحم بودند ولیکن بابل قوانین و علوم و صنایعی برای مللی که بعد آمدند گذاشت و مصر بناهائی کرد که امروز هم ایستاده و باعث حیرت است امّا آسور با داشتن صنایعی دولتی بود سبع و غارتگر که جز خرابی و بدبختی و اسارت به ملل تابعه چیزی نداد این بود که اقوام و ملل با شعف انهدام آنرا تلقّی و زود گذشته های محنت خیز آنرا فراموش نمودند مادیها بسهولت ارمنستان و کاپادوکیّه را که در مشرق آسیای صغیر واقع است تصرّف نمودند چه این ممالك از تاخت و تاز سکاها بکلّی ضعیف شده بودند بعد مادیها در حالیکه پیش میرفتند بدولت لیدی که در این زمان قوی شده بود برخوردند و طولی نکشید که با آنها داخل جنگ شدند

لیدیّه ـ مملکتی بود در طرف غربی آسیای صغیر که در این زمان حدّ شمالی آن

دریای سیاه ودریای مرمره وحدّ جنوبی آن دریای مغرب بود ـ از سمت مغرب به بحرالجزایر وازطرف مشرق برود هالیس (قزل ایرماق حالیّه) میرسید لیدیهارا سابقاً از نژاد سامی میدانستند ولیکن حالا محقق شده که نه ازاین نژاد بودند ونه آریانی نژادآنها معلوم نیست بهرحال محقّق است که درقرن دهم ونهم ق . م . مردمانی که موسوم بفریگی ها بوده با یونانیها قرابت نژادی داشتند از طرف تراکیّه (۱) باین مملکت هجوم آورده بربومیها استیلا یافتند بعد دراینجا پادشاهانی ازسلسلهٔ هراکلی (۲) (یا هرقلی) برقرار شد و فریگی ها با بومیها مخلوط شدند از اینزمان لیدّیه قوّت یافت و سلسله ای بعد از هراکلی ها دراینجا تأسیس گردید که موسوم به(مرمناد) شد بانی آن که دولت لیدی را قوی کرد و کیمّریها(۳) را که از طرف شمال و شمال شرقی بمملکت لیدّیه تجاوز مینمودند بعد از جنگهای طولانی شکست داده ازمملکت براند درزمان آلیات(٤) (٦١٢ـ٥٦٣) لیدّیه باعلی درجه ترّقی خود رسید این مملکت از جهت موقع جغرافیائی خود بین آسور و بابل و فینیقیّه از یك طرف و ممالك غربی از طرف دیگر و نیز بواسطهٔ نزدیکی بدریا ها یکی ازممالك پرجمعیّت وبا ثروت عالم قدیم گردید لیدیها اگرچه مردم جنگی و سلحشور نبودند ولی سواره نظام بسیار خوبی داشتند زیرا بواسطهٔ مردان جنگی یونان و سپاهیان اجیر که نیز غالباً یونانی بودند سواره نظام لیدی مشق کرده وورزیده و سرآمد سواره نظامهای آن زمان بود چنین بود احوال لیدّیه وقتیکه هووخشتر بهانه ای برای جنگ بدست آورد توضیح آنکه چند نفر سکائی که در خدمت دولت ماد بودند چند نفر جوان مادی را کشته نزد آلیات رفتند وچون اونخواست آنهارا بپادشاه ماد مسترد دارد جنگ شروع شد قشون ماد از حیث عدّه بر سپاه لیدی فزونی داشت ولیکن سپاهیان اجیر یونانی مشق کرده و ورزیده بودند و بعلاوه چنانکه گذشت لیدیها سواره نظام ممتازی داشتند بنابراین جنگ بدون پیشرفتی برای مادیها شش سال طول کشید ودرسال هفتم تمام آفتاب گرفت (در ۲۸ ماه مه ۵۸۵ ق . م .) این کسوف اثرشگفت آوری درسپاهیان

(۱) ـ THRACE
(۲) ـ HÉRACLIDES
(۳) ـ CIMMÉRINES بعضی کیمّریها را مردم آریانی دانسته اند
(٤) ـ ALIYATTES

طرفین کرد و آنرا علامت غضب خدا تعبیر کردند پس از آن بخت النّصر پادشاه بابل بین طرفین حکمْ شد و رود هالیس سر حدّ دولتین گردید وایخ توویگو پسر شاه مادْ دختر [۱] پادشاه لیدّیه را ازدواج کرد (۵۸۵ ق . م .) هُووَخْ شَتَرَ یکسال بعد در گذشت (۵۸٤ ق . م .) او شاهی بود قوی الاراده وسائسی زبردست از مقاومت آسور وشکست هائی که درابتداء ازسکاها نصیب قشون او شد مأیوس نگردید وچندان کوشید تا برموانع غلبه کرده دولت ماد را بزرگترین دولت آن زمان نمود باغهای معلّق که یکی از عجائب هفتگانهٔ عهد قدیم محسوب میشد و به غلط نسبت آنرا به سِمیرامیسْ [۲] ملکهٔ آسور میدادند در زمان بخت النّصر برای زن او ــ دخترشاه مادْ ــ ساخته شده بود بخت‌النّصر برای حفاظت بابل ازطرف شمال بین دجله وفرات سدّی کشید واین سدّ موسوم بدیوار ماد گردید چنین سدّی هم پادشاه مزبور ازطرف جنوب برای حفاظت بابل کشیده بود ازاینجا معلوم است که بابل ازطرف دولت متّحد خود یعنی مادْ نگرانی داشته

آسْتیاگ (ایخْتو ویگو) [۳] ــ این شاه پس ازپدر مدّت طویلی سلطنت کرد و دربار خود را موافق ترتیبات دربار آسور منظّم نموده بر شکوه و تجمّلات آن که تماماً تقلید از آسور بود بیفزود ولیکن مردم از او راضی نبودند چه بمحض اینکه کوروش هخامنشی بروی خروج کرد خود مادیها اورا رها نموده بپارسی ها ملحق شدند واین مملکت معظم ضمیمهٔ پارس شد (۵۵۰) شرح این واقعه درجای خود بیاید درخاتمه لازم است گفته شود که ماد اصلی چنانکه از تاریخ مختصر آن برمیآید عبارت از آذربایجان و قسمتی از کردستان ونیز عراق عجم بوده ولی بعد که وسعت یافت از رود هالیس تا باختر و ازدریای خزر تاپارس و خوزستان امتداد داشت [٤] بعد ها جغرافیّون عهد قدیم بدو مادْ قائل شدند : ماد بزرگ که تا چندی قبل معروف بعراق عجم بود [۵] وماد کوچك که درعهد قدیم به آذربایجان اطلاق میشد

(۱) ـ اسم دختر ARYENIS بود (۲) ـ SÉMIRAMIS ملکهٔ داستانی آسور است وتحقّق تاریخی ندارد (۳) ـ نبونیدْ پادشاه بابل در لوحه ای اسم او را چنین نوشته (٤) ـ بعضی از محققّین وسعت دولت ماد را از رود هالیس تا رود آمویه میدانند (۵) ـ عراق عجم شامل این ولایات کنونی بود : گرّوس ـ همدان ـ کرمانشاه ـ نهاوند ـ قزوین ـ عراق ـ اصفهان ـ یزد ـ ری ـ تا دربند بحر خزر که مادْ را ازپارت جدا میکرد این تنگه درعهد قدیم دروازهٔ آهنین داشت و ساخلوی مأمور محافظت آن بود حالا این محل را با (سر دره خوار) تطبیق میکنند

فصل دوم

تمدن مادی

راجع بتمدّن مادیها اطّلاعات وافی در دست نیست و یکی از جهات آن این است که از دورهٔ مادی کتیبه هائی هنوز کشف نشده که بتوان راجع بزبان و خطّ و معتقدات و صنایع و چیزهای دیگر آنها اطّلاعاتی بدست آورد ابنیه و عماراتی نیز از مادیها نمانده فقط چند دخمه در بعضی جاهای ایران کشف شده که ایران شناسها مربوط بزمان مادیها میدانند راجع به تشکیلات این دولت هم چیزی نمیدانیم جز اینکه هووخشتر قشون منظّمی ترتیب داد و بعض شاهان ماد ترتیبات دربار را از آسور تقلید نموده بر تجمّلات آن افزودند ولی ظنّ قوی این است که مادیها یکنوع تمدّن عالی داشته‌اند زیرا پارسی‌ها چیزهای زیاد وحتّی لباس سپاهیان را از مادیها اقتباس کردند از زبان مادیها اسنادی بدست نیامده نُلدِکِهْ گوید : « اگر کتیبه هائی بدست آید گمان میکنم از حیث زبان و خطّ عین کتیبه های شاهان هخامنشی باشد »(۱) دارمِسْ تِتِرْ (۲) عقیده داشت که آوستا (کتاب مقدّس زرتشتیها) بزبان مادی نوشته شده بهرحال شکّی نیست که زبان مادیها با زبان پارسی قدیم تقریباً یك زبان بوده و تفاوت جزئی باآن داشته چنانکه درزمان استرابون پارسیها ومادیها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند بعضی زبان کُردی امروزی‌را مشتق اززبان مادیها میدانند راجع بمذهب مادیها نیز اطّلاعی نداریم از گفتهٔ هرودوت معلوم است که مُغها طایفه‌ای ازطوایف ششگانهٔ ماد بودند امّا چه مذهبی داشته‌اند محقّقاً معلوم نیست بعض محقّقین باین عقیده اند که شاید مذهب هرمزد پرستی در میان مادیها بوده ولیکن مُغها آنرا آلوده بخرافات و ساحری کرده بودند و زرتشت که از اهل ماد بوده خواسته آنرا اصلاح کند ولی مُغها نپذیرفته‌اند در نتیجه او به‌باختر رفته در آنجا و سیستان مذهب خود را ترویج نموده کلّیّةً چنین بنظر میاید که شاهان ماد مذهب مغها را رسمی و مقام آنها را محکم نموده بودند چه با وجود تغییراتی

(۱) ـ نُلدِکِه ـ تتبّعات تاریخی راجع به ایران قدیم (۲) ـ دارْمِسْتِتِرْ ـ تتبّعات ایرانی

که بعد از انقراض دولت ماد روی داد آنها مقام خودشان را حفظ کردند بنابراین ظنْ قوی این است که بزرگ شدن ماد اثر مهمّی درمذهب مُغها و ترّقی آن داشته رویهمرفته دربسیاری از چیزها مادیها وپارسیها بیکدیگر شبیه بوده اند وتفاوتهای اساسی بین آنها نبوده چنانکه مورّخین یونانی انقراض دولت ماد وبزرگ شدن پارس را یك واقعهٔ داخلی ایران میدانستند وجنگهای ایران را با یونان جنگهای مادی نامیده و کلمهٔ ماد را بجای پارس تا یك قرن پس از انقراض دولت ماد استعمال کرده اند معماری مادی از معماری دورهٔ هخامنشی قدیمتر و ازمعماری بومی (یعنی زمان قبل ازآمدن مادیها بایران) تازه‌تر بوده وتصوّرمیکنند که مادیها معماری را ازمعماری وانْ (۱) تقلید کرده اند آثاریکه بمادیها نسبت میدهند ازاینقراراست :
۱ ـ شیریکه از سنگ ساخته اند ودر نزدیکی همدان است (۲) ۲ ـ نزدیك سرپل بین قصر شیرین و کرمانشاهان دخمه ایست که در سنگ بزرگی کنده شده وموسوم بدکّان داود است در اینجا شکل مردی‌را در لباس مادی برجسته درسنگی حجّاری کرده اند (۳) این مرد ایستاده ودر حال عبادت است و بَرْسَمی (٤) در دست دارد ۳ ـ دخمه ای در صحنه نزدیك کرمانشاه یافته اند که علامت اَهورَمَزْدَ (هرمزد) در بالای آن منقور است (٥)

انقراض دولت ماد به آن زودی باعث حیرت است اگرچه ازجهة انقراض آن باین‌سرعت اطّلاعاتی در دست نیست ولیکن آنچه از کلّیّات برمیآید این است : مادیها همینکه مقتدر گشتند به ثروت زیاد رسیدند و بزرگان آنها در ناز و نعمت فرو رفته سست شدند از طرف دیگر چون تجمّلات درباری مستلزم مخارج بود بر مالیاتها افزود وظلم بالا گرفت و بالنّتیجه مردم نا راضی شدند این بود که دولت ماد نتوانست درمقابل رقیب تازه نفس پارسی که اخلاقی‌سالم داشت وطرز زندگانیش ساده بود مقاومت کند بخصوص که سلطنت طولانی آخرین پادشاه ماد تماماً بصلح

---

(۱) ـ وان پایتخت دولت آرارات یعنی مملکتی بود که بعدها موسوم به ارمنستان گردید
(۲) ـ این مجسّمه تا ۱۹۲۱ میلادی بی عیب مانده بود ولی حالا افتاده و معیوب شده نلدکه تصوّر میکنند که از دورهٔ مادی است (۳) ـ حجّاری برجسته را اروپائیها (بار لِیِف) گویند
(٤) ـ (بَرْسَم) دسته‌ای از ترکه‌های درخت بودکه بابرگ درخت خرما بهم بسته هنگام عبادت بدست میگرفتند (٥) ـ ازمشاهدات پروفسور اِرْنِسْتْ‌هِرْتْسْفِلْدْ ـ بعضی این آثاررا ازدورهٔ مادی نمیدانند

و آرامش گذشت و قشون مادی که درجنگ با آسوریها و سکها ورزیده شده بود بیکار ماند و سست شد

در پایان این باب لازم است تذکّر دهیم که بزرگ شدن دولت ماد با آنکه عمر آن کوتاه بود بسان واقعهٔ مهمّی در تاریخ عالم قدیم تلقّی شده زیرا در تاریخ این نخستین مرتبه بود که مادیهای آریانی نژاد تسلّط مردمان سامی نژاد را در آسیای غربی متزلزل وزمینهٔ سلطهٔ مردمان آریانی نژاد دیگر را بر دنیای آن زمان تهیّه کردند وقایعی که ذکرش در باب دوّم این کتاب بیاید این نکته را روشن تر خواهد نمود



باب دوم

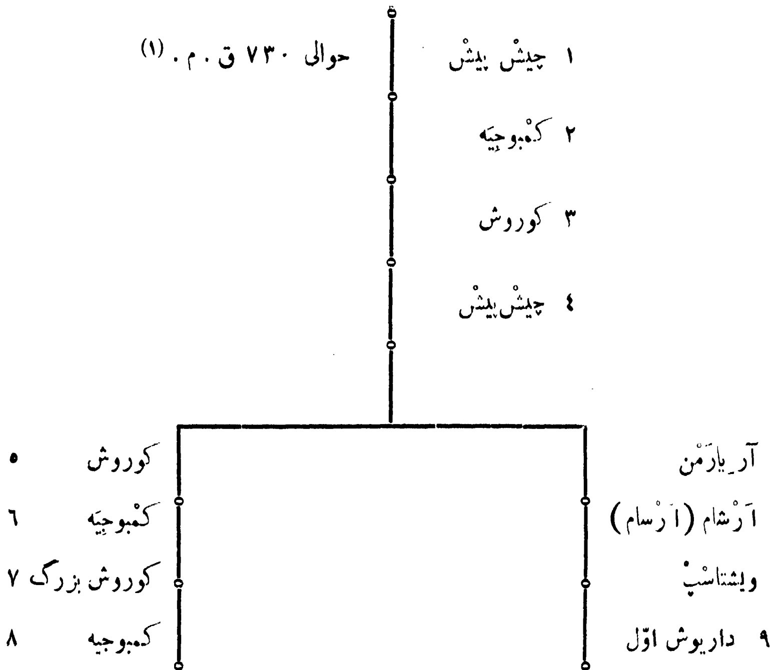
دورهٔ اول پارسیها

مقدّمه ـ پارسیها نیز مردمانی هستند آریانی نژاد که معلوم نیست کی به ایران آمده اند همینقدر از بیانات پادشاهان آسور بر میآید که پارسیها نیز مانند مادیها مدّت طویلی در تحت تسلّط آسوریها بودند یکی از سلاطین آسور که در قرن نهم ق. م. سلطنت داشته افتخار میکند که بیست و هفت نفر از پادشاهان پارسوا را مطیع نموده و نیز معلوم است که در زمان سَرْگُنْ شَلْمَ نَصَرْ پادشاه آسور که از ۷۳۱ تا ۷۱۳ ق. م. سلطنت کرده و درزمان آسور حیدّین (۱) پادشاهان پارس دست نشاندهٔ آسور بودند بعد ازآن پارس ازقید آسورخارج وتابع ماد شد یعنی امراءِ هخاهنشی که دراینجاریاست داشتند دست نشاندهٔ مادبودند هرودوت گوید: پارسیها بهشش طایفهٔ شهری وده نشین وچهار طایفهٔ چادرنشین تقسیم شده‌اند(۲) وخانوادهٔ هخامنشی ازنجیب ترین طایفهٔ پارسی یعنی طایفهٔ پاسارگادیها است مورّخ مذکور کوروش بزرگرا زمانیکه برشاه ماد خروج کرد پادشاه پارس دانسته ولیکن نَبونیدْ پادشاه بابل اورا پادشاه اَنزان (عیلام) گفته ودیگر اینکه داریوش اوّل درکتیبهٔ بزرگ بیستون گوید من نهمین شاهم وازدودمان دوگانهٔ هخامنشی ـ هشت‌نفر قبل ازمن شاه بودند اگر دو شاخه بودن سلسلهٔ هخامنشی را چنانکه در ذیل بیاید در نظر گیریم او فی الواقع نهمین شاه میشود باری بر نوشته های هرودوت و اسنادی که بدست آمده شجرهٔ نسب کوروش بزرگ و ترتیب شاهان هخامنشی تا داریوش چنین بوده (۳)

(۱) ـ تا ۶۶۷ ق. م. سلطنت داشته (۲) ـ شش طایفهٔ اولی اینها بودند: پاسارگادیها ـ مَرَفیها ـ ماسپیانها ـ پانتالی‌ها ـ دروزیها ـ ژرمن‌ها چهارطایفه چادرنشین: ساگارتیها ـ مَردها ـ دروبیك‌ها ـ دا اِن‌ها

(۳) ـ اسناد عبارت است: ا ـ از بیانیه ای که کوروش در بابل داده و معروف به استوانهٔ کوروش است ب ـ ازکتیبه های شاهان هخامنشی

هخامنش



موافق این جدول داریوش نهمین شاه ازسلسلهٔ هخامنشی میشود وکتیبه های اردشیر دوّم و سوّم آنرا تأئید میکند زیرا ویشتاسپ وارشام را شاهان مذکور شاه ندانسته اند امّا اینکه چه وقایعی روی داده که پارسیها عیلام را تسخیر نموده اند و شاخه ای از سلسلهٔ هخامنشی در آنجا برقرار شده معلوم نیست شاید این حدس بحقیقت نزدیك باشد که پس ازآنکه آسوربانیپال درسنهٔ ٦٤٥ ق . م . دولت عیلام را منقرض نمود پارسیها که از تسلّط مادیها در پارس ناراضی بودند از بهم افتادن آسوریها با مادیها و اینها با سکاها استفاده کرده مملکت عیلام راکه از جنگهای سخت با آسور کم سکنه وناتوان شده بود اشغال وپادشاهی جدیدی در انزان تأسیس کرده اند بهرحال موافق این عقیده چیش پیش دوّم پادشاه انزان و پارس بود

---

(۱) ـ اشخاصی که در مقابل اسم آنها عددی گذارده شده امارت یا سلطنت داشته اند

فصل اول

شاهان هخامنشی

اوّل - کوروش بزرگ (۱)

خروج برایختوویگو - این واقعه را بابلیها خیلی مختصر نوشته اند و مورّخین یونانی اگرچه بیشتر بتفصیل پرداخته اند ولیکن اختلافاتی بین نوشته های آنها موجود است بهرحال هرودوت گوید: شاه ماد درخواب دید که از شکم دختر او ماندانا تاکی روئید که تمام آسیارا فروگرفت شاه مُغهارا جمع کرده تعبیر این خواب را خواست و آنها گفتند دختر شاه پسری زاید که تمام آسیا را تسخیر نماید شاه ماد از این تعبیر بیندیشید و بالاخره صلاح دید دختر خود را بشخصی دهد که هوس طغیان درسر نداشته باشد با این خیال کَمْبوجیَه پادشاه پارس‌را که دست نشاندهٔ ماد بود اختیار کرد و همینکه دخترش پسری آورد او را بوزیری هارپاگ نام از خویشان خود سپرد و امر بکشتن وی کرد وزیرهم اجرای این امر را از شبان خود خواست و چون اتّفاقاً در همان اوان زن چوپان سْپاکو(۲) نام طفلی زائید که مرده بدنیا آمد زن مانع از کشتن کوروش شده او را به‌پسری اختیار کرد پس از آن طفل درخفا بزرگ شد تابسنّ دوازده سالگی رسیده همبازی وزیر زاده‌ها گردید روزی او را بشاهی انتخاب کردند و یکی از بزرگ زادگان امر کوروش را اجرا نکرد وسخت مجازات شد پسر شکایت اورا به پدر واو به آستیاگ برد شاه کوروش را طلبید و ازجرئت وجلادت او در حیرت شد پس از آن از تحقیقات معلوم کرد که این پسر نوهٔ اوست و ظاهراً از این قضیّه خوشنود گشت ولی بعد کوروش را با مادرش بپارس فرستاد و وزیری را که غفلت دراجرای امر شاه کرده بودسیاست نمود بدین ترتیب که در نهان امر کرد پسر او را کشتند و از گوشت او در میهمانی بپدر خوراند و بعد دست و پای پسر مقتول را در ظرفی باو نشان داد کوروش

---

(۱) - در کتیبهٔ مشهد مرغاب و کتیبه های داریوش اسم این شاه کوروش و کورو ضبط شده

(۲) - سپاکو یعنی سگ ماده گویند این یگانه اسم عامی است که اززبان مادی بما رسیده است.

در ولایت خود بآموختن اسب سواری و تیر اندازی پرداخت تا برشد رسید و بتحریك هارپاگ طوایف پارس را متّحد نموده برشاه ماد شورانید کار بجنگ کشید و در وهلهٔ اولی کوروش شکست خورد ولیکن مأیوس نشده بر جدّ خودافزود تا آنکه شاه ماد بسرکردگی همان وزیری که سیاست کرده بود لشگری برای دفع کوروش فرستاد ووزیر مزبور موقع را مغتنم دیدکه آشکارا بطرف کوروش رفته انتقام پسر خودرا ازشاه ماد بکشد بعد از اینواقعه کوروش قوی شد و عدّه ای از طوایف که در تحت تسلّط ماد بودند بطرف او رفتند بالاخره خود شاه با قشونی بپارس بقصد کوروش عزیمت نمود و در نزدیکی پاسارگاد (۱) جنگ سختی روی داد که کوروش فاتح و او اسیر گردید

حکایت مزبور اگرچه آمیخته بافسانه است ولی باز بخوبی میرساند که پارسیها وبلکه مادیها هم از شاه ماد ناراضی بوده اند و در سقوط ماد کمك هائی از طرف آنها بکوروش شده وکوروش طوایف پارس را متّحد نموده نبونید پادشاه بابل اینواقعه را چنین نوشته : « او (۲) قشونی جمع کرده بجنگ کوروش رفت ولیکن لشکر او یاغی شد و ایختوویگو را گرفته تسلیم کوروش نمود پس از آن کوروش همدان را تسخیر کرد طلاونقره وثروت زیاد بتصرّف او درآمد وتمام این غنائم را به اَنشانْ برد » تسخیر همدان در ۵۵۰ ق . م . روی داده (۳)

تسخیر لیدیّه ــ پس از تسخیر همدان مملکت بزرگ ماد درتحت تسلّط کوروش در آمد و بزرگ شدن پارس باعث تشویش سه دولت نامی آن زمان یعنی لیدّیه ــ بابل و مصر گردید اینها داخل مذاکره شدند تا در مقابل کوروش اتّحادی تشکیل دهند با احوال لیدّیه درفوق آشنا شدیم پسر آلیات کرزوسْ (٤) به آبادی مملکت و مخصوصاً تزیین پایتخت خود که موسوم بسارد بود پرداخته رونق آنرا بدرجه ای رسانید که یونانیها سارد طلائی اش مینامیدند اشیاء نفیسه ــ خزائن و ثروت کرزوس بقدری بود که چشم حکماء و مشاهیر یونانی را که بسارد دعوت

(۱) ــ پایتخت دولت پارس قبل از داریوش بزرگ بوده این محل را اکنون مشهد مرغاب نامند
(۲) ــ یعنی شاه ماد (۳) ــ سال نهم سلطنت کوروش (٤) ــ CRŒSUS

میشدند خیره میکرد چون اهالی لیدی جنگجو نبودند کرزوس درصدد جلب شهرها ومستعمرات یونانی در آسیای صغیر بر آمده در ابتداء شهر میلِتْ و بعد شهر های دیگر را با خود متّحد کرد تادرموقع لزوم بتواند ازقوای آنها استفاده کند این بود اوضاع لیدّیه که ناگهان خبر سقوط دولت بزرگ ماد وقوی شدن پارس در آسیای غربی منتشر شده دول آن زمان را متوحّش کرد پادشاه لیدی اندیشناك گردید که آیا باید بجنگ دفاعی اکتفا نماید یا بایران حمله برد بالاخره شخصی را بمعبد دِلْف که در نزد یونانیها بسیار محترم و مقدّس بود فرستاده از غیب گو های آن زمان که موسوم به پیِ تی(۱) بودند پرسید: « اگر حمله نمایم چه خواهد شد » جوابی رسید گنگ و ذو وجهین پیِ تی گفته بود: « اگر پادشاه از رود هالیس بگذرد دولت بزرگی منهدم خواهد شد » پادشاه لیدی پنداشت که مقصود غیب گو از دولت بزرگ پارس است وبنای تجهیزات را گذارد و با اسپارت (یکی از دول یونانی) داخل مذاکره شده آنرا بطرف خود جلب کرد بابل و مصر هم با لیدّیه متّحد شدند وپس از آن کرزوس عزیمت ایران نمود و محلّ مرتفع پِتریومْ را که پایتخت قدیم هیت ها بود اشغال کرد در پائیز آن سال جنگ سختی بین لشکر لیدی و پارسی روی داد که از جهت مقاومت لیدیها بی نتیجه ماند چون زمستان در رسید پادشاه لیدی بخیال اینکه پارسیها پس از مشاهدهٔ مقاومت شدید لشکر او جرئت نخواهند نمود درموقع زمستان بخاك لیدّیه تجاوز نمایند بخصوص که بابل را از پشت سر دارند قشون خود را مرخّص کرد با این نیّت که درسال بعد قشون متّحدین (یعنی بابل ومصر) هم برسد وبکار پارس خاتمه دهد ولیکن کوروش فوراً با دولت بابل داخل مذاکره شده قرارداد صلحی با نبونید بست وبعد بقصد سارد عزیمت نمود در این احوال کرزوس مجبور شد بعجله قشونی جمع کرده در نزدیکی پایتخت با لشکر کوروش جنگ کند پادشاه لیدی اوّل سواره نظام خود را که ممتاز بود بجنگ کوروش فرستاد ولیکن شترهائیکه کوروش در پیش صفوف خود واداشته بود موجب وحشت اسبها گردیدند و پس ازآن جنگ بغلبهٔ پارسیها وتسخیر سارد و لیدّیه خاتمه یافت (۵٤٦ ق. م.)

(۱) _ PYTHIE

هرودوت گوید که کوروش در بادی امر میخواست پادشاه لیدیه را درآتش بسوزد ولیکن بعد متنبّه شده او را بس نوازش کرد: جهة تنبّه این بود که وقتیکه هیمه را آتش زدند کرزوس فریاد کرد « آخ سُلن سُلن » کوروش جهة را پرسید و او حکایت آمدن سُلن قانونگذار یونانی را بسارد بیان کرده گفت بعد از اینکه او تمام تجمّلات وخزائن مرا دید ازوی پرسیدم که چه کسی را خوشبخت میداند ویقین داشتم که اسم مرا خواهد برد ولیکن او درجواب گفت که دربارهٔ هیچکس تا نمرده است نمیتوان گفت سعادتمند بوده و حالا فهمیدم که این مرد چه حرف صحیحی زده این بیان باعث تنبّه کوروش گردید چنانکه امر کرد آتش را خاموش نمایند ولی موقع گذشته بود در این حال کرزوس به آپُلُن یکی از ارباب یونانی متوسّل شد وبارانی آمده آتش را خاموش کرد بعض محقّقین جدید در صحّت این روایت تردید دارند چه اوّلاً سوزانیدن کسی برخلاف معتقدات پارسیها بوده زیرا آتش را مقدّس وآلودن آنرا گناه میدانستند ثانیاً کوروش درکلّیّهٔ موارد نسبت بپادشاهان مغلوب رئوف و مهربان بود چنانکه با پادشاه ماد و ارمنستان مهربانی ها کرد آنهائیکه این روایت را صحیح میدانند دلیلی جز این ندارند که مورّخین یونانی قرون بعد هم این خبر را ذکر کرده اند ولی این دلیل متقن نیست زیرا میدانیم که مورّخین یونانی غالباً عادت داشتند اخباری از کُتب سابقین ذکر کنند بی اینکه ذکری از کتاب آنها کرده باشند

تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر - یونانیهای قدیم مردمانی بودند هند و اروپائی که در عصر غیر معلوم از طرف شمال به مملکتی که در جنوب شبه جزیرهٔ بالخان واقع است ویونان نام دارد آمده بر بومیها یا پلاسگ ها غلبه یافتند پلاسگ ها نیز از طرف دریای مغرب به یونان قدیم در عصری که باز معیّن نیست آمده یکنوع تمدّن عالی در آنجا ایجاد کرده بودند باز در حوالی قرن دهم ق.م. مردمانی موسوم به دُریانها (۱) که یکی ازاقوام یونانی بودند به شبه جزیرهٔ پلوپونِس (۲) هجوم آورده باعث شدند که عدّهٔ زیادی از یونانیها بخارج مهاجرت کنند بدین ترتیب

(۱) - DORIENS (۲) - PÉLOPONÈSE

مستعمرات یونانی درآسیای صغیر ایجادشد وشهرهای یونانی با لیدیها پس ازقدری زدوخورد کنار آمدند زیرا لیدیها دارای تمدّن وصنایع یونانی‌بودند امّا وقتیکه پارسی‌ها لیدّیه را تسخیر کردند یونانیهاسخت بیمناك‌شدند زیرابعدازاین میبایست سروکار آنها با دولتی باشد که قوی تر از لیدّیه بود و از حیث تشکیلات و تمدّن وغیره تفاوتهای کلّی بادول یونانی‌داشت قبل ازسقوط سارد کوروش به یونانیها تکلیف کرده بود که با او متّحد شوند و آنها این تکلیف را ردّ کرده بودند حالا آنها مبعوثینی نزدکوروش فرستاده تقاضا کردند که قرارداد پادشاه لیدّیه را با آنها تجدیدکنند کوروش‌جوابی بآنها نداد واین مثل را آورد: نی‌زنی بلب دریا نزدیك شد و پیش خود گفت اگر نی بزنم بی شك این ماهیها خواهند رقصید پس ازآن نشست وچندانکه نی زد دید اثری از رقص آنها نیست پس‌توری بر داشت وبیفکند ووقتیکه ماهیها درتورمیجستند ومیافتادند گفت اکنون بیهوده میرقصید میبایست وقتیکه من نی میزدم برقص آمده باشید با این مثل کوروش خواست بفهماند که موقع تقاضای آنها گذشته راجع باین مستعمرات اوچنین کرد: اوّل باشهربزرگ میلت کنار آمده قراریکه آنشهر با پادشاه لیدّیه داده بود امضاء نمود و بعد از جلب این‌شهر بطرف خود تمام شهر های یونانی آسیای صغیر و نیز جزایر یونانی را از قبیل لِسْبوسْ (۱) و خیوُس (۲) و بعض دیگر بحیطهٔ اقتدار خود در آورد بعضی از یونانیهای مستعمرات باسپارت متوسّل شدند واین‌دولت‌سفیری نزدکوروش فرستاده تهدید کرد که اگر بایونانیها بد رفتاری شود تحمّل نخواهد نمود کوروش گفت من از مردمی که درمیدان جمع میشوند تا به قید قسم بیکدیگر دروغ گویند هیچگاه بیمی نداشته‌ام اگر زنده ماندم چنان کنم که شما بجای اینکه در امور ینیانها دخالت کنند ازکارهای خودشان حرف بزنند باید‌درنظرداشت‌که‌کوروش بفاصلهٔ کمی پس ازتسخیر سارد بایران مراجعت کرد وتسخیر سایر قسمتهای آسیای صغیررا مانند فریگیّه (۳) وکیلیکیّه (٤) ولیکیّه (٥) ومستعمرات یونانی بسرداران خود محوّل نمود چنانکه در ٥٤٥ ق.م. تمام آسیای صغیر در تحت تسلّط پارسیها در آمد و کوروش بهر شهری حاکم جداگانه ای گماشت تا با هم متّحد نشوند

---

(۱) - LESBOS (۲) - CHIOS (۳) - PHRYGIE (٤) - CILYCIE (٥) - LYCIE

و قوّت نیابند اهالی بعض شهر های یونانی مانند فوسه که نخواستند تسلیم شوند مهاجرت کردند

تسخیر ممالك شرقی سرعت عملیّات جنگی کوروش درلیدیّه مجالی به بابل ومصر برای تجهیزات نداد حالا هر کدام منتظر بودند که مورد حملهٔ کوروش واقع شوند ولیکن او فوراً توجّهی به بابل نکرده بممالکی که درمشرق پارس وماد واقع بود عزیمت نمود کیفیّات جنگهای او را در آن حدود نمیدانیم همینقدر معلوم است که در مدّت ۸ سال مشغول لشکرکشی و جهانگیری درطرف مشرق و شمال ایران بود و از طرف شمال تا رود سیحون پیشرفت و درکنار آن رود شهری باسم خود بنا کرد (این شهر درزمان اسکندر «دورترین شهر کوروش» نام داشت تصوّرمیکنند که در محل او را تپهٔ حالیّه بوده) بعد از طرف مشرق تقریباً تا رود سند پیشرفت و پس از آنکه حکومت خود را درمشرق ومغرب محکم نمود بطرف بابل متوجّه شد بعض محقّقین براین عقیده‌اند که لشکرکشی های کوروش بطرف مشرق وشمال شرق بعد از تسخیر بابل بوده

تسخیر بابل (۱) گرفتن بابل کار بسیار مشکلی بنظرمیآمد زیرا استحکام برج و باره های این شهر مشهور آفاق بود (۲) با وجود این کوروش قصد تسخیر آنرا نموده در بهار ۵۳۹ ق . م . لشکر ایران از دجله عبور کرد در بابل بعد از بخت‌النّصر که در ۵٦۱ ق . م . درگذشت درمدّت شش سال سه نفر سلطنت کردند و در ۵۵۵ روحانیّون بابل تاجری را نبونید نام بر تخت نشاندند این‌شخص آدمی نبود که بتواند دولت بابل را درچنین موقعی مهمّ حفظ کند نوشته‌اند که میل مفرط بعلم آثارعتیقه داشت ودرخرابه های معابد قدیمهٔ بابل بامر اوکاوشهائی‌شد و لوحه هائی بیرون آمد راجع بتسخیر بابل بدست کوروش دوروایت رسیده یکی ازهرودوت ومردم بنی اسرائیل است که در بابل در اسارت بودند و دیگری مبنی بر مدارکی است که از حفریّات بابل و تحقیقات بدست آمده موافق روایت اولی

---

(۱) ـ بابل از (بابْ اِل) آمده یعنی درب خدا (۲) ـ چنانکه مورّخین نوشته اند ارتفاع دیوار شهر هشتاد ذرع وقطرآن بیست‌و پنج ذرع بود این‌دیوار یکصد وپنجاه برج داشت ودروازه های آن‌از بُرُنْز (امتزاج مس و قلع و روی) بوده

واقعهٔ تسخیر بابل از اینقرار بود : پادشاه بابل در نزدیکی آن شهر با پارسیها جنگ کرده شکست خورد و با عدّه زیاد از سپاهیان خود به بابل پناه برد در اینموقع ریاست قشون بابل به پسر پادشاه که بَلْتَشَر (۱) نام داشت محوّل شد گرفتن شهر با حمله محال بود و با محاصره هم خیلی طول میکشید زیرا بابلی‌ها در اراضی وسیعی که در درون شهر بابل داشتند کشت و زرع میکردند بنا براین بامر کوروش رود فرات را برگردانیدند و پس از آنکه درمجرای قدیم آب کم شد قشون ایران از آن راه وارد بابل گردید (۵۳۸ ق . م .) ولیکن در شهر غارت و کشتاری نشد و کوروش باکمال مهربانی با اهالی رفتار نمود موافق منابع بابلی نبونید مجسّمهٔ ربّ النّوع (اور) را به بابل آورده پیروان (بِل مَرْدوکْ) آلههٔ بابلیها را از خود رنجاند اینها با کوروش مواضعه کردند و او وقتیکه دیاله ودجله نسبةً کم آب بود این دو رود را برگردانید و در محوّطه ای که بین شهر بابل و سدّ بخت النّصر واقع بود داخل شد بعد بطرف شمال حرکت کرده و ارتباط قشون بابلی را با شهر بریده آنرا شکست داد پس از آن (گئوبَروَ) سردار کوروش بی جنگ از طرف جنوب وارد بابل شد و پادشاه بابل تسلیم گردید شاه درمعبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلیها تاجگذاری کرد واحترام زیاد بمذهب ومعتقدات اهالی نمود یکی از معاصرین گوید که کوروش بقلوب اهالی تسکین بخشید بعد ازتسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند باطاعت کوروش درآمدند ازجمله فلسطین وفینیقیّه را باید ذکر کرد دوشهر فینیقی موسوم به (صور) و (صیدا) ازمعروفترین شهرهای دنیای آن روزی بودند کوروش نسبت بملّت یهود که از زمان بخت النّصر در اسارت بودند مهربانی و رأفت مخصوصی ابراز نمود : ظروف طلا ونقره که بخت النّصر ازبیت المقدّس آورده بود با آنها ردّ کرد و اجازه داد بفلسطین مراجعت کرده در بیت المقدّس معابد قدیم را که آسوریها خراب کرده بودند تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند بنا براین اجازه چهل و دو هزار نفر اسرائیلی با هفت هزار نفر غلام و کنیز بطرف فلسطین رفته بتجدید

---

(۱) - پسر پادشاه را در توراة بَلْشَصَّر نوشته اند

بیت المقدّس پرداختند(۱) ولیکن بزودی اختلاف شدید بین مردمی که درفلسطین مانده وآنهائیکه به بابل آمده بودند پدیدآمد وکوروش مقتضی دید ساختن معبد جدید را موقةً موقوف بدارد و این معبد در زمان داریوش دوّم باتمام رسید از سخنان پیغمبران بنی اسرائیل پیدا است که احترام این ملّت نسبت به کوروش فوق العاده بوده (۲) نسبت به پیروان مذاهب دیگر هم کوروش همین رأفت را ابراز کرد

کوروش دربابل برای جذب قلوب بابلیها بیانیه‌ای داده که عین آن در حفریّات بابل بدست آمده و اکنون معروف باستوانه کوروش است (۳) شاه در این بیانیّه خود را خادم مَرداخ (مردوك) ربّ النّوع بزرگ بابلیها خوانده میگوید بعد از آوردن مجسّمهٔ خدا های (اور) ببابل مردوك او را برگزید او دست کوروش پادشاه انشان را (٤) گرفت ـ او اسم او را برای سلطنت تمام عالم برد ـ باسم او

---

(۱) ـ فرمانی که کوروش داده بدین‌مضمون بوده : کوروش پادشاه پارس چنین‌میفرماید یَهُوَه خدای آسمانها جمیع ممالك زمین را بمن داده ومرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که دریهود است بنا نمایم پس کیست ازشما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد او باورشلیم که دریهود است برود وخانهٔ یهوه‌که خدای اسرائیل وخدای حقیقی‌است در اورشلیم بنا نماید الخ [کتاب عزرا باب اوّل]

(۲) ـ اشعیاء گوید : «خداوند که ولي تواست وتورا از رحم سرشته چنین میگوید : که من یَهُوَه هستم وهمه چیز را آفریده ام در بارهٔ اورشلیم میگوید معمورخواهد شد ودرباره شهر های یهودا که بنا خواهند شد . . . . و در بارهٔ کوروش میگوید که او شبان من است و تمامی مسرّت مرا باتمام خواهد رسانید . . . [کتاب اشعیاء باب ٤٤]

خداوند به مَسیح خویش یعنی بکوروش میگویدمن دست راست اورا گرفتم تابحضور وی امّتهارا مغلوب سازم وکمر های پادشاهان را بگشایم تا درها را بروی وی باز کنم و دروازه ها بروی او دیگر بسته نشود چنین میگویدکه من پیش روی تو خواهم خرامید وجایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بند های آهنین را خواهم برید وگنجهای ظلمت و خزائن مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل میباشم وتورا باسمت خوانده ام . . . . هنگامی که مرا نشناختی‌ترا باسمت خواندم وملقّب‌ساختم من یهوه هستم ودیگری نیست وغیرازمن خدائی نی من کمر تورا بستم هنگامی‌که مرا نشناختی تا ازمشرق آفتاب ومغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست [کتاب اشعیاء باب ٤٥]

(۳) ـ این استوانه ازگل پخته است و بر آن چهل و پنج سطر نوشته اند متأسفانه بعضی از قسمتهاي بیانیّه که بزبان بابلی است محو شده (٤) ـ انشان چنانکه از تاریخ علام میدانیم همان انزان است و از این بیانیّه هم معلوم است که کوروش پادشاه انزان بوده



مشهد مرغاب ــ مقبرهٔ کوروش بزرگ

را طلبید بعد شاه مزبور گوید : « وقتیکه من در میان سکونت و آرامش به تین‌تیر (۱) وارد شدم با فریاد های شادی و سرور مردم بقصر پادشاهی در آمدم ـ بر تخت سلطنت نشستم » بیانیّه‌ای هم کاهنان بابلی داده‌اند که مبنی بر تجلیل کوروش است و در آن تصریح شده که مردوك اورا طلبیده پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین وشهر های فینیقیّه وغیره کوروش بایران مراجعت کرد ودر طرف مشرق بقشون کشی پرداخت، ولیکن از کارهای او در این زمان باز اطّلاعی نداریم فوت او در ۵۲۹ ق . م . بود در این باب روایات مختلف است هرودوت گوید : در جنگ با ماساژِتْ ها(۲) که بین دریای خزر وآرال سکنی داشتند کشته شد توضیح آنکه کوروش ملکهٔ ماساژت ها را خواستگاری کرد ـ او جواب توهین آمیزی داد و جنگ درگرفت بعد پسر ملکه در این جنگ اسیر شد وخود را کشت در جنگ بعد کوروش زخم برداشته درگذشت و ملکه امر کرد سر کوروش را در طشتی پر از خون انداختند و بسر خطاب کرده گفت تو که از خونخواری سیر نمیشدی حالا از این خون چندان بخور تا سیر شوی برُسْ نوشته که کوروش در جنگ با عشیره دَها (یکی ازعشایر سَکائی) درحوالی گرگان کشته شد کتزیاس گوید در جنگ با سکاها زخم برداشت و از آن بعد از سه روز درگذشت نعش او را در پاسارگاد دفن کردند (۳)

خصال کوروش

دربارهٔ کوروش مورّخین معتقد اند که شاهی بوده با عزم و حزم و عاقل و رئوف کاری را که شروع میکرد تاآخرش میرفت و هیچ کاری را ناقص نمیگذاشت درموارد مشکل بعقل بیش از قوّه متوسّل میشد وبرخلاف پادشاهان آسور و بابل و غیره با مردم مغلوب رئوف و مهربان بود بپادشاهان مغلوب باندازه ای مهربانی میکرد که آنها دوست صمیمی کوروش شده در مواقع مشکل باو یاری مینمودند با مذهب و معتقدات ملل کاری نداشت بلکه آداب مذهبی آنها را محترم میداشت چنانکه بعد از فتح بابل هرچه از پیروان مذاهب

(۱) ـ یعنی بابل (۲) ـ MASSAGÉTES ماساژت ها قومی از سَکَ ها بودند
(۳) ـ مشهد مرغاب کنونی

مختلفه بغارت برده و ببابل آورده بودند همه را پس داد شهرها و ممالکی که در تحت تسلّط او درآمدند معرض قتل و غارت واقع نشدند برخلاف سلاطین آسور که در کتیبه های خود میبالند باینکه چنان فلان مملکت را زیر و زبر کردند که صدای خروس یا سگی هم در آنجا شنیده نمیشود (نظیرش را در عیلام دیدیم) وقتیکه مردم رفتار کوروش را دیده با آنچه تا آن زمان معمول بود مقایسه میکردند او را مخلوق فوق العاده و برانگیختهٔ آسمان میدانستند این شاه عالی قدر یکنوع انقلاب اخلاقی را در عالم قدیم باعث شد و طرز نوینی از حیث سلوك با ممالك تابعه و ملل مغلوبه درعالم قدیم داخل کرد وشاید بهمین جهت زمان او حدّ فاصل دو قسمت از چهار قسمت عهد قدیم گردید (۱) دربارهٔ کوروش نیز باید گفت که او یکی از دو یا سه شخص تاریخی عهد قدیم است که اسمشان باذهان مردمان و ملل عصر ما خیلی مأنوس است یکی از جهات این نکته این است که پیغمبران بنی‌اسرائیل او را بسیار ستوده اند و پیروان مذاهبی که توراة را کتاب مقدّس میدانند از طفولیّت اسم این شاه را شنیده با این اسم مأنوس میشوند

دوّم ـ کَمْبوجِیَهْ (۲)

کوروش از زن خود کاسان‌دان دو پسر داشت یکی را نام کمبوجیه بود که حکومت بابل میکرد و در زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت بعهدهٔ او محوّل میشد اسم دیگری را هرودوت سْمِرْدیزْ نوشته و داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون بَرْدیا نویسانده (۳) بردیا حکومت خوارزم و باختر و پارت و کرمان را داشت و چون طرف توّجه مردم شده بود کمبوجیه پس از اینکه به تخت نشست در نهان او را کشت کمبوجیه بعد از فوت پدر بخیال ادامهٔ جهانگیری پارسیها

(۱) ـ بعضی عهد قدیم را به چهارقسمت تقسیم کرده اند : ا ـ از ازمنه قدیمه تا تأسیس دولت هخامنشی یعنی تا کوروش ب ـ ازکوروش تا اسکندر ج ـ ازاسکندر تا میلاد مسیح د ـ از این تاریخ تا انقراض دولت روم غربی

(۲) ـ اگرچه داریوش اوّل در کتیبه بیستون این شاه را کبوجیه نامیده ولیکن از نسخهٔ بابلی همان کتیبه ونیز از خطوط قبطی ونوشته هاي مورّخین یونانی وغیره معلوم است که بعد ازکاف میمی بوده‌که نمینوشتند شاید ازاین جهت که غُنّه بوده

(۳) ـ اِسْمِرْدیزْ یونانی شدهٔ بردیا است بعضی ازیونانیها مَرْدیاسْ و مَرْدُسْ نوشته اند

افتاد ولی چون بعد از فوت کوروش بعض ایالات در حال طغیان بودند کمبوجیه در مدّت سه سال بمطیع کردن ایالات پرداخت ودر سال (۵۲۶ ق. م.) عزیمت مصر نمود آمازیس پادشاه مصر شروع بتجهیزات کرده با جزایر یونانی در دریای مغرب و باجبّار (۱) جزیرهٔ ساُمس (۲) اتّحادی نمود تا آنها بحریّهٔ خود را بکمك وی بفرستند چه یونانیهای آسیای صغیر و فینیقیها چون تابع ایران بودند کشتیهایشان جزو بحریّهٔ ایران محسوب میشد پادشاه مصر تصوّر میکرد که کمبوجیه ازطرف دریا بمصر حمله خواهد کرد وبدین جهت ازیونانیها کمك میخواست ولیکن بزودی با تأثّر زیاد فهمید که کمبوجیه از طرف تنگهٔ سوئز بمصر حمله خواهد کرد توضیح آنکه کمبوجیه بارؤسای اعراب بدوی قراردادی بست که بموجب آن هزاران عرب با مشکهای پراز آب در منازل عرض راه حاضر شدند و لشکر ایران بدین ترتیب از کویری که بین فلسطین و مصر است گذشته وارد مصر شد از خوشبختی کمبوجیه در این اوان آمازیس که پادشاه فعّال و با عزم بود فوت کرد و بجای او فَسَمْتیخْ سوّم (پسامّتیكْ) (۳) که صفات او را نداشت پادشاه شد نخستین جنگی که بین مصریها و پارسیها روی داد در پلوز (٤) بود قشون مصری شکست خورد وپس از آن قشون ایران بی زحمت به منفیس (۵) پایتخت مصر رسیده شهر مزبور را تسخیر کرد (۵۲۵ ق. م.) کمبوجیه با پادشاه مصر بروایت هرودوت در ابتدا با خشونت رفتار کرد ولی پس از آزمایش او را نواخت امّا بعد ازچندی معلوم شد که در کنکاشی برضدّ ایران شرکت دارد وبحکم کمبوجیه کشته شد (بقول کتزیاس بشوش تبعید گردید) در ابتداء رفتار کمبوجیه در مصر موافق رفتار کوروش در ممالك مسخّره بود باین معنی که لباس پادشاهان مصری پوشید و مراسم دربار مصر را بجا آورد و مصریها او را یکی از فراعنهٔ بزرگ خود دانستند پس از آن اوقصد ممالك مجاوررا نمود: اوّل لیبیا تسلیم شد بعد سیرن که مستعمرهٔ یونانی بود (و اکنون جزو طرابلس غرب است) و نیز برقه سر اطاعت پیش آوردند پادشاه سیرنْ آرکزیلاس (٦) سوّم پانصد مین (۷) برای کمبوجیه فرستاد ولیکن او

(۱) ـ در یونان امراء و زمامداران امور را که بر ضدّ حکومت ملّی بودند جبّار (تیران) میخواندند
(۲) ـ SAMOS (۳) ـ PSAMMÉTIQUE III (٤) ـ PÉLUSE
(۵) ـ MEMPHIS (٦) ـ ARKÉSILAS III (۷) ـ ۹۲٦۰ تومان یا ٤٦۳۰۰ فرنک طلا

با بی اعتنائی این وجه را بسربازان خود تقسیم کرد خیال کمبوجیه این بود که به قرطاجنه (کارتاژ ـ تونس امروزی) که مملکت نامی و پر ثروت بود حمله برد ولیکن فینیقیها از این جهة که اهالی قرطاجنه از مهاجرین فینیقیه بودند راضی نشدند کشتیهای خود را بدهند و کمبوجیه خواست از طرف کویر لیبیا بآن مملکت حمله برد بااین مقصود پنجاه هزار نفر بطرف واحهٔ بزرگ که معبد آن موسوم به آمّون درنزد مصریها بسیار مقدّس بود فرستاد ودیگر خبری از آنها نیامد (در زیر ریگ روان دفن شدند ـ ۵۲۴ ق. م.) پس از آن کمبوجیه بعزم مملکت ناپاتا (تقریباً سودان کنونی) و اتیوپی[۱] (حبشه امروز) حرکت کرد در این سفر قشون پارسی مقداری از رود نیل پیمود ولیکن پس از اینکه داخل صحرای بی آب و علف ناپاتا گردید از حیث آذوقه در عسرت افتاد و بالاخره کمبوجیه پس از دادن تلفات زیاد مجبورشد بمصر مراجعت نماید اگرچه او دراعزام قشون بطرف آمّون وسفر جنگی به ناپاتا وحبشه بهره مندی نداشت ولیکن در زمان داریوش چنانکه بیاید این ممالك جزو ایران بودند هرودوت گوید که کمبوجیه چون مرض صرع داشت موّفق نشدن او درقشون کشی های مزبور باعث شدّت مرض او شد و گرفتار حال جنونی گردیده در اینحال سفّاکیهای زیاد و کار های بسیار بد از او سر زد از جمله خواهر خود رُكسانا (روشنک) را کشت ـ دوازده نفر از نجبای نامی پارسی را زنده بگور کرد ـ بگاو مقدّس مصریها که آپیس نام داشت زخمی زد که بر اثر آن حیوان مزبور تلف شد ومصریها فوق‌العاده ازایرانیها متنفّر شدند ـ جسد مومیا شدهٔ آمازیس پادشاه سابق مصررا بسوخت ولیکن چندسال قبل سندی ازیك نفر مصری که ازرجال مهمّ دربار مصر دراین زمان بوده بدست آمده و او مینویسد که کمبوجیه مانند فراعنه تمام مراسم درباری و آداب مذهبی مصر را بجا آورد و حتّی درمعبدسائیس درپیش عظمت نِیتْ مادر خدایان مصری بخاك افتاد..... (۲) بنا بر این باید گفت که رفتار کمبوجیه در ابتداء (۸ ماه اوّلی) موافق رفتار کوروش بزرگ در بابل بوده و اگر گفته های هرودوت صحیح باشد بعد بواسطهٔ

(۱) - ÉTHIOPIE

(۲) - نوشتهٔ (اوجاکُرِسِنِتْ) که درواتیکان است

مرض صرع یا جهت دیگر احوال او تغییر کرده بهرحال مسلّم است که قضیهٔ زخم زدن بگاو دروغ است چه بموجب اسنادی ثابت شده که گاو مزبور در ابتدای قشون کشی کمبوجیه به حبشه مرده (۱) ونیز استل هائیکه اززمان کمبوجیه بدست آمده نشان میدهد که او در مقابل گاو مقدّس مصریها بزانو درآمده کمبوجیه در ۵۲۳ ق. م. درمصر حاکمی معیّن کرده بطرف ایران رهسپار شد و در شام شنید که مُغی از اهل ماد خود را بردیا پسر کوروش ـ برادر کمبوجیه خوانده وبتخت سلطنت نشسته و مردم هم بطرف او رفته اند کمبوجیه در موقع بسیار بدی واقع شد چه او میدانست که بردیا را کشته ولیکن نمیتوانست این مطلب را علناً ابراز کند بالاخره در حال تأثّر در شهر اِکباتانا (۲) در شام زخمی بخود زد که ازآن درگذشت و قبل از فوت راز خود را بخواصّ پارسی که در سفر مصر با او بودند ابراز کرد (۵۲۲ ق. م.)

واقعهٔ بردیای دروغی این واقعه را داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون خود بزبان پارسی قدیم وعیلامی وآسوری بیان کرده وترجمهٔ نسخه پارسی این است: (۳)

« داریوش شاه میگوید این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم »
« بودکمبوجیه پسر کوروش ازدودمان ما که پیش ازاین شاه بود ازاین کمبوجیه »
« برادری بود بردیَ نام از یك مادر یك پدر با کمبوجیه بعد کمبوجیه بردیا را »
« کشت با اینکه کمبوجیه بردیا را کشت مردم نمیدانستند او کشته شده پس ازآن »
« کمبوجیه بمصر رفت بعد از آنکه کمبوجیه بمصر رفت مردم بد دل شدند اخبار »
« دروغ در پارس و ماد و سایر ممالك منتشر شد »
« داریوش شاه میگوید پس از آن مردی مُغی گئوماتَ نام از پی‌سی‌یَ‌اووَدَهْ »
« برخاست کوهی است اَرَکادْرِشْ نام ازآنجا درماه ویَخنَ (۴) درروز چهاردهم »
« بر خاست مردم را فریب داد که من بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم »
« پس ازآن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند وپارس وماد ونیز سایرایالات بطرف »

---

(۱) ـ استل های مصری درموزهٔ پاریس (تورایِف)

(۲) - EGBATANA

(۳) ـ (وِیسْباخ ـ خطوط میخی پارسی) (۴) ـ ماه آخر زمستان

« او رفتند او تخت را تصرّف کرد در ماه گَرْمَهْ پَدَ (۱) روز نهم بود که او تخت »
« را تصرّف کرد پس ازآن کمبوجیه مرد ـ بدست خود کشته شد »
« داریوش شاه میگوید این اریکهٔ سلطنت که گئوماتای مغ از کمبوجیه »
« انتزاع کرد از زمان قدیم درخانوادهٔ ما بود بنا براین گئوماتای مغ پارس وماد »
« وممالك دیگر را ازکمبوجیه انتزاع کرد بخود اختصاص داد او شاه شد »
« داریوش شاه میگوید کسی از پارس و ماد یا ازخانوادهٔ ما پیدا نشد که »
« این سلطنت را ازگئوماتای مغ باز ستاند مردم از او میترسیدند چه عدّه ای »
« زیاد از اشخاصیکه بردیا را میشناختند میکشت از اینجهة میکشت که »
« (خیال میکرد) کسی مرا نشناسد نداند من پسر کوروش نیستم کسی جرئت نمیکرد »
« چیزی درباره گئوماتای مغ بگوید تااینکه من آمدم از اهورَمَزْدَ یاری طلبیدم »
« اهورَمزْد مرا یاری کرد در ماه باغَ یادیش (۲) روز دهم من با کمی از مردم »
« این گئوماتای مغ را با کسانیکه سر دستهٔ همراهان او بودند کشتم در ماد »
« قلعه ای هست که اسمش سی‌کَ یَ هُواتیش و در بلوك نی سای است (۳) آنجا »
« من اورا کشتم پادشاهی را از او باز ستاندم بفضل اهورَ مزْدَ شاه شدم »
« داریوش شاه میگوید سلطنتی‌را که ازدودمان مابیرون رفته بود برقرار »
« کردم ـ آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم معابدی را »
« که گئوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمّت کردم بازار و حشم »
« و مساکنی را که گئوماتای مغ از طوایف گرفته بود بآنها رد نمودم مردم »
« پارس و ماد وسایر ممالك را بحال پیش برگرداندم بفضل اهورمزد اینکار ها »
« را کردم ـ آنقدر رنج بردم تا طایفهٔ خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم »

هرودوت نوشته که گئوماتای مغ پس ازاینکه بتخت نشست با مردمان ممالك تابعه بسیار بملاطفت رفتار کرد و مالیات سه سال را بخشید بعد از ترس اینکه مبادا کسی اورا بشناسد با اقوام وخویشان خود بریده کسی را بخود راه نداد این

(۱) ـ ماه اوّل بهار
(۲) ـ ماه اوّل پائیز
(۳) ـ درنزدیکی همدان بوده

رفتار باعث سوء ظنّ پارسیها گردید و اعضای خانواده های درجهٔ اوّل پارسی توّسط یکی از زنهای گئوماتـ ـ دختر هوتانه ـ معلوم کردند که این شخص بردیا نیست و سابقاً گوشش را بریده اند پس از آن با داریوش که تازه از شام آمده بود وکال اطاعت را ظاهراً به گئومات میکرد همقسم شده وارد عمارت اوشدند دربان و خواجه ها نتوانستند ازآنها جلوگیری کنند وداریوش خود را بایکی ازهمراهان باندرون رسانیده مغ را کشت (٥٢١ ق . م .) در این روز عدّهٔ زیادی از مغ ها کشته شدند و آنروز را در سنوات بعد عید میگرفتند (١) هرودوت گوید پس از آن همقسمها جمع شدند تا در باب طرز حکومت شور کنند بعضی طرفدار حکومت مردم بودند و برخی بحکومت عدّهٔ قلیل (اُلیگارشی) عقیده داشتند ولی داریوش گفت برای پارس با این وسعتی که دارد حکومتی لازم است که تصمیمات آن افشاء نشود و بسرعت مجری گردد بالاخره طرفداران عقیده او اکثریت یافتند بعد مذاکره شد که کی شاه شود (هوتانه) که طرفدارحکومت ملّی بود خود را کنار کشید و بین شش نفر دیگر قرار براین شد که در طلیعهٔ صبح از شهر خارج شوند وچون بمحلّ معیّنی رسیدند اسب هرکدام که شیهه‌کرد صاحب آن‌شاه شود میراخور داریوش اسب اورا بمحلّ معهود برده بمادیانی نشان داد وهمینکه اسب داریوش بآن محل رسید بیاد مادیان شیهه کشید وداریوش شاه شد این گفته هرودوت افسانه بنظر میآید : اگر در نظر آریم که داریوش موافق شجرهٔ نسب خشیارشا پسر داریوش که خود هرودوت آنرا ذکرکرده از همقسمهای مذکور نزدیکترین شخص بتخت سلطنت محسوب وسردستهٔ اقدام‌کنندگان‌برعلیه بردیای دروغی بود خیلی مستبعد بنظر میآید که تقدّم او مورد اختلاف گردیده و لازم شده باشد در چنین امر مهمّی انتخاب را بشیهه اسبی واگذارند

سوّم ـ داریوش اوّل ـ بزرگ

مورّخین معتقدند که‌کمترسلطانی درعالم دربدوسلطنت بقدر داریوش‌با مشکلات عدیده وطاقت فرسا مواجه شده باوجود این داریوش بواسطهٔ ارادهٔ آهنین‌وقوّت

(١) ـ منبع یونانی این روز را ماگوفونی نامیده که بمعنی مغ کشی است

نفس بر کلیّهٔ موانع و مشکلات فایق آمد و فی‌الواقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد در اواخر سلطنت کمبوجیه از جهة غیبت طولانی او از ایران و خروج بردیای دروغی بر او و رفتار سست مُغ نسبت بممالك تابعه تمام ایالات ایران تقریباً در حال شورش و طغیان بودند کار های داریوش در این قسمت موافق کتیبهٔ بیستون از اینقرار است: شورش از عیلام شروع شد و آترین یکی از اعقاب پادشاه سابق آن بر داریوش خروج کرد ـ او قشونی بشوش فرستاد و یاغی را گرفته کشتند در بابل شخصی خود را بُخت‌النّصر سوّم پسر نبونید پادشاه سابق بابل خوانده علم طغیان برافراشت داریوش با لشکری بطرف بابل حرکت کرد ولیکن عبور از دجله بواسطهٔ بحریّهٔ قوی بابلیها ممکن نشد بالاخره بواسطهٔ حیله های جنگی داریوش قشون خصم را اغفال کرده و از دجله گذشته در دو جنگ به بابلیها شکست فاحشی داد بابلیها بشهر بابل پنا بردند و داریوش بمحاصره پرداخت در این اوان خبر اغتشاش از همه جا رسید شخصی مَرتی یَ (۱) نام که از اهل پارس بود به شوش حمله برد ولیکن خود اهالی او را گرفته کشتند قشون ماد که ساخلو این مملکت بود باغوای شخصی که خود را فَرَوَرْتیش و از اعقاب هووَخْ شَتَرَ میخواند یاغی شد و مادی ها او را پادشاه کردند در ابتداء داریوش یکی از سرکردگان خود را مأمور کرد تا اغتشاش ماد را رفع نماید و جنگهائی شد که نتیجهٔ قطعی نداد پس از آن داریوش امر کرد که جنگ را موقوف نمایند تا خود او وارد شود بارمنستان نیز داریوش یکنفر ارمنی را بسرداری فرستاد تا آن مملکت را آرام نماید سردار مزبور سه جنگ کرد و نتیجه ای نگرفت بعد داریوش یکی از سرداران ایرانی را بدانجا فرستاد و او هم دو جنگ کرد و هر دو بی‌نتیجه ماند باز داریوش امر کرد که منتظر ورود او باشند شاه بخوبی میدانست که فتح بابل کلید فتوحات دیگر او خواهد بود چه قشون محاصر از محاصره فراغت یافته در ممالك دیگر بکار خواهد رفت بنا براین تمام حواس

(۱) ـ اسم این شخص را در کتیبه مختلف خوانده اند گویا (نی دین توبل) بوده

خود را متوجّه بابل نموده شهر را تسخیر کرد(۱) (۵۲۱ ق . م .) بعد از فتح بابل داریوش بماد تاخته قشون مادی را شکست داد وفرورتیش را که به ری فرار کرده بود بامر او گرفته درهمدان بدار آویختند درساگارتی نیز شخصی چیثرَ تَخمَهْ نام پدید آمد و خود را از اعقاب هووَخْ شَتَرَ خواند او را هم داریوش توسّط یکی از سرداران خود دستگیر کرده کشت آرام کردن پارت (خراسان) و گرگان به ویشتاسپ پدر داریوش که والی آن ممالك بود محوّل گردید و اوبانجام این مأموریّت موفّق شد مَرگو (مرو کنونی) که بدست شخصی فَرَدَ نام افتاده بود بدستیاری حاکم باختر مطیع گردید دراین اوان شخصی وَهی یَزداتَ نام درفارس خروج کرده خود را بَردیا پسرکوروش خواند ولیکن بزودی داریوش اورا دستگیر کرده باهمراهانش بدار آویخت لشگری هم که بردیای دوّم دروغی بطرف رُخَّج (جنوب و غرب افغانستان امروز) فرستاده بود نیز بدستیاری والی مملکت مذکوره مغلوب شد در این اوان باز اهالی بابل بتحریك یك نفر ارمنی که خود را بُخت النّصر میخواند شوریدند ولیکن یکی ازسرداران داریوش که ازاهل ماد بود یاغیان را کشته شورش را فرونشاند پس ازآن درلیدیّه نیز اغتشاشی تهیّه میشد توضیح آنکه بقول هرودوت والی آن مملکت اُرُیْ تِس میخواست مستقل شود ولیکن داریوش پیش دستی کرده بدست مأموری اورا نابود کرد بعد داریوش بمصر رفت (۵۱۷ ق . م .) زیرا در آنجا هم بواسطهٔ سوء سلوك والی زمینهٔ اغتشاش مهیّا شده بود پس از ورود والی مصر را که آریانْدِس نام داشت بکشت وقلوب روحانیّین مصر را که خیلی قوی بودند جذب کرد : با اینمقصود عطاهای زیاد بآنها نمود وبرای اینکه تلافی کارهای بیرویّهٔ کمبوجیه را نموده باشد در عزاداری مصریها در موقع تلف شدن گاو مقدّس آنها

---

(۱) ـ هرودوت گوید : محاصرهٔ بابل ۲۰ ماه طول کشید و زوپیر نامی که ایرانی بود خدمت و صداقت حیرت انگیزی نسبت بداریوش نشان داد اینشخص گوشهای خود را برید و نزد بابلیها رفته چنین وانمود کرد که میخواهد بآنها راهنمائی کرده انتقام از داریوش بکشد و بزودی طرف اعتماد بابلیها ورئیس دستهٔ قشونی شد وشبانه قشون ایران را به بابل راه داد این حکایت صحیح بنظر نمیآید زیرا بموجب اسناد جدیدی که از حفریّات بابل بدست آمده محاصرهٔ بابل بیش از ٤ روز طول نکشیده وبهمین جهت تاریخ تسخیر بابل ۵۲۱ ق . م . است در صورتیکه محقّقین سابقاً این واقعه را نظر بنوشته‌های هرودوت به ۵۱۹ ق . م . مربوط میداشتند (تورایف ـ تاریخ مشرق قدیم)

شرکت و سوگواری کرد و یکصد تالان (۱) وعده نمود بکسیکه گاو مقدّس مصریها را موافق علایم آن پیدا کند کلّیّةً در این سفر از مصریها دلجوئی کامل نمود : بمعابد آنها رفته نسبت بارباب انواع مصر احترام زیاد کرد ـ معبدی در بی‌نیش (۲) برای مصریها ساخت وکاهن بزرگ سائیس را که سابقاً بشوش تبعید شده بود احضار نموده پس از نوازش بسیار مأمور کرد خرابیهای قشون کمبوجیه را مرمّت کنند پس ازآن راههای تجارتی مصر را که خراب شده بود مرمّت ودائر نمود وپس از چندی دریای مغرب را با بحر احمر اتّصال داده تجارت مستقیمی بین مصر و هند برقرار کرد بواسطهٔ اینکار ها مصریها از داریوش کاملاً راضی شده اورا یکی از قانونگذاران بزرگ خود دانستند باید در نظر داشت که داریوش تغییری دراوضاع مصر نداد و اراضی مانند سابق دردست نجبا و روحانیّین بماند ولی درمنفیس ودو نقطهٔ دیگر برای حفظ امنیّت مصر ساخلوهائی گذاشت در زمان داریوش مصر در رفاه بود ولیکن زارعین ازجهت مالیاتهای گزاف درسال آخر سلطنت داریوش شوریدند (٤٨٦ ق . م .) اردو هائی که داریوش برای اسکات ممالك حرکت داد بیست فقره بود و نه نفر را که خروج کرده خود را پادشاه خوانده بودند داریوش و سر کردگان او معدوم نمودند

تشکیلات داریوش داریوش نه فقط دولت هخامنشی را ازنو تأسیس کرد بلکه تشکیلاتی بآن داد که اداره کردن ممالك وسیعهٔ ایران را تسهیل ورفاه اهالی را تأمین مینمود تشکیلات مزبوره از اینقرار بود :

اوّل ـ داریوش ممالك ایران را بچند قسمت تقسیم نموده برای هر کدام یك والی معیّن کرد که بزبان آن روزی (خشَتْرَ پَوان) میگفتند یعنی شهربان یا نگهبان مملکت (شهر در قدیم بمعنی مملکت بود) و یونانیها ساتراپ نوشته اند عدّهٔ قسمت های مذکوره بقول هرودوت بیست بوده ولیکن عدّهٔ ایالاتیرا که داریوش در کتیبهٔ نقش

---

(۱) ـ تقریباً یکصد و بیست هزار تومان بپول کنونی اگر قیمت یك مثقال نقره را یك قران حساب کنیم

(۲) ـ واقع در واحهٔ الخرقه

رستم ذکر کرده با پارس به سی میرسد برای کمك کردن بوالیها و نیز برای اینکه کلیّهٔ کارها در دست یکنفر نباشد دونفر ازمرکز بمعیّت والی مأمور میشدند یکی برای فرماندهی قشون محلّی یا ساخلو (۱) و دیگری باسم سر دبیر برای کمك کردن بوالی در کار های کشوری این شغل از آن جهة تأسیس شده بود که مرکز بداند احکامی که بوالی صادر میشود اجرا میگردد یا نه بنا براین سردبیر طرف مکاتبه با مرکز بود و در مواقعی مرکز مستقیماً اوامری باو صادر مینمود قلعه ها را کوتوال‌ها (آرَگَ پَتْ‌ها) اداره میکردند درایالات تشکیلاتی‌هم برای امنیّت عمومی داده شده بود که بتمام ایالات بسط مییافت و مرکز در جزو این اداره در همه جا شعبهٔ خبر نگاری داشت علاوه بر این تأسیسات سالی یکدفعه مفتّشینی از مرکزبرای دیدن اوضاع ایالات مأمورمیشدند وبا این مفتّشین که لقب چشم‌وگوش دولت را داشتند سپاهیانی برای اجرای اوامر آنها اعزام میشدند

دوّم ـ برای‌اینکه احکام مرکز باسرعت بایالات برسد ودرموقع اردوکشی معطّلی فراهم نیاید داریوش راههائی در ایران و ممالك منضمّه ساخت مشهور ترین آنها راهی بودکه از سارد تا شوش و از آنجا تا پایتخت ممتدّ بود طول این‌راه را ۲۴۰۰ کیلومتر معیّن کرده‌اند که تقریباً چهار صد و پنجاه فرسخ است از راههای دیگر راهی‌که از پایتخت سابق مصر بشهرکوروش درکنار سیحون میرفته معروف‌است دراین راهها منازل و مهمانخانهای خوب تهیّه شده بود وچاپارخانه هائی تأسیس کرده‌بودندکه بقدرکفایت اسبهای‌خوب داشت درجاهائیکه این‌راهها ازکوهستانها عبور میکرد ساخلو کافی گذاشته بودند چاپارهای دولتی احکام دولت را ازمرکز به نزدیکترین چاپار خانه رسانیده به‌چاپار های دیگر که حاضر بودند میسپردند و آنها هم به‌چاپار خانهٔ دیگر میرسانیدند بدین‌ترتیب شب وروز چاپارها درحرکت بودند و اوامر دولت با سرعت بجائیکه لازم بود میرسید (کزنفون نسبت تأسیس چاپارخانه ها را بکوروش داده)

---

(۱) ـ صاحبمنصب مذکور را چنانکه یونانیها گفته اند کارانُس مینامیدند و (کارا) در زبان پارسی قدیم بمعنی مردم و لشکر است

سوم - برای اینکه قوّهٔ نظامی بقدر کفایت و با سرعت بجاهای لازم برسد لشکری ترتیب داده بودند که مورّخین یونانی جاویدانش نامیده اند زیرا هیچگاه از عدّه آن نمیکاست وفوراً جاهای خالی پر میشد عدّهٔ این لشکر حاضر السّلاح وزبده که بمحض صدور امر حرکت مینمود ده‌هزار نفر بود وبواسطهٔ این قوّه امنیّت را حفظ میکردند یك قوّهٔ چهارهزار نفری هم ازپیاده وسواره پایتخت وقصر سلطنتی را حراست مینمود

چهارم - قبل از سلطنت داریوش برای اخذ مالیاتها ترتیب معیّنی نبود و وُلات هر چه میخواستند میگرفتند داریوش برای این کار مهمّ ترتیبی داد معلوم نیست مأخذ مالیاتها چه بوده ولیکن هرودوت برای هر کدام ازبیست ایالت ایران مبلغی قلمداد کرده که همه ساله میگرفتند مورّخ مذکور گوید کلّیهٔ مالیاتها که بخزانه وارد میشد معادل ۱٤٥٦۰ تالان (اوْبی) بود(۱) مالیات ها چنانکه هرودوت شرح میدهد نقدی و جنسی بوده (۲) پلوتارْكْ گوید : پس از اینکه داریوش مالیات نقدی و جنسی ممالك را معیّن کرد در صدد برآمد معلوم نماید که این مالیات بر مردم گران است یا نه و پس از اینکه جواب آمد که مردم میتوانند بپردازند باز مالیات را تنصیف کرده گفت چون وُلات برای مخارج خودشان از مردم عوارضی میگیرند باید مالیات را کم کرد تا تحمیل نشود

پنجم - از کار های داریوش نیز ارتباط دادن بحر مغرب به بحر احمر بود وجهت آن چنین استنباط میشود : داریوش در زمان اقامت خود درهند مشاهده نمود که تجارت مصر وشامات و غیره با هند از راه خشکی مشکل است و حمل و نقل گران تمام میشود بنا براین امر کرد بحر مغرب را با بحراحمر بتوسّط یکی از شعب نیل

(۱) - تالان اوْبه نقره را معادل ٥٦٥۷ فرنك طلا معیّن کرده اند که بپول کنونی تقریباً ۱۲۰۰ تومان میشود در صورتیکه ارزش یك مثقال نقره یك قران باشد

(۲) - از همه بیشتر مالیات هند بوده که ۲٦۰ تالان خاك طلا میشد و آن معادل ٤٦٨۰ تالان نقره بود بعد مالیات بابل وآسور که به ۱۰۰۰ تالان نقره بالغ میشد بعد مصر که ۷۰۰ تالان میداد پس ازآنها سایر ایالات که از ٥۰۰ الی ۱۷۰ تالان تأدیه میکردند مالیاتهای جنسی عبارت بود از عدّهٔ زیادی اسب و قاطر و کرّه اسب و میش و غلّه واستخوان فیل عایدات شیلات دریاچهٔ مُریس در فیوم مِصْر بصرف جیب ملکه اختصاص داشت بابلی‌ها پانصد خواجه واهالی کلشید در هر پنج سال صد دختر میدادند اعراب هزار تالان عود

٤-۳-۲-۱



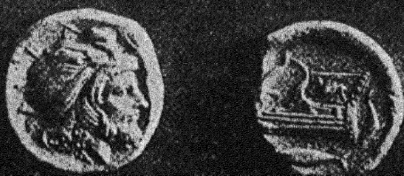
۷-٦-٥



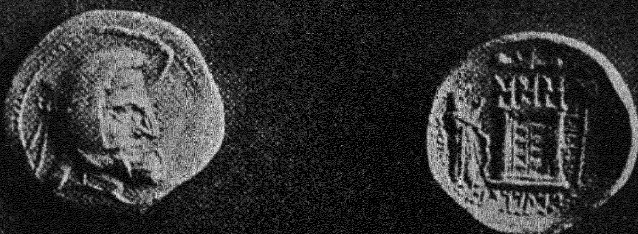
۱۰-۹-۸



۱۲-۱۱



۱٤-۱۳



دَریك طلا (٥ ـ ۲ ـ ۱) سیکل نقره (۷ ـ ٤ ـ ۳) متعلّق بدورهٔ هخامنشی
چهار دِرَخمی نقرهٔ اِواکراس دوّم والی صیدا در حدود ۳٥۰ ق.م. (۹ - ٦)
و تیسافِرْنْ و فرناباذْ در حدود ٤۰۰ ق.م. (۱۲ ـ ۱۱ ـ ۱۰ ـ ۸) چهار
درخمی اُتُفَرَدات اوّل پادشاه پارس درحدود ۲۰۰ ق.م. (۱٤ ـ ۱۳)
از کتاب زارّه ـ صنایع ایران قدیم

وصل کنند اینکار در زمان نخائو پادشاه مصر در ۶۰۹ ق . م . انجام یافته ولی در زمان داریوش کانال مزبور پر شده بود در این اوان بامر شاه مزبور آنرا پاك کردند

ششم ـ داریوش برای تسهیل امور تجارتی و داد و ستد پولی از طلا سکّه زد که در تمام ممالك ایران رواج داشت این سکّه را (دَریك)(۱) مینامیدند از سکّه‌های مزبور معلوم است که عیار آن خیلی عالی بوده چه داریوش خیلی میل داشته که سکّه های او از طلای خالص باشد سکّه در دفعه اولی در لیدّیه در نیمهٔ قرن هفتم ق . م . زده شده ولیکن در ایران دَریك نخستین سکّه است

تسخیر پنجاب و سند داریوش پس از برقراری امنیّت در ممالك تابعه چند ایالت بایران ضمیمه کرد یکی پنجاب و دیگری سند است که هر دو در هند واقع اند از هند طلای وافری بایران وارد میشد سفر جنگی داریوش بهند در آنزمان خیلی مهمّ بوده چه این واقعه یکی از دو مبدء تاریخ در هند گردید : ۱ ـ موعظهٔ بودا (بانی مذهب بودائی) و سفر داریوش ـ زمانیکه داریوش در هند بود سفاینی ساخت و اسکیلاس (۲) امیر البحر یونانی را بدریای عمّان و خلیج فارس فرستاد تا درباب سواحل این دریا ها تحقیقاتی نماید این کار هم مهمّ بود (۳) در ابتدای سلطنت داریوش جزیرهٔ ساُمس و بعض جزایر دیگر یونانی نیز مطیع شدند

لشگرکشی به اروپا ـ تسخیر تراکیه و مقدونیه پس از آن داریوش به سَكَ ها پرداخت اینها مردمانی بودند غالباً آریانی که در روسیهٔ جنوبی حالیّه سکنی داشتند و چنانکه ذکر شد در زمان هووَخْ شَتْرَ آذربایجان و ارمنستان و آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز کردند جهة این سفر جنگی داریوش را چنین توجیه میکنند که چون این شاه میدانست با یونان اروپائی طرف خواهد شد میخواست از پشت سر خود مطمئن شود ولیکن این حدس صحیح بنظر نمیآید زیرا با تسخیر

---

(۱) ـ دریك بمعنی طلائی است و کیفیّات آن در ذیل بیاید

(۲) - SKYLAS

(۳) ـ درباب صحّت این مسافرت تردید داشتند ولي حالا این قضیّه تأیید شده چه معلوم گردیده که امیر البحر یونانی درباب تحقیقات خود کتابی نوشته بود واین کتاب درزمان اسکندر وجود داشت

تراکیّه ومقدونیّه این مقصود بعمل میآمد جهة این قشون کشی باید تجاوزاتی باشد که سکَ ها بحدود ایران میکردند (۱) بهرحال داریوش در ۵۱۵ ق . م . عزیمت مملکت مزبوره را نموده ازبوغاز بُسْفُرْ گذشت دراینجا بامرداریوش یونانیهای آسیای صغیر که تابع ایران بودند پلی از کشتیها ساختند که محافظت آنهم محوّل بخود آنها شد پس از آن لشگر ایران از تراکیّه گذشته بمصبّ رود دانوب رسید در آنجاهم رؤسای مستعمرات یونانی یا جبابره پلی از کشتیها ساخته بودند لشگر ایران ازپل گذشته وارد مملکت سکَ ها یا سْتِپْ (۲) امروزی شد سکَ ها علیق و آذوقه را آتش زده ـ چاه های آب را پر کرده با حشم بداخلهٔ مملکت عقب نشستند قحطی ومشکلات این مملکت لشگر ایران را تهدید میکرد ولی چون ادارهٔ نظارت لشگری بقدر کفایت آذوقه تهیّه کرده بود داریوش درمدّت دوماه از رود دانوب تا تانائیس (دُن امروز) و قلب مملکت سکَ ها (روسیه کنونی) پیشرفت هرودوت گوید : داریوش رسولی نزد پادشاه آنها فرستاد که این پیغام را برساند : « چرا از پیش من فرار میکنی اگر قوّه جنگ داری جنگ کن والاّ مطیع شو » پادشاه سکَ ها جوابی داد که معمّا بود توضیح آنکه یك پرنده و یك موش ویك وزغ و پنج تیر فرستاد و گُبْریاسْ یکی ازندمای داریوش چنین تعبیر کرد : پادشاه سکَ ها میخواهد بگوید اگر شما نتوانید مثل پرنده بپرید ومانند موش بزمین وبسان وزغ درآب روید ازاین تیرهای ما نخواهید رست با پذیرفتن چنین تعبیری بازمعلوم نیست چرا پنج تیر فرستاده اند و این روایت هرودوت افسانه بنظر میآید سکَ ها با جبابرهٔ یونانی که مستحفظ پل دانوب بودند داخل مذاکره شدند که پل‌ها را خراب کنند تاداریوش نتواند مراجعت کند ولیکن چون آنها بواسطه حمایت ایران دارای این مقام شده بودند از انجام آن امتناع کردند و داریوش از راهی که به اروپا رفته بود بسارد مراجعت کرد (۳) و هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغایش (مِگابیز

---

(۱) ـ نُلدِکِهْ عقیده دارد که جهت آن میل داریوش بجهانگیری بود

(۲) ـ STEPPE

(۳) ـ بعض محقّقین مانند نُلدِکِه تصوّر میکنند که هرودوت مبالغه کرده و منتهای سیر داریوش تا رود دنیستر بوده چه با اوضاع و احوال آن زمان لشگر ایران نمیتوانست دورتر برود والا از بی آذوقگی تلف میشد

یونانیها) در اروپا گذاشت که شهر های یونانی تراکیّه و مملکت مقدونی را تسخیر کند سردار مزبور این امررا انجام داده تاسواحل دریای آدریاتیك پیشرفت چنانکه پادشاه مقدونی آمین تاس° تابع ایران شد

جنگ با یونان از قرائن چنین بنظر میآیدکه داریوش در قصد تخطّی بهآتن یا اسپارت نبود بلکه دردربار ایران اشخاصیزیاد عقیده داشتندکه جنگ بایونان برای ایران بینتیجه است ولیکن خود یونانیهای اروپائی داریوش را مجبورنمودند که بطرف یونان قشونکشی کند شرح واقعه ازاین قرار است : در این زمان یك ثلث اراضی یونانی نشین یعنی مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیّه و مقدونیّه تابع ایران ودوثلث دیگر ازدولتهائی ترکیب یافته بودکه بعضآنها درواقع شهری وبرخی بزرگتربودند ازدول مذکوره آتن واسپارت معروفترینآنها محسوب میشدند دراوّلی حکومتملّی ودردوّمی حکومت اُلیگارشی یعنی حکومت عدّهٔ قلیل برقرار بود هرچند هر دو از همسایگی ایرانِ قوی وحشت داشتند با وجود این درمواقع سخت هردو بکمك ایران متوسّل میشدند وکلّیّةً ازاین زمان تا اواخر دورهٔ هخامنشی همیشه درنزد وُلات آسیای صغیر ودردربار ایران یكعدّه یونانیهای فراری معروف اقامت داشته همواره ایران را بتسخیر یونان یا بدخالت در امور آن تحریك میکردند درمستعمرات یونانی دولت ایران دخالت نداشت واداره کردن آنها را بجبابرهٔ یونانی واگذار مینمود وهرزمان جبّاری مورد اعتماد دربارایران واقع نمیشد شخصی را از جبابرهٔ دیگر یونانی معیّن میکرد درسال ۵۱۰ ق.م هیپْ پیاس (۱) نامی راکه ازخانوادهٔ پیزیسترات وجبّار آتن بود مردم آتن اخراج وحکومت ملّیدرآن شهر تأسیس کردند اوپناه به آرْتافِرْنْ والی لیدی برد بعدآتنیها از جهت ضدّیت دستهٔ اشرافی اسپارت با حکومت ملّی آتن و جنگی که بین آنها درگرفته بود در تحت فشار دولت اسپارت واقع شده صلاح خود را در نزدیکی با ایران دیدند و سفارتی نزد والی مزبور فرستاده کمك ایران را در خواست کردند والی گفت کمك میکنم بشرط اینکه مطیع ایران شده باج دهید سفیر پذیرفت ولی

---

(۱) _ HIPPIAS

بعد ازمراجعت او به آتن آتنی ها ازگفتهٔ خود برگشتند (۵۰۸ ق . م .) دوسال بعد بازآتنی‌ها سفارتی نزد والی مذکور فرستاده خواستند که ازهیپ‌پیاس حمایت نکند اوجواب دادکه آتن باید اورا بپذیرد وشهرآتن این‌مطلب را قبول نکرد دراین حیص وبیص اغتشاش وشورش درشهرهاي یونانی آسیای صغیر درگرفت ومحرّك آن آریستاگر (۱) جبّار شهر میلت بود که از طرف ایران در آنجا حکومت داشت توضیح آنکه پدرزن او هیس‌تیه(۲) حاکم سابق‌میلت چون درسفر داریوش بمملکت سك‌ها خدماتی کرده ونگذاشته بود پل دانوب را خراب کنند درازای آن داریوش (میرسین) یکی از شهرهای ترا کیّه را باو داد بعد که معلوم شد او استحکاماتی درآنجا بنا میکند بدربار ایران احضارشد ومحترمانه درآنجا متوقّف بود این‌شخص محرمانه داماد خود آریستاگر مذکوررا بیاغی گری تحریك کرد و برای اینکه نوشته های او افشاء نشود سر غلامی را تراشیده بر پوست سر او مطالب خود را نوشت وپس ازاینکه موهای سرغلام بلند شد او را روانهٔ میلت کرد بااین دستور که دامادش سر او را تراشیده نوشته های او را بخواند براثراین تحریکات شورش مذکور درگرفت وقشون ایران بواسطهٔ کمی عدّه درمقابل شورشی ها عقب نشسته بشهر سارد پناه برد آریستاگر چون میدانست که قشون ایران از جا های دیگر خواهد رسید بیونان رفته کمکی در خواست کرد اسپارت حاضر نشد کمك نماید ولیکن آتنی‌ها بیست کشتی باو دادند و پس از آن شورش بتمام شهر های یونانی در آسیای صغیر وجزیرهٔ قبرس وغیره سرایت کرد ویونانیها سارد را تصرّف کرده خود شهر وجنگل مقدّس آنرا آتش زدند ولیکن بگرفتن ارگ آن از جهت استحکاماتی که داشت موّفق نشدندپس ازآن قشون ایران ازهرطرف بمحلّ اغتشاش روی آورد وسفاین فینیقی ازطرف دریا عرصه‌را بر شورشیان‌تنگ کردند بالاخره جنگی در نزدیکی میلت شدکه یونانیها مضمحل یامتواری شدند ـ آتنی‌ها بمملکت خودشان مراجعت کردند وشهر میلت را سپاهیان ایران‌گرفته‌شورشی ها را سخت مجازات نمودند (۴۹۶ ق . م .) معلوم است که داریوش از دخالت یونانیهای اروپائی باموز

(۱) ـ ARISTAGORE (۲) ـ HISTIAEUS

ایران فوق‌العاده مکدّر شد وپس ازآن بزودی جنگ اوّل ایران با یونان درگرفت قبل از جنگ داریوش برای رضایت یونانیهای آسیای صغیر امر کرد اراضی را مسّاحی ومالیاتها را تعدیل نمودند بعد داماد خود مردونیه‌را برای سرکشی بآسیای صغیر وتراکیّه وغیره فرستاد با این دستور که اصلاحاتی نماید این شخص اوّل کاری که کرد این بود که بتمام مستعمرات یونانی درآسیای صغیر حکومت ملّی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد (۱) بعد باروپا قشون کشی کرده مقدونیّه را مجدّداً باطاعت ایران درآورد وتا کوه آتس پیشرفت (۴۹۲ ق. م.) ولیکن دراین حین بواسطهٔ طوفان دریا سیصد فروند از کشتی ها خراب ومعدوم گردید رعب ایرانیها دریونانیها خیلی زیاد بود ولیکن اقدامی برای تجهیزات نمیکردند این حال روحی یونانیها را در دربار ایران میدانستند زیرا بسیاری از یونانیهای اشرافی و ناراضی که فرارکرده بدربار ایران پناهنده‌شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف میکردند ودردربار ایران همه باین عقیده بودند که داریوش بی‌جنگ میتواند تمام این مملکت را مطیع نماید بنا براین داریوش رسولانی بیونان فرستاده اعلام کرد که یونانیها باید آب و خاك بدهند یعنی مطیع شوند اکثر شهر های یونانی این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت رسولان را برخلاف عادات بین‌المللی کشتند وجنگ از نو شروع شد (۴۹۰ ق. م.) چنانکه هرودوت گوید ایندفعه قشون ایران درتحت فرماندهی یکنفر مادی داتیس (۲) نام بود واوچنین صلاح دید که از راه دریا وجزایرسیکلاد مستقیماً بطرف آتن برود قشون ایران اوّل شهر اِرِترِی (۳) را گرفته مردمان آنرا بآسیا فرستاد بعد ششصد فروند کشتی ایران بشبه جزیرهٔ آتّیک (٤) که آتن درآن واقع است رسیده لنگر انداخت در ابتداء آتنی ها نمیخواستند جنگ کنند زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود ولیکن میلتیاد یکی‌از نجبا زادگان آتنی اهالی را بجنگ تحریك کرد وقشون آتنی درتحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانیها بیرون آمد درراه عدّه‌ای هم از پلاته (یکی ازشهرهای یونانی) بکمك آن رسید وسپاه آتن ماراتن (٥) را

(۱) ـ هرودوت در اینموقع گوید : این قضیه تأییدی است از نوشته های من برای یونانیهائیکه باور ندارندکه بعد ازکشته شدن بردیای دروغی درمیان هم قسها مذاکراتی راجع بطرزحکومت پارس وحکومت ملّی شده باشد

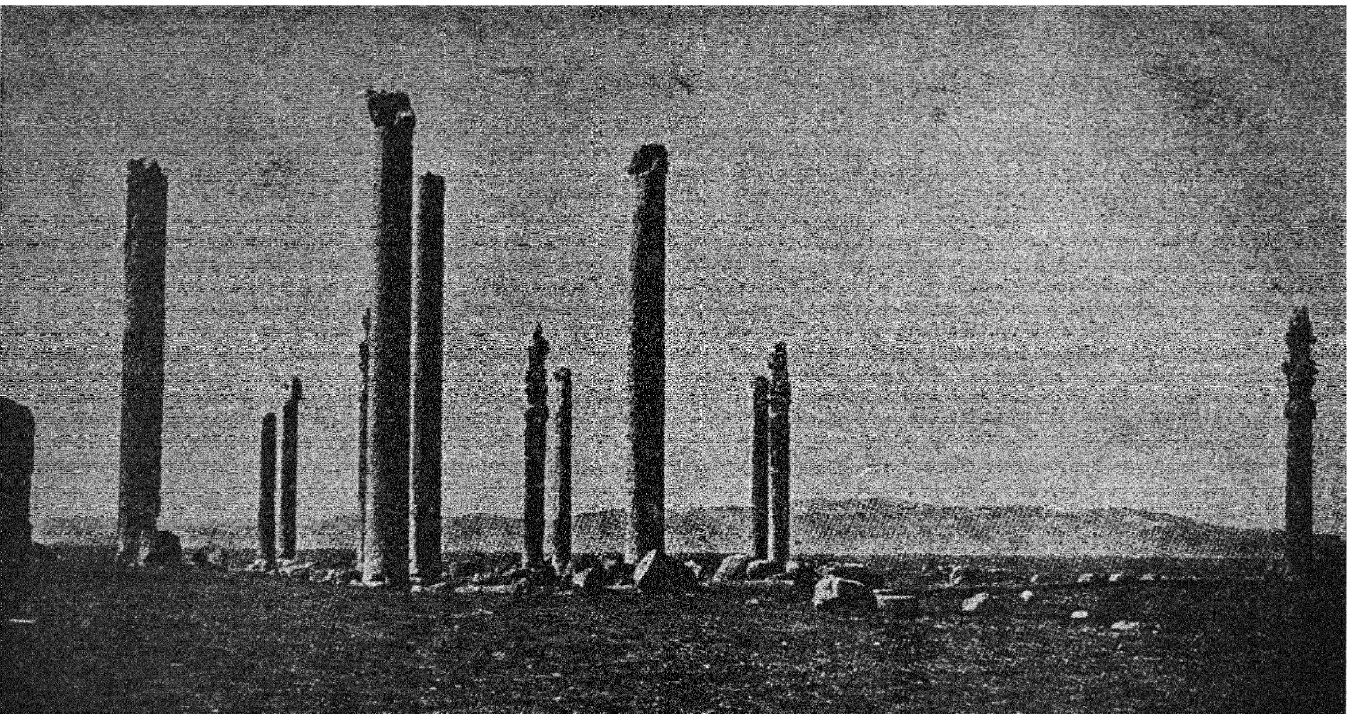
(۲) ـ DATIS (۳) ـ ÉRÉTHRIE (٤) ـ ATTIQUE (٥) ـ MARATHON

که درطرف شمال وشرق شبه جزیرهٔ آتیک بود اشغال نمود پس از چند روز میلتیاد جنگ را شروع کرد یونانیها چون میدانستند که ایرانیها تیراندازهای ماهری هستند و اگر از دور جنگ کنند طاقت تیر آنها را نخواهند آورد خودشان را بی پروا بسپاه ایران زده جنگ تن به تن نمودند سپاه آتنی سنگین اسلحه بود یعنی اسلحهٔ دفاعی (خود وجوشن وغیره) داشت در صورتیکه سپاهیان ایرانی فاقد این نوع اسلحه بودند وسپرهایشان هم بخوبی واستحکام سپرهای یونانی نبود با وجود این ایرانیها قلب قشون یونانی راشکافتند ولی جناحین قشون مزبور غلبه کرد وایرانیها پس از دادن تلفات بطرف کشتی های خود عقب نشسته حرکت کردند سپاهیان ایرانی در ابتداء میخواستند ازطرف دیگر که باتن نزدیکتر بود حمله برند ولیکن میلتیاد نقشهٔ آنهارا دریافت وبرای دفاع آتن به‌محل مزبور شتافت پس ازآن داتیس چون وضع را چنین دید دیگر جنگ نکرده به آسیا مراجعت نمود

راجع باین جنگ لازم است بگوئیم که کیفیّات آن متناقض است : اوّلاً عدّهٔ سپاهیان ایران را یونانی‌ها صدهزار وبلکه بیشتر نوشته‌اند وحال آنکه محقّق است که ۶۰۰ کشتی عهد قدیم بیش از سی هزار نفر با لوازم آنها نمیتوانسته حمل کنند ثانیاً اگر سپاه ایران قلب‌لشکر یونانی را شکافت بعد قشون مزبورچه ترتیبی‌یافت که جناحین آن توانستند غلبه کنند بنابر این و ایرادات دیگر که در این مختصر نگنجد بعض محقّقین مانند (نیبور) عقیده دارند که نوشته های یونانی ها راجع باین جنگ وجنگ های دیگر ایران بایونان بشعر وافسانه‌گوئی و داستان سرائی شبیه تر از تاریخ نویسی است مصنّف مذکور گوید : آتنی ها بطور غیر مترّقب بهره‌مندی داشته‌اند ولی کیفیّات‌را نمیدانیم (۱) چهارسال‌بعداز این جنگ‌داریوش در میان تهیّه هائی که برای جنگ جدید میدید درگذشت (۴۸۶ ق . م .) بعض مورّخین باین عقیده اند که اگر عمر او وفا میکرد جبران این عدم بهره مندی را مینمود و کار یونان خیلی سخت میشد

خصال داریوش داریوش شاهی بود عاقل ودارای ارادهٔ قوی وعزم هرچند

(۱) . NIEBUHR . VORTRÄGE ÜBER ALTE GESCHICHTE T. II. P. 385-414



تخت جمشید ــ ستونهای بارگاه خِشَیارْشا

در بعض موارد شدّت عمل نشان میداد ولی غالباً رفتار او با مغلوبین ملایم و معتدل بود در انتخاب اشخاص برای کارها نظر صائب داشت و بخطا نمیرفت اگر بعداز کمبوجیه او به تخت نمینشست دورهٔ هخامنشی هم مانند دورهٔ مادیها زود سپری میشد این شاه شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد و بآن تشکیلاتی داد که در آن زمان و با آن محیط بهتر ازآن عملی نبود چنانکه اسکندر و سلوکیها و ساسانیان وغیره همان کَرْدَه را دنبال کردند درزمان داریوش ایران باعلی درجهٔ وسعت خود رسید وپس از او دورهٔ شاهان ضعیف النّفس هخامنشی شروع شد با وجود اینکه این شاه بایونان طرف بود از نوشته‌های مورّخین آنها خاصّةً اِشیلْ ادیب وشاعر معروف ویکی ازجنگیهای یونانی دردشت ماراتن معلوم است که نسبت به داریوش احترام زیاد داشته اند بعضی ازمحقّقین داریوش را مهمترین شاه ایران قدیم دانسته و فقط انوشیروان را طرف مقایسه با او قرار داده اند (۱)

چهارم ـ خْشَیارْشا (۲)

درابتداء همه تصوّر میکردند که اَرْتُ باذان پسر داریوش از زن اوّلی او (۳) ولیعهد خواهد شد ولیکن داریوش چندی قبل ازفوت خود پسری را که از آتُسْسا (٤) دخترکوروش بزرگ داشت ولیعهد نمود و همه تمکین کردند اسم او خشیار شااست (کِزرْکْسِسْ یونانیها) خشیارشا در سنّ ۳٤ سالگی به تخت نشست ودرابتداء سلطنت توجّه خود را بمصر که شوریده بود و شخصی خَبَشْ نام در آنجا سلطنت میکرد معطوف داشته شورش را فرو نشاند (٤٨٤ ق.م.) بعد شورش بابل را برطرف کرد توضیح آنکه این شهر را پس از چند ماه محاصره گرفت و این دفعه چنانکه هرودوت گوید برخلاف دفعات گذشته شهر دوچار غارت شد وخزانهٔ ربّ النّوع بابلیها (بِلْ مَرْدوك) نصیب فاتحین گردید و هیکل او را خشیار شا بایران آورد بعد ازاین دوکار خشیارشا به تهیّهٔ جنگ با یونان پرداخت نوشته‌اند که درابتداء

---

(۱) ـ نُلْدِکِه (تتبّعات تاریخی راجع بایران قدیم) (۲) ـ درکتیبه‌های خود این شاه خود را چنین نامیده (۳) ـ دختر گبریاسْ یعنی همان کسی که در واقعهٔ بردیای دروغی همدست داریوش بود (گئوبَروَ) (٤) ـ ATOSSA

شاه مزبور نمیخواست با یونان جنگ کند و اهمیّتی بعدم بهره مندی ایرانیها در ماراُتن نمیداد ولیکن مردونیه برای حفظ ابهّت ایران خشیارشارا به جنگ تشویق کرد معلوم است که فراریها و رانده های یونانی که دشمن حکومت ملّی در یونان بوده دردربار ایران اقامت داشتند نیز با این خیال همراهی میکردند تدارکات این جنگ چنانکه هرودوت گوید در مدّت سه سال دیده شد و برای محلّ اجتماع کلّ لشکرها کاپادوکیّه(۱) واقع درآسیای صغیر انتخاب گردید چنانکه هرودوت نوشته چهل و هشت گونه مردم از نژاد ها و ملل مختلفه در این جنگ شرکت داشتند قشون مرکّب بود از پارسیها ـ مادی ها ـ گرگانی ها ـ پارتی ها و سکها و باین سپاهیان اهالی آسور و عربستان و هند ولیدّیه و حبشه و سایر ممالك تابعهٔ ایران ضمیمه شده بودند عدّهٔ سپاهیان خشیارشا را مورّخین قدیم مختلف نوشته وبعضی به پنج میلیون رسانیده‌اند معلوم است که درعدّه خیلی مبالغه شده شاید کلّیّهٔ لشکر ایران از برّی و بحری به ۳۰۰ هزار نفر میرسیده زیرا با وسایل دنیای آنروزی آذوقه بیش از این عدّه را نمیتوانستند برسانند (۲) از طرف دریا هزار و دویست کشتی جنگی و سه هزار کشتی حمل ونقل باین قشون کمك مینمود کشتیهای مزبور را مصریها و فینیقیها و اهالی جزیرهٔ قبرس و مستعمرات یونانیها در آسیای صغیر بحکم شاه حاضر کرده بودند قشون ایران از بوغاز داردانل که درآنزمان موسوم به هِلِسْ پونت (۳) بود از روی پلی که بامرشاه ازکشتیها ساخته بودند درمدّت هفت

---

(۱) ـ CAPPADOCE

(۲) ـ برای نمایاندن اینکه چقدر در عدّهٔ قشون ایران مبالغه شده از جمله یك جای نوشته های هرودوت را ذکر میکنیم مورّخ مذکور میگوید : « قشون ایران پس ازعبور ازرود (نِسْتُسْ) بدریاچه ای رسید که سی اِسْتاد (تقریباً ۵ کیلو متر و نیم) محیط آن بود و آب دریاچه برای سیراب کردن مالهای بنه کفایت نکرد » در صورتیکه عمق دریاچهٔ مزبور را فقط یك مطر بحدّ وسط فرض کنیم دارای سه میلیون تُنْ یا بیش از ده میلیون خروار آب بوده و این مقدار آب برای سیراب کردن سیصد میلیون رأس مال بنه هم کافی است وحال آنکه در دنیای آنروزعشر این عدّه هم پیدا نمیشد و اگر هم احیاناً پیدا میشد علیق صد یك آنرا هم نمیتوانستند برسانند این است که از محقّقین آنهائیکه استعداد دنیای آنزمان را در نظر گرفته و زحمت حساب کردن را بخود داده اند عدّهٔ پیاده وسواره نظام را تقریباً سیصد هزار تخمین کرده اند وبعضی از ۱۸۰ هزار بالا تر نرفته اند (نیبور) میگوید ازارقام هرودوت ازاین حیث تعجّب دارم که چگونه چنین لشکر عظیمی در تراکیه و مقدونیّه و یونان تلف نشد

(۳) ـ HELLESPONTE

شبانه روز بطرف اروپا گذشت   پیاده‌نظام بچند لشگر وسواره‌نظام بسه قسمت تقسیم شده بود   فرماندهان اردوها همه پارسی بودند وشاه باتمام خوادهٔ هخامنشی همراه قشون حرکت میکرد   تقسیم اردوها بقسمتهای کوچکتر بفرماندهان اردوها واگذار و برای هر قسمت رئیس وصاحب‌منصبانی معیّن شده بود کلّیّةً حرکت چنین قشون معظمی از آسیای صغیر بیونان دلالت میکند بر اینکه از حیث تقسیمات و حرکت و رسانیدن آذوقه و ساختن پلها و تعمیر راهها نظم و ترتیبی در کار بوده و ایرانِ آنروز تشکیلات منظّم و محکمی داشته و الاّ این راه دور را نمیتوانستند به پیمایند علاوه برپلها که درچند جا ساخته بودند در دماغهٔ کوه آتُس (۱) کانالی حفر شده بود تا مانند سفر اولی ایرانیها بیونان کشتی‌های ایرانی دوچار طوفان نگردد (در سنهٔ ۱۸۳۹ میلادی در این کانال سیصد دَریك یافتند) از طرف دیگر در بادی امر دریونانیها اتّحاد واتّفاقی دیده نمیشد : شهرهای یونانی هرکدام نظرمخصوصی داشته غالباً جنگ را با ایران امری بی نتیجه میدانستند و درخود آتن هم تردید وتذبذب درکار بود ولیکن شخصی از آتنی‌ها که تِمیسْتوکل(۲) نام داشت قدم پیشنهاده مردم را بجنگ و تهیّهٔ لوازم آن تحریك کرد و بالاخره موفّق شد : آتنی ها عازم جنگ گردیده سفرائی بشهرهای دیگر یونانی فرستادند که اتّحادی منعقد نمایند اوّل اسپارت و بعد سایر شهر ها داخل این اتّحاد شدند و عدّهٔ شهر های متّحد به سی‌و یك رسید بعد قشون یونانی بعدّهٔ هفت هزارنفر تنگهٔ ترموپیل(۳) را گرفت این تنگه بین کوه بلند و دریا یا باتلاقها واقع و عرض آن فقط بقدری بود که یك عرّابه میتوانست ازآن بگذرد   سپاه یونانی بسرداری لئونیداس(۴) و قوّهٔ بحری (مرکّب از ۲۷۱ کشتی) بامیرالبحری اوْری بیاد(۵) بود وهردو پادشاه اسپارت بودند   لشگرایران از راه خشکی پیش میآمد و تمام طوایف ومردمی که درسرراه واقع شده بودند آب و خاك تقدیم میکردند تا اینکه لشگر مزبور بالاخره به تنگهٔ ترموپیل رسید روز ششم حملهٔ ایرانیها شروع شد   سوارهای مادی و تیراندازان کیس‌ْسی جلادت خودرا نشان دادندولیکن سپاهیان اسپارت که موسوم به هوپلیت(۶)

---

(۱) - ATHOS   (۲) - THÉMISTOCLE   (۳) - THERMOPYLES   (٤) - LÉONIDAS
(٥) - EURIBYADES   (٦) - HOPLITES

(یعنی سنگین اسلحه) بودند نگذاشتند قشون ایران از تنگهٔ مزبور بگذرد و حملات را دفع کردند بالاخره چون فرماندهان قشون ایران دیدند که عبور از تنگه مستلزم دادن تلفات زیادی است از کوره راهی براهنمائی یکنفر یونانی سپاهی در تحت سرکردگی هیدارْنْ حرکت دادند که پشت سر یونانیها را در ترموپیل بگیرد همینکه قشون یونانی ازاین نقشه مطّلع شد بپرا کنند وفقط لئونیداس باسیصد نفراسپارتی و هفتصد نفر یونانی دیگر در ترموپیل بماند تا عقب نشینی قشون مزبور را تأمین کنند یعنی بآنها مجال بدهد ازمنطقهٔ جنگ خارج شوند بعد قشون ایران که ازبیراهه درکوهستانی حرکت میکرد در رسید وپشت سر سپاهیان یونانی را که با لئونیداس مانده بودند گرفته تمام یونانیها را با سردار آنها بکشت (۴۸۰ ق . م .) در تاریخ جنگها این جنگ یکی از معروفترین جنگهای پس قراول است و لئونیداس اسم بزرگی در تاریخ گذارده (۱) مقارن این احوال جنگی در دریا در نزدیکی جزیرهٔ اوْبه (۲) بین بحریّه ایران ویونان در گرفت وبطرفین تلفات زیاد وارد آمد ولی بحریّهٔ ایران برتری خود را در دریا حفظ کرد وبحریّهٔ یونان چون تلفاتش زیاد بود و نیز چون از عبور قشون ایران از تنگهٔ ترموپیل اطّلاع یافت شبانه ازمحلّ جنگ فرار کرد و فقط روز دیگر ایرانیها دریافتند که کشتیهای یونانی رفته اند اگربموقع بحریّهٔ یونان را تعقیب نموده بودند باضمحلال آن موفّق میشدند این جنگ بحری ازاسم محلّ موسوم به جنگ آرتمیزیوم(۳) است (۴۸۰ ق . م .) بعد ازتسخیر تنگ ترموپیل راه آتن وتمام یونان برای قشون ایران بازبود بنابراین آتنی‌ها زنها واطفال را ازآتن بطرف جزیرهٔ سالامین حرکت دادند وکشتیهای یونانی که عدّه شان به ۳۶۸ فروند میرسید نیز در آنجا جمع شدند

---

(۱) ـ یونانیها بعد ها کتیبه ای بر قبور این سیصد نفر اسپارتی نویساندند که مضمون آن چنین بود : « ای رهگذر ـ باسپارت بگوکه ما دراینجا خوابیده ایم تا بقوانین آن باوفا باشیم » توضیح آنکه موافق قوانین اسپارتی فرار از جنگ سخت ممنوع بود چنانکه مادران اسپارتی وقتی که پسران خود را به جنگ مشایعت میکردند میگفتند « فرزند ـ با سپر یا بر سپر » یعنی فتح کن و با سپر آی یا کشته شو تا روی سپر (یعنی با احترام) نعش تو را بخانه آرند

(۲) ـ EUBÉE (۳) ـ ARTEMISIUM

قشون ایران بطرف آتن حرکت کرده آنرا تصرّف نمود و بتلافی کار هائیکه یونانیها درسارد کرده بودند معبد ارگ را آتش زد وفتح آتن را خشیارشا به اردوان عموی خود که نیابت سلطنت داشت خبرداد در این موقع برتری دردریا وخشکی با ایرانی ها بود ویونانیها مأیوس گشته میخواستند متفرّق شوند ولیکن تمیستوکل حیله ای بکار برد که جنگ دریائی را تسریع نماید تا یونانیها متفرّق نشوند وسفاین ایرانرا دربوغاز تنگ (سالامین) بجنگ بکشاند با این مقصود غلام خود را بطرف بحریّهٔ ایران روانه کرد واواین پیغام را رسانید: « بحریّه یونانی میخواهد فرار کند چون من باطناً با شما هستم از راه خیر خواهی بشما اطّلاع میدهم » پس از آن بحریّهٔ ایران بجنگ مبادرت نمود و از جهت تنگی جا اولاً تمام سفاین بکار نیفتاد و ثانیاً کشتیهای بزرگ وسریع‌السّیر ایرانی نتوانستند عملیّات نمایند زیرا بیکدیگر برمیخوردند ویکی روی دیگری میجست براثر این اوضاع به بحریّه ایران چندان آسیب رسید که روز دیگر ازجنگ احترازکرد (٤٨٠ ق. م.) بعد ازاین جنگ چون ممکن بود که پیشرفت بحری یونانیها کارحمل ونقل آذوقه را برای چنین قشون عظیمی مشکل نماید خشیارشا با عدّه ای بایران مراجعت کرده مردونیه را بقول هرودوت باسیصد هزارنفر قشون زبده دریونان بگذاشت تا بجنگ یونان‌خاتمه دهد مورّخین یونانی نوشته اند که خشیارشا در مراجعت بایران تلفات زیاد داده خجل برگشت ولیکن مورّخینی که بیشتر دقیق شده اند این‌حرف را صحیح نمیدانند زیرا تصرّف‌آتن وآتش زدن معبد آن مقصود خشیارشا را که تنبیه یونانیها بود حاصل کرد ونیز پل داردانل سالم بود ولشکر ایران میتوانست سالماً بآسیای صغیر مراجعت کند مردونیه قشون ایران را بطرف دشتهائی که در تسالی (۱) واقع بود حرکت داد و زمستان را درآنجا گذرانیده بتکمیل تشکیلات لشکری پرداخت سردار مزبور برای اینکه حتّی‌المقدور باین جنگ با مسالمت خاتمه داده باشد توسّط پادشاه مقدونی الکساندر (۲) ــ دست نشاندهٔ ایران ــ با یونانیها داخل مذاکره شد که متّحدشاه شوند واو آنها را درامور داخلی آزاد گذارده آتن ومعابد آنرا تعمیر نماید

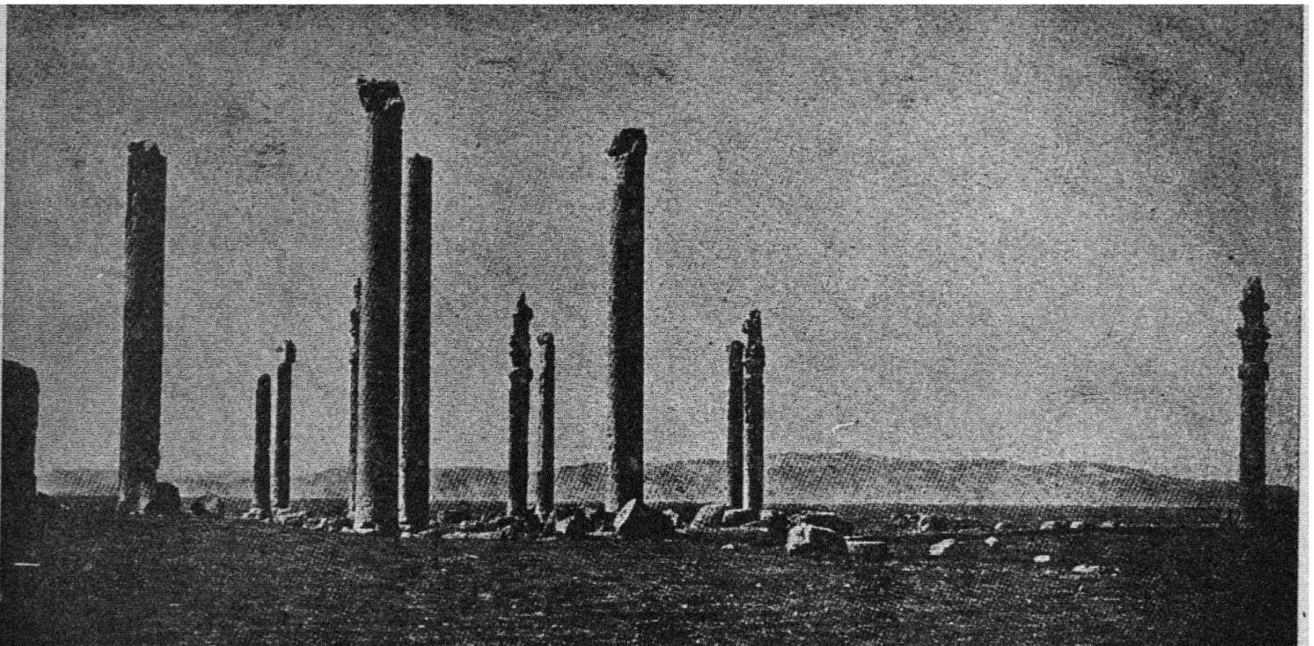
(۱) ــ THESSALIE در یونان وسطی امروزه واقع است (۲) ــ ALEXANDRE

چون اسپارتی‌ها ازاین مذاکره آگاه شدند سفرائی به آتن فرستادند تا مبادا این دولت تکلیف شاه را قبول نماید وآتنیها با حضور سفرای اسپارت پیشنهاد مردونیه را با خشونت رد کردند وجنگ شروع شد سپاه ایران مجدّداً وارد آتن شده آنرا خراب کرد و پس از آن در پلاته جنگی بین‌فریقین روی داد عدّهٔ قشون یونانی صدو ده هزارنفر بسرداری پوزانیاس(۱) پادشاه اسپارت بود درابتداء ایرانیها فایق بودند زیرا بسیار مردانه میجنگیدند ولیکن از اینجهة که اسلحهٔ دفاعی یعنی کلاه خود وجوشن نداشتند وسپرهاشان از ترکهٔ بید بافته بود و نیز بواسطهٔ اینکه مردونیه کشته شد وقشون ایران بی‌فرمانده ماند بهره مندی نصیب قشون یونانی شد وچهل هزار نفر از قشون ایران عقب نشینی کرده ما بقی بپرا کندند یا کشته شدند (۴۷۹ ق. م.) درهمین اوان قرطاجنه که با یونانیهای جزیرهٔ سیسیل جنگ میکرد از پادشاه آن ـ جبّار سیسیل ـ شکست خورد بعد از جنگ سالامین یونانیها بکشتیهای ایران که در دماغهٔ میکال بود(۲) حمله برده آنرا معدوم کردند(۴۷۹ ق. م.) پس از آن قلعه سِسْتُسْ درساحل اروپائی بوغاز داردانل بتصرّف یونانیها در آمد (۴۷۸ ق. م.) و ازاین ببعد چندی برتری در دریا با یونانیها گردید

جهات عدم پیشرفت ایران در این جنگ : اوّلاً باید متوجّهٔ این نکته بود که جنگهای ایران با یونان اصلاً لزومی نداشت چه موقع ایران با داشتن آباد تر و با ثروت ترین ممالك دنیای آنروز مانند آسیای صغیر و بابل و فینیقیّه و مصر و هند و با نفاق داخلی یونانیها چنان بود که یونان دیر یا زود قهراً درمدار سیاست ایران میگردید چنانکه چندی بعد با وجود بهره مندیهایش بهمین حال افتاد امّا معایب لشکر ایران موافق نوشته های مورّخین چنین بنظر میرسد : اوّل عدّهٔ عظیم آن که بزرکترین سبب ضعف آن بود زیرا چنین سپاه عظیم را فقط برتری ایران در دریا میتوانست نگاهدارد وهمینکه درجنگ سالامین ایرانیها فائق نشدند باوجود برتری آنها در خشکی خشیارشا بعجله باینطرف داردانل عزیمت نمود چه رسانیدن آذوقه بقشون در خطر افتاد ثانیاً با وجود اهمیّتی که تفوّق دریائی

(۱) ـ PAUSANIAS

(۲) ـ دماغهٔ میکال در یونیّهٔ آسیای صغیر واقع است



تخت جمشید ــ ستونهای بارگاه خِشَیارْشا

برای بهره مندی ایران در این جنگ داشت انتخاب سالامین برای جنگ دریائی خبطی بود بزرگ ویقین است که اگر این جنگ در دریای باز میشد قوای یونانی مضمحل میگردید و پس از آن مقاومت یونانیها دیگر نتیجه نداشت زیرا بعد از گرفتن ترموپیل و تسخیر آتن راه تمام یونان برای سپاه ایران باز بود و اگر چه اسپارتی‌ها تنگ کُرَنْث را داشتند ولی تنگهٔ مزبور مانند دربند ترموپیل باریك نبود وسپاه ایران میتوانست بآسانی ازجهت فزونی عدّه پشت سر سپاه اسپارتی را بگیرد یا بدون گذشتن از تنگهٔ مزبور با بحریّهٔ قوی خود شهر های (پلوپونس) را یکایك تسخیر کرده اسپارت را بزانو درآرد از اینمطالب اساسی گذشته بعضی چیزها نیز در عدم بهره مندی ایرانیها نفوذ داشت : ۱ ـ بدی اسلحهٔ دفاعی آنها درمقابل یونانیهای سنگین اسلحه زیرا بجز سپاهیان جاویدان باقی سپاهیان ایرانی دارای اسلحهٔ دفاعی محکم نبودند ۲ ـ سواره نظام ایران که بجلگه های وسیع ایران عادت داشت در مملکت ناهموار ومعبرهای تنگ یونان نمیتوانست کمکهای معنوی به پیاده نظام نماید کلّیّةً جنگهای ایران بایونان یکبار بیشتر ثابت کرد که احوال روحی مردان جنگی واسلحهٔ آنها اهمیّت دارد نه عدّهٔ نفرات جهاتیکه ذکرشد البتّه درنتیجهٔ جنگ مؤثربود ولکن نمیتوان نا گفته گذاشت که تربیت اخلاقی یونانیها نیز اثرمهمّی داشته چه اینها مردمی بودندکه با حسّ وطن پرستی واستقلال طلبی و شرافتمندی پرورش میبافتند وازاین جهات در دنیای آنزمان نظیر نداشتند

پس از خاتمهٔ جنگ یونان واقعهٔ مهمّی در سلطنت خشیارشا روی نداد و او اوقات‌خود را به لهو و لعب گذراند در ٤٦٥ ق . م . خواجه باشی خشیارشا که مهرداد نام داشت بارئیس گارد مخصوص او اردوان نام همدست شده شاه را کشتند وبعد پسربزرگش را که داریوش نام داشت بدست اردشیر نابودکردند ازقرارمعلوم اردوان‌ازطرف ویشتاسب پسردوّم خشیارشا که والی باختربود هفتماه‌نیابت‌سلطنت داشته(۱) تا آنکه‌اردشیر پسرخشیارشااورا کشته وبتخت‌جلوس کرده (٤٦٥ ق.م.)

خصائل خِشَیارْشا ـ درداستانهای‌مااسم این‌شاه بکلّی فراموش‌شده اگرنوشتجات

(۱) ـ پلوتارك از قول دی‌نُن اینطور ذکر کرده

مورّخین یونانی را مناط بدانیم شاهی بوده شکیل و بلندنظر و جوانمرد ولی ضعیف النّفس وشهوت پرست وبوالهوس برگشتن او بعد از جنگ سالامین با آن عجله بآسیای صغیر یکی ازجهات عدم بهره مندی ایران بود و بعدهم نتوانست شکست‌های خودرا جبران کند دورهٔ شاهان ضعیف النّفس هخامنشی ودخالت زنان وخواجه سرایان باموردولتی و انحطاط دربار شوش از زمان او شروع شد (۱)

پنجم ـ اردشیر اوّل (آرْتَخشَتْرَ)

بعداز خشیارشا چنانکه گذشت پسر او اردشیر دراز دست بتخت نشست یونانیها اورا (آرْتاکزرْسِس) درازدست نامیده‌اند درابتدای سلطنت او ویشتاسب پسر خشیارشا با مردم باختر همدست شده مدّعی سلطنت شد ولیکن بعد از دو جنگ مغلوب و ناپدید گردید (۴۶۲ ق. م.) بعد شخصی از اهالی (لیبیا) ایناروس نام درمصر طغیان کرده سپاهیان ایران رادرمنفیس محاصره کرد والی مصر هخامنش برادر خشیارشابامصریهاجنگید ولی بهره مندی‌نیافت وکشته شد در پیشرفت ایناروس یونانیها دخالت داشتند و سپاه و بحریّهٔ یونانی کمك میکردند اردشیر بغابیش (۲) را مأمور کرد با اوجنگ کند و محاربه به بهره مندی اردشیر خاتمه یافت (۴۵۴ ـ

---

(۱) ـ حکایت اِسْتِرْوَمَردُخا که درتوراة ذکرشده مربوط بابتدای سلطنت خشیارشا است خلاصهٔ حکایت‌مزبوراینست: شاه درجشن بزرگی خواست که ملکه بازینت‌های سلطنتی بمیان مدعوّین شاه آید تا مردم‌زیبائی او را تماشا کنند ملکه امتناع کرد و شاه در غضب شده زن دیگری اختیار نمود این زن برادر زادهٔ مَردُخانام یهودی دربان قصر بود وپس ازآنکه ملکه شد او را اِسْتِرْ یعنی ستاره نامیدند بواسطهٔ او مردخا نفوذی یافت و هامان نامی‌که نزد شاه مقرّب بود بر او حسدبرده حکمی صادرکرد که یهودیها را در روز معیّن در تمام مملکت بکشند مَردخا باستر متوسّل شد و او فرمانی صادر کرد که یهودیها حق دارند از اجرای حکم ممانعت نمایند آنها اشخاصی زیاد از دشمنان خود کشتند وهامان هم بحکم شاه بسر دار رفت هرودوت گوید شخصی ازاهل لیدیّه پی ثیوس نام یك پیش کشی بخشیارشا دادکه عبارت از دو هزار تالان نقره و ۳۹۹۳۰۰۰ دریك طلا بود شاه آنرا رد کرده گفت هفتهزار دریك هم باو بدهند تا دارای چهار میلیون دریك طلا گردد بعد پسر این شخص را برای خدمت نظامی‌خواستند واو ازشاه معافی پسر را درخواست کرد خشیارشا امر نمود سر این جوان را بریده سر و تن مقتول را بدو طرف افکندند و بعد بسپاهیان خود فرمان داد از میان سر و تن مقتول بگذرند (۲) ـ این همان شخصی است که اردوان را کشت و نزد اردشیر مقرّب گردید

۴۶۰) در ابتداء یونانیها و مصریها موّفق بودند ولیکن بعد ایرانیها یکی از شعب رود نیل را خشگاندند و کشتیهای یونانی را بدست خود یونانیها نابود کرده فاتح شدند آتنی ها از جهة اوضاع داخلی یونان صلاح دیدند با ایران صلحی نمایند واز پیشرفت خود در قبرس استفاده کرده کال لیاس را بدربار ایران فرستادند وقرارشد یونانیهای آسیای صغیر که جزو اتّحاد دِلُس بودند (این اتّحاد را آتن تشکیل کرده بود) در امور داخلی بکلّی مختار باشند و کشتیهای ایران در بحر الجزایر از منطقهٔ معیّنی تجاوز نکنند ولی در عوض آتنی ها از جزیرهٔ قبرس صرف نظر نمایند این معاهده برای ایران موهن بود زیرا پیشرفت ایرانیها در مصر نشان داد که آنها از عهدهٔ قشون زیاد یونانی درخارج یونان برمیآیند واگر اردشیر شخصی بود با اراده میتوانست در آسیای صغیر هم یونانیها را عاجز نماید این صلح معروف به صلح کیمون است که سردار لشگر آتن درقبرس بود اکثر محقّقین حالا براین عقیده اند که معاهدهٔ کال لیاس بامضای اردشیر نرسید(۱) بعد والی مذکور شامات یاغی شد و پس از دوجنگ که به بهره مندی او خاتمه یافت صلحی بین والی و دربار روی داد و شاه از سر تقصیر او درگذشت فوت اردشیر در ۴۲۴ بود این شاه در امور مملکتی چیزی جز ضعف وسستی نشان نداد وچنانکه نوشته اند زمام امور در دست ملکه آمس تریس مادر او بوده(۲) مورّخین شرقی او را عدالت خواه ودادگستر دانسته اند پلوتارك هم اورا ستوده درزمان او تِمیستُکل یونانی قائد جنگ سالامین چون ازآتن اخراج شده بود به اردشیر پناهنده گشت وبزانو درآمده عذرکارهائیکه کرده بود خواست نقشهٔ او چنین بود که شاه را بدخالت در امور یونان تحریك کند ولی موّفق نشد اردشیر حکومت چند شهر آسیای صغیررا بدو داد و او مانند سایر جبابرهٔ یونانی تا آخر عمر در تحت تابعیّت ایران بزیست

ششم ـ خِشیارشای دوّم

خشیارشای دوّم بعداز پدر به تخت نشست وپس از ۴۵ روز بدست سُغدیانُس

---

(۱) ـ دلایل این نظر قوی است ولی این مختصر گنجایش ذکر آن را ندارد

(۲) ـ AMESTRIS

پسر اردشیر که از آلوگونهْ زن غیر عقدی او بود کشته شد

هفتم ـ سُغْدِیانُسْ

سغدیانس تقریباً ششماه سلطنت کرد و بدست وَهوكَ پسر دیگر اردشیر که والی باختر بود کشته شد وَهوكَ درتاریخ معروف بداریوش دوّم است یونانیها اورا داریوس اُخس (۱) نامیده و (نُتس) (۲) نیز گفته اند

هشتم ـ داریوش دوّم

داریوش پروشات (۳) خواهر خودرا ازدواج کرد و این ملکه در تمام نیرنگها ودسایس دربار داریوش دست داشت کلّیّةً درزمان این شاه زنان وخواجه سرایان نفوذ کامل در امور دولتی داشتند از این جهة در این زمان شورشهای پی در پی درممالك تابعه روی داد از جمله یاغی گری آرسیت برادر شاه بود که باستظهار یونانیهای اجیر یاغی شد ولیکن داریوش به یونانیها پول داده آنها را متفرّق کرد وبر آرسیت غلبه یافت درزمان این شاه جنگ پلوپونس درکمال شدّت بین یونانیها دوام داشت دولت اسپارت درصدد نزدیکی بدربار ایران برآمد که بکمك آن آتن را مغلوب کنند در بادی امر داریوش راضی باین امر نمیشد زیرا بعقیدهٔ اوبرای ایران ادامهٔ ضدّیت بین دولتهای یونانی و حفظ موازنه از برتری یکی از آنها بر دیگران مفید تر بود ولیکن بعداز اینکه بحریّهٔ آتنْ در جزیرهٔ سیسیل شکست خورد تیسافِرْن والی لیدّیه صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده با آن دولت اتّحادی منعقد نمود امّا پول را طوری به اسپارتیها میرسانید که آنها نه غالب شوند و نه مغلوب وجنگ بدرازا کشد احوال چنین بود تا کوروش پسر داریوش والی آسیای صغیر گردید و با پول ایران کمکهای زیاد به (لیزانْدرْ) سردار قشون اسپارت کرد و در نتیجه بحریّهٔ اسپارت قوای بحری آتن را درجنگ اِگسْ پوتامس (٤) شکست داد و امیرالبحر اسپارت وارد آتن شده دیوار های آن را در حالیکه نی زنهای اسپارتی مینواختند و دختران آتنی بحکم فاتح میرقصیدند از بیخ و بن منهدم نمود با این

(۱) ـ اُخُس مُصحّف (وَهوكَ) است (۲) ـ یعنی حرامزادهٔ زیرا از مادر غیرعقدی زاده بود

(۳) ـ PARYSATES (٤) ـ AEGOS-POTAMOS

کار ایران بدست اسپارتی ها آتن را پست و ضعیف کرد پیشرفت های ایران در این زمان بواسطهٔ دو والی آسیای صغیر تیسافِرْنْ و فَرْناباذْ بود مخصوصاً تیسافِرْنْ والی لیدی از ضدّیت یونانیها استفاده کرده اعلی درجهٔ نفوذ را در امور یونان حاصل نمود و در نتیجهٔ سیاست او یونانیهای آسیای صغیر که بموجب قرار داد کال لیاس آزاد شده بودند و نیز بعض جزایر یونانی مجدّداً مطیع ایران گشتند ولی باید در نظر داشت که از این زمان قشون ایران خراب شد زیرا دربار مشکلات را با دادن پول حلّ میکرد وسپاهیان اجیر یونانی بکار میبرد کلّیّةً وقایع درباری این زمان حاکی ازهرج ومرج و انحطاط کامل درخانوادهٔ هخامنشی است ازجمله جنایتهائی در دربار بدست پروشات که در قساوت قلب بی مانند بود روی داد و از ابهّت آن خیلی کاست در ٤٠٤ ق. م. داریوش دوّم درگذشت مصر در زمان این شاه درتحت ریاست آمیرته نامی یاغی شد و داریوش نتوانست نایرهٔ طغیان را فرونشاند (٤١٥ ق. م. ـ بعضی ٤١٠ ق. م. نوشته اند)

نهم ـ اردشیر دوّم (اَرْتَخْشَتْرَ)

اسم این پادشاه ارشك بود ولی پس ازآنکه بتخت نشست باردشیر موسوم گردید یونانیها اورا ـمِن ُمنْ یعنی با حافظه گفته اند زیرا حافظهٔ فوق العاده داشته (۱) کوروش پسر داریوش دوّم و پُروشات که در آسیای صغیر والی وهم رئیس قشون بود در حیات پدر میخواست اردشیر دوّم را از تخت دور کند و چنین تشخیص داده بود که باسپارت نزدیك شده قشون کاری از ایرانیها در تحت معلّمین یونانی تشکیل دهد تیسافرن داریوش را از خیالات کوروش مسبوق نمود و بالنّتیجه او بدربار احضار شد بعد از فوت داریوش در موقع تاجگذاری اردشیر در پاسارگاد کوروش خواست شاه را بکشد تیسافرن اردشیر را آگاه نمود وحکم اعدام اوصادرشد ولی پروشات گیسوان خود را بگردن کوروش بست وطوری اورا دربر گرفت که اجرای حکم ممکن نبود بی اینکه آسیبی بملکه برسد بالاخره شاه از کشتن او درگذشت

---

(۱) ـ ُاپِرْ عالم فرانسوی پنداشته که ایرانی‌ها او را (آبی یاكَ) میگفتند و مِن ُمن ترجمهٔ یونانی این لفظ است

و بآسیای صغیر تبعیدش کرد کوروش بعد از مراجعت بآسیای صغیر سپاهی بعدّهٔ صد هزار نفر ترتیب داده و سیزده هزار نفر از مردمان جنگی یونانی بخدمت خود در تحت ریاست کِلِآرخ (۱) اجیر کرده بعزم تصرّف تخت سلطنت از آسیای صغیر تا نزدیکی بابل آمد در اینجا در محلّی موسوم به کوناکسا (۲) (خان اسکندریّهٔ امروز) جنگی بین قشون اردشیر و کوروش روی داد که اگرچه بهره مندی باقشون کوروش بود ولیکن ازجهة کشته شدن او و هشت نفر از همراهانش تخت سلطنت برای اردشیر باقی ماند چه قشون ایرانی کوروش بعد ازقتل او بپراکند (۳) ولیکن قسمت یونانی قشون پس ازمذاکره با تیسافرن که وعده کرده بود یونانیهارا بآسیای صغیر برساند بطرف دجله رفت و وقتیکه بزاب کوچك رسید تیسافرن صاحبمنصبان آنرا بچادر خود دعوت کرده بعضی را بکشت و کلِآرخ را با چند تن نزد شاه فرستاد و بقتل رسیدند در این احوال یکی از یونانیها ریاست این عدّه را قبول کرد که آنها را باوطانشان برساند و ده هزار یونانی را ازدجله بطرابوزن و ازآنجا بیونان مراجعت داد شخص مذکور گزنفون (٤) نام داشت و کتابی در عقب نشینی این عدّه نوشته که معروف بعقب نشینی ده هزار نفر است و اوضاع آن روزی ایرانرا مینماید این جنگ و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی مذکور با بهره مندی نتایج بسیار بدی داشت زیرا در انظار عالم ثابت نمود که ایران این زمان با وسعتی که دارد ازحیث استعداد نظامی بسیار ضعیف است بعد ازکمك کردن دولت اسپارت بکوروش روابط دربار ایران نسبت بآندولت کدر شد و آتنیها بایران نزدیك شدند و بحریّهٔ هردو با کُنُن امیرالبحر یونانی درآبهای لاسِدمون با بهره مندی عملیّات کردند پس ازآن فَرناباذ به آتن رفت و یونانیهائیکه بر ضدّ اسپارت بودند اورا مانند یك ناجی پذیرفتند و بپول ایران دیوارهای شهر آتن ساخته شد ایندفعه ایران بدست آتن اسپارت را پست نمود در این اوان تیسافرن والی سابق آسیای صغیر بآنجا مراجعت کرده در صدد مطیع کردن شهرهای یونانی درآسیای صغیر برآمد ازاین اقدام دولت اسپارت مکدّر شده خواست جلوگیری کند وبا این مقصود آژه زیلاس (۵) پادشاه اسپارت

(۱) ـ CLEARCHUS (۲) ـ CUNNAXA

(۳) ـ این کوروش درتاریخ معروف بکوروش کوچك است (٤) ـ XÉNOPHON - ANABASE

(۵) ـ AGÉSILAUS یا AGÉSILAS

از ده هزار نفر یونانیکه تازه ازایران مراجعت کرده بودند استفاده نموده بطرف آسیای صغیر روانه شد در ابتداء چنین بنظر میآمد که از جهت داشتن قشون زبده موفق خواهد شد زیرا در نزدیکی سارد فتح نمایانی نمود (۳۹٤ ق . م .) ولیکن بزودی دربار ایران نقشهٔ او را عقیم کرد توضیح آنکه پول وافری بیونان برای بر انگیختن دول یونانی براسپارت فرستاد وطولی نکشید که جنگ بین آنها در گرفت و آژه زیلاس مجبور شد آسیای صغیر را ترك کند گویند که او در حین حرکت گفت : « مرا ده هزار تیرانداز ایرانی بیرون میکنند » (اشاره بسکّه دریک که یکطرف آن شکل تیراندازی را داشت) باری جنگ تب ْ ومتّحدین اوبا اسپارت شش سال طول کشید بی اینکه غالب یامغلوب معلوم شود ولی دولت آتن بکمك ایران شکست فاحشی به بحریّهٔ اسپارت داده مجدّداً در دربار برتری یافت بالاخره جنگ بدخالت دربار ایران خاتمه یافت توضیح آنکه اردشیر دوّم بطرفین تکلیف کرد صلح کنند (۳۸۷ ق . م .) و چون دولت اسپارت در تحت فشار بحریّهٔ ایران واقع شده بود سفیری آتْ تالسید (۱) نام بدربار ایران فرستاد وفرمانی بدین مضمون صادر شد : « شاه عادلانه میداند که شهر های یونانی در آسیا ونیز در جزیرهٔ قبرس متعلّق باو باشند ونیز عادلانه میداند که شهرهای دیگر یونان هر کدام مستقل بمانند و اتّحادی با یکدیگر برضدّ ثالثی نکنند والاّ او با پول و بحریّه برعلیه متخلّف اقدام خواهدکرد » دولت اسپارت درازای همراهی دولت ایران رسماً متعهّد شد که هیچگونه رابطهای باشهرهای یونانی درآسیای صغیر نداشته باشد فرمان مزبور که دخالت تامّهٔ دولت ایران را در امور دول یونانی میرساند برای ملل یونانی موهن بود بعض مورّخین باین عقیده اند که اینکار ایران را بمنزلهٔ تلافی عدم بهره مندی های خشیارشا میتوان دانست این صلح باسم سفیر اسپارت در دربار ایران موسوم بصلح آنتالسید گردید فرمان اردشیرتا قوی شدن مقدونیّه مبنای روابط دول یونانی بایکدیگر بود ودول مزبوره همواره سفرا بدربار اردشیر فرستاده دخالت اورا مانند حکمی خواستارمیشدند درامور داخلی ایران سلطنت اردشیر

(۱) _ ANTALCIDAS

دوّم چیزی جز ضعف وسستی نشان نداد: در مصر و آسیای صغیر و جزیرهٔ قبرس شورشهائی روی داد که بواسطهٔ ضعف قوّهٔ مرکزی بعضی با سیاست و تدبیر رفع شد (مانند شورش وُلات کاریّه وکاپادوکیّه وغیره) وبرخی به بهره‌مندی ایران خاتمه نیافت چنانکه دربار ایران قانع گردید باینکه باجی بایران داده درامور داخلی خود مختار باشد مثلاً شهر سالامین در قبرس پادشاهی انتخاب کرد و دربار ایران او را شناخت ــ کادوسیان[1] دارای دو پادشاه دست نشانده شدند ــ مصر مستقل ماند وقشون ایران موفّق نشد قشون مصری‌را شکست داده پایتخت مصر را تصرّف کند جهة عدم پیشرفت این بود که فرناباذ سردار ایرانی بواسطهٔ کهولت و تذبذب نتوانست نقشهٔ جنگی ایفیکراتس سرکردهٔ یونانی را که دولت ایران اجیر کرده بود اجرا نموده حمله به منفیس برد ومصریها ازاین سستی استفاده کرده جنگ تعرّضی پیش گرفتند و سرکردهٔ یونانی قهر نموده به یونان رفت باوجود این ضعف وسستی داخلی نفوذ ایران در یونان بحدّ کمال بود ودول یونانی برقابت یکدیگر همواره سفرا بدربار ایران فرستاده دخالت ایران را برای اجرای فرمان اردشیر خواستار میشدند در زمان اردشیر جنایتهای زیاد در دربار روی داد: پروشات (استاتیرا) زن اردشیر را که ملکه بود مسموم کرد و برای مجازات ببابل تبعید شد داریوش پسر اردشیر که ولیعهد بود در سر یك مسئلهٔ خصوصی بتحریك اُخُسْ (پسر دیگر شاه که میخواست بعد از فوت اردشیر شاه شود) سوء قصد نسبت بپدر خود نمود وبقتل رسید آرْسامْ پسر دیگراردشیر را بتحریك اُخُسْ کشتند وچون خیلی محبوب اردشیر بود شاه در سنّ ۸۶ سالگی از غصّه درگذشت (۳۶۱ ق.م.)

دهم ــ اردشیر سوّم

اردشیر یکی از اشخاصی بود که در موقع انحلال و متلاشی شدن مملکتی به تخت مینشینند و از هیچ وسیله برای رسیدن بمقصود باك ندارند این شاه بعد از جلوس به تخت اقربای خود را کشت تا کسی مدّعی سلطنت او نشود پس از آن به اسکات شورشهای ممالك ایران پرداخت در این زمان تقریباً تمام ممالك ایران از

---

(۱) ــ کادوسیان در گیلان کنونی سکنی داشتند

جهت سلطنت طولانی اردشیر ضعیف‌النّفس وبی قید(۱) درحال خود سری وطغیان بودند ودولت هخامنشی روی به انحلال میرفت اُخُس درابتدا به‌صیدا پرداخت و این شهر را پس از محاصره گرفت اهالی شهر ازشدّت نا امیدی بخودکشی اقدام کرده صیدا را آتش زدند و وقتیکه اردشیر وارد این شهر نامی شد ازآن خرابه هائی بیش نیافت (نوشته اند که قریب به ۴۰۰ هزار نفر در این حریق تلف شدند) ـ از سوریّه اُخُس بمصر رفت و بدستیاری مِنْ تورْ یونانی از جزیرهٔ رُدُس(۲) آنرا تسخیر کرد شدّت عمل اخس دراینجا کارهای کمبوجیه را بخاطر میآورد (۳۴۴ ق. م.) والی آسیای صغیر آرْتابازْ که یاغی شده بود بوساطت مِنْ تورْ معفوّ ومطیع گردید (این والی پس ازعدم بهره‌مندی بدربار مقدونی پناهنده شده بود و این نخستین دفعه‌ایست درتاریخ ایران که یك ایرانی بدولت خود یاغی و بدربارخارجه پناهنده شده) پیشرفتهای اردشیر از قوّت ارادهٔ او و چند نفر اشخاص کافی بود که یکی از آنها باگوآس خواجه وزیر اردشیر و دو دیگر مِنْ تورْ و مِمْنُن دو برادر یونانی بودند در ۳۳۸ ق. م. اردشیر بدست باگوآس خواجه مسموم شد و درگذشت نوشته اند که این خواجه اصلاً مصری بود وسفّاکیهای اردشیر نسبت بمصریها اورا بدین اقدام واداشت بعدازداریوش شاهی قوی‌الاراده مانند اردشیر به تخت ننشسته بود واگر میماند ازبزرگ شدن مقدونیّه ممانعت میکرد زیرا یونانیها دراین زمان طرفدار ایران بودند و دِموستِنْ(۳) نطّاق معروف یونانی دوستی ایران را پیوسته بیونانیها تأکید مینمود اردشیر سوّم را اگر نبود سفّاکی های بیمورد او در خانواده اش و مصر و صیدا میتوانستیم شاه بزرگش خوانیم ولی شقاوتهای او پادشاهان آسور را بخاطر میآورد

یازدهم ـ آرسیس (ارشك)

بعد ازفوت اردشیر آرسیس پسر او بتخت نشست و باز بدست خواجهٔ مذکور کشته شد (۳۳۶ ق. م.) بعد از آن این خواجه یکی ازنواده های داریوش دوّم را به تخت نشانید و او موسوم به داریوش گردید یونانیها اسم او را کُدُمان(۴)

---

(۱) ـ او را به لوئی پانزدهم فرانسه از بعض جهات تشبیه کرده اند

(۲) - RODOS (۳) - DÉMOSTHÈNE (۴) - CODOMANE

نوشته اند درتاریخ مشهور به داریوش سوّم ودر داستانهای ما معروف به (دارا) پسر داراب است

دوازدهم ـ داریوش سوّم

داریوش سوّم در ۳۳۶ ق . م . به تخت نشست و چندی بعد باگوآس خواجه را که میخواست داریوش موافق میل او رفتار کند بکشت درزمان این شاه اسکندر بایران آمد و با فوت داریوش سوّم سلسلهٔ هخامنشی منقرض شد بعض مصنّفین باین عقیده اند که دولت هخامنشی با سرعت رو بانحطاط میرفت و فقط در زمان اردشیرسوّم ازجهت قوّت ارادهٔ او وکفایت باگوآس خواجه کارها روبراه شده بود واگر داریوش سوّم آن خواجهٔ قوی الاراده وکاری را نکشته بود شاید از فتوحات اسکندر جلوگیری شده سلطنت هخامنشیها بکلّی منقرض نمیگردید

فصل دوم

قشون کشی اسکندر بایران ـ انقراض سلسلهٔ هخامنشی

مقدّمه مقدونیّه درشبه جزیرهٔ بالخان واقع است وحدود آن دراین زمان از این قراربود : درشمال میزیّه(۱) ـ درجنوب یونان وبحرالجزایر ـ درمشرق تراکیّه ـ در مغرب ایلیریّه (۲) اهالی این مملکت از دومنشاء بودند : ۱ ـ از اقوام هند واروپائی که زمان آمد نشان باینجا معلوم نیست ۲ ـ ازمهاجرین یونانی مردم اوّلی از حیث تمدّن از یونانیها پست تر بوده در کوهستانها سکنی داشتند ویونانیها درجلگه ها ودرکنار دریای بحرالجزایر درقرون بعد این دومردم با هم مخلوط شدند وتمدّن یونانی دراین مملکت منتشرشد اهالی مقدونی خیلی رشید ولی دارای اخلاق و عادات خشنی بودند چنانکه تا کسی دشمنی را نمیکشت مرد محسوب نمیشد ونمیتوانست درمیان اقران خود بنشیند خانواده برتعدّد زوجات تشکیل شده بود مملکت مذکور درنتیجهٔ قشون کشی داریوش بزرگ بمملکت سکها جزو ایران گردید ولی بعد از جنگ پلاته مجزّا شد

(۱) ـ MYSIE (۲) ـ ILLYRIE

اوّل پادشاهی که مقدونیّه را بزرگ و قوی کرد فیلیپ بود (۳۵۹ـ۳۳۶ ق . م .) این پادشاه تشکیلاتی باین مملکت داد وقشونی بیاراست که سرآمد قشونهای آزمان شد بعد با دول یونانی جنگ کرده آنها را تابع خودکرد و پس از آن در تهیّهٔ جنگ با ایران گردید و یونانیها را بر خلاف میل باطنی آنها مجبور نمود که اورا به سپهسالاری کلّ قشون یونان برای جنگ باایران انتخاب نمایند پس ازآن دو سردار خود را با قشونی به آسیای صغیر فرستاد ولی در موقعیکه خودش هم عازم ایران بود کشته شد (۳۳۶ ق . م .) اسکندر پس از پدر به تخت نشسته در صدد اجرای خیال او برآمد وپس ازاینکه ازاوضاع یونان مطمئن شد عازم ایران گردید جهات لشگرکشی فیلیپ واسکندررا چنین بیان میکردند : ۱ ـ کشیدن انتقام ازایران درازای لشگر کشی خشیارشا بیونان ۲ـ کوتاه کردن دست ایران از مداخلات درامور این مملکت والغاء فرمان اردشیر دوّم (عهدنامهٔ آن تالسید) جهات ظاهری اینها بود ولی در معنی شهوت جهانگیری را باید منشاءِ این جنگ مقدونی باایران دانست طلای زیادخزانهٔ ایران وثروت ممالك غربی آن نیزمقدونیهای فقیر را جلب مینمود عدّهٔ قشون اسکندر چهل هزار مقدونی و یونانی بود چون یونانیها باطناً دشمن مقدونیّه وطالب فتح ایران بودند این نکته و نیزامکان اینکه دولت ایران در غیاب اسکندر از اوضاع استفاده کرده با عملیّات بحریّهٔ خود در اروپا پیشرفتهای اسکندر را درآسیا بی نتیجه گذارد او را مجبور نمود که باین عدّه اکتفا کرده قوّه ای هم در مقدونیّه نگاهدارد

جنگ گرانیک (۱) در بهار ۳۳٤ ق . م . اسکندراز بوغازداردانل (۲) گذشته وارد آسیای صغیر شد وجنگ اوّل درکنار رودگرانیك که بدریای مرمره میریزد روی داد قشون ایران در اینجا مرکّب بود از سواره نظام ایرانی بعدّهٔ ده هزار نفر وپیاده نظام اجیر یونانی بهمان عدّه عدّهٔ پیاده نظام ایرانی را قریب بصدهزار نوشته‌اند ولی محقّقاً معلوم نیست مِمْنُنْ سردار یونانی درخدمت ایران عقیده داشت که لشگر ایران از جنگ احتراز نموده منظّماً عقب نشیند و اسکندر را بداخلهٔ

(۱) ـ GRANIQUE (۲) ـ HELLESSPONT

ایران کشانیده در راه هرچه آذوقه هست معدوم کند و ازطرف دیگر دولت هخامنشی با بحریهٔ قوی خود عرصه را دراروپا بمقدونیها تنگ نماید رؤساء قشون ایران این نقشه را لایق نام جنگی ایرانیان ندانستند و قشون ایران درکنار راست رود گرانیك صفوف خودرا بیاراست بدین ترتیب که سواره نظام درصفوف مقدم جا گرفت وسپاه اجیر یونانی درذخیره بماند پیاده نظام درعقب سواره نظام بود وحرکتی نمیکرد مقدونیها همینکه از رود گذشتند سخت حمله نمودند و ایرانیها پا فشردند بر اثر آن، اسکندر بصف مقدم شتافت ونبرد دلیران شروع شد: سپهرداد داماد داریوش زوبینی بطرف اسکندر انداخت این ضربت چنان سخت بود که زوبین از سپر و جوشن اسکندر گذشته ببالای شانهٔ راست او نشست اسکندر زوبین را بیرون کشیده با نیزه چنان بی محابا بر سپهرداد تاخت که چوب نیزه شکست ولی آهن آن جوشن سپهرداد را دریده درسینهٔ او فرو رفت و درگوشت بماند دراینحال سپهرداد بقصد اسکندر شمشیر خود را آخست ولی او مجال نداده ضربتی بوی زد که ازآن داماد داریوش از اسب بیفتاد و درزیر ضربتهای مقدونیها بمرد برادر مقتول که بکمك اوشتافته بود شمشیر خودرا چنان بسر اسکندر نواخت که کلاه خود اورا دریده سرشرا خراشید پس از آن او میخواست ضربت دیگر فرود آرد که کلیت° دوست اسکندر دست ضارب را قطع کرده اسکندر را نجات داد دراینحال اقوام سپهرداد باسکندر حمله کردند وجدالی سخت درگرفت پیاده نظام مقدونی که ازرودخانه گذشته بود بکمك مقدونیها شتافت وبراثر حملات جدید آنها چون اکثر سرداران نامی ایران کشته شده بودند سواره نظامی که درمقابل اسکندر بود هزیمت نمود و بعد این هزیمت بسایر قسمتها سرایت کرد دراینموقع پیاده نظام وارد جدال شد ولی چون متزلزل بود بزودی شکست خورد بعد اسکندر بیونانیها پرداخت آنها حاضرشدند بشرایطی تسلیم شوند وچون اسکندر نپذیرفت جنگ کردند تا بجز دوهزارنفر که اسیر گشتند همگی کشته شدند پس ازاین فتح اسکندر اعلان کرد که تمام شهرهای یونانی ازقید پارس آزادند فقط شهر هالیکارناس درتحت ریاست (ارُن تُباتْ) ایرانی ومِمْ نُنْ یونانی مقاومت کرد ولیکن بالاخره مغلوب گردید واسکندر آنهائی را که درشهر مانده بودند

برده کرده بفروخت. مِم نُن° ازطرف دریا خودرا بکشتیهای ایران رسانیده چندان برمقدونیها برتری یافت که در دربار ایران امیدوار شدند باینکه جنگ را از آسیا باروپا برند ولیکن این شخص که وجودش در اینموقع آنقدر مغتنم بود در حین عملیّات در شهر میتِ لِن° درگذشت وقلب اسکندر از فوت او قوی تر شد چه اورا حریف زبردست خود میدانست اسکندر پس از آن که بکارهای شهرهای یونانی تمشیت داد وسارد را تصرّف کرد بفریگیّه رفته ازآنجا بکیلیکیّه درآمد ودر شهر تارْس° مریض شد وپس ازبهبودی عزیمت ایسّوس نمود لشکر او میبایست از معابر تنگ کیلیکیّه وسوریّه بگذرد این تنگه ها بقدری صعب‌العبور بود که چهار نفر نمیتوانستند پهلوی هم حرکت کنند و با داشتن قوای کمی در اینجاها میشد مدّتها اسکندر را معطّل و تلفات زیاد باو وارد نمود ولیکن دربار ایران از این مواقع نظامی هیچ استفاده نکرد وچون اسکندر از دربند کیلیکیّه گذشت ازاقبال خود شاکر گشته گفت اگر دستهائی میبود که این سنگها را بغلطاند برای اضمحلال لشکر من کافی بود

جنگ ایسّوس (۳۳۳ ق.م.) در حوالی ایسّوس نزدیك خلیج اسکندرون داریوش انتظار ورود لشکر اسکندر را داشت ودراینجا نقشه‌ای در نظرگرفته بود که اگر قشون او مشق کرده وفرماندهی بعهدهٔ سردار متین ورشیدی بود اسکندر درخطر بزرگی میافتاد ولیکن حضور داریوش مانع ازگرفتن نتیجه گردید توضیح آنکه چون اسکندر به ایسّوس درآمد داریوش از کوههای آمان عبور کرده پشت لشکر اسکندر راگرفت انتشار این خبر در اطراف و اکناف عالم اثر عجیبی نمود چنانکه در آتن شادیها کردند چه مطمئن بودند که روابط اسکندر با مقدونی قطع شده و اضمحلال لشکر او حتمی است ولیکن اسکندر همینکه وضع را چنین دید جبهه لشکر خود را برگردانده بی پروا بسپاهیان سنگین اسلحهٔ ایرانی حمله کرد پس ازآن جدالی سخت درگرفت وطرفین با ابرام جنگیدند اسکندر حمله بداریوش نمود از کشتار زیاد و زخمهائیکه باسبهای گردونهٔ داریوش وارد آمد آنها رَم کرده خواستند گردونه را واژگون کنند داریوش در این احوال ترسید وسپاهیانی که

در یکطرف او بودند ترس شاه را دیده رو بفرار نهادند و داریوش چون هزیمت اینانرا مشاهده کرد خود نیز فرارنمود بعد ازاینواقعه آن قسمتهای قشون ایرانهم که دلیرانه جنگ میکردند متزلزل گردیده فرار نمودند عدّهٔ سپاهیان داریوش را در این جنگ ششصد هزار نوشته اند درجزو این عدّه سی هزار یونانی اجیر بودند و اینها بعد ازمتزلزل شدن سپاهیان ایرانی منظّماً بطرف کوه رفته مواقع محکمی گرفتند و مقدونیها جرئت نکردند آنها را تعقیب نمایند ـ یکی از جهات شکست قشون ایران را ازاینجا میدانندکه چون میدان جنگ بین دریا وکوه واقع وتنگ بود عدّهٔ زیادی ازلشکر ایران بکار نیفتاد وسواره نظام ایران نتوانست عملیّات کند مقدونی ها چادر های داریوش را که مادر و زن و پسر و دختر او در آن بودند با غنائم بسیار تصرّف کردند وداریوش بر اثر این شکست تکلیف صلح باسکندر نمود شرایط صلح این بود : ۱ ـ ایران ده هزار تالان (دوازده میلیون تومان بپول حالیّه) بپردازد ۲ـ تمام ممالك ازدجله تا دریای مغرب وبحرالجزایر به اسکندر واگذارشود ۳ ـ داریوش دختر خودرا باسکندر بدهد و او درازای این گذشتها صلح نموده خانوادهٔ داریوش را مسترد دارد این شرایط را اسکندر نپذیرفت وگفت که اسراء وغنائم وغیره براثرفتح متعلّق باو میباشند امّا درباب صلح باید خود داریوش نزد اورفته درخواست آنرا بنماید پس ازآن اسکندربطرف جنوب برای تسخیر سوریّه حرکت کرد(۱) ولیکن شهر صور و غزه مقاومت حیرت انگیز نمودند اوّلی هفت ماه قشون مقدونی را معطّل و آنرا کراراً دوچار یأس نمود بالاخره اسکندر از این راه بهره مندی یافت که کشتیهای قبرس بعد از مشاهدهٔ ضعف ایران فرار کرده بطرف اسکندر رفتند ولی بعد از ورود سپاه اسکندربشهر جنگ خاتمه نیافت چه صوریها از جان گذشته مقاومت کردند و مقدونیها مجبور شدند تقریباً هرخانه را مانند قلعه ای بگیرند (دراین مورد اسکندر خیلی بیرحمانه رفتار کرد) مقاومت غزه را از شجاعت باتیس قلعه بیگی این شهرو فدا کاری ساخلو آن میدانند پس ازاسیرشدن کوتوال اسکندر نسبت باوخیلی شقاوت نمود

---

(۱) ـ نوشته اند که اسکندر درباب شرایط با دوست خود پارمِنیُن شورکرد او گفت اگر من بجای تو بودم قبول میکردم اسکندر در جواب گفت اگر منهم بجاي تو بودم قبول میکردم .

پس ازآن اسکندر بمصر درآمد و مصریها با آغوش باز او را پذیرفتند بعد اسکندر بمعبد آمّون رفت وکاهنان معبد اورا پسرخدا دانستند(۱) پس ازآن او اسکندریه را در کنار دریای مغرب بنا نموده تمشیتی باموره مصر داد وبطرف سوریّه حرکت نمود (۳۳۱ ق.م.)

جنگ گُوگامِلْ (۲) ازسوریّه اسکندر بطرف فرات رفت و از رود مزبور گذشته وارد بین النّهرین شد پس از آن از دجله گذشته متابعت ساحل یسار آن را کرد تا در گوگامل نزدیك نینوای سابق و آرْبِلْ (آربیل کنونی) بلشکر داریوش برخورد اززمان عبور قشون اسکندر ازفرات تاورود آن به گوگامل فرصت‌های خوبی‌برای داریوش پیش آمد ولی‌او از این مواقع‌هیچ استفاده‌نکرد اوّلاً جلگهٔ بین النّهرین برای عملیّات سواره نظام ایران بسیارمساعد و باترتیب دستجات متعدّد ممکن بودبسبك جنگ گریز صدمات زیاد بقشون اسکندر وارد وحرکت آنرا کُند وبل مختل نمود ثانیاً آب دجله دراینموقع تند وعبور از آن مشکل بود وقشون ایران با داشتن تیر اندازان ماهر میتوانست مانع از عبور قشون اسکندر گردد یا لااقل تلفات زیاد بآن وارد آرد ایرانیها بجای این نوع عملیّات عقب نشسته و آبادیها را سوزانیده آذوقه را معدوم مینمودند براثر این احوال اسکندر جنگ را تسریع کرد و در گوگامل جنگی در مرتبهٔ سوّم بین قشون ایران و اسکندر روی داد سپاه ایرانرا یك میلیون نوشته اند ولیکن باید اغراق باشد (۳) اینجا چند فیل جنگی هم تهیّه کرده بودند قشون ایران در این دفعه ورزیده تر بود و وقتیکه جنگ درگرفت ایرانیها در بعض قسمتها عرصه را برمقدونیها تنگ و اردوی مقدونی‌را غارت کردند ولی فرماندهی داریوش در اینجا هم باعث هزیمت لشکر ایران شد توضیح آنکه چون اسکندر پافشاری قشون ایران را دید به داریوش که بر عرّابهٔ

---

(۱) ـ مادر اسکندر باو گفته بود که او پسر خدا است و اسکندر یقین حاصل کرده بود که این حرف مادر راست است با همین مقصود به معبد آمّون رفت که او را پسر خدا بدانند دو معبد یونانی که درآسیای صغیر بودند نیز او را باین مقام شناختند

(۲) ـ GAUGAMÈLES

(۳) کلیّةً ارقامی راکه مورّخین یونانی و شرقی ذکر میکنند باید همیشه با احتیاط تلقّی کرد یکی از جهات آن اینست که خدمه بار و بنه و عمله و کارگر و هزاران نفر دیگر را که در این‌موارد جزو قشون و یا عقب آن حرکت میکنند در عدّهٔ مردان جنگی محسوب میدارند

جنگی قرار گرفته بود حمله نموده زوبینی بطرف او انداخت که بر گردونه‌ران شاه آمد و او را بزمین افکند سپاهیانی که در اطراف داریوش بودند پنداشتند که شاه افتاده و فرار کردند بعد داریوش هم فرار کرد و فرار او باعث فرار قسمتی گردیده متدرّجاً بقسمتهای دیگر سرایت نمود و جنگ بشکست ایرانیها منتهی شدوحال آنکه سردار ایران مازه پارمن یون(۱) را سخت در فشار گذارده و او را مجبور نموده بود که خود اسکندر را بکمك بطلبد بعد از این جنگ اسکندر داریوش را تا آربل که در مسافت هفده فرسخ از دشت نبرد بود تعقیب کرده سپس ببابل رفت و حکم کرد معابدی راکه در زمان خشیارشا خراب کرده بودند تعمیر نمایند پس از آن بشوش درآمده پنجاه هزار تالان طلا که در خزانهٔ شوش بود تصرّف کرد (۲)و بعدبطرف پرْسْ پُلیس (تخت جمشیدامروز) وپاسارگاد (مشهدمرغاب کنونی) روانه شد مردم اوکسیان(۳) (خوزها) باج‌از اسکندر خواستند زیرا دراواخر دورهٔ هخامنشی معمول شده بود که شاهان انعامی بآنها میدادند بعد از راندن آنها اسکندربه‌دربندپارس‌رسیده دوچارمقاومت‌شدید آرِیُ بَرْزَنْ وسپاهیان‌او گردید(٤) چون مقدونیها از جبهه نتوانستند بر آنها فایق آیند اسکندر پس از دادن تلفات زیاد مجبور شد عقب نشیند و از بیراهه پشت قشون ایران بگیرد یعنی همان کار کنند که ایرانیها در ترموپیل کردند و بنابر این قسمتی از قشون یونانی از کوره راه ها حرکت کرده پشت سر مدافعین را گرفت در اینحال آریُ َبرزن با پنجهزار سوار خود رابی پروا بدشمن زده بیرون جست وبه حفظ پایتخت شتافت ولی موّفق‌نشد بشهر درآید و برگشته با مقدونیها چندان جنگید تا خود و سپاهش معدوم شدند بعد از ورود به پرس پلیس اسکندر کشتاری در شهر راه انداخت و قصر شاهان هخامنشی را آتش زد و اهالی را َبرده کرده بفروخت تا مردم ایران بدانند که سلطنت هخامنشی ها خاتمه یافته و نیز از ایرانیها در ازای آتشی که بشهر آتن در زمان خشیارشازده بودند انتقام کشیده باشد در اینجا علاوه‌بر ذخائر خزانه‌یکصد

---

(۱) _ PARMÉNION

(۲) ـ بپول کنونی تقریباً شصت میلیون تومان

(۳) _ UXIENS

(٤) ـ این محلّ تنگ بسیار سختی است در سه فرسخی بهبهان و آن را چنانکه گویند تُگ اوْ (تُگ آب) نامند

و بیست هزار تالان بتصرّف اسکندر درآمد (۱)

پس از تسخیر پرس پلیس اسکندر بهمدان رفت (۳۳۰ ق . م .) و در آنجا خزانهٔ خود را که بالغ بریکصد و هشتاد هزار تالان بود گذاشته شش هزار مقدونی برای محافظت آن بگماشت و خودش از راه ری برای تعقیب داریوش حرکت کرد چه او با وجود شکست های پی در پی هنوز از پای ننشسته و در صدد تهیّهٔ سپاه جدید بود وقتیکه اسکندر بنزدیکی دامغان کنونی رسید شنید که بِسْ سوس (۲) والی باختر و بَرَسَنْتِیس (۳) والی رُخّج داریوش را گرفته‌اند اسکندر بشتافت تا بآنها برسد امّا بس‌سوس همینکه از آمدن اسکندر مطّلع شد بداریوش زخم مهلکی زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود بامر اسکندر نعش او را با تشریفات به پاسارگاد برده دفن کردند پس از آن اسکندر حرکت کرده بمملکت تپوریها (طبرستان) واز آنجا به ورکان (گرگان کنونی) رفت موافق روایات پارسی‌های زرتشتی اسکندر بعداز تسخیر ایران آوستا را از گنج شاپیکان بدست آورده امر کرد بعض قسمتهای آنرا که راجع بطب و نجوم بود بزبان یونانی ترجمه نمایند و باقی را درآتش انداخت محقّقین نتوانسته اند معلوم نمایند که گنج شاپیکان کجا بوده

فصل سوم

تمدن ایران در دورهٔ هخامنشی

وسعت دولت هخامنشی دولت هخامنشی درزمان داریوش بزرگ باعلی‌درجه وسعت خود رسید و بهترین سند تاریخی از این حیث کتیبه ایست که در مقبرهٔ این شاه در نقش رستم کنده شده موافق این کتیبه عدّهٔ ایالات ایران سی است و وسعت آن در این زمان چنین بود : از شرق بغرب از سواحل غربی اقیانوس هند تاسواحل دریای آدریاتیك وقرتاجنه ــ ازشمال بجنوب ازماوراء سیحون تاحبشه (٤)

---

(۱) ـ تقریباً ١٤٤ میلیون تومان

(۲) – BESSUS (۳) – BARAZANTES

(٤) ـ مضمون عین کتیبه در ذیل بیاید

بنابراین ایران هخامنشی را میتوان بزرگترین دولتی دانست که تا آن زمان تشکیل شده بود و ٤٨ نوع مردم از نژادهای مختلف با مذاهب وزبانها وعادات واخلاق گوناگون در ممالك وسیعهٔ ایران زندگانی میکردند معلوم است که قسمتهای پرجمعیّت و با ثروت ایران آن روزی ایالات غربی آن مانند آسیای صغیر و مستعمرات یونانی و بابل و فینیقیّه و مصر بودند زیرا این قسمتها از جهة اراضی حاصلخیز و از حیث تمدّن و صنایع و تجارت آباد ترین جاهای عالم آن‌روزی محسوب میشدند ولایات هند نیز از قسمتهای پر جمعیّت و معمور و با ثروت عالم بودند از این جا معلوم است که ایران آن روزی مانند پلی این قسمت های زر خیز را بهم اتّصال میداد وکاروانهای تجارتی ازشرق بغرب یا بعکس ازایران یا ممالك آن میگذشتند

تشکیلات ازممالك تابعهٔ ایران اهالی هر مملکتی آزاد بودند که موافق معتقدات مذهبی خود رفتار نمایند مذهب شاهان هخامنشی و اهالی ایران بهیچوجه بآنها تحمیل نمیشد عادات و اخلاق و حقوق مدنی وزبان ملل تابعه محفوظ و علاوه بر آن هر مملکتی مختاربودکه مؤسّسات ملّی وسلسلهٔ امراء وروحانیّین خودراحفظ نماید (مانند قبرس و فینیقیّه و یونانیهای آسیای صغیر وکاریّه و کیلیکیّه وهند وغیره) ولی درازای این گذشت ها میبایست همهٔ اهالی خودرا ازشاه بدانند یعنی مالیاتهای مقرّره را بپردازند وسپاهی درموقع جنگ بجاهائیکه دربار معیّن میکرد بفرستند و احکام والی را راجع بامنیّت و سیاست عمومی مملکت مجری دارند بنا بر این اطاعت ممالك از احکام و اوامر شاه شعاری بود که وحدت ممالك وسیعهٔ ایران را میرساند برای حفظ این وحدت داریوش بزرگ تشکیلاتی بممالك داد که بالاتر ذکر شد راجع بمالیاتهائی که گرفته میشد در جای خود ذکری شده کلمه ای چند باید درباب عدلیّه گفته شود

داوری و مجازاتها از اطّلاعات ناقصی که در این باب رسیده معلوم است که شخص شاه برتمام قضاة حکومت داشت ودر درجهٔ نهائی رسیدگی کرده حکم میداد درولایات نیز قضاتی بودندکه بامور حقوقی رسیدگی‌میکردند تقصیرات سیاسی و

تقصیرات راجع بامنیّت در مرکز از صلاحیّت شاه بود و در ایالات از صلاحیّت وُلات بتقصیرات مهمّ سیاسی خود شاه رسیدگی میکرد از تتبّعات محقّقین معلوم شده که بعدالت در ایران قدیم اهمیّت میدادند و شاهان نسبت بقضاة خیلی سخت و گاهی هم بیرحم بودند چنانکه سی سام نِس نامیرا که شغل قضائی داشت و رشوه گرفته بود کمبوجیه محکوم باعدام کرد و بعد از اعدام امر نمود پوست او را کنده روی مسندی که برای قضاوت می نشست پهن نمایند و شغل این قاضی را بعد به پسر اوداده مجبورش نمود که روی این مسند بنشیند اردشیر اوّل (۱) نیز باقضاتی که برخلاف حقّانیّت حکم میدادند با کمال سختی رفتار میکرد موافق قانون یاعادات آن زمان درازای جنایتی که درمرتبهٔ اولی کسی مرتکب شده بود حکم اعدام صادر نمیشد و حتّی خود شاه هم درمرتبهٔ اولی حکم اعدام نمیداد کلّیّةً موافق عقایدی که درباب عقوبتهای اخروی داشتند در مجازاتهای دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او کار های خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کار های بد او برتری دارد مجازات داد بنا بر این داریوش اوّل دربارهٔ یکنفر قاضی که محکوم باعدام شده بود حکم کرد او را از صلیب بزیر آرند وگفت این قاضی خدماتی نیز کرده ونیز وقتی که والی آسیای صغیرسر هیسْتِیهْ یاغی یونانی را برای داریوش فرستاد چنانکه هرودوت نوشته شاه مغموم شده والی را ملامت کرد که چرا او را زنده نفرستاد و امر کرد سر را شسته با احترام دفن کنند چه این شخص خدمت بزرگی بایران و داریوش در موقع سفر جنگی او به مملکت سَکاها دردانوب نموده بود در موارد خیانت مهمّ بشاه ومملکت معمول بود که مقصّر را بپایتخت آورده گوشها یا بینی او را بریده و بعد از نشان دادن به مردم او را بولایتی که محلّ خیانت بود برده میکشتند

سپاه و بحریّه غیر از ده‌هزار نفری که بعنوان لشکر جاویدان میبایست مسلّح و حاضر خدمت باشند و بجز ساخلو های ولایات باقی قسمتها چریکی بودند یعنی درمرکز و ولایات در موقع لزوم از اهالی عدّهٔ لازم میگرفتند و این عدّه که بعض

(۱) ـ بعضی دوّم نوشته اند

اوقات بصد ها هزار نفر میرسید ورزش نکرده و مشق ندیده با زبانها و عادات و مذاهب مختلفه در جائی جمع میشدند و رابطهٔ معنوی با هم نداشتند این است که می بینیم در این زمان قشون ایران قادر باجرای نقشه های جنگی یا عقب نشینی منظّمی نیست وهمینکه حملهٔ سختی ازطرف دشمن میشود اگر قسمتی از لشکرخود را باخت تمام قسمتها رو بهزیمت گذارده کشته یا متفرّق میشوند یکی از جهات عدم بهره‌مندی ایران درجنگهای یونان این بود که اسلحهٔ دفاعی سپاهیان محکم‌نبود راست است که اسلحهٔ سپاهیان جاویدان خوب بود ولی این سپاه در قلب لشکر جا میگرفت واگر درموقع حمله در صفوف دشمن داخل میشد جناحین که اسلحهٔ خوب نداشتند نمیتوانستند بهمان اندازه پیش بروند و بالنّتیجه این سپاه هم مجبور بعقب نشینی میگردید بحریّهٔ ایران از سفاین فینیقیّه و یونانیهای آسیای صغیر و مصر و قبرس ترکیب مییافت و خبری نیزهست که ایرانیها دریانوردان بدی‌نبودند بالحاصل باید گفت که دولت هخامنشی امنیّت ممالك وسیعهٔ ایرانرا حفظ میکرد و ظلم و تعدّی زیاد بمردم نمیشد بخصوص در زمان کوروش بزرگ و داریوش اوّل از این جهة مردم میتوانستند بزراعت و کسب و تجارت با فراغت خیال بپردازند مردمان‌غیر ایرانی هم ازاین امنیّت متمتّع میشدند و اشخاص غنی و با ثروت در ممالك ایران و تابعهٔ ایران کم نبودند (۱)

مذهب راجع باینموضوع آن چه از نوشته های مورّخین یونانی و کتیبه‌های شاهان هخامنشی و غیره مستفاد میشود این است :

ایرانیهای دورهٔ هخامنشی معتقد بودند بخدای بزرگی‌که اورا اَهورَ مزْدَ یعنی اهورای‌دانا مینامیدند وپس از او به وجودهای مجرّدی‌که درردیف خدای بزرگ نبودند مانند (مهر) و (ناهید) وغیره که ذکر آنها پائین تر بیاید تصوّرات ایرانیها راجع بخدا خیلی بالا تر وبا کتر ازتصوّرات ملل مشرك آنزمان بود : خدا وارباب انواع دیده نمیشوند پس نمیتوان صورت آنها را ساخت لا مکان اند پس آنها را

(۱) ـ چنانکه ذکر هرودوت از پی‌ثیوس که در فوق گذشت شاهد این معنی است اگرچه مبالغه در ارقام تقدیمی او بخشیاوشا شده

میتوان درهمه جا پرستید پاکنند واز این جهت با لباس پاك و در جای پاك و در بلندی که هوایش پاك است باید برای آنها قربانی کرد آفتاب و ماه نمایندهٔ روشنائی‌اند (یکی درروز ودیگری درشب) آتش پاکی را میرساند وخاك وآب دو سرچشمهٔ زندگانی‌اند آلودن این سه عنصر ممنوع بود و بهمین جهت میّت را دفن نمیکردند بلکه در دخمه‌ها میگذاشتند تاطعمهٔ طیور شود ربّ النّوع آفتاب را مهر (میترَ) مینامیدند وبنام او قسم یاد میکردند پرستش این ربّ النّوع در نزد ایرانیهای قدیم ازازمنه‌ای بود که مذهب ایرانیها وهندیها یکی بود پرستش ناهید (اناهیتا) هم در این زمان در مذهب ایرانیهای قدیم داخل است و چنین بنظر میآید که پرستش این ربّ النّوع از بابل بایران سرایت کرده بود (در دورهٔ ساسانی ناهید را ربّ النّوع یا ایزد آبها میدانستند) در مذهب شاهان هخامنشی دو تفاوت نسبت باصولی که گفته شد دیده میشود : اوّلاً آنها درتخت جمشید ونقش رستم مقابر دارند ومرده‌های خودشان را دفن میکنند ثانیاً اردشیردوّم درکتیبه‌ای گوید که معبدی برای مهر و ناهید ساخت و هیکل آنها را در آنجا گذاشت وحال آنکه ساختن معبد وهیکل چنانکه بالاتر گفته شد ممنوع بود برای فهم این تفاوتها باید در نظر داشت که چنانکه هرودوت گوید پارسیها قبل ازدفن میّت مرده را موم میمالیدند(۱) و شاید با جسد شاهان هم همین کار میکرده اند امّا راجع به کتیبهٔ اردشیردوّم آنچه بنظرمیآید این است که درآخر دورهٔ هخامنشی مذهب ایرانیان بپاکی اوّلی خود باقی نماند وخرافاتی ازمذاهب عیلامی وبابلی درمعتقدات آنها داخل شده آنرا به‌شرك وبت‌پرستی نزدیك کرد بنابراین باید پنداشت که اینکار اردشیر هم از اثر معتقدات بابلی بوده

بهرحال چون ایرانیهای این دوره اَهورَ مَزْدَ را خدای بزرگ میدانند یعنی ارباب انواع در عرض او نیستند این نتیجه حاصل میشود که معتقدات آنها در این زمان بدرجهٔ توحیدرسیده بود شاهان هخامنشی به‌مذاهب‌خارجه بانظراغماض و تساهل می نگریستند و جنگهای مذهبی در این دوره دیده نمیشود

(۱) ـ کتاب ۱ بند ۱۴۰

طبقات راجع بطبقات این دوره اطّلاعات مبسوطی نداریم وآنچه از نوشته‌های مورّخین یونانی و سایر چیز ها میتوان استنباط کرد این است که طبقه اولی[1] ازنجبا یا خانواده های قدیم ترکیب یافته بود زیرا دیده نمیشود که روحانیّون در این دوره نفوذی داشته باشند درمیان طبقهٔ اشراف[2] شش خانوادهٔ پارسی وشش خانوادهٔ مادی مخصوصاً طرف توّجه بودند رؤسای شش خانوادهٔ پارسی حق داشتند که بی اجازه وارد سرای شاه شوند سفارت وسرداری وایالت غالباً برؤسای خانواده‌های مزبور یا اعضاء آن و بعد از آنها بخانواده های مادی محوّل میگردید تشکیلات روحانیّون[3] چه بوده نیز معلوم نیست هرودوت گوید که کسی نمیتوانست مغ شود مگر اینکه پسر مغ باشد ازاینجا باید استنباط کرد که اسرار مذهب را فقط مغها میدانستند دراین دوره دوطبقهٔ[4] دیگر نیز وجود داشته طبقهٔ برزگر[4] وطبقهٔ[5] تجّار وکسبه ولی از احوال آنها و تشکیلاتی که داشته اند اطّلاعی نداریم ظنّ قوی این است که احوال آنها در این دوره هم مانند دورهٔ ساسانی بوده چنانکه در جای خودبیاید ازنوشته‌های مورّخین معاصر صریحاً استنباط میشود که‌شاهان هخامنشی بعمران وآبادی ممالك اهمیّت میدادند و وُلات خوب را تشویق میکردند از آنجا که ایران یگانه راه بین دنیای غربی و ممالکی مانند هند و آسیای وسطی بود و اینکه داریوش اوّل بخیال یافتن راه نزدیکی بین دریای مغرب وخلیج پارس و بحر عمّان افتاده شعبهٔ رودنیل‌را با بحراحمر وصل کرد نیز استنباط میشود که بتجارت‌هم در آن زمان‌اهمیّت میدادند بودن شهر های معظمی مانند بابل و صور و سارد و غیره درقلمرو ممالك ایران این نظررا تأئید میکند چه‌این شهرها مراکز تجارت وصنعت آن زمان بودند واخذ گمرك هم در ایران هخامنشی معمول نبود

صنایع شاهان هخامنشی خصوصاً داریوش اوّل و خشیارشا بناهائی در محلّی که اکنون‌موسوم به تخت جمشیداست ودر جاهای دیگر کرده وکتیبه‌هائی نویسانده‌اند اگرچه بناها خراب شده ولیکن آثاری از آنها در تخت جمشید و شوش وپاسارگاد باقی است راجع بمعماری وحجّاری وصورتها وکتیبه های‌زمان هخامنشی علماء

فن دقیق شده اند تا معلوم نمایند که این معماریها وحجّاریها از خود ایرانیها است یا تقلید نموده اند و اگر تقلید کرده اند اقتباس از کدام مملکت است از نتیجهٔ تحقیقات معلوم شده که معماری و حجّاری ایرانی در دوره هخامنشی صنعتی است ترکیبی که هر قسمتی ازآن ازمملکتی اقتباس شده وسهم ایرانی آن درچیزهائی است که این شیوه ها وسلیقه‌های مختلف را باهم ربط داده و تناسبی بین آنها ایجادکرده ممالکی که صنایع مذکوره از آنها اقتباس شده از قرار ذیل است : بابل ــ آسور ــ مصر وشهرهای یونانی آسیای صغیر ساختن عمارات روی بلندیها یاتپه‌های مصنوعی ودادن پلّه ها از دو طرف وصورت سازیها در درگاه ها و پلّه‌ها تقلید آسوراست استعمال خشت بجای آجر نیز پیروی از آسور است ولیکن در عمارات هخامنشی پی عمارات و ستونها و پلّه ها از سنگ است و بهمین جهة این قسمتها باقی مانده و آنچه خشت بوده بکلّی خراب شده در عمارات هخامنشی به ستونها و عدّه آنها اهمیّت زیاد داده‌اند واین اقتباسی است که ایرانیها از هی‌پوستیل(۱) معابد مصری بعد از فتح مصر کرده اند نفوذ مصر در تزیینات بالای طاقچه ها و درگاه‌ها نیز مشاهده میشود و نیز در مقابری که داریوش و سایر شاهان هخامنشی در کوه کنده اند حجّاریهائی یافته اند که شیوهٔ آن اقتباس ازحجّاری معابد زیر زمینی مصریها است ولیکن بمناسبت اختلاف مذهب درآن تصرّفاتی شده از قبیل آتشکده و فروهر و غیره نفوذ یونان را نمیتوان صحیحاً معلوم کرد ولیکن گمان میکنند که استادان یونانی در حجّاریهای عمارات دخالت داشته اند پلین (۲) نوشته که صنعتگران یونانی در خدمت شاهان هخامنشی بوده اند و اسم تل‌فانس یونانی را ازشهر فوسه که برای داریوش وخشیارشا کارکرده است برده سرستونهای عمارات

(۱) ـ هی‌پوستیل طالار بزرگ یاچنانکه درایران مصطلح گردیده چهل ستون معابد مصری است

(۲) ـ عالم رومی که در قرن اوّل میلادی میزیسته و تصنیفات زیاد راجع بعلوم طبیعی ازخود گذاشته تصنیفات مزبوره برای تاریخ عهد قدیم هم گرانبها است

هخامنشی معلوم نیست از کجا آمده گمان میکنند که اصل سر ستون از آسور اقتباس شده و لیکن دو گاو نر که پشت بهم داده اند باید اختراع خود ایرانیها باشد (۱) راجع بکاشیهائی که بدنهٔ دیوار طالار ها را میپوشیده و نمونه هائی از این کاشیها بدست آمده و حالا در موزه لوور پاریس است عقیدهٔ علماء فن اینست که کاشی سازی اصلاً از بابل اقتباس گردیده ولیکن درایران ترقی کرده صنایع هخامنشی با وجود اقتباسات مذکوره خصایصی دارد که بواسطه آن صنایع ملی محسوب است اول ـ تناسبی که بین شیوه های مختلف درموقع ترکیب آنها ایجاد کرده‌اند وحال آنکه هرکدام از شیوه ها از مملکتی اقتباس شده دوم ـ عظمت و بزرگی بناها چه این عظمت در هیچ جا سابقه ندارد سوم ـ کثرت تجمل وتزیینات این نکته آخری از این جهة است که صنعتگران برای شاهان کار کرده اند و صرفه جوئی مورد نداشته است

آثار دورهٔ هخامنشی در پاسارگاد که پایتخت قدیم سلسلهٔ هخامنشی بود وا کنون موسوم به مشهد مرغاب است کوروش بزرگ بیادگار فتح خود نسبت بمادی ها بنائی کرده اگر چه تماماً جز ستونهایش خراب شده باوجود این نشان میدهد که زمانیکه آباد بوده چه صورت داشته از آثاری که مانده معلوم است که صورتهائی در اینجا حجاری کرده بودند ولیکن از بین رفته وکتیبه ای هم حدس میزنند از کوروش بوده که محو شده در نزدیکی این بنا یك بنای عظیمی است از سنگ که دارای شش مرتبه است این بنا امروز موسوم به قبر مادر سلیمان است محققین آنرا قبر خود کوروش میدانند درنزدیکی بنا کتیبه‌ای هم یافته‌اند که ترجمه‌اش اینست « من کوروش شاه هخامنشی هستم »

در پاسارگاد باز صورتی است برجسته که درسنگ حجاری شده این شخص ایستاده دستش به‌پیش دراز و دارای دو پر است و ازحیث پرها به بعضی از صورتهای آسوري شبیه ولی ریشش ریش پارسی و تاجش مصری و لباسش عیلامی میباشد سابقاً تصور میکردند که این صورت کوروش است ولیکن حالا غالباً باین عقیده اند که ملکی را خواسته اند بنمایانند

(۱) ـ اگرچه آثاري شبیه آن در آسور یافته اند

در تخت جمشید که یونانیها آنرا (پرس پلیس) نامیده اند و پایتخت جدید شاهان هخامنشی بود (۱) خرابه ها و آثار قصور و ابنیهٔ زیادی دیده میشود که قسمتهای سنگیش باقیمانده قسمت عمدهٔ این بنا ها را داریوش اوّل و خشیارشا ساخته اند قصور روی بلندی وسیعی است که آن را تخت جمشید مینامند و پلّه‌کانی عریض را به بلندی مزبور هدایت میکند پهنای پلّه‌کان هفت ذرع و عدّهٔ پلّه ها ۱۰۶ است این پلّه‌ها منتهی بیك‌عرصهٔ بلندی‌میشود که در آنجا طالار صدستونی واقع بود قصور داریوش و خشیارشا نیز در اینجا واقع است طالار خشیارشا در ابتداء ٦٤ ستون‌داشت که سیزده‌عدد آنها هنوز ایستاده ارتفاع ستونها تقریباً بیست ذرع است سر پلّه ها و سرسرا ها مزیّن بحجّاریهائی است که تصاویر رجال دربار ومردمان باج‌گذار را مینمایند تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسّمه قرار گرفته و هریك از مجسّمه های سنگی نمایندهٔ مملکتی میباشد داریوش بر تخت قرار گرفته و پشت سر او شخصی ایستاده که گمان میکنند خشیارشا باشد

در نقش رستم از مقابر شاهان هخامنشی سه مقبره در تخت جمشید و مابقی در یك‌فرسخی محلّ مزبور موسوم به‌نقش رستم واقع است این مقابر در کوهها کنده شده در نقش رستم سردابی در درون مقبره ساخته شده که عبارت از یك‌دهلیز و یك اطاق میباشد این سرداب دارای ۹ قبر است چون مقابر مزبوره جز مقبرهٔ داریوش کتیبه ندارد نمیتوان معیّن کرد که متعلّق بکدام یك‌ازشاهان‌هخامنشی‌است

در شوش از حفرّیات شوش معلوم شده که هخامنشی ها ابنیه و عمارات‌زیاد در اینجا ساخته‌اند ولی حالا ابنیهٔ مزبوره تلّ خاکی است از حفرّیات سرستونی بدست آمده که متعلّق بزمان داریوش اوّل است دیولافوا فریزی (۲) یافته که از کاشیها ساخته شده ودرصورتیکه این کاشیهارا بهم وفق دهند چند نفر سپاهی دیده

---

(۱) ـ معلوم نیست اسم تخت جمشید بپارسی چه بوده وجه تسمیهٔ پاسارگاد هم محققاً معلوم نیست

(۲) ـ فریز FRISE پیشانی یا کتیبه‌ای را گویند ولی راجع بصنایع عهد قدیم صورت سازیهای روی دیوار را بطوریکه دراز و باریك باشد نیز فریز نامند

میشود که ملبّس بلباس نظامی و مسلّح اند کاشیهای مذکور دیوار طالار یا (آپادَنَ) قصر شوش‌را میپوشیده وزینت‌آن بوده این صورتها اکنون درموزهٔ لوور پاریس به تیراندازان ایرانی یا جاویدانها (۱) معروف است

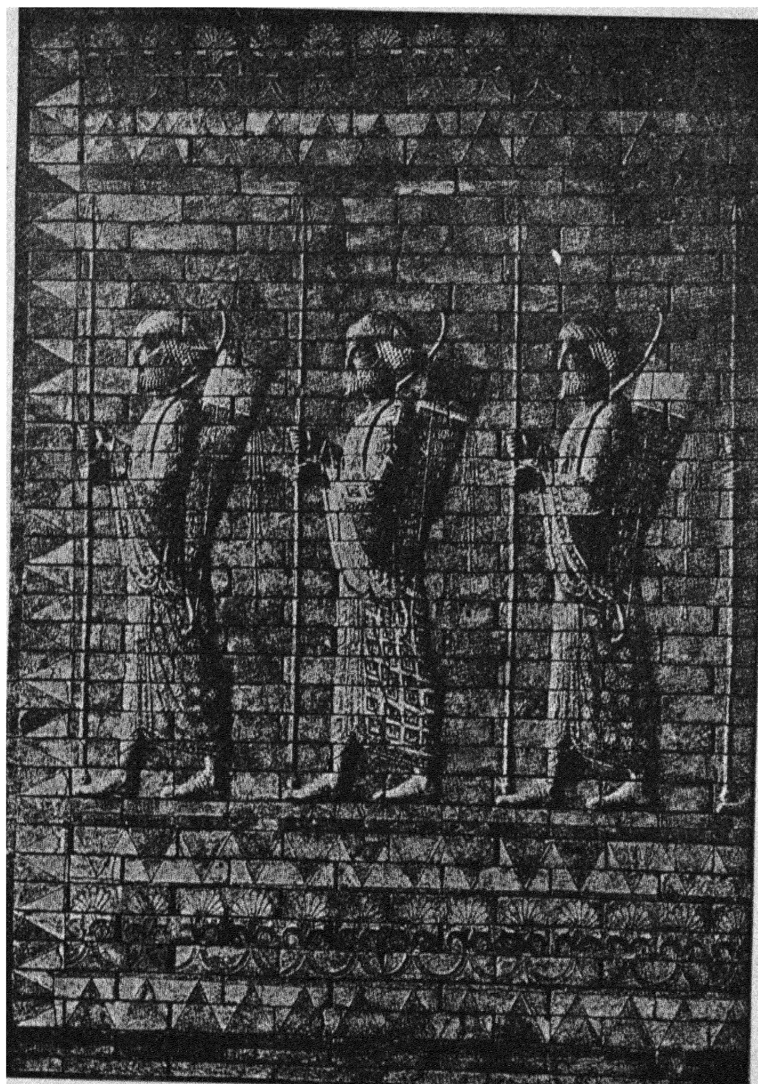
سروستان و فیروز آباد اوّلی در راه شیرازبه دارابگرد واقع است و دوّمی‌در جنوب شیرازبمسافت ۲۰ فرسخ ازشهرمزبور دراینجاها طاقها وگنبدهائی ازبناهای سابق مانده دیولافوا این دوبنا را اززمان کوروش بزرگ میداند وباین عقیده است که ساختن طاق اختراع ایرانی است نه اقتباس از رومی ها ولی سایر علماء فن با این عقیده همراه نیستند آثار آتشکده هائی نیز در جا های مختلف ایران باسم آتشگاه دیده میشود یکی از معروفترین آنها سنگ مکعّبی است که موسوم به تخت طاوس میباشد و در پاسارگاد درنزدیکی قبرکوروش واقع است این سنگ یکی از پایه های آتشکده بوده

زبان و خطّ کتیبه های شاهان هخامنش بعضی درسه زبان یعنی بپارسی قدیم- عیلامی و آسوری‌نوشته شده و برخی فقط بپارسی قدیم کتیبه ای که بسه زبان مذکور بعلاوه آرامی نوشته شده باشد نادر است این کتیبه ها را باستثنای زبان آرامی بخطوط میخی یعنی با علاماتی که شبیه میخ است نوشته‌اند و علامات‌مزبوره بطور افقی یا عمودی استعمال واز چپ براست در سنگی کنده شده خطّ میخی پارسی از خطوط میخی عیلامی و آسوری بمراتب سهلتر است زیرا دارای ۴۲ علامت‌است حال آنکه علائم خطّ بابلی بالغ بر هفتصد میباشد امّا اینکه‌زبان‌پارسی قدیم چه‌زبانی‌است باید درنظر داشت که این‌زبان مانند سانسکریت (۲) یعنی زبانی که کتابهای‌مقدّس هندیها درآن نوشته شده و زبان آوستائی یعنی زبانی که آوستا کتاب

---

(۱) ـ LES IMMORTELS زیرا تصوّر میکنند که نمونه ای از سپاهیان جاویدان میباشند

(۲) ـ SANSCRITE



شوش ـ فریزی از کاشی های الوان ـ جاویدانها
در موزهٔ لوور پاریس

مقدّس زرتشتیها در آن انشاء شده) از زبان مشترك آریانها آمده یعنی این سه زبان مثل سه برادر ازیك پشت اند امّا از زبان مشترك آریانها یاپدر جدّ زبان امروزی ما هیچ نوع آثاری در دست نیست(زیرا زبان مزبور را مردمان آریانی لا اقل در سه هزار سال ق . م . حرف میزدند و تاریخ نوشته های مردمان آریانی نژاد منتها از یکهزار و چهارصد سال ق . م . بالا نمیرود

کتیبه ها . شاهان هخامنشی کتیبه هائی در جاهای مختلف ایران نویسانده اند عدّهٔ کتیبه هائیکه تا حال کشف شده چه بر بنا ها و چه بر آثار و اشیاء بچهل بالغ است مهمترین این کتیبه ها از داریوش بزرگ و معروفتر و مفصّلترین کتیبهٔ این شاه کتیبهٔ بزرگ بیستون است که بسه زبان یعنی پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کنده شده داریوش دراینجا نسب خود را ذکر میکند بعد شرح واقعهٔ بردیای دروغی و شورشهائیکه در بدو سلطنت او روی داده و لشکر کشیهائی که برای رفع شورش‌ها نموده شرح داده) مضامین آن را بالاتر ذکر کرده‌ایم) درخاتمه میگوید که شورشها از جهة دروغگوئی اشخاصی بود چه هریك در ایالتی خود را از دودمان شاهی خوانده مردم‌را فریب دادند (عین عبارت یکی از بندهای آخری کتیبه اینست : « ای که پس از این شاه خواهی بود با تمام قوا از دروغ بپرهیز اگرفکر کنی چه کنم تا مملکتم سالم بماند دروغگو رابه بازپرس درآر . . . . دروغگو و آنکه‌را که بیداد کند دوست مباش از آنها با شمشیر بازخواست نما » درپایان کتیبه دعا میکنددربارهٔ کسانیکه این آثاررا حفظ کنندومضمون آنرابمردم‌بگویند

پس ازاین کتیبه معروفترین کتیبهٔ داریوش موسوم به کتیبهٔ نقش رستم است که اطّلاعاتی راجع بوسعت ایران آن زمان میدهد (۱) از کتیبه های داریوش که

(۱) - چون این کتیبه وسعت ایران را در آن زمان میرساند قسمتی از آن در اینجا درج شد تاضمناً نمونه‌ای هم ازانشاء آن‌زمان وعناوین و القاب شاهان هخامنشی باشد : « خدای بزرگی است اهورمزد که این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که خوشی را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرده - یگانه شاهی را از بسیاری - یگانه قانون‌گذاری را از بسیاری - منم داریوش شاه بزرك - شاه‌شاهان - شاه ممالك - ❀❀

در خارج ایران کشف شده کتیبه ای است که در نزدیکی برزخ (سوئز) برسنگ کنده‌اند وراجع بکانالی که بامر داریوش برای ارتباط دریای مغرب بادریای احمر ساخته‌اند نسخهٔ مصری این کتیبه مخصوصاً جالب توجّه است ازاین‌حیث که‌نشان میدهد رفتار داریوش در ممالك تابعه چگونه بوده : در نسخهٔ مصری اینتاریوش

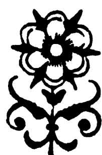
❀❀ شاه این زمین‌پهناور تاآن دورها - پسرویشْتاسْپ - هخامنشی - پارسی پسرپارسی - آریانی از نژاد آریانی داریوش شاه میگوید باراده‌ٔ اهورَ مَزْد این است علاوه بر پارس ممالکی که در تصرّف من است وبرآنها حکومت میکنم و بمن باج میدهند وآنچه فرمان من است اجراء میکنند و درآنجا ها قانون من محفوظ است »

اسامی امروزی	اسامی قدیمه	اسامی امروزی	اسامی قدیمه
آسور	آثورا	مملکت ماذْ	مادَ
عربستان	اَرَبایَ	خوزستان	خووَجَ
مصر	موذْرایا (یه)	پارت (خراسان گرکان)	پَرْثوَ
ارمنستان	اَرْمینَ	هرات	هَرَای وَ
کاپادوکیه (قسمت شرقی آسیای صغیر)	کَتَپَ توکَ	باختر - بلخ	باختریش
مغرب آسیای صغیر یا شهر سارد	سْپَرْدَ	سُغْد (بخارا سمرقند)	سوغودَ (سوغده)
یونانیهای آسیای صغیر	یَئونَ	خوارزم (خیوه)	خوارَزْمیش
سَکهای آنطرف دریا	سَکاتیَ تَرَدَرَیا	سیستان	زَرَنْکَ
مقدونی	سْکودْرَ	رُخّجْ (افغانستان جنوبی تاقندهار)	هَرَخووانیش
یونانیهای سپر دار (تراکیه امروزی)	یَئوناتَکَ بَرا	پنجاب هند	ثَتَگوش
سومالي وعدن امروزی	پوتي یا	کابل وپیشاور	گَنْدارَ
حبشستان	کوشیا (کوشا)	سِنْدْ	هیندوش
بَرْقَهْ	مَکیا (مَچیا)	سَکهای ماوراء سیحون	سَکاهومَ وَرْکَ
قرتاجنه	کَرْخا (کَرْکا)	سَکهای ماوراء سیحون	سَکاتیگرَ خئودا
		بابل	بابیروس

این جدول در کتیبه نیست و برای تطبیق اسامی قدیمه و جدیده در اینجا ترسیم شده

نمونهٔ خطّ میخی پارسی - از کتاب کوسّوویچ (کتیبه های هخامنشی)

(یعنی داریوش) فرعون مصر وبنابراین زاده (نِیث) مادر خدایان و برادر (را) آلهه آفتاب میباشد و از تمام فراعنهٔ قبل قوی شوکت تر است زیرا تمام مردمان را تابع مصر نموده   در فهرست ممالك تابعه اوّل پارس و بعد ماد و در آخر مملکت سکا ها ذکر شده از ذکر سایر کتیبه ها چون در این مختصر نگنجد میگذریم (۱)



(۱) ـ فهرست مختصر کتیبه های دیگر این است ،
کتیبهٔ داریوش درتخت جمشید والوند (در قرب‌عباس آباد در نزدیکی همدان) دو لوحه که اخیراً در همدان کشف شده و حدود ایران را نشان میدهد   کتیبه های خشیارشا در تخت جمشید و الوند و وان (در ارتوقاپو) این کتیبه ها مختصر است و خشیارشا را معرّفی میکند   کتیبهٔ داریوش دوّم (معرّفی شاه است)   کتیبهٔ اردشیر دوّم راجع بساختن صورتهای مهر و اناهیتا کتیبهٔ اردشیرسوم مبني برمعرّفی این شاه   از دوکتیبهٔ آخری معلوم است که ویشتاسب وارسام شاه نبودند   اشیائی که کتیبه دارد مانند گلدانها و مهر ها زیاد است   قابل ذکر است که تا چند سال قبل سنگی درسر قبر شاه نعمت الله در کرمان بوده و کتیبه‌ای باسم داریوش داشته بعد این‌سنگ مفقودشده کتیبه‌های مختصر کوروش را درجاي خود ذکر کرده‌ایم   در ۱۳۰۶ هجري در پاسارگاد مجسّمهٔ‌ناقصی‌از کوروش پیدا شده که بر آن این کلمات را نوشته اند « منم‌کوروش شاه بزرگ » (اکتشاف پروفسور هِرتسفلد)

باب سوم

دورهٔ مقدونی و یونانی ـ اسکندر وسلوکی ها

فصل اول

فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوّم

تسخیر ممالك شرقی ایران اسکندر پس از آنکه بکار های تپورستان (طبرستان) تمشیت داد درصدد تسخیر ممالك شرقی ایران برآمد درابتدا اسکندر بطرف گرگان رفت ودر زادرَکَرْتْ کرسی آن سه دسته قشون مقدونی بهم رسیدند پس ازمطیع نمودن مَردها اسکندر بطرف پارت (خراسان حالیّه) و هرات رفت و بعد به زَرَنْکَ (سیستان) و رُخَّجْ(۱) و پس از آن ببلخ در آمد (۳۲۸ ق. م.) دراین جا شنید که بِسْسوسْ قاتل داریوش ازبلخ هم فرار کرده و ازجیحون گذشته است این بود که به اِسْپی‌تامِنْ (۲) سردار ایرانی ورئیس سواره نظام‌در سغدامر کرد اورا بگیرد پس ازآن قاتل شاه بزودی دستگیر ودرهمدان مصلوب گردید(۳) اسکندر بعد از عبور از جیحون به مَرَکَنْدْ (سمرقند کنونی) رفت و از آنجا تا رود سیحون تاخته بجائی رسید که کوروش بزرگ بنای شهری کرده بود درکنار این رود اسکندر شهری بناکرد که موسوم به اسکندریّه اقصی گردید (تصوّرمیکنند که خُجَند کنونی است) در این احوال باسکندر خبر رسید که اِسْپی‌تامِنْ یاغی شده و سَكَ‌ها را بکمك خود طلبیده بر اثر این خبر باو پرداخته با زحمت زیاد شکستش داد و در نتیجه سَکها سر اِسْپی‌تامن را بریده نزد اسکندر فرستادند

سفرجنگی به هند پس ازاین کار ها اسکندر در ۳۲۷ ق . م . درباختر با رُکسانا (٤) دختر اِکسیارتِسْ(۵) یکی از امراء سغد عروسی کرد و چون لوازم‌سفر

---

(۱) ـ رُخَّجْ یا هَرَخوواتیش ـ افغانستان جنوبی امروزی است یونانیها آنرا آرا خُزیا نامیده اند

(۲) ـ SPITAMEN

(۳) ـ بِسْسوسْ چند ماهی در باختر باسم اردشیر چهارم سلطنت کرد

(٤) ـ ROXANA نویسندگان ایرانی او را روشنگ نامیده اند و تصوّر میکنند که دختر داریوش بوده ولی محققین او را دختر شخص مذکور میدانند

(۵) ـ XIARTÈS

هند مهیّا شده بود از راه هندوکش عازم آن مملکت گردید قشون او در این سفر یکصد و بیست هزار نفر بالغ بود اسکندر از معبر خیبر و پلی که روی رود سند ساخته بودند گذشته بشهر (تاکسیلا) در پنجاب وارد شد پادشاه و اهالی آن با آغوش باز اسکندر را پذیرفتند بعد او بطرف رود هی‌داس‌پس (۱) (جِلْم امروز) رفت چون در اینجا پُروس پادشاه این مملکت با سی‌هزار نفر سپاهی و فیلهای زیاد مهیّای جنگ شده بود عبور از جلم مشکل شد ولی بالاخره با حیله های جنگی اسکندر ازاین رود عبور کرد ولیکن مقدونیها همینکه باپیلهای پُروس مواجه شدند جنگ را بی نتیجه دیدند و اسکندر در اندیشه شد بعد چون قشون او بمراتب بر قشون پروس فزونی داشت قسمتی را مأمور کرد تا حمله بمیسره دشمن نموده پشت سرخصم را بگیرد مقدونیها چنین کردند وبا وجود این پادشاه مزبور مردانه‌جنگید و فیلها تلفات زیاد بمقدونیها وارد نمودند ولی بالاخره پروس اسیر و جنگ به بهره مندی اسکندر خاتمه یافت (۳۲۶ ق.م.) این جنگ از تمام جنگهای سابق برای مقدونیها سخت تر بود پس از آن اسکندر تا رود هیفاز (۲) (بیس کنونی) تاخت در کنار این رود سپاهیان اسکندر مطّلع شدند که اگر دورتر بروند با پادشاهی که قوی تر از پروس و پیلهایش بیشتر است طرف خواهند شد براثر این خبر باسکندر گفتند: فتوحاتی که شده کافی است وهر رنج وتعب حدّی دارد پس از آن اسکندر برود جِلْم برگشت ودر آنجا کشتیهائی بامر او ساختند که گنجایش هشت هزار نفر را داشت اسکندر نِه‌آرْخْ (۳) یکی از سرداران خود را مأمور کرد که در این کشتیها از دریای عمّان تا خلیج فارس سیاحت نموده تحقیقاتی در باب صفحات مجاور دریا بعمل آرد و خودش با قسمتهای دیگر سپاهیانش بطرف مصبّ رود سند عازم گردید (۳۲۶ ق.م.) در پَتاله (٤) او یکی از سرداران خود را که کُراتِروس (٥) نام داشت مأمور کرد با فیلها و سپاهیان از کار افتاده از ازراه رُخّج وسیستان بطرف ایران حرکت کنند وخود ازراه بلوچستان بطرف ایران عزیمت نمود (۳۲۵ ق.م.)

---

(۱) - HYDASPES (۲) - HYPHASIS (۳) - NEARCHUS
(٤) - PATALA این شهر در جائی واقع شده که سند منشعب میشود (٥) - CRATERUS

مراجعت اسکندر بایران و فوت او اسکندر در مراجعت بایران از پتاله بطرف اقیانوس هند سرازیر شد حرکت قشون او از جاهائی بود که بساحل اقیانوس نزدیک و اکنون موسوم به مکران است بعد او بمملکت گدرزی(۱) رفت در این جا قسمت بزرگ قشون اسکندر ازجهت گرمای شدید و بی آبی تلف گردید واو مجبور شد به پورا (فهرج امروزی در بلوچستان ایران) برود بعد از چندی اسکندر از اینجا ازراه هلیل رود وسیرجان به پاسارگاد رفت ومطلّع شد که قبر کوروش را نبش کرده اشیاء قیمتی مقبره را دزدیده‌اند بحکم او آریستوبول اعضاء بدن کوروش را جمع کرده بجای خود گذارد بعد در مقبره را بامر اسکندر باخشت تیغه کردند و او مهر خودرا بر آن نهاد تا کسی بعدها جرئت گشودن مقبره را نداشته باشد

در اهواز تمام قسمتهای قشون اسکندر بهم رسیدند و (نه‌آرخ) که از دریای عمّان و خلیج پارس بایران میآمد در اهواز بقسمت های دیگر محلق شد و تمام سپاه مقدونی بشوش در آمد از این به بعد دیگر اسکندر جنگی نکرد مگر با کوسّی ها (۲) که در تاریخ عیلام ذکری از آن ها شده بعضی تصوّر میکنند که این جنگ اسکندر با طوایفی بوده که در مالمیر کنونی بختیاری سکنی داشته اند شایان بسی توجّه است که بامر اسکندر چند هزارنفر مردم کوسّی را برای راحت روح (هِفِسْتیون) سردار محبوب اسکندر که تازه درگذشته بود قربان کردند(۳) پس ازآن اسکندر عزیمت بابل نمود واز تبی که ازباتلاقهای این شهر براو مستولی شد و نیز ناپرهیزی در سنّ ۳۲ سالگی در گذشت (۳۲۳ ق.م.)

فصل دوم

طرز رفتار اسکندر ـ کار های او

اسکندر پس از تسخیر پایتخت ایران و مخصوصاً زمانیکه در سیستان بود ترتیبات سابق خود را تغییر داد باید در نظر داشت که حکومت پادشاه مقدونی حکومت مطلقه نبود یعنی او در میان امراء واشراف مملکت شخص اوّل محسوب

---

(۱) ـ بلوچستان کنونی

(۲) ـ COSSÉENS

(۳) ـ پلوتارك ـ اسکندر بند ۹۴

میشد و در مجالس وجشنها با هم مینشستند و عدّه ای ازآنها که به پادشاه نزدیکتر بودند از دوستان او بشمار میرفتند در امور دولتی او با مجلس مشورت که مرکّب از رجال مجرّب مملکت بود شور میکرد و رجال مزبور در اظهار عقیده آزاد بودند ولیکن اسکندر پس ازآمدن بایران دید که این ترتیبات را نمیتوان دراینجا اجرا کردچه طرز رفتار یونانیها و مقدونیها موافق ترتیبات مشرق زمین نبود و گذاشتن تفاوت بین یونانیها ومقدونیهای خودی وایرانیهای بیگانه باعث تنفّر ایرانیها میشد بنا براین اسکندر ترتیبات دربار ایران را پیش گرفت مثلاً یونانیها و مقدونیها در در موقع مراسم درباری مجبور بودند بایستند و در موقع تکلّم با اسکندر یك زانو بزمین بزنند یونانیها و مقدونیها از این رفتار اسکندر نا راضی گشته دو دفعه بر ضدّ اسکندر کنکاش کردند ولی موّفق نشدند وچند نفر ازملازمان اسکندر گرفتار شده بقتل رسیدند یکی از آن اشخاص فیلوتاس(۱) پسر پارمنیون بود و دیگری کلیت(۲) دوست صمیمی اسکندر که او را در جنگ گرانیك نجات داده بود خود پارمنیون هم درهمدان بدست فرستادهٔ اسکندر کشته شد بعد ازورود ببابل اسکندر آنجا را پایتخت خود نمود و از حیث تقسیمات اداری همان نقشهٔ داریوش اوّل را تعقیب و وُلاتی بااختیارات زیاد معیّن کرد این نوع وُلات را یونانیها ساتراب(۳) نامیده اند بعضی از وُلات ایرانی بودند مانند (آتْرپات) که در آذربایجان والی گردید وبعضی گمان میکنند که بمناسبت اسم اواین مملکت را چنین نامیده اند(٤) ودیگری مازه که چون بابل را تسلیم کرد به ایالت خود ابقا شد راجع بسایرامور نیز اسکندرهمان تشکیلات داریوش اوّل را پیروی نمود اسکندر لباس شاهان ایران پوشیده مراسم درباری هخامنشیها را اختیار کرد وچندزن ایرانی گرفت (استاتیرا دختر داریوش سوّم و رُکْسانا دختر اکسیارتس و پُروشات دختر اردشیرسوّم) بعد امر کرد ده هزار نفر مقدونی و یونانی از ایرانیها وسایر ملل زن بگیرند ونیز ازنظر سیاسی لازم دید تشکیلات جدیدی بقشون خود دهد بااینمقصود دههزار مرد جنگی کار آزموده مقدونی را مرخص نموده بجای آنها ازایرانیها وملل دیگر قشون گرفت

(۱) ـ PHILOTAS سردار معروف اسکندر (۲) ـ CLITUS (۳) ـ یونانی شده خشترَ پوان
(٤) ـ در زمان ساسانیان آذربایجان را آتْرپاتکان و نیز آتور پاتکان مینامیدند

و قرارداد که سی هزار طفل ایرانی درقسمتهای قشونی داخل شوند تا فنون جنگی آموزند در این تشکیلات لشکری اسکندر دو مقصود داشت اوّل آنکه قشون تماماً از مقدونیها و یونانیها ترکیب نشده باشد زیرا عناصر ناراضی در میان آنها زیاد بود ودیگر ایرانیها ویونانیها باهم مخلوط شوند در باب شخص اسکندر مورّخین دو عقیده دارند بعضی را عقیده این است که جوانی بود شجاع ـ با فتوّت ـ خوش محضر ودارای هوش وحافظهٔ فوق‌العاده ولیکن بعد ازتسخیر ایران خود را باخت و حال پادشاهان شدید العمل و خود پسند عشرت پرست را یافت برخی بعکس این صفات اخیره را دراو منکرند وبعض سفّاکی ها و شقاوتهای او را نتیجهٔ محیط و اوضاع و احوال دانسته اند ولی اگر بیطرفانه بنگرند تصدیق خواهند کرد که رفتار کوروش بزرگ وداریوش اوّل با ملل مغلوبه درهمان محیط بمراتب بهتر بود چه هیچگاه شاهان مذکور درشهری کشتار ننمودند واهالی را بَرده وار نفروختند و قربانی انسان را برای هیچ گونه مقصودی جایز ندانستند تا چه رسد باین که هزاران نفر را برای راحت روح سرداری قربان کنند اینکه سهل است داریوش اوّل بقول ژوستن مورّخ رومی از قرن دوّم میلادی مأموری بقرتاجنه فرستاده قربانی انسان را قدغن کرد جهانگیری اسکندر را از این جهت قدر میدانند که تصوّر کرده اند او میخواسته ملل عالم را بهم نزدیك کند تا الفتی میان آنها ایجاد شود ولی بعض محقّقین باین عقیده میباشند که تمدّن یونانی بی اسکندرهم بمرور در شرق منتشر میشد و اسکندر بعکس خصومت بین مشرق و مغرب را تشدید کرد چه پدید آمدن دولت اشکانی و بخصوص دولت ساسانی و جنگهای متمادی ایران با سلوکی‌ها و روم وبیزانس درمدّت نه قرن عکس العمل کارهای اسکندر بود بهر حال او را کبیر گفته اند (۱)

---

(۱) ـ شرح ذیل خلاصه عقیدهٔ یکی از مصنّفین جدید است : اسکندر در مدّت شش سال آقای مطلق امپراطوری ایران بود و دراین مدّت چیزهای خیلی کمی ایجاد کرد : درتشکیلات ایالات تغییری روی نداد و راه ها و بنادر و ادارات دولتی بهمان حال که در زمان کوروش بود باقی ماند . . . . راست است که اسکندرطرح بنای هفده اسکندریّه را ریخت وبعضی از این‌شهرها اهمیّت یافتند ولی او صور را خراب کرد و با خراب شدن آن امنیّت تجارت شرق وغرب از بین رفت مورّخین گویند که اسکندر مشرق را یونانی کرد وحال آنکه قبل از او هم یونانیها دربابل ومصر خیلی زیاد بودند اوعلّت یونانی شدن مشرق نبود اورا فقط یکی ازعوامل این‌احوال ❀❀

فصل سوم

جانشینان اسکندر ـ سلوکیها

اسکندر در ۳۲۳ ق . م . در بابل بمرض تب مبتلا شده بعد از چند روز درسنّ ۳۲ سالگی درگذشت چون ولیعهدی نداشت دراین انتظار که روشنك (رُکسانه) وضع حمل نماید جانشینهای او ازاینقرار معیّن شدند: دراروپا فیلیپ آری ده برادر او موقّتاً پادشاه شد و پردیکّاس که یکی از درباریان متنفّذ بود نایب‌السّلطنه گردید ایالات بین سرداران اسکندر تقسیم‌شد ودراین‌وقت آذربایجان به آتروپات پارسی رسید و ایالات هند کمافی‌السّابق در تحت اختیار پادشاهان محلّی بماند چون‌هیچکدام از سرداران اسکندر نمیخواستند از حکومت مرکزی تمکین نمایند بزودی شورش وطغیان در ممالك شروع شد و هرکدام از سرداران اسکندر مملکتی را تصاحب نموده خود را جانشین اسکندر دانستند (از اینجهة اینها را حانشینان نامند) نزاع ومجادلهٔ‌جانشینان تقریباً بیست‌سال بطول انجامید رُکسانه بعد از فوت اسکندر پسری آورد که اسکندرش نامیده پادشاه کردند ولی تفاوتی در اوضاع حاصل نشد پردیکّاس که میخواست وحدت را ایجاد کند از بَطلَمیوس والی مصر شکست خورده بدست سربازان خود کشته شد پس از آن وُلات با یکدیگر در جنگ شدند و آن تیگون والی کیلیکیّه در ابتداء فاتح بنظر میآمد زیرا در شوش فتح نمایانی نموده بود ولیکن سلوکوس(۱) نامی از سرداران اسکندر بر آن‌تیگون فایق‌آمد وقسمت اعظم آسیای غربی‌را تصرّف‌نموده سرسلسلهٔ دودمان سلوکی گردید

❀❀ میتوان دانست .... اسکندر نه‌شاهراههائی ساخت ونه روابط دریائی‌را تأمین نمود .... از طرف دیگر کار های بی رویه که باو نسبت داده اند مانند کشتن (فیلوتاس) و (کلیت) و نیز پارمنیون سالخورده که آن همه خدمت باسکندر کرده بود وقتل (کالیس تن) از این جهة که نخواست اسکندر را خدا بداند واعدام طبیبی بدین‌سبب که نتوانست سردار محبوب اسکندر را معالجه نماید و قربان کردن هزاران نفر (کوس سی) برای راحت روح (هِفِس تیون) بنام اسکندر سایه افکنده .... بعد از عیش و عشرت زیاد در بابل اسکندر دوچار تبی شد که از آن در گذشت و تقریباً بلا فاصله امپراطوری عالم که ناگهان بتصرّف او در آمده بود و آنرا چنان در دست داشت که کودکی گلدان گران بهائی بدست دارد افتاد و بزمین آمده هزار پارچه گردید
(H. G. WELLS, ESQUISSE DE L'HIST. UNIVERS. PARIS 1926)

(۱) ـ SÉLEUCUS

در این وقت که سرداران اسکندر باهم درسر ممالك نزاع داشتند اعضای خانوادهٔ اسکندر بهم افتاده بودند مادر اسکندر شقاوت‌ها کرد بعد اسکندر پسر اسکندر به محبس افتاد و کشته شد پس از آن طولی نکشید که کشتار مهیبی درخانوادهٔ اسکندر درگرفت و درنتیجه احدی از آن باقی نماند سلطنت این سلسله از ۳۱۲ ق . م . شروع شد در ابتداء پایتخت این سلسله دربابل بود ـ بعد درسلوکیّه که سلوکوس بنا کرد (خرابه‌های آن درکنار دجله درنزدیکی بغداد واقع است) و بعد از آن در انطاکیّه سوریّه(۱) ایران در اوایل سلطنت این سلسله جزو دولت آنها بود ولیکن دیری نگذشت که آذربایجان ازاطاعت سلوکی‌ها سرپیچید ودر سلطنت آنتیوخوس دوّم نوهٔ سلوکوس باختر و پارت مستقل شدند و در آسیای صغیر دولتهای کوچکی بوجود آمدند و دراینجاها سلسله‌هائی برقرارشد که پادشاهان آنها نژاد خودشان‌را به هخامنشیها یا اشکانیان میرسانیدند راجع بدولت باختر اطّلاع زیادی نداریم از سکّه ها و بعض آثار معلوم میشود که این دولت « یونانی و باختری » بوده و تمدّن یونانی داشته وسعت این مملکت از سُغد تامرو و بلخ بود اوّل پادشاهی که اعلان استقلال داده ازدولت سلوکی جدا شد دیودوت دوّم نام‌داشت (۲۵٦ ق . م .) درسلطنت دِمتریوس حدود این دولت از طرف مشرق بافغانستان شرقی وپنجاب میرسیددولت پارت در ۲۵۰ ق . م . تأسیس شد وشرح آن درباب چهارم بیاید سلوکی‌ها هشتاد سال برقسمت اعظم ایران سلطنت‌داشتند و نامی ترین پادشاه این سلسله آنتیوخوس سوّم بود که کبیرش خوانده‌اند بعد از این پادشاه انحطاط دولت سلوکیها شروع گردید وممالك تابعه بمرور جداشدند تا بالاخره مملکت سلوکیها منحصر به‌سوریّه شد و آنهم درسنهٔ ٦٤ ق . م . جزو امپراطوری روم گردید راجع باوضاع ایران در دورهٔ اسکندر و سلوکیها اطّلاعات ما کم است آنچه از نوشته های مورّخین

(۱) ـ از پادشاهان سلوکی آنهائیکه در ایران سلطنت داشته یا با اشکانیها طرف بودند از اینقرارند ا ـ سِلوکوس نیکاتُرْ (از ۳۱۲ تا ۲۸۱ ق . م .) ب ـ آنتیوخوس سُتِر (۲۸۱ـ۲٦۲) ج ـ آنتیوخوس دوّم تِ ُاس (۲٦۲ـ۲٤٦) د ـ سِلوکوس دوّم کالی نی کُس (۲٤٦ـ۲۲٦) ه ـ سِلوکوس سوّم سُتِرْ (۲۲٦ـ۲۲۳) و ـ آنتیوخوس سوّم کبیر (۲۲۳ـ۱۸۷) ز ـ سِلوکوس چهارم اِپیفان (۱۸۷ـ۱۷۵) ح ـ آنتیوخوس اِپیفان (۱۷۵ـ۱٦٤) ط ـ آنتیوخوس پنجم اِپاتُور ی ـ دِمِتریوس سُتِر (از این دو نفر آخری اوّلی دو سال سلطنت کرد و دوّمی دوازده سال) اسامی بعضی دیگر در تاریخ پارت خواهد آمد

یونانی مانند پولی بیوس و آرّیان (۱) و غیره استنباط میشود از حیث زندگانی و عادات بین ایرانیها ومقدونیها تفاوت زیادی نبوده یونانیها مبادی مذهب ایرانی را که برتری بر مذهب یونانی داشت و راستگوئی را تشویق میکرد میستودند و اسکندر با نظر احترام بایرانیها مینگریست از اینجهة مواصلت بین این دو ملّت زیاد بود وچون مادران ولیعهدهای مقدونی وسلوکی ایرانی بودند(۲) یونانیها ایران را بکلّی مملکت بیگانه نمیدانستند ازاینجهة است که محقّقین سلسلهٔ سلوکی راسلسلهٔ ایران و یونان میدانند نه یونانی خالص احوال نجبای ایران در این دوره خیلی بد بنظر نمیآید زیرا عدّهٔ وُلات یا سرداران ایرانی بالنّسبه زیاد بود امّا برای برزگر و ایل تفاوتی حاصل نشد زیرا باحوال سابق باقیماندند از تمدّن یونانی در ایران نمیتوان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی‌مانده نوشته‌اندکه اسکندر وسلوکیها هفتاد شهر در ایران بنا کردند و مخصوصاً اسم شهرهائی را موسوم باسکندریّه در سیستان ـ افغانستان ـ بلوچستان ـ کرمان در کنار رود سیحون و سایر جاهاو اسم‌یك انطاکیّه رادر پارس میبرند ونیز نوشته اندکه در ری وماد برای جلوگیری ازتجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع وشهرهائی ساخته بود وبالاخره اسم شهر صد دروازه را در جنوب غربی دامغان ذکر میکنند ولیکن تطبیق این شهر های قدیم با محلّهای‌امروز تقریبی است در این شهر ها عدّهٔ مهاجرین یونانی زیاد بود و عادات و اخلاق یونانی از این شهر ها بخارج سرایت میکرد مخصوصاً پارتی ها با یونانیهای مذکور خلطه و آمیزشی داشتند ولی این نکته مسلّم است که اگر هم مهاجرین این شهر ها یونانی بودند بعد از چند قرن در میان ایرانیها حل شده قومیّت خود را از دست داده اند بالاخره باین نتیجه میرسیم که تمدّن یونانی در ایران سطحی بود و هیچ بعمق نرفت (۳) امّا جهة پیش قدمی ایرانیها در جدا شدن از دولت سلوکی این بود که آنها تازه نفس تر از مردمان دیگر آسیای غربی

(۱) ـ اوّلی در قرن دوّم ق . م . میزیسته و دوّمی درقرن دوّم میلادی (۲) ـ سِلوکوس در حیات اسکندر (آپاما) دختر سپیتامِن سردار ایرانی را ازدواج کرد (۳) ـ در بابل و سوریّه و بالخصوص در مصر تمدّن یونانی اثراتی از خود گذاشت و اسکندریّه در مدّت یکی دو قرن مرکز علوم وفنون گردید چنانکه کتابخانه یاموزهٔ آن معروف آفاق بود مُصنّفات زیادی هم بزبان یونانی نوشته شدازجمله تاریخ کلده ومصر است که (بِرُسُس) کلدانی‌و (مانِ تُنْ) مصری نوشتند

بودندو بعلاوه تشکیلات سیاسی آریانهای ایرانی با مرکزیّتی که سلوکی ها میخواستند ایجاد کنند مباینت داشت مردمان شرق ایران که از بابل وآسور دور و ترتیبات آریانی را بیشتر محفوظ داشته بودند ـ خصوصاً پارتیهای شجاع ـ حاضر نبودند مرکزیّت شدید را بپذیرند این بود که بمحض تصادم بین ارشك و حاکم سلوکی در آساك (۱) پارتیها قیام دلیرانه نموده دشمنان خود را از ایران اخراج و بعد با همان طرز حکومت آریانی درمدّت پنج قرن در ایران و جاهای دیگر حکمرانی کردند



(۱) ـ قوچان کنونی

باب چهارم
دورهٔ پارتیها
فصل اول
پارتیها و شاهان اشکانی

پارت یعنی خراسان و گرگان داریوش بزرگ آنرا پَرْثو نامیده (۱) راجع به نژاد پارتیها مدّتها بین مورّخین و محققین اختلاف بود بعضی آنها را از نژاد آریانی میدانستند وبرخی از نژاد اصفر (چینی ومغول) وعدّه ای هم ازاختلاط هر دو ولیکن پس از غور در زبان و عادات و اخلاق آنها این عقیده کاملاً قوّت یافته که پارتیها از آریانهای ایرانی بوده اند ولی از جهة همجواری با سَکها عادات واخلاق ومذهب اینها درآنها اثر کرده بود توضیح آنکه قسمتی از سَکها موسوم به عشیره داهَ در زمان قدیم اراضی بین گرگان و کراسنووُدْسك (۲) کنونی را اشغال کرده بود و بهمین جهة این صفحه را دهستان مینامیدند بعد ها بواسطه مجاورت پارتیها با این مردم بین آنها اختلاطی حاصل شد و از عشیره داهَ طایفهٔ اَپارنی ممتاز گردید و دودمان اشکانی ازاین طایفه بیرون آمد بنا براین نژاد اشکانیان به سکاها میرسید ولیکن ازجهت توطّن طولانی در ایران اشکانیان نیز ایرانی شده بودند ازآنچه گفته شد روشن است که نمیتوان اشکانیان را مردم یاسلسلهٔ خارجی پنداشت بعض نویسندگان ایرانی بملاحظاتی آنها را از نژاد اصفر دانسته اند ولیکن این اسناد بهیچ وجه مبنائی ندارد بخصوص که سکها هم آریانی بودند

این نکته را باید در نظر داشت که عدّهٔ شاهان این سلسله محققاً معلوم نیست و تاریخ سلطنت بعضی از آنها بکلّی مجهول است یا تقریباً معیّن شده زیرا سکّهٔ شاهان اوّلی این سلسله تاریخ ندارد ونیز باید تذکّر دهیم که تاریخ این دوره روشن نیست زیرا مورّخین یونانی و رومی وقایعی را که مربوط بدول آنها بوده ضبط

---

(۱) - بنا بر این املاء صحیح آن باید پارث باشد ولی چون در تلفّظ وجه اشتباه با پارس دارد ناچار مانند سایرین پارت نوشته شده (۲) - در کنار جنوب شرقی بحر خزر است

کرده اند و راجع بوقایع دیگر اطّلاعات مختصر و گاهی هیچ است و حال آنکه این دولت قوی فقط با امپراطوری روم در سر تقسیم آسیای غربی در گیر و دار نبوده ویقیناً در جاهای دیگرهم کارهائی کرده که از خاطر ها فراموش شده کلّیّةً هیچ قسمتی از تاریخ ایران مانند دوره پارتی تاریك نیست درباب وجه تسمیهٔ اشکانیان بعضی باین عقیده اند که محلّ اقامت خانواده اشکانی در (آساك) بوده و این اسم از اسم محلّ مزبور آمده (آساك را با قوچان حالیّه تطبیق میکنند) ظنّ قوی اینست که اشکانیان خود را ارشك نامیده اند تا نسب این سلسله را باردشیر دوّم هخامنشی که نیز نامش ارشك بوده برسانند و بعد ها ارشکان اشکان شده

اشک ۱ ـ اَرْشَک اوّل این شخص با طایفهٔ خود اَپارنی همدست شده در ۲۵۶ ق. م. بیرق مخالفت با سلوکی ها بیفراشت و جنگهای متعدّد با آنها نموده‌در نتیجه غلبه یافت ودولت پارت را تأسیس کرد (۲۵۰ ق. م. بعضی ۲۴۹ ق. م. نوشته اند) پس از این فتح عزیمت باختر نمود و با این مملکت که نیز مستقل شده بود جنگ کرده در حین جنگ کشته شد چون ارشك بانی سلطنت اشکانیان بود شاهان دیگر اشکانی او را تقدیس میکردند چنانکه باو لقب اِپی فانِس(۱) دادند و بیاد بود اینکه او سرسلسلهٔ اشکانی است باسم خود کلمهٔ آرْشَك(۲) را افزودند (ارشك بعدها اشك شد) و مورّخین هم این نکته را رعایت کرده اند

اشک ۲ ـ تیرداد اوّل بعد از برادر بتخت نشست و از اشتغال سلوکیها در مغرب استفاده نموده گرگان را بپارت ضمیمه کرد بعد که سلوکوس دوّم برای دفع او آمد تیرداد فاتح شده خود را شاه بزرگ خواند پایتخت اشکانیان را یونانیها هِکاتُم‌پیلُس یعنی شهر صد دروازه نامیده اند درباب تطبیق آن با محلّی بین محقّقین اختلاف است عقیده ای که بیشتر طرفدار دارد این است که درجنوب غربی دامغان واقع بوده(۳) پارتیها جلوس تیرداد را مبدء تاریخ قرار دادند (۲۴۷ ق. م.)

---

(۱) ـ اپی‌فانِس بزبان یونانی بمعنی نامی و پر افتخار است (۲) ـ ارشك را یونانی ها (آرزاکِس) نوشته اند

(۳) ـ نظر بفصول چهارگانه مقرّ سلطنتی بنوبت در چهار شهر بود: در شهر صد دروازه ـ ری ـ همدان ـ تیسفون (در کنار دجله)

اشک ۳ - اَرْدَوان اوّل بعد از پدر بتخت نشست و از گرفتاری آنتیوخوس سوّم (کبیر) برادر سلوکوس سوّم استفاده کرده ولایت مردها (۱) وری وهمدان را گرفت ولیکن بعد که پادشاه مزبور باقشون زیاد بایران آمد اردوان عقب نشسته پایتخت خود را هم بسلوکیها داد بعد آنتیوخوس بگرگان رفت ولی از عهدهٔ سواره نظام پارتی برنیامد بالاخره عهدنامه ای بین دولتین منعقد و اردوان رسماً شاه ایران شناخته شد شایان ذکر است که در این جنگ آنتیوخوس معبد معروف اناهیتارا در همدان غارت کرده ذخائر و نفائس زیاد از آنجا برگرفت نوشته اند که چهار هزار تالان (۲) قیمت ذخایر بود (۲۰۸ ق.م.)

اشك ٤ - فْرِیاپِیت پس از پدر بتخت نشست و به آسودگی سلطنت کرد زیرا باختریها متوّجهٔ هند بوده با پارتیها کاری نداشتند

اشك ٥ - فرهاد اوّل بعد از پدر بتخت نشست و تپورستان را تسخیر کرده طایفهٔ مَرْدها را مجبور نمود که دربند بحر خزر (یا چنانکه اروپائیها نامند دروازهٔ کاسْپِیَنْ) و راهی را که از خراسان بماد میرفت حفظ کنند این شاه شهر خاراکْسْ(۳) را در ری بنا کرد

اشك ٦ - مهرداد اوّل (۱۷۰-۱۳۸ ق.م.) بعد از برادر بتخت نشست وبانی عظمت دولت پارت گردید در این اوان دولت سلوکی بواسطه جنگ باروميها ويهوديها ضعيف شده بود مهرداد درابتداء مرو را از باختریها گرفت بعد آذربایجان را از امراء محلّی که درآنجا استقلال یافته بودند انتزاع نمود پس ازآن بخوزستان و پارس وبابل پرداخت وبهند رفته قطعه ای را تا رود جِلَم به مملکت خود ضمیمه کرد از زمان او دولت پارت بزرگ شد این شاه با دِمتریوس سلوکی جنگ کرد ولی در ابتداء بهره مندی نداشت زیرا یونانیها با دِمتریوس همراهی کردندو باختر هم بر پارتیها قیام نمود ولیکن مهرداد داخل مذاکره صلح شده دِمتریوس را اغفال کرد وبعد ناگهان بر او تاخته اسیرش نمود این شاه بتقلید شاهان هخامنشی خود را شاهنشاه خواند

---

(۱) - مَردها در تپورستان سکنی داشتند

(۲) - چهار ميليون و هشتصد هزار تومان تقريباً

(۳) - خاراکس را بعضی با دربند بحر خزر و برخی با شهرستانك تطبیق کرده اند ولی اخیراً این عقیده قوّت یافته که این محلّ در خوزستان بوده

اشك ۷ ـ **فرهاد دوّم** بعد از پدر بتخت نشست آنتیو خوس سی‌یده برادر دمتریوس درغیاب او مملکت سوریّه‌را تصرّف کرد وبآن هم اکتفا نکرده خواست ایران را تسخیر کند در ابتداء بهره مندی با او بود: مردمان ایران بر فرهاد شوریدند و عرصه بر او تنگ شد زیرا تنها مملکت پارت برای او باقی مانده بود فرهاد خواست صلح نماید ولی شرایط صلح خیلی سنگین بود توضیح آنکه‌فرهاد میبایست بمملکت پارت اکتفا کرده باج بدهد شاه برای‌ایجاد جنگ خانگی درسوریّه دمتریوس را اززندان رها کرد تا سلطنت سوریّه را ازبرادرش استرداد کنند ولیکن کار فرهاد از جای دیگر درست شد توضیح آنکه شدّت ظلم سلوکي ها مردمرا بطرف فرهاد کشانید و آنتیوخوس با سپاهی‌جرّاربایران آمد ولی فرهاد باو فرصت نداده ناگهان بر او تاخت و در حین جنگ پادشاه سلوکی زخم بر داشت و بعد بخودکشی اقدام کرد ازاین ببعد سلوکیها دیگر جرئت نکردند متعرّض ایران‌شوند و انحطاط کامل در دودمان سلوکی شروع گردید پس از این فتح گرفتاری دیگر برای فرهاد پیش آمد توضیح آنکه او سکها را بکمك خود طلبیده و وعده کرده بود بآنها پولی زیاد بدهد بعد چون بی‌کمك آنها فائق آمد نداد وآنها بنای قتل و وغارت را در ولایات گذاشتند و در جنگی‌که فرهاد با آنها کرد کشته‌شد (۱۲۵ ق.م.) تقریباً مقارن این زمان مردمان آریانی که موسوم به سکها بودند بایران هجوم آورده در افغانستان کنونی و در سیستان‌بر قرار شدند بر اثر این واقعه اینمملکت را که زرنگ نام داشت از این ببعد سکستان نامیدند و این اسم بعد ها بسیستان مبدّل شد (نیمهٔ قرن دوّم ق.م.) برای فهم اینواقعه لازم است‌گفته شود که در این زمان تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط میبابد توضیح آنکه در چین بعد ازانقراض سلسلهٔامپراطورهای (شُوْ) چندی این‌امپراطوری‌ملوك الطّوایفی بود تا آنکه شخصی (تِسین) نام حکومت را بدست‌گرفته یك دولت قوی تأسیس‌نمود و برای جلوگیری‌از تاخت وتاز مردمان وحشی صحرا گرد دیوار چین را بساخت بعد ازآن مردمانیکه موسوم به هون و از نژاد اصفر بودند چون نتوانستند بطرف چین رفته تاخت و تاز نمایند متوجّهٔ‌صفحات غربی‌شده حمله بمردمان زرد پوست

دیگری موسوم به (یوئه چی) نموده آنها را ازجاهایشان راندند (۲۰۰ ق . م .) مردمان مزبور هم بنوبت خود بمردمانی، که موسوم به (سَکا) یا سَکَ بودند فشار آوردند این بود که سکها بپارت و باختر ریختند

اشك ۸ ـ اَرْدَوان دوّم که عموی فرهاد بود با مردم یوئه چی جنگ کرده زخم برداشت و بر اثر آن فوت کرد این مردم را هونها بطرف ایران رانده بودند بر اثر فشار آنها دولت باختر بهند منتقل گردیده بعد از شصت سال منقرض شد و یوئه چیها در باختر دولتی تأسیس نمودند که در تاریخ موسوم به (کوشان) است مدّت سلطنت اردوان ظاهراً دو سال بود و بعد از او پسرش مهرداد بتخت نشست

اشك ۹ ـ مهرداد دوّم ـ بزرگ این شاه یکی ازشاهان بزرك اشکانی است او بر سکها ومردمان صحراگرد که ازطرف شمال بایرانیها فشار میدادند فائق آمد وچنان شکستی بآنها داد که دیگر مدّتها متعرّض ایران نشدند ونیز از زمان این شاه ایران درمرحلهٔ جدیدی داخل شد توضیح آنکه دولت عالمگیر روم تمام عالم غرب را تسخیر کرده بسرحدّات ایران نزدیك گردید و اوضاع جدیدی درآسیای غربی پیش آمد خلاصهٔ اوضاع در چند کلمه این است : از یکطرف دولت روم تسخیر ایران وهند را برای تکمیل جهانداری خود لازم میدید ازطرف دیگر ایران که بطرف غرب بسط وتوسعه مییافت با این حریف قوی و زبردست که عالم را عاجز کرده بود قهراً مواجه میشد در نتیجهٔ این پیش آمد های تاریخی ایران و روم در مدّت چند قرن با هم در سر تقسیم عالم در مبارزه و جنگ شدند و کشمکش اشکانیان باررومیها با فاصله‌هائی سه‌قرن دوام یافت وپس ازانقراض آنها هم سلسلهٔ این جنگها نگسست چه‌ساسانیان نیز چنانکه بیاید در مدّت چهار قرن با رومیها و یونانیها در زد و خورد بودند دراینجا باید نظری بارمنستان که یکی ازمیدانهای مبارزه است ونیز بآسیای صغیر بیفکنیم

ارمنستان در فوق گفته شد که درارمنستان کنونی دولتی تشکیل شده بود باسم دولت آرارات و آسوری ها با این دولت در جنگ بودند ولی غلبهٔ کامل بر آنها نمی‌یافتند امّا اینکه درچه‌زمانی دولت آرارات مبدّل بدولت ارمنستان شد هرودوت

گویند ارامنه در ابتداء در (فریگیّه) که یکی از ممالك آسیای صغیر است سکنی داشتند وبعد از آن مهاجرت کرده به کاپادوکیّه وارمنستان رفتند(تقریباً اوایل قرن ششم ق. م .) در دورهٔ هخامنشی چنانکه گذشت این مملکت تابع ایران بود در زمان اسکندر جزو ممالك او در آمد و بعد از او تابع دولت سلوکی ها گردید مهرداد اوّل که دولت پارت را توسعه میداد به ارمنستان رسید و با کمك او در زمان آنتیوخوس اپی فانس ارامنه خود را از قید سلوکی‌ها آزاد نمودند ودراین‌جا دولتی تشکیل شد که سلطنت آن با یکی از شاخه های سلسلهٔ اشکانیان بود چنانکه وال ارشک (۱) از ۱۵۰ تا ۱۲۸ ق. م . دراینجا سلطنت کرد و بعدازاو پادشاهان دیگری بودند که لقب شاهی داشته ودست نشاندهٔ شاهنشاهان اشکانی محسوب میشدند درزمان مهرداد دوّم پادشاه ارمنستان آرتاکسیاس (۲) نخواست ازایران تمکین نماید و مهرداد بعد ازشکست فاحشی که به سکَ‌ها داد متوجّهٔ ارمنستان شده فاتح گردید و برای تأمین دست نشاندگی ارمنستان تیگران پسر بزرگ پادشاه آن چندسال دردربار ایران بطور گروی اقامت نمود بعدها در سلطنت تیگران حدود ارمنستان توسعه یافت چنانکه این مملکت از خلیج ایسّوس یعنی از دریای مغرب تا دریای خزر ممتدّ بود شاهان اشکانی اهمیّت زیاد بدست نشاندگی این مملکت نسبت بایران میدادند چنانکه در سر آن جنگها بارومیها نمودند

آسیای صغیر این مملکت چنانکه گذشت درزمان کوروش بزرگ تابع ایران شد و در زمان اسکندر تابع مقدونی بعد ازاو آسیای صغیر زمانی تابع دولت سلوکیها و گاهی جزو مقدونی بود تا آنکه هردو دولت رو بانحطاط و ضعف گذاشتند ودر آسیای صغیر دولتهای متعدّد کوچکی مانند پُنْتْ - کیلیکیه - پِرْگام (۳) - پافلاگونیه (٤) کاپادوکیّه وغیره تشکیل شدولی هیچکدام مانند دولت اوّلی اهمیّت نیافت چه پادشاه آن میثری دات (مهرداد) ششم که نسبت خودرا باشکانیان وهخامنشیها میرسانید این مملکت را وسیع و قوی نموده بزرگترین دشمن روم در آسیا گردید (شرح این وقایع در این مختصر نگنجد)

---

(۱) - VAL - ARSACÈS (۲) - ARTAXIAS (۳) - PERGAM (٤) - PAPHLAGONIE

نخستین ارتباط ایران با روم در ۹۲ ق . م . وقتی که مهرداد دوم اشکانی شنید که لوسیوس سولاّ از طرف سنای روم بسفارت به آسیای صغیر آمده چون از طرز رفتار ارمنستان نسبت بخود ناراضی بود سفیری اُرُباذ نام نزد سولاّ فرستاد تا با دولت روم اتّحاد تعرّضی ودفاعی منعقد نماید توضیح آنکه دولت ارمنستان بعض محلّها را که سابقاً بایران واگذارده بود اشغال نمود و باین هم اکتفا نکرده بحدود ایران دست انداخت بین سفیر ایران وسولاّ مذاکرات دوستانه بعمل آمد ولیکن نتیجه نداد چه سفیر روم دستوری درباب عقد اتّحاد نداشت یا اصلاً نمیخواست چنین عهدنامه ای منعقد گردد قابل ذکر است که سولاّ در مجالس ملاقات جای محترم را اشغال میکرد یعنی بین پادشاه کاپادوکیّه و سفیر ایران می نشست واین رفتار باعث شد که مهرداد مکدّر گردید ووقتیکه سفیرش بایران مراجعت کرد ازاو سلب حیات نمود که چرا حیثیّت شاه را حفظ نکرده مهرداد اشکانی نه فقط سَکَ هارا شکست داد بلکه حدود ایران را تا کوههای هیمالایا درشمال هندوستان رسانیداین اطّلاع از سکّه های شاهزادگان اشکانی که در این جا حکمرانی کرده اند حاصل شده در زمان او نخستین سفارت چین بایران آمد

اشك ۱۰ ـ سَنَدْروک بعد از مهرداد مدّتی بفترت گذشت تا آنکه در ۷۷ ق . م . سَنَدْروک برادرفرهاد دوّم بتخت نشست(۱) بعضی اورا پسر اَرْشَك دیکائِس(۲) نوشته اند این شاه پیر وناتوان بود وارمنستان در این زمان بواسطه اتّحاد با دولت پُنت قادر و زورمند لذا تیگران آذربایجان را متصرّف شده جلگهٔ فرات را غارت کرد وبباقی ماندهٔ مستملکات سلوکیها دست انداخته خود را شاهنشاه خواند کلّیّةً باید در نظر داشت که تاریخ ایران از ۸۸ تا ٦٦ ق . م . روشن نیست و آنچه هم بدست آمده دلالت برسستی آن در اینزمان دارد

اشك ۱۱ ـ فرهاد سوّم ٦۹ ـ ٦۰ ق . م . بعد از پدر بتخت نشست در

---

(۱) ـ بعقیدهٔ گوت شمید عالم آلمانی که در تاریخ اشکانیان تتبّعاتی کرده بعد از مهرداد دوّم کبیر اردوان نامی بتخت نشسته وجلوس او تقریباً مقارن سنهٔ ۸٦ ق . م . بوده مصنّف مذکور او را آرْدَوان دوّم دانسته (۲) ـ DIKAIOS بزبان یونانی یعنی عادل

زمان این شاه بازدولت ایران بادولت روم ارتباط یافت : وقتیکه پومپه تازه بآسیای صغیر وارد شده بود وارمنستان قوّت داشت رسولی نزد فرهاد فرستاده تکلیف کرد که اگر شاه ایران بارمنستان قشون کشی کند دو شهر کُرْدُوِن (۱) و آدیابن (۲) از آنِ ایران خواهند شد فرهاد با قشون زیاد و پسر ارشد تیگران وشاهزادههای ارمنی که در دربار ایران بودند بارمنستان حمله برده آرتاکساتا را محاصره نمود و تیگران بطرف کوهها فرار کرد بعد شاه ایران پنداشت که کارخاتمه یافته ومراجعت نمود ولی تیگران همینکه خبرمراجعت اورا شنید برگشت وقشون محاصر را بپراکند بعد که پومپه ارمنستان را مغلوب ودست نشانده نمود نخواست کُرْدُوِن را بایران بدهد رفتار مذکور و نیز اینکه پومپه نمیخواست فرهاد را شاهنشاه خطاب کند باعث کدورت بزرگ بین شاه ایران و اوگردید در ابتداء سردار رومی میخواست با ایران جنگ کند ولیکن پس از قدری تأمّل فهمید که کار خطرناکی است و باز ایستاد بعد این مسئله بتوسّط پومپه ازطریق حکمیّت بین ایران وارمنستان تسویه شد پومپه مادامیکه درآسیا بود با دولت اشکانی مدارا میکرد ولیکن اوضاع بخوبی نشان میداد که بزودی دو دولت بزرگ ایران و روم خصمانه مواجه خواهند شد زیرا فرهاد از پومپه خواست که فرات سرحدّ دولتین گردد و او جواب مساعدی نداد و دیگر اینکه پومپه با خوزستان و پارس و آذربایجان روابطی ایجاد میکرد فرهاد سوّم را دو پسر او مهرداد و اُرُدْ مسموم کردند (۶۰ ق . م .)

اشك ۱۲ ـ مهرداد سوّم مهرداد پس از پدر بتخت نشست وچهار سال سلطنت کرد ولیکن از جهت سختی و سفّاکی او نجباء و مردم بر او شوریده اُرُدْ برادر کوچکترش را بر تخت نشاندند مهرداد نزد گابی نیوس (۳) والی روم در سوریّه رفت ودر ابتداء والی مزبور این موقعرا بهانهٔ مناسبی برای دخالت در امور ایران پنداشت ولی بزودی متوجّهٔ امور مصر شده ازخیال همراهی بامهرداد منصرف گردید

اشك ۱۳ ـ اُرُدْ اوّل (۵۵ ـ ۳۷ ق . م .) یکی از شاهان نامی سلسلهٔ

(۱ ـ ۲) ـ ADIABÈNE و CORDOVÈNE این دو ولایت قسمتهائی از آسور قدیم بودند

(۳) ـ GABINIUS

اشکانی است برادر او مهرداد بعد از یأس از والی سوریّه باز از پای ننشست و برضدّ برادر کارهائی کرد ولیکن بزودی در بابل گرفتار و کشته شد جنگ اوّل ایران و روم در زمان اُرُدْ روی داد و بغلبهٔ ایران خاتمه یافت توضیح آنکه کراسّوس (۱) یکی از رؤساء سه گانهٔ ممالك وسیعهٔ روم (۲) ـ حکمران سوریّه و متصرّفات روم در آسیای پیشین شد این شخص که تسخیر ایران و هند را جدّاً جزو نقشه خود قرار داده بود با این مقصود در دفعه‌اولی با لژیونهای (۳) رومی به بین النّهرین تاخت و پیشرفتی یافته بعد بشام برگشت (٥٤ ق . م .) در اینحال آرْتاوارْدِس (٤) پادشاه ارمنستان اورا ملاقات نموده وعده داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده باو بدهد و نیز بکراسّوس گفت که اگر در ارمنستان با ایران جنگ نماید سواره نظام ایران نخواهد توانست عملیّاتی کند و پیاده نظام روم که بکوهستان عادت کرده بهره مندی تام خواهد یافت ولیکن کراسّوس که بین‌النّهرین را بواسطه سفر قبل بهتر میشناخت ترجیح داد ازاین راه بایران حمله کند دراین موقع اُرُدْ سفیری نزد کراسّوس فرستاد که این پیغام را برساند : اگر مردم روم میخواستند بامن جنگ کنند من اعلان جنگ میدادم وازبدترین عواقب آن بیمی نمیداشتم ولیکن اگر چنانکه فهمیده ام شما برای منافع شخصی میخواهید بممالك من تجاوز کنید حاضرم بسفاهت شما رحم‌کرده اسرای رومی را پس بدهم کراسّوس بسفیر گفت جواب پادشاه شما را در سلوکیّه خواهم داد سفیر خندیده جواب داد اگر از کف دست من ممکن‌است مو بروید شما هم سلوکیّه را خواهید دید پس از آن کراسّوس با سپاهی جرّار که مرکّب از لژیونهای ورزیده و عدّه نفراتشان جمعاً به چهل و دو هزار بالغ بود عازم بین النّهرین گردید امّا اُرُدْ با پیاده نظام خود با نهایت سرعت داخل ارمنستان شده این مملکت را اشغال نمود تا پادشاه آن نتواند سواره نظام خودرا بکمك کراسّوس بفرستد پس‌از آن سورنا (٥) را که یکی از سرداران رشید وقابل بود باتمام سواره نظام پارتی بجنگ کراسّوس فرستاد امّا کراسّوس که در ابتداء میخواست متابعت ساحل فرات را کرده در

---

(۱) - CRASSUS
(۲) ـ دو نفر دیگر (یولیوس‌سِزار) و (پومْپه) بودند
(٤) - ARTAVARDES
(٥) - SURENA
(۳) - LÉGION فوج رومی

مقابل سلوکیّه جنگ کند باغوای شیخ (اُسرُاِنْ) (۱) که ازمتّحدین اُرُدْ بود نقشهٔ خود را تغییر داده وارد جلگه های بین النّهرین گردید و تا نزدیکی حرّان (کارّه) (۲) پیشرفت در اینجا ناگهان قشون سورنا پیدا شد و سردار ایرانی حیله ای بکار برد توضیح آنکه برای اغفال رومیها قسمتی از سواره نظام ایران را پنهان نمود و اسلحهٔ قسمت دیگر را با روپوشهای پوستی بپوشاند کراّسوس چون سواره نظام ایران را از حیث عدّه کم و از جهت اسلحه ناتوان دید پنداشت که فتح خیلی آسان بدست خواهد آمد وقبل از اینکه بقشون خود برای رفع خستگی و عطش فرصت دهد جنگ را شروع کرد لژیونهای رومی بطرف دشمن حرکت کردند که اوّل زوبینهای خودرا بکار برده بعد با شمشیر جنگ تن بتن نمایندصفوف مزبوره مرکّب بود از سربازان ورزیده که تنگ بهم چسبیده بودند همینکه صفوف رومی بحرکت آمد صدای طبل از سپاه ایران برآمد وسواره های ایرانی که پنهان شده بودند ازهرطرف جمع‌شده ولباس روئی‌را کنده شروع بجنگ نمودند تیرهای رومیها بسواره نظام ایران کارگر نبود زیرا پارتیها از جهة مهارتی‌که درتیراندازی داشتند از دور جنگ میکردند بعد که پیاده نظام رومی نزدیك شد سواره نظام پارتی اسلوب جنگ گریز را بکار برد یعنی قدری جنگ کرده و بعد از هر طرف فرار نموده قیقاج تیر انداخت تا آنکه رومیها را بجاهای بی آب و علف کشانید پس از آن از هر طرف برگشته به لژیونهای رومی حمله کرد و تلفات زیاد به آنها وارد نمود در این احوال پوبلیوس (۳) پسر کراّسوس که زیردست بزرگترین سردار روم یولیوس سزار در مملکت گُلْ (٤) فنون جنگی آموخته بود با هزار وسیصد سوار وارد معرکه شد ولی سواره نظام گل با وجود رشادت غریبی که ابراز کرد نتوانست از عهدهٔ سواران پارتی برآید چه آنها از پیش او باز فرار کردند و بعد برگشته از هر طرف بدو تاختند و در حینی که کراّسوس میخواست

(۱) - OSROÈNE (رجوع شود به نقشهٔ ایران دردورهٔ ساسانی) (۲) - CARRHAE حرّان در بین النّهرین درمیان اِدِسْ [اورفا] و رأس العین واقع بود واززمان قدیم مرکز صابئین محسوب میشد این شهر درعهد قدیم بواسطه موقع تجارتی وفضلاء و دانشمندان بسیارکه بوجودآورده بود اهمیّت زیاد داشت اکنون قریه ای بیش نیست (۳) - PUBLIUS
(٤) - GAULE (فرانسه امروز)

لهٔ عمومی بقشون خود دهد ناگاه دید که سر پسرش بر سر نیزه در میان
ند است سواران پارتی همینکه سر را دیدند بر جرئت و جلادتشان
با سواران سنگین اسلحه عرصه را چنان بر رومیها تنگ کردند که
س(۱) یکی ازصاحبمنصبان ارکان حرب تصمیم بعقب‌نشینی گرفت قشون
خواست بجاهای محکم رود تا از حملات سواره نظام ایران در امان باشد
اسطهٔ اشتباه بلدی که قشون مزبور را هدایت میکرد این مقصود حاصل
محلّی که قشون رومی اشغال کرد مانع ازعملیّات سواره نظام ایران نبود
سورنا تکلیف متارکه به کراسّوس نمود و او را متقاعد کرد که در کنار
متارکه را امضاء نماید کراسّوس از ترس شورش در قشون راضی شد
بطرف رودخانه رفت پس ازحرکت کراسّوس صاحبمنصبان ارکان حرب
شدند که مبادا نسبت باوخیانتی شود و دنبال او رفتند دراین حال جنگی
یها و رومیها در گرفت و کراسّوس کشته شد همینکه قشون رومی خبر
ن او را شنید سخت متوحّش گردید و باستثنای دو هزار نفر که موفّق
د باقی اسیر پارتی‌ها گشته یا بدست‌اعراب افتادند تلفات قشون‌کراسّوس
جنگ بیست‌هزار نفر نوشته‌اند(۲) و عدّهٔ اسرائی که پارتیها گرفته بمرو
قریب ده هزارنفر قلمداد شده (۵۳ ق. م.) بعضی کشته شدن کراسّوس
ب بشورشی در قشون روم کرده اند و گویند سورنا در این شورش دست
وافق روایت اوّلی اقدام اوخائنانه بوده ولی روایت آخری بنظرصحیح تر
ا احوال روحی رومیها بسیار بد و عقب نشینی برای احتراز از شورش
ه بود سر کراسّوس را برای اُرد وقتی که در ارمنستان بود برده بپای
تند در این موقع نمایشی از تصنیفات اِورِیپید(۳) مصنّف مشهور یونانی
عروسی پاکر پسراُرُدْ با خواهر پادشاه ارمنستان در دربار میدادند ویکی
های یونانی سر را بلند کرد و شعری از اِورِیپید مناسب احوال بخواند
نانکه از نوشته های مورّخین رومی استنباط میشود اثر غریبی در رومیها

(۱) - OCTAVIUS
(۲) تارك - کراسّوس بند ۴۲
(۳) - EURIPIDE

گذارده وجالب توجه مخصوص شده بود این سردار ده هزار نفر سوار از املاك و علاقجات خود برای این جنگ تجهیز کرده بدشت نبرد برد بعد از فتح حرّان اُرُد عزم تسخیر سوریه را کرده با کاسیوس (۱) که بقیّة السّیف قشون رومی را بدان مملکت مراجعت داده بود جنگ نمود اینجا رومیها باسلوب پارتیها عمل کرده وقشون ایران را بکمین گاهی کشیده شکست دادند پس از آن متارکهٔ ممتدّی بین ایران و روم وقوع یافت باز در ۳۹ ق. م. اُرد پاکُر را با سپاهیان زیاد و لابینیوس سردار رومی که در خدمت شاه ایران بود برای تسخیر سوریه فرستاد در ابتداء او موفّق شد ولیکن بعد از آمدن وینتیدیوس (۲) بسوریه بهره‌مندی با رومیها گردید توضیح آنکه پاکُر در این جنگ کشته شد و اُرُدْ از تسخیر سوریه منصرف گردید و بعد بواسطهٔ فوت پسرش از سلطنت بیزار گشته آنرا به پسر ارشد خود فرهاد واگذارد

حرّانْ و ماراتُنْ جنگ حرّان اهمیّت زیاد در تاریخ ایران دارد زیرا رومیها تا این زمان درهمه جا فاتح بودند این شکست برصولت آنها سایه افکند ونام دولت پارت را در عالم بزرگ کرد جنگ حرّان نظیر جنگ ماراتن است چنانکه در آن زمان دولت عظیم هخامنشی در نهضت خود بغرب در دفعهٔ اولی بدیوار محکم یونانی بر خورد و توسعهٔ آن متوقّف شد همچنان دولت عالمگیر روم برای مرتبهٔ اولی با سدّ متین ایران تصادف نمود و از این ببعد توسعهٔ آن در آسیا خاتمه یافت یولیوس سزار وقتیکه دیکتاتور (۳) روم بود باین خیال افتاد که شکست رومیها را در ایران جبران کند و مشغول جمع آوری لژیون هائی گردید ولی بزودی او را کشتند

اشك ۱٤ ـ فرهاد چهارم بعض مورّخین پاکررا اشك چهاردهم دانسته‌اند ولیکن این عقیده بااینکه او درزمان پدرش کشته شد موافقت نمیکند فرهاد چهارم همینکه بتخت نشست برادرهای خود را نابود کرد پدرش اُرد که اورا ملامت نمود نیز بقتل رسید (۳۷ ق. م.)

---

(۱) ـ CASSIUS (۲) ـ VINTIDIUS (۳) ـ DICTATEUR

جنگ دوّم با روم فرهاد بقدری با نجباء سختی میکرد که تنی چند از آنها جلای وطن کردند و مُن زِس - یکی ازسرداران نامی او - نزد مارك آنتوان (۱) که یکی از سه زمامدار امور روم و والی مصر بود رفته باو گفت حالا موقع آن رسیده که روم از ایران انتقام شکست کرا ّسوس را بکشد فرهاد وقتی که این خبر را شنید ازسردار مزبور استمالت کرده احضارش نمود و آنتوان توسّط او ازفرهاد خواهش کرد که بیرقهای رومی واسرائی را که حیات دارند بروم مسترد دارد ولی این ظاهر کار بود وباطناً آنتوان تهیّه جنگ میدید وقتیکه تجهیزات او کامل‌شد با لژیونهائی که عدّهٔ نفراتشان بصد هزار میرسید و درمیان آنها چند هزار نفر از گلی ها وازاهل ایبری (گرجستان) بودند عزیمت ایران نمود آرتاوارِدس (۲) پادشاه ارمنستان هم ششهزار پیاده و همانقدر سوار باو داد آنتوان میخواست از طرف‌فرات واردخاك ایران شود ولی‌چون دید پارتیها همه جا را گرفته محکم‌دارند بطرف ارمنستان‌رفت‌پادشاه ارمنستان باو گفت که تمام‌قشون‌ایران‌درنواحی‌فرات‌است وبنابراین بسهولت میتوانی بآذربایجان حمله برده پایتخت آنرا که پرَاَسپا (۳) است تسخیر کنی او بطرف این شهرروانه شد وچون بدانجا رسید دید شهرمحکم است و ساخلو کافی دارد این بود که منتظر ورود بار و بنه قشون و ادوات محاصره گردید امّا پارتیها با اسلوب جنگی خود شان بنای تعرّض نسبت بروميها گذارده ده هزار نفر از آنها کشتند متعاقب این واقعه قشون آرتاواردس نیز از پارتیها شکستهای فاحش خورد و کار آنتوان سخت گردید در این حیص و بیص پارتیها بنه قشون او را هم زده غنائم زیاد بر گرفتند و زمامدار رومی در ابتدا خواست صلح شرافتمندی منعقد نماید بعد که موفّق نشد چاره را منحصراً دراین دید که عقب نشیند و راه کوهستان را پیش گرفت تا از سواره نظام پارتیها در امان باشد ولیکن راه کوهستان دو روز بیش نبود وروز سوّم همینکه وارد جلگه شد پارتیها

---

(۱) - MARC ANTOINE - دو نفر دیگر [اوکتاویوس اوگوست] و [لپید] بودند

(۲) - ARTAVARDES

(۳) - PRAASPA در پارسی قدیم (فرادَاَسْپه) میگفتند بعدها پَرَسْپه گفته‌اند این شهر در ۲۵ فرسخی دریاچهٔ اورمیه از طرف جنوب و شرقی واقع بود و اکنون موسوم بتخت سلیمان است

فوراً پیدا شده بنای تعرّض را گذاشتند   بعد در مدّت ۱۹ روز که او در خاك ایران بود هشت هزارنفر دیگر از رومیها کشته شدند وبعد از عبور از اَرَس اگر چه پارتیها دیگر او را تعقیب ننمودند ولیکن از سرمای زمستان و فقدان آذوقه و مشقّات راه باز هشتهزار نفر رومی مردند وباقی قشون روم خسته و فلاکت زده جان بدر بردند (۳۶ ق . م .) خطّ عقب نشینی رومیها از کنار شرقی دریاچهٔ اورمیه و محلهائی بوده که در حوالی تبریز کنونی واقع است

پلوتارك نوشته که آنتوان در این سفر وقتیکه مشقّات و صدمات عقب نشینی را میدید همواره میگفت « آی ده هزار نفر » و مقصودش ده هزار نفر یونانی بود که در زمان اردشیردوّم (باحافظه) بعد از کشته شدن کوروش کوچك ازکو نا کسا عقب نشینی کرده تمام این صدمات را متحمّل شدند   تمجید آنتوان از یونانیهای مذکور بجا است ولیکن اگرتفاوت اوضاع این زمان و زمان اردشیردوّم را درنظر آریم رنج و مِحَن رومیها بمراتب بیشتربوده چه درآن زمان ازکو نا کسا تا طرابوزان کسی جدّاً متعرّض ده هزار نفر یونانی مذکور نشد و در این جنگ رومیها وقتی که از ایران خارج میشدند شکر میکردند که از دست تیر اندازان ایرانی برستند

جنگ سوّم باروم   دو سال بعد از وقایعیکه ذکر شد باز جنگی بین ایران و روم درگرفت توضیح آنکه غنائمی از فتح ایران نسبت بروم بدست آمده بود و پادشاه ماد(۱) از مقدار حصّهٔ خود رضایت نداشت ولی از ترس فرهاد نمیتوانست ایراد کند   این بود که کس نزد مارك آنتوان فرستاده بجنگ باایران دعوتش کرد و او فوراً قشونی جمع کرده عازم ارمنستان گردید زیرا شکست دو سال قبل از ابهّت اوکاسته وبرشئونات شاه ایران افزوده بود   آنتوان بعد از ورود بارمنستان فوراً غضب خود را متوجّهٔ آرتاواردس نموده تمام ارمنستان را بگرفت و ساخلو قوی در آنجا گذارده بمصر بر گشت بعد در سنهٔ ۳۳ ق . م . بطرف ارس رفته با پادشاه ماد معاهده ای بست و بعض قطعات ارمنستانرا باو داده یك عدّه پیاده‌نظام رومی باختیار او گذارد دراینموقع بین مارك آنتوان و اوکتاویوس که در روم بود

---

(۱) ـ مقصود ماد کوچك یعنی آذربایجان کنونی است

کدورت بالا گرفت و فرهاد از این اوضاع استفاده کرد توضیح آنکه اوّل پادشاه ماد را شکست داده اسیر کرد و بعد آرتاکسیاس پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه نموده داخل ارمنستان شد و قوای ساخلوی رومیها را یکی پس از دیگری اسیر و ستون(۱) سردار رومی ستاسیانوس(۲) را معدوم نمود پس از آن کار چنان برمارك آنتوان سخت شد که او مجبور گردید ارمنستان را با تلفات زیاد تخلیه کرده بمصر مراجعت کند و ارمنستان بحال اوّلی برگشته دست نشانده ایران شد این جنگ باز براعتبارات وقدرت فرهاد افزود کلّیّةً فتوحات پی درپی پارتیها دراین سه جنگ ایرانرا در انظار عالم آنزمان همسر وحریف پر زور دولت عظیم روم نمود چنانکه پس ازآن رومیها درمدّت یکقرن متعرّض ایران نشدند دردربار ایران بعد از این جنگ انقلابی روی داد توضیح آنکه فرهاد چون خیلی تند و شدیدالعمل بود تیرداد نامی ازنجبا براو یاغی گشت وفرهاد مجبورشد بآسیای وسطی فرار کند مردم تیرداد را بتخت نشاندند وسه سال سلطنت کرد بعد فرهاد باقشونی از مردمان صحرا گرد آسیای وسطی بایران مراجعت نمود و بتخت نشست تیر داد چون اوضاع را بدین منوال دید کوچکترین پسرفرهادرا برداشته نزد اوکتاویوس که در این زمان در سورّیه بود رفت تا از او استمداد نماید اوکتاویوس او را پذیرفت و پسر فرهاد را مانند گروی نگاهداشت ولیکن از جنگ با فرهاد خود داری کرد هفت سال بعد که اوکتاویوس امپراطور روم شد فرهاد با او داخل مذاکره گردید که تیر داد را تسلیم کند او نپذیرفت ولی پسر شاه ایرانرا پس فرستاد و خواهش کرد که در ازای آن فرهاد بیرقهای رومی را مسترد دارد فرهاد با وجود اینکه از دیدار پسرش شاد گردید حاضر نشد بیرقهای رومی را پس بدهد ولی بعد که امپراطور به آسیا آمد پس داد و این قضیّه اثر شگفت آوری در روم بخشید چنانکه شادیها درممالك روم کردند ونویسندگان آنزمان این واقعه را باآب وتاب نوشتند و هُراس شاعر معروف رومی اوکتاویوس را ستود اوکتاویوس عقیده به بسط روم نداشت واز جنگ احتراز میکرد وچون دولت ایران در شرق

---

(۱) - ستون عبارت است از ترتیبی که قسمتهای هم اسم دسته‌ای ازقشون یکی درعقب دیگری واقع است این ترتیب درموقع حرکت اجراء میشود

(۲) - STATIANUS

عامل مهمّ و طرف ملاحظه بود بنای دوستی با فرهاد گذاشت و فرهاد هم ایجاد روابط حسنه را استقبال کرد بعد قیصر برای تشیید روابط یك کنیزك ایطالیائی موزا(۱) نام برای فرهاد فرستاد وفرهاد پسران خودرا نزد امپراطور گسیل داشت تا در روم مقیم باشند این اقدام فرهاد بتحریك زن ایطالیائی او بود که میخواست پسر های فرهاد را از پایتخت دور کرده زمینهٔ ولیعهدی پسر خود را مهیّا نماید

ارمنستان در ارمنستان اوضاعی که فرهاد ایجاد کرده بود دوام داشت یعنی اوکتاویوس آرتاکسیاس را پادشاه ارمنستان میشناخت وبعد ازاو برادرش پادشاه شد ولیکن بعد ازفوت او درسر انتخاب پادشاه جدید اختلاف نظر بین ایران وروم روی داد میل فرهاد به‌دیگران بود واوباتّفاق آراء پادشاه شد این مسئله بامپراطور روم برخورد وچون نمیخواست جنگ کند نوه خود کایوس(۲) را بااختیارات تامّه بمشرق فرستاد تااین مسئله را تسویه نماید دراین احوال فرهاد بتحریك پسرش فرهاد که‌از زن ایطالیائی بود مسموم گردیده درگذشت (تقریباً دوسال ق . م .)

اشك ۱۵ ـ فرهاد پنجم این فرهادرا مورّخین رومی فراتاکس(۳) نامیده‌اند وگویندکه این اسم مصغّر فرهاد است او بعد از مسموم کردن پدر بامادرش بتخت نشست وامپراطور روم درشناسائی او اشکال کرد بالاخره قرارشدکه فرهادکایوس را در جزیره ای در رود فرات ملاقات کنند و این مسئله دوستانه تسویه گردد فرهاد چون مقام خود را متزلزل میدید در این ملاقات از ارمنستان صرف نظر کرده با این شرط عهد نامهٔ صلحی باروم منعقد نمود (یك ق . م .) ولیکن چون مردم از او متنفّر بودند نجباء ازسلطنت خلعش کرده بعد بکشتنند سکّه های او صورت مادر و فرزند را داراست

اشك ۱۶ ـ اُرُدْ دوّم این شخص شاهزادهٔ اشکانی بود پس‌از فرهاد بتخت نشست وچهارسال بعد در شکارگاهی کشته شد (٦ م .)

اشك ۱۷ ـ وانان بعد از اُرُدْ دوّم مُغستان (مجلس امراء ومُغها) ازامپراطور روم خواست که از پسر های فرهاد کسی را روانه کند تا به تخت بنشیند و او وانان را فرستاد (رومیها اسم

---

(۱) ـ اسم این کنیزك تِ‌آموزا اورانیا بود (THEA MUSA URANIA)

(۲) ـ CAIUS (۳) ـ PHRAATACÈS

او را وُنونِس نوشته اند) وانان چون باخلاق رومی عادت کرده بود نتوانست سلطنت کند و بجای او اردوان بتخت نشست (تقریباً ۱۶ م .)

اشك ۱۸ - اردوان سوّم اردوان سوّم که نسبش به اشکانیان میرسید و پادشاه آذربایجان بود تخت را از وانان گرفت و او بارمنستان فرار کرده پادشاه این مملکت شد (۱۶ م .) ولیکن اردوان با تهدید اورا از آنجا هم براند در اینحال وانان بسوریّه فرار کرده تحت الحمایهٔ روم گردید و رومیها موافق قراریکه بافرهاد پنجم داده بودند درارمنستان دخالت کرده آرْتاکسیاس[۱] را پادشاه کردند اردوان بواسطهٔ بهره مندیهائی که در جا های دیگر یافت پس از فوت دست نشاندهٔ روم ارشك پسر بزرگ خود را به تخت ارمنستان نشاند وسفارتی به روم فرستاده پیغامات سخت به تی‌بریوس[۲] امپراطور روم داد او درجواب یکی از پسرهای فرهادچهارم را بسوریّه روانه کرد تاجنگ خانگی ایجاد کند ولی موفّق نشد زیرا این شاهزاده اشکانی بزودی درگذشت فرهاد نامه ای به امپراطور نوشت که بسیار گزنده بود و او از شدّت خشم باز تیرداد نامی را برای ایجاد جنگ خانگی روانه نمود و مردمان شمالی را مانند گرجیها[۳] و غیره تحریك کرد که بارمنستان حمله کنند آنها ارشك را گرفته کشتند و اردوان جنگ کرد ولی بهره‌مندی نیافت پس از آن پارتیها از موفّق نشدن او دراینجا وجا های دیگر ناراضی شده خلعش کردندو تیرداد را بجای او نشاندند اردوان به گرگان رفت و بعد از چندي که موافقین او زیاد شدند وارد تیسفون گردیده بتخت نشست امپراطور روم چون اوضاع‌را چنین دید با عجله طالب صلح با ایران گردید و بموجب قرار دادی اردوان قبول کرد که ارمنستان خارج از منطقهٔ نفوذ ایران باشد

اشکهای ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - واردان - گودَرْز - وانان دوّم بعد از اردوان سوّم جنگ خانگی بین دو پسر او واردان و گودرز درگرفت و دیری نگذشت که واردان را کشتند و گودرز به تخت نشست چون این شخص خیلی شدید العمل و جابر بود مُغستان باز ازامپراطور روم خواست که مهرداد پسر وانان را بایران بفرستد و او چنین کرد ولی گودرز او را شکست داد پس‌ازآن بفاصلهٔ کمی گودرز هم‌مرد (۵۱ م .) و وانان بتخت نشسته بعدازهفتماه تخت‌را به پسرش‌واگذارد عقیدهٔ گوتْ شمیدْ این است که وانان برادر اردوان سوّم بوده و تا ۵۴ م . سلطنت کرده

اشك ۲۲ - بلاش اوّل بلاش پسر وانان تقریباً در ۵۱ م . به تخت نشسته‌قصد تسخیر ارمنستان راکرد ولی باوجود بهره مندی از جهت ناخوشی وقحطی مجبور گردید مراجعت نماید بعد با پادشاه دست نشاندهٔ آدیابِنْ در منازعه شد در این احوال‌خبررسید که‌عشیره داهَ و بعض طوایف‌صحرا گردبحدودایران حمله‌نموده‌اند این بود که با عجله به حدود گرگان شتافت و در جنگ با مردمان مزبور موّفق شده آنها را از ایران براند وقتیکه برگشت مسئلهٔ آدیابن تصفیه شده بود توضیح آنکه پادشاه جدید آن مُنُ بازوس طوری رفتار میکرد که بلاش دلتنگی نداشت‌لذا

---

(۱) - ARTAXSIAS (۲) - TIBÉRIUS

(۳) - گرجستان را در این زمان یونانیها و رومیهاایبری مینامیدند و در زمان ساسانیان‌ایرانیان این مملکت را وَرْزانْ و گُرْزانْ میگفتند

بلاش که از امور داخلی فراغت یافته بود تمام توجه خود را بطرف ارمنستان معطوف نموده با سپاهی داخل ارمنستان گردید و پادشاه ارمنستان رادامیستاس که تحت‌الحمایهٔ روم بود فرار کرده تخت ارمنستان برای تیرداد برادر بلاش گذاشت معلوم‌است که این اقدام بلاش تا چه اندازه به ابهت روم برمیخورد بر اثر آن قیصر روم نِرُن (۱) بهترین سردار رومی را که کُرْبولُ (۲) نام داشت مأمور کرد این توهین را رفع نماید در این احوال دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد یکی آنکه پسر او واردان یاغی شد و دیگر اهالی گرگان شوریدند بلاش بامور داخله پرداخت و تیرداد پادشاه ارمنستان با رومیها جنگ کرده پیشرفتی نیافت شاه بعد از قلع واردان و اسکات گرگان بروم اعلام کرد که از حق خود نسبت بارمنستان صرف‌نظر نکرده وبا لشکری به بین النّهرین تاخت پس ازآن مذاکرات بین دولت ایران وروم شروع و قرار شد دولتین قشون خود را از ارمنستان خارج کنند تا مسئله دوستانه در روم تصفیه شود ولی سفیر ایران از روم ناراضی برگشت وباز جنگ باروم درگرفت قشون روم از فرات گذشته در کنار یسار آن مواقع خود را محکم کرد و پِتوس (۳) سردار دیگر روم داخل ارمنستان شده آنرا غارت نمود و مقاومتی ندید چه قشون ایران ساحل فرات را حفظ میکرد بر اثر این فتح سردار رومی کار را تمام شده دانسته به‌قشلاق رفت و به بسیاری از صاحب‌منصبان خود مرخصی داد بلاش که مراقب احوال بود از موقع استفاده کرده ناگهان حمله بقشون روم نمود و فاتح شد پِتوس شرایط بلاش را در تخلیهٔ ارمنستان پذیرفت ولی کُربول سردار رومی دست از جنگ نکشید و بطرف ارمنستان رفت تا شکست پتوس را جبران نماید در این احوال مذاکراتی که با روم شروع شده بود بجائی رسید که مرضی دولتین گردید و قرار شد که تیرداد پادشاه ارمنستان باشد ولی بروم رفته تاج را از دست نِرُن بگیرد (۶۳ م.) اکثر محققین تصور میکنند اشاره ای که دردین کَرْت (۴) بجمع آوری آوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اوّل است توضیح آنکه موافق روایات زرتشتی ازجهت استیلای اسکندر ومقدونیها بر ایران آوستا ازمیان رفته بود

(۱) - NÉRON (۲) - CORBULO (۳) - LUCIUS PAETUS

(۴) - دین کرت یکی از کتب مذهبی زرتشتیان است

و این شاه درصدد جمع آوری آن برآمد و در زمان اردشیر بابکان این کار انجام شد بلاش وخانوادهٔ او خیلی مذهبی بودند

تاجگذاری تیرداد در روم تیرداد که برحسب عهد نامه میبایست در روم تاجگذاری کند در حرکت مماطله کرد وبعد ازسه‌سال عزیمت روم نمود مسافرت او چنانکه نوشته اند با طمطراق ودبدبه انجام یافت : سه هزار سوار پارتی با او در ممالك روم حرکت میکردند سفر او بروم ومراجعت بارمنستان نه ماه طول کشید و برای مخارج او خزانه روم بپول کنونی روزی سی و شش هزار تومان میداد توضیح آنکه تیرداد چون مذهبی بود نخواست ازراه دریا مسافرت کند چه موافق مذهب زرتشت آب یکی از عناصر مقدّس وآلودن آن به کثافات ممنوع بود تیرداد بعد از مراجعت بارمنستان دربار خود را مانند دربار شاهان اشکانی ترتیب داد و عهد نامه ای که بین بلاش و نِرُن منعقد گردید صلح محکمی بین دودولت بزرگ ایران وروم برقرار نمود چنانکه درمدّت پنجاه‌سال طرفین منازعه‌ای نداشتند درزمان این شاه آلانها (۱) با گرجیها همدست شده ارمنستان وآذربایجان را معرض تاخت وتاز قراردادند وبلاش ازقیصر روم وسْپاسِیَنْ استمداد نمود ولی اوکمکی نکرد مردمان مزبور بعد از تاخت و تاز غنائم زیاد از ایران ربودند (۷۵ م .) بعد از بلاش سه نفر سلطنت کردند ولی حسب ونسب آنها وتاریخ سلطنتشان درست معلوم نیست چنین بنظر میآید که در این زمان ازجهة جنگهای داخلی مدّعیان سلطنت متعدّد بودند و هرکدام در قسمتی ازایران با عنوان شاهنشاهی سلطنت کرده اند

این اوضاع تا ۱۰۷ م . دوام داشت و در این سال خسرو به تخت نشست بلاش اوّل آخرین شاه اشکانی است که نسبتاً نامی و قوی بود بعد از او دولت اشکانی رو بانحطاط گذارده ضعیف شد اگر دقّت شود ابتدای سستی این دولت

---

(۱) ـ آلانها آریانهای ایرانی بودند و در ابتدا در نزدیکی دربند داریال سکنی داشتند ولیکن بعدها اراضی وسیعه راازدربند واقع درکنار دریای خزر تا مصبّ رود (وُلگا) یا ادیل تصاحب کردند مغول ها در قرن هفتم هجری اینها را کوچ داده به ممالك مختلفه بردند چنانکه در چین هم آثاری از اینها یافته‌اند آلانها را (آس) نیز مینامیدند ومردم اُسِتْ که درقفقازیّه سکنی دارند از اعقاب آنها میباشند

بعد از فرهاد چهارم است توضیح آنکه رومیها چون دیدند در دشت نبرد از عهدهٔ حریف پرزور خود بر نمیآیند ازطریق دیگر درتضعیف آن کوشیدند: وجود کنیزک ایطالیائی در دربار ایران مضرّات زیاد برای دولت اشکانی داشت این زن باعث شد که پسران فرهاد بروم رفته در آنجا مقیم باشند و رومیها از این قضیّه استفاده‌ها کرده درانظار عالم جلوه دادند که این شاهزادگان گروی پارتیها در روم میباشند بدین وسیله مدّعیان سلطنت را درزیر پرخود گرفتند تا هرزمان که مقتضی بدانند جنگ خانگی در ایران بدست آنها ایجاد نمایند چنانکه گذشت رومیها مکرّر این شاهزادگان را آلت کردند و این سیاست روم مقصود آنها را تا اندازه ای حاصل کرد و الاّ موّفق نمیشدند در ارمنستان که منحصراً در منطقهٔ تسلّط ایران بود نفوذ یابند

اشك ۲۳ ـ خسرو (۱۰۷ ـ ۱۳۳ م.) درزمان این شاه باز جنگی بزرگ بین ایران و روم بعد از صلح پنجاه ساله درگرفت توضیح آنکه تراژان (۱) در این زمان امپراطور روم بود و او یکی از سرداران نامی عصر خود بشمار میرفت چه فتوحاتی در داکیّه (رومانی حالیّه) کرده و علاوه بر فتوحات موّفق شده بود لژیونهائی مرّتب و ورزیده نماید زیرا خیال جهانگیری در سر داشت یعنی میخواست اسکندر ثانی شود و معلوم است که جهانگیری میبایست از طرف ایران صورت گیرد مقارن این احوال تیرداد پادشاه ارمنستان فوت کرد و پاکُرْ که شاه بود فوراً یکی از پسران خودرا موسوم به اِکزدارِس (۲) به تخت ارمنستان نشاند بی اینکه با دولت روم مشورت کرده باشد این اقدام به تراژان فوق العاده گران آمده بهانه ای برای اجرای خیالات او شد پس از آن امپراطور روم با سپاهی ورزیده و جرّار عازم آسیا گردید ووقتیکه بمقدونیّه رسید سفیری از طرف خسرو باهدایا نزد اورفته اظهار کرد که خسروحاضراست اکزدارس را عزل وپارتامازیر (۳) پسر تیرداد را بپادشاهی ارمنستان معیّن نماید بشرط اینکه اوتاج را ازدست امپراطور بگیرد تراژان که بجنگ مایل بود این تکلیف را نپذیرفت وهدایا را ردکرده جواب

(۱) - TRAJAN (۲) - EXEDARES (۳) - PARTAMASIRIS

داد که بعد از ورود بشام آنچه صلاح باشد خواهد کرد بعد از ورود بسوریه تهیهٔ کاملی دیده بارمنستان در آمد (۱۱۵ م.) ومنتظر پارتامازیر گردید چه باو نوشته بود که اگر مانند پدرش تاج را ازامپراطور بگیرد او را بپادشاهی ارمنستان خواهد شناخت شاهزادهٔ اشکانی بزودی حاضر شد و تاج را گرفته موافق آداب قراردادی آنرا درپای تراژان گذارد با این انتظار که اوتاج را پس خواهد داد ولیکن تراژان نه فقط تاج را پس نداد بلکه باو گفت که از سلطنت معزول است و باین هم اکتفا نکرد زیرا بعد ازحرکت شاهزاده اورا تعقیب کرده گرفت وبکشت این حرکت بقدری ننگین بود که عالم آنروز هم آنرا تقبیح کرد بعد ازاینواقعه تراژان فتوحاتی درارمنستان وبین النّهرین نمود و آدیابِنْ والحَضر (۱) را گرفته ببابل درآمد و بعد سلوکیّه و تیسفون را تسخیر کرد و از دجله سرازیر شده بطرف خلیج فارس رفت و بیرق روم را در دفعهٔ اولی در آبهای آن بیفراشت امّا خسرو حاضر نشد از روم تمکین کند ولی صلاح خود راهم ندید که با رومیها مواجه شود وجدّاً بشورانیدن ولایات مسخّره پرداخت چنانکه دیری نگذشت که ازهمه جا خبرشورش و طغیان به تراژان رسید و باعث وحشت او گردید زیرا با این طغیانها خطوط ارتباطیّهٔ او با سوریّه قطع میشد پس حملهٔ بهالحضر برد ولی شورشیان اورا عقب نشاندند دراین احوال اویگانه چاره را در عقب نشینی دید و یکی از شاهزادگان اشکانی را به تخت سلطنت در تیسفون نشانده فرمان عقب نشینی بداد پس از آن خسرو بی درنگ وارد تیسفون شده دست نشاندهٔ تراژان را از تخت بزیر کشید یك سال بعد تراژان در گذشت (۱۱۷ م.) و هادْرِینْ (۲) امپراطور روم شد و سیاست دولت روم تغییر کرد توضیح آنکه نگاهداشتن بین النّهرین و آدیابِنْ و ارمنستان برای روم از جهت همجواری با دولت ایران مشکل بود و تولید جنگهای دائمی میکرد لذا هادرین باین عقیده شد که نظر اُکتاویوس اُگوسْتْ امپراطور اوّل روم راجع بحدود امپراطوری

(۱) ـ الحضر همان شهری است که رومیها آنرا (هاتْرا) مینامیدند این شهر در مسافت سه روز راه از موصل امروزی واقع بود وقلعهٔ محکمی داشت نویسندگان اسلامی ازعظمت این شهر چیز ها نوشته اند حالا خرابه ایست و خرابه های آن در طرف جنوب غربی موصل است

(۲) ـ HADRIEN

صحیح بوده و نباید از فرات تجاوز نمود در نتیجهٔ این تصمیم رومیها سه مملکتی را که تسخیر کرده بودند تخلیه نمودند و بعد بین امپراطور روم و شاهنشاه ایران درسرحدّ دولتین ملاقاتی شد که باعث روابط حسنه بین ایران وروم گردید باید در نظر داشت که در زمان تراژان و چندی بعد از او دولت روم در اوج عظمت خود بود در صورتیکه دولت اشکانی رو بانحطاط میرفت

اشكهاي ۲۴ - ۲۵ بلاش دوّم وبلاش سوّم بعد از خسرو بلاش دوّم وبلاش سوّم به تخت نشستند در زمان بلاش دوّم تاخت و تازآلانها باز شروع شد واینعدفعه جهت آن اغوای فَرَسْمَن پادشاه گرجی ها بود بلاش نتوانست ازعهدهٔ آنان بر آید و بالاخره پولي بآنها داده شرّ آنها را ازآذربایجان وممالك همجواربکند این اقدام انحطاط دولت اشکانیرا آشکار نمود (۱۳۵ م.) بلاش سوّم در ۱۶۱ م. متوجهٔ ارمنستان شده پادشاه آنرا که تحت الحمایه روم بود بیرون کرد و سردار رومی اِلیوسْ سِوِرْیانوسْ(۱) بجنگ او آمده شکست خورد پس از آن پارتی ها از فرات گذشته داخل سوریّه شدند و دراینجا سردار نامی روم داسّیوس از پارتیها جلوگیری کرد در ابتداء جنگ او دفاعی بود ولی بعد تعرّضی شد و پارتیها شکست خورده بطرف فرات عقب نشستند پس از آن سردار رومی پریس‌کوس ارمنستان را گرفته آرتاکساتا را خراب کرد وپادشاه سابق آنرا از روم خواسته بتخت ارمنستان نشاند و باین اقدام هم اکتفا نکرده خواست مانند تراژان ممالکی را تسخیر کند با این مقصود سلوکیّه و تیسفون را گرفته غارت نمود و بطرف ماد حرکت کرد ولی در این اوان طاعونی بروز کرده بقشون رومی آسیب زیاد رسانید و بتمام ممالك امپراطوری روم سرایت نمود در نتیجهٔ این جنگ قسمت غربی بین النّهرین با نصیبین جزو ممالك روم گردید (۱۶۵ م.)

اشك ۲۶ - بلاش چهارم بعد ازپدر بتخت نشست درزمان او باز جنگی با رومیها روی داد (۱۹۴-۱۹۷ م.) توضیح‌آنکه مردم آن قسمت بین‌النّهرین که بروم ضمیمه‌شده بود شوریدند و وقتیکه سِپتیمِیْم سِوِرْ(۲) برای خوابانیدن شورش به بین النّهرین آمد وکشتیهائی مانند تراژان به دجله انداخته سلوکیّه را گرفت وآدیابن را ضمیمهٔ روم نمود از طرف پارتیها مخالفتی بعمل نیامد زیرا دولت پارت در انحطاط بود وبعد چون سِوِرْمشکلات جهانگیری را دراین صفحات مشاهده کرد مصمّم شد مراجعت نماید ولیکن میخواست الحضر را بگیرد زیرا در آنجا معبدی بود متعلّق به ربّ النّوع آفتاب که از حیث ذخائر و ثروت شهرتی بسزا داشت محاصرهٔ الحضر بدرازا کشید و بالاخره امپراطور از تسخیر آن مأیوس گردیده عقب نشست ولی آدیابن جزو ممالك روم گردید و تفوّق آن در ارمنستان و اِدِس(۳) محکم شد

اشك ۲۷ - ۲۸ بلاش پنجم و اَرْدَوان پنجم بعد از بلاش چهارم دوپسر او بلاش و اردوان در سر سلطنت منازعه کرده بالاخره قرار دادند که بلاش در

(۱) - AELIUS SEVERIANUS (۲) - SEPTIMUS SEVERUS

(۳) - اِدِس شهر مهمّی بود که اکنون موسوم به (اورفا) و در نزدیکی دیار بکر واقع است

بابل سلطنت کند و اردوان در ممالك غربی ایران معلوم است که « دو پادشاه در اقلیمی نگنجند » و جنگ خانگی در گرفت رومیها فوق‌العاده خوشحال شدند و امپراطور روم کارا کالاّ پسر سپ تیم سور از گرفتاریهای دشمن روم بجنگ داخلی بسنای روم تبریك گفت کارا کالاّ که در ابتداء بلاش پنجم را بسلطنت ایران شناخته بود بعد سفیری نزد اردوان با هدایا فرستاده پیغام داد که اگر اردوان دختر خود را باو دهد این وصلت باعث تحکیم روابط دودولتی خواهد شد که بعالم آنزمان حکومت دارند درابتداء اردوان‌که ازرفتارخائنانهٔ کارا کالاّ نسبت به پادشاه ادس و ارمنستان مطّلع بود راضی باین امر نگردید و مؤدّبانه جواب ردّی داد کارا کالاّ متقاعد نشد و باز سفیری فرستاده خواهش خود را تکرار کرد اردوان جواب داد که خود امپراطور بیاید زنش را ببرد این بود که کارا کالاّ با قشونی زیاد بحدود ایران آمده مجلس جشنی برپا کرد ولی وقتیکه اردوان باهمراهانش وارد خیمهٔ امپراطور شدند رومیها که در کمین بودند به پارتیها حمله کرده همه را کشتند فقط اردوان جان بسلامت در برد پس از این واقعهٔ شرم آور بفاصلهٔ کمی کارا کالاّ را درنزدیکی حرّان کشتند (۲۱۷ م.) امّا اردوان فوراً مشغول جمع آوری لشکری گردیده قصدقشون رومی نمود ولی قبل ازورود اوبسرحدّ ایران‌سفرای ما کری نوس جانشین کارا کالاّ در رسیدند و مذاکرات شروع شد اردوان تخلیهٔ بین النّهرین وتأدیهٔ غرامت زیادی مطالبه‌کرد و چون پذیرفته نشد جنگ درگرفت سوارهٔ نظام پارتی دراین جنگ باز اسلوب قدیم خود را بکار برد و تیرهای ایرانیها ونیزه های سوارانی که در زیر پولاد و سوار شتر بودند رومیها را عاجز کرد: دو روز جنگ بی‌نتیجه بود روزسوّم قشون ایران‌کاملاً فاتح شد ورومیها تکلیف صلح کرده مبلغی زیاد بعنوان غرامت پرداختند(۱) ولی تخلیهٔ بعضی ازقسمتهای بین النّهرین که از جنگهای سابق در تصرّف رومیها مانده بود از جهة انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت از کارهای ننگینی که کارا کالاّ کردیکی‌هم این‌است که درآربل استخوانهای شاهان اشکانی را بیرون آورده دور انداخت از این قضیّه معلوم میشود که اشکانیان

(۱) ـ تقریباً ده میلیون و نیم پول کنونی

اموات خودرا دفن میکردند اگرچه خبری هم هست که شاهان آخری اشکانی جسد مردگان خودرا میسوزانیدند اردوان را که آخرین پادشاه اشکانی است بعضی چهارم نوشته اند گوت شمید او را اردوان پنجم دانسته و گوید که از سنهٔ ۲۱۶ م. بر بلاش پنجم فائق آمد درزمان این شاه از جهة نارضامندی مردم وجنگ خانگی در سر تخت سلطنت و انحطاطی که در تزاید بود سلسلهٔ اشکانی منقرض و سلطنت ایران بدودمان ساسانی منتقل گردید شخصی که در این امر قائد و پیش قدم شد اردشیر پاپکان بود که بر اردوان پنجم خروج کرد وموفّق گردید (۲۲۴ م.) پس از کشته شدن اردوان در رام‌هرمز شخصی ازاشکانیان آرتاواس‌دس(۱) نام سکّه های زیاد زده ولی معلوم نیست که با اردوان چه نسبتی داشته ظنّ غالب این است که پسر او بوده

فصل دوم

اوضاع ایران در دورهٔ پارتیها - تمدن اشکانی

بسط دولت اشکانی دوره اشکانی چنانکه گذشت ۴۷۰ سال امتداد داشت این دوره را میتوان بسه قسمت تقسیم نمود: در اوایل این دوره که تقریباً یکصد سال دوام آن بود اشکانیان بتحکیم مبانی دولت جوان خود پرداخته و دولت باختر را در شرق منهدم نموده سلوکیها را ازایران راندند قسمت دوّم دوره عظمت دولت اشکانی است و شاهان اشکانی با بهره مندی در مقابل رومیها ومردمان تازه نفس شرقی مانند سکها و غیره میجنگند و ایران پارتی یکی از دو دولت عظیمی است که دنیای آنزمانرا درتصرّف دارند (دولت روم ودولت اشکانی(۲)) در قسمت سوّم دولت اشکانی رو بانحطاط میرود راجع بحدود این دولت در زمان عظمت آن باید در نظر داشت که خانوادهٔ اشکانی بچند شعبه تقسیم شده وهرکدام درممالکی سلطنت کرده اند: شعبه اولی درایران شعبهٔ دوّم درارمنستان سوّم درباختر وصفحات مجاور آن تا پنجاب و سند بنا براین حدود دولت ترکیبی اشکانی این است: از

(۱) - ARTAVASDES

(۲) - این قسمت از مهرداد دوّم تا آخر سلطنت بلاش اوّل است

طرف غرب رود فرات واز سمت شرق ـ سند از طرف جنوب خلیج پارس و دریای عمّان و اوقیانوس هند از سمت شمال کوههای هیمالایا و رود سیحون و دریای خزر و قفقازیّه

تشکیلات دولت اشکانی درباب تشکیلات این دوره اطّلاعات مبسوطی در دست نیست زیرا از سلاطین اشکانی کتیبه هائی بدست نیامده تا این مسئله را روشن نماید و آنچه درباب اشکانیان میدانیم از منابع ارمنی و رومی و یونانی است با وجود این ازسکّه ها و اطّلاعات ناقصی که بما رسیده مسلّم است که دولت اشکانی دولت بسیطی نبوده بلکه ایران در آنزمان بچند دولت کوچکتری تقسیم شده بود مانند ارمنستان ـ ماد ـ آدیابن ـ پارس ـ خوزستان ـ اصفهان ـ ری ـ کرمان ـ یزد ـ باختر وغیره این ممالك در امور داخلی استقلال داشتند مذهب و عادات و سلسلهٔ پادشاهان آنها محفوظ بود (پادشاهان این ممالك غالباً اشکانی بودند) تمکین آنها از شاه بزرك یا شاهنشاه از اینراه معلوم میشد که در موقع انتخاب شاه بزرك درمجلس مشورت حاضر میشدند ودرزمان جنگ سپاهی تهیّه کرده بجائیکه دولت مرکزی معیّن میکرد میفرستادند شهرهای یونانی ـ یادگار زمان اسکندر و سلوکیها ـ نیز در امور داخلی خود بکلّی آزاد بودند و باجی میدادند (مثل سلوکیّه وغیره) درجاهائیکه پادشاه محلّی نبود ازطرف مرکز والی یا ویتاکسا معیّن میگردید در مرکز هم شاهنشاهان اشکانی چنانکه استنباط میشود حکومت مطلقه نداشتند زیرا مجلس مشورتی بود که امور مهمّه درآنجا حل وعقد میگردید این مجلس ازشاهزادگان اشکانی که بحدّ رشد رسیده بودند یا ازرؤساء خانواده های درجه اوّل منعقد میشد گاهی این دو مجلس با هم و با روحانیّون درجهٔ اوّل ترکیب مییافت ودراینصورت این مجلس را مُغستان مینامیدند مجلس شاهزادگان و نجباء را مورّخین رومی (سِنا) نامیده اند اختیارات این مجلس زیاد بود درصورتیکه مجلس مغستان چندان نفوذی در امور نداشت کلّیّةً بایدگفت که پارتیها از جهت دوری از بابل وآسور ترتیبات آریانی را چنانکه در مقدّمه ذکر شد بهتر محفوظ داشته بودند بنا بر این رؤساء خانواده ها و طوایف اختیارات بیشتری داشتند وچون اختیارات آنها با

اقتدارات سلطنتی متضاد بود در موقع انتخاب شاه جدید فترتهائی حاصل میشد که گاهی سی سال دوام مییافت محقّقین ازمطالعه در اوضاع دولت اشکانی و مقایسهٔ آن با اوضاع اروپا در قرون وسطی شباهت زیاد بین این دوره و آن عهد یافته اند واین خود میرساند که ترتیبات سیاسی واجتماعی آریانها با سایر ملل هند واروپائی مانند اسکاندیناویها و ژرمنها و غیره درعهود قدیمه یکی بوده

مذهب پارتیها زمانیکه با سکها معاشر بودند عناصر وآفتاب وماه وستاره‌هارا میپرستیدند بعد که با پارسیها ومادیها معاشر شدند اهورَمزدَ را پرستش کردند و چون درایران پرستش مهر وناهید رواج داشت پرستش آنهاهم درمعتقدات پارتیها داخل شد پس از آمدن اسکندر بایران و شیوع مذهب و تمدّن یونانی پرستش بعض ارباب و انواع یونانی نیز جزو مذهب شاهان اشکانی گردید بنا بر این باید گفت که مذهب آنها مانند تمدّنشان ترکیبی بود معلوم است که مذهب هرمزد پرستی در نزد آنها به پاکی اوّلی خود باقی نمانده با معتقدات دیگر آمیخته گردید مثلاً ساختن مجسّمه یا صورت هرمز وبنای معبد و غیره که درنزد پارسیها برخلاف مذهب زرتشتی بود ازجهت تقلید ازیونان درنزد پارتی‌ها رواج داشت چیز دیگر که درنزد اشکانیان دیده میشود وسابقه نداشت پرستش اجداد است شاهان اشکانی برای اشك اوّل مرتبهٔ یکنوع الوهیّتی قائل شدند پارتیها هم اجداد خود را میپرستیدند و صورت آنها را در خانه ها با کمال مراقبت حفظ مینمودند شاهان اشکانی نسبت بمذهب مادیها و پارسیها بی‌قید بوده بحفظ آن اعتنائی نداشتند فقط یکی از اشکانیان یعنی بلاش اوّل در صدد بر آمد که آوستا را جمع آوری کند روحانیّون دولت اشکانی بازهمان مغها بودند شاه اشکانی بر روحانیّین ریاست داشت ولی اجرای آداب مذهبی کار مغها بود نفوذ مغها در ابتدا بدرجه ای میرسید که مغستان بامور دولتی نظارت میکردولی بعدها چون شاهان اشکانی ازدخالت آنهادرامور مکدّر بودند بمرور ازنفوذشان کاستند بطوریکه مغها عملاً فاقد اهمیّت شدند شغل مغها منحصر بامور مذهبی نبود بلکه بسیاری از آنها طبیب و مدرّس و معلّم و منجّم وسالنامه نگار نیز بودند از آنچه ذکر شد این نتیجه حاصل میشود که در

دورهٔ اشکانیان هم ایران مذهب رسمی نداشته و چنانکه در دورهٔ هخامنشی بابل در معتقدات شاهان نفوذی داشت در این دوره یونان جای گیر بابل شده بود

زبان و خطّ زبان این قوم اصلاً آریانی ایرانی است ولی مقداری از لغات َسکائی در آن داخل شده و اسامی َسکائی در آن زیاد است این همان زبانی است که بعدها معروف بزبان پهلوی (۱) گردید و بین زبان پارسی قدیم و امروزی مقام وسطی را داراست(۲) از زمان اسکندر مخصوصاً اززمان تسلّط سلوکیها ببعد زبان یونانی نیز دردربار ومیان نجبای پارتی منتشر شد عبارت سکّه های بعضی ازشاهان اشکانی بزبان و خطّ یونانی است شاهزادگان اشکانی غالباً زبان یونانی را میدانستند وبا ادبیّات یونانی آشنا بودند دردربار شاهان اشکانی نمایش‌ها وبازیهای یونانی معمول و مخصوصاً مصنّفات اِورْی پید(۳) یونانی خیلی جالب توّجه بود امّا دانستن زبان یونانی از زمان گودرز ببعد رو بانحطاط گذارد زیرا خطوط یونانی سکّه های آن زمان خوانا نیست خطّ دورهٔ پارتی خطّ آرامی سریانی بود نه خطّ میخی دلیل این معنی دو چیز است یکی سکّه هائی که روی آنها کلمات پهلوی با خطّ آرامی نوشته شده است(٤) ودیگر سه نسخه نوشته که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ م . پیدا شده ولیکن نباید تصوّر کرد که خطّ میخی بکلّی متروك بود زیرا در بابل لوحه هائی یافته اند که متعلّق بدورهٔ اشکانی و بخطّ میخی است

صنایع و فنون از شاهان اشکانی باستثنای یکی دوفقره هنوز آثاری ازمعماری و حجّاری بدست نیامده کتیبه ای هم بزبان پهلوی عجالةً از اشکانیان دیده نشده

---

(۱) - زبان شناسها بر این عقیده اند که (َپرْثَوْ) اسم این مردم موافق موازین علمی به (َپرْهَوْ) و بعد به (َپلْهَوْ) و (َپهْلَوْ) مبدّل شده و نجبای پارتی از این جهة خود را َپهْلَوْ و پهلوان نامیده‌اند که منسوب بقوم پارت بودند بنابراین پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب به پارتیها

(۲) - پهلوی اشکانی تفاوت کمی با پهلوی ساسانی داشته

(۳) - EURIPIDE

(٤) - آرامی ها مردمی بودند از نژاد سامی که بین شامات و دجله سکنی داشتند زبان این قوم دارای دو لهجه بود شرقی و غربی یا کلدانی و سریانی زبان و خطّ آرامی در عهد قدیم درآسیای غربی خصوصاً درکلده وشامات خیلی متداول بود چنانکه عبریها بعض کتب خود رادر این زبان نوشته اند خطّ آرامی منشعب از خطّ عبری است زبان آرامی حالا متروك شده و فقط در بعض قراء شامات بزبانی که نزدیك باین زبان است حرف میزنند

بموجب تحقیقات علماء آثار عتیقه چند خرابه از اشکانیان مانده که از قرار ذیل است : ۱ ـ خرابهٔ معبد کنگاور که شباهت زیاد بمعابد یونانی دارد و چنانکه نوشته اند معبد دیان (۱) ربّ النّوع یونانی بود ۲ ـ در همدان نیز معبدی بود باسم اناهیتا یا ناهید و چنانکه رومیها نوشته اند در آن زمان آنجا مراسم قربانی بعمل میآمده ستونهای این معبد شبیه بیکی از شیوه های ستون سازی یونانی است ۳ ـ در اَلحَضَرْ (هاْترا) ـ در کنار دجله (از طرف دست راست) خرابه هائی است و در اینجا معماری ایرانی دیده میشود ولیکن طاق ها بشیوهٔ رومی است ۴ ـ در بیستون گودرز تقلید از داریوش اوّل کرده و با حجّاری های برجسته فتح خود را نسبت بمهرداد وکاّسیوس نشان داده و کتیبه‌ای هم نویسانده که بزبان یونانی است در ایران راجع بصنایع اشکانی بجز سکّه ها چیز مهمّی بدست نیامده ولیکن در شهر تَدْمُرْ (۲) واقع در شامات که واسطهٔ تجارت بین ایران و دریای مغرب بود و نیز در هند از حفرّیات اشیائی بدست آمده که مربوط بدورهٔ اشکانی است رویهمرفته صنایع این دوره خیلی کم و از صنایع دورهٔ هخامنشی پست تر است از فنون این دوره چیزی که مورد شبهه نیست فنون جنگی است که در میان پارتیها خیلی متداول بود یك اسلوب جنگی معمول سوارهای پارتی بود که معروف بجنگ گریز است و شرح آن بالاتر گذشت از فنّ محاصره و استعمال آلات و ادوات محاصره بهره‌ای نداشتند چنانکه آلات محاصره وقلعه گیری رومیها را وقتی هم که میگرفتند خراب میکردند پیاده نظام تعریفی نداشت و نیز دیده نمیشود که قشون جاویدان دورهٔ هخامنشی در این دوره هم باشد

تجارت ایران اشکانی از جهت موقع خود بین چین و هند از یك طرف و ممالك غربی از طرف دیگر تجارت خوبی داشت چنانکه از نوشته های مورّخین چینی معلوم است در زمان مهرداد دوّم اشکانی سفارتی در دفعهٔ اولی بایران آمد (بین

---

(۱) ـ DIANE ربّ النوع ماه بود

(۲) ـ تَدْمُرْ را یونانیها پالمیرا مینامیدند خرابه های این شهر در صحرای شامات واقع است و آثاری دلالت میکند که سابقاً رونق زیاد داشته



آلحضر - گلوئی و حجّاریهای بر جستهٔ طالار جنوبی قصر اصلی
صورتهای پارتی

۱۲۰ و ۸۸ ق. م.) و نیز در ۹۷ م. سفیری کانْ یینگْ (۱) نام از طرف سردار معروف چینی پانْ چااُو بایران وروم فرستاده شد این سفیر که ازشهر صد دروازه و همدان تا بابل سیاحت کرد میخواست ازخلیج پارس تا خلیج عقبه از راه دریا برود ولی بعد منصرف شد و چنین بنظر میآید که دولت اشکانی نخواسته چینی ها راه های دریائی را بدانند و بعد از چندی باز سفیری آمده و مینویسد که تاتْسینْ یعنی رومیها میخواهند از راه ایران با چین تجارت نمایند ولی آنْسیهْ یعنی پارتیها مانع اند و میخواهند تجارت ابریشم چین بتوسّط آنها بشود بعد می بینیم که بواسطهٔ این ممانعت امپراطورروم مارْكْ اُرِلْ آنْتوانْ(۲) در ۱۶۶ م. مال التّجاره ای مانند استخوان فیل و لاك پشت از راه هندوچین بچین میفرستد این اطّلاعات دالّ است بر اینکه ایران واسطهٔ تجارت بین شرق و غرب بوده و اشکانیان نمیخواسته اند مزایای این موقع و مقام را از دست دهند گمرك در این عهد از واردات گرفته میشد

مسکوکات مسکوکات پارتی فقط از نقره و برنج بود و در زمان آنها پول طلا بایران تنها از راه تجارت وارد میشد درسلطنت اردوان بواسطهٔ غرامتی که رومیها بایران پرداختند طلای زیاد بایران وارد شد سکّه های طلای رومی را آئوری(۳) مینامیدند (که مانند دَریك هخامنشی بمعنی طلائی است) واحد نقود اشکانیان را دِرَخمْ میگفتند واین لغت یونانی است وزن درخم ازچهارگرام قدری بیشتر وگاهی کمتربود(٤) این سکّه در تمام آسیای غربی بادینار رومی رقابت مینمود سکّه های اشکانی چهار درخمی ویك درخمی است کلّیّةً سکّه های اشکانی درقشنگی پست تر ازسکّه های ساسانی است عناوینی که شاهان اشکانی اختیار کرده اند خیلی مختلف وهرکدام تقلید ازسکّهٔ دولتی است مثلاً شاه بزرگ وشاه شاهان تقلید ازهخامنشی ها است عادل وفاتح و خداوند از سلوکیها ـ اِپی فانِسْ (٥) از یونانیها ـ شاهان اوّلی اشکانی خود را محبّ یونان خوانده اند (٦) روی سکّه ها صورت شاهان اشکانی است که برتخت

---

(۱) ـ KAN - YING

(۲) ـ MARC -- AURÈLE - ANTOINE

(۳) ـ AURI آئوری تقریباً از ۸ تا چهارگرام و نیم وزن داشت

(٤) ـ تقریباً $\frac{٤}{٥}$ مثقال

(٥) ـ ÉPIPHANÈS

(٦) ـ PHILHELLÈNE

نشسته و کمانی بدست گرفته زه آنرا کشیده اند بعض سکّه ها صورت ارباب انواع یونان را داراست بنا برآنچه گفته شد روشن است که در دورهٔ اشکانی پایهٔ پول ایران بر نقره بود

مذاهب خارجه نسبت بمذاهب خارجه شاهان اشکانی همان نظراغماض را که از خصایص آریانی بود اعمال میکردند و جنگهای مذهبی در این دوره هیچ دیده نمیشود مخصوصاً اشکانیان نسبت بملّت یهود رئوف بوده ازآنها برضدّ رومیها حمایت میکردند بمذهب مسیحی و سایر مذاهب هم اشکانیان با نظر اغماض مینگریستند و تسامح باندازه ای بود که از سرایت مذاهب خارجه بایران جلو گیری نمیشد فقط دربارهٔ بلاش اوّل نوشته اند که چون متعصّب بود نسبت بانتشار مذاهب خارجه در حدود ایران بنظر بد مینگریست

نتیجه از آنچه راجع به تمدّن پارتی ها و اشکانیان گفته شد این نتیجه حاصل میشود که تمدّن آنها ترکیبی بود یعنی برمتن آریانی ایرانی اثراتی ازعادات واخلاق ومذهب سکائی احساس میشد وبعد ازآمدن اسکندر بایران تمدّن یونانی نیز اثراتی از حیث مذهب و زبان و خطّ و غیره درشاهان اشکانی و نجباء و درباریان گذارد با وجود این تمدّن یونانی در ایران چنانکه درفوق گفته شد سطحی بود و در نزد پارتیها هم هیچ بعمق نرفت

۱-۲-۳

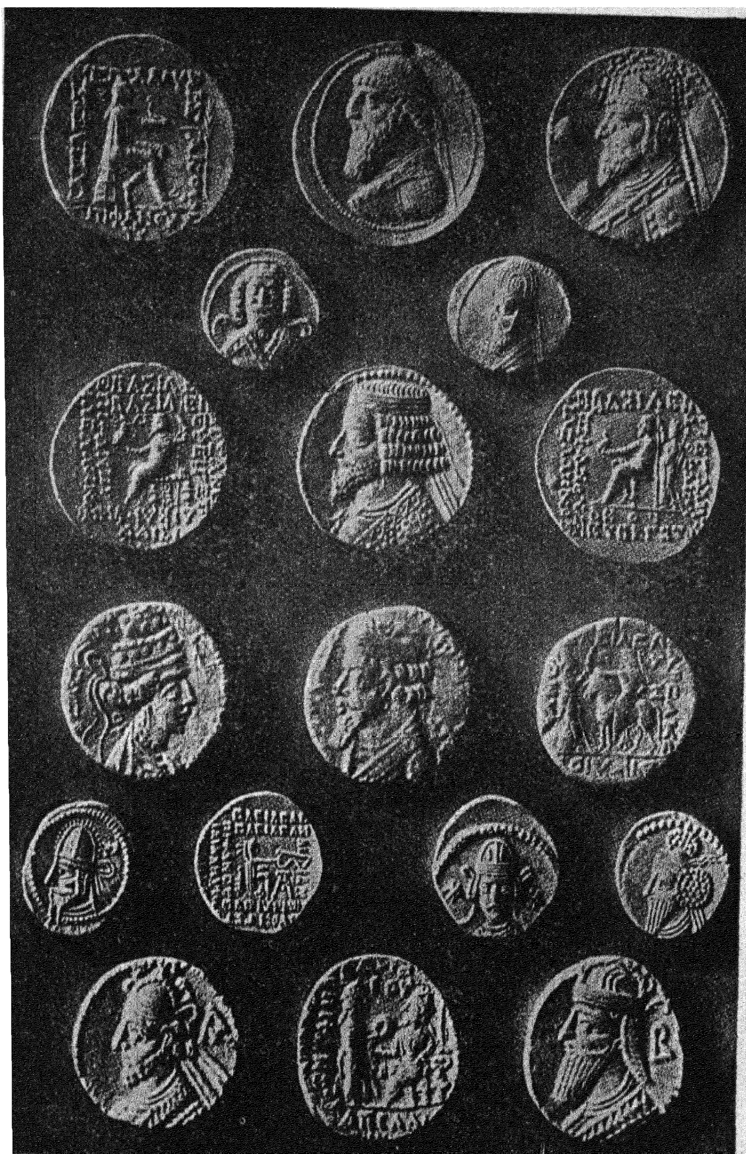
۴-۵

۶-۷-۸

۹-۱۰-۱۱

۱۲ ۱۳-۱۴-۱۵

۱۶-۱۷-۱۸



دِرَخم (درهم) وچهار درخمی شاهان اشکانی

مهرداد دوّم (۱-۲-۵) فرهاد سوّم (۳-۴-۸) فرهاد چهارم (۶-۷) فرهاد پنجم وموزا (۹-۱۰) آرْدَوان سوّم (۱۱) اَرْتَواسْدِس (۱۲) بلاش سوّم (۱۳-۱۴) خسرو (۱۵) بلاش دوّم (۱۶) بلاش سوّم (۱۷-۱۸)

(از کتاب زارّه صنایع ایران قدیم)

باب پنجم

دورهٔ دوم پارسیها

فصل اول

شاهان ساسانی

مقدّمه ساسان مؤبد معبدی بود که در استخر برای ناهید ساخته بودند زن او ـ رام بهشت ـ دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بود و این سلسله پادشاهان درنیسایه سلطنت داشتند (شهر مزبور بمناسبت دیوارهای سفید از زمان استیلای عرب در فارس موسوم به بیضا شد) پابك پسرساسان در شهر خیر در کنار دریاچهٔ بختگان حکومت داشت او برای پسرش اردشیر از گوزهر با زرنگی شغل قلعه بیگی شهر داراب را گرفت و ازاین زمان ترّقی این‌خانواده شروع شد بعد پابك گوزهر را کشت و خود را پادشاه خوانده از اردوان پنجم عنوان پادشاهی برای پسر بزرگ خود شاپور خواست اردوان امتناع نمود ولی شاپور بعد ازفوت پدر خود را پادشاه دانست و اردشیر را مجبور کرد که تابع او شود بعد طولی نکشید که از جهة خراب شدن زیر زمینی درقصر ملکه که همای نام داشت شاپور زیرآوار ماند وبمرد و اردشیر پادشاه شد (۲۱۲ م .) (۱)

اوّل ـ اردشیر اوّل (اَرْتَ خْشَتْرْ) (۲)

اردشیر فکر سلطنت بزرگی در سر خود میپرورانید تا آنکه در ۲۲۳ م . علم طغیان بیفراشت : اوّل حمله بکرمان برد وبلاش پادشاه آنرا مغلوب وپسرخود اردشیر را حا کم آنجا کرد و بهمین جهت کرمان مدّتها معروف به (به اردشیر) گردید (اعراب بردشیر مینامیدند) پس ازآن پادشاهان خوزستان و عمّان مغلوب ومطیع او گشتند اردوان اشکانی چون دیدکار اردشیر خیلی بالا گرفته با سپاهی زیاد قصد او را نمود ودر هرمزدگان خوزستان جنگ کرده کشته شد (۲۲۴ م .) (۳)

---

(۱) ـ راجع بتاریخ سلطنت شاهان ساسانی باید در نظر داشت که تا ۳۱۰ م . سنوانی که ذکر شده تقریبي است (نلدکه) (۲) ـ ارْتَ خِشْتْرْ در دورهٔ ساسانی ارتَ خِشْتْرْ شد

(۳) ـ بعضی ۲۲۶ م . نوشته اند

موافق روایات پارسی نسب ساسان باردشیر دراز دست میرسید یعنی جدّ جدّ او که نیز ساسان نام داشت و پسر دارا معاصر اسکندر بود جلای وطن کرده به هند رفت و دویست سال بعد یکی از اعقاب ساسان (در پنجمین پشت) که نیز ساسان نام داشت در زمان پابك از هند بفارس آمده شبان او شد پابك پادشاه پارس و دست نشاندهٔ اردوان اشکانی برائر خوابهائی که دیده بود دختر خود را باو داد و ازاین ازدواج اردشیربدنیا آمد صحّت این روایت مورد تردید است زیرا اوّلاً مطابقت با تاریخ ندارد و ازانقراض سلسلهٔ هخامنشی تا زمان پابك بیش از پانصد سال گذشته بود ثانیاً اگر ساسان بهند رفت و اولاد او در آنجا ماندند خیلی مستبعد است که بعد از پنج قرن ایرانی مانده و ساسان معاصر پابك بپارس مراجعت نموده شبان اوشده باشد این حکایت را گفته اند تانسب ساسانیان را بهخامنشی ها (بکیانیان داستانها) برسانند دوسال پس از کشته شدن اردوان اردشیر تیسفون را گرفت و پس از آن ایران در تحت تسلّط اردشیر درآمد ولیکن ارمنستان و گرجستان موقّتاً مستقل ماندند اردشیر پس از تسخیر خراسان و باختر و خوارزم و توران ومکران بهند رفته پنجاب راتسخیر کرد وبنزدیکی سیرهند رسید پادشاه آن (جونه) جواهرات و طلاو فیلهای زیاد باردشیر بعنوان باج بداد بعد اردشیر بایران برگشت و پس از اینکه مبانی دولت خود را محکم نمود بر آن شد که با روم جنگ کند زیرا خود را وارث هخامنشی ها میدانست در ۲۲۸ م . اردشیر از فرات گذشت و قیصر روم آلکساندر سِوِرْ نامه ای باو نوشته شکستهای پارتی‌ها را در زمان تراژان و سپتیم سِوِرْ (۱) تذکّر داد شاه در جواب چهار صد نفر از مردمان رشید وبلند قامت با اسلحهٔ کامل و اسبهای یراق طلاانتخاب کرده نزد امپراطور روم فرستاد وچنین پیغام داد : « آنچه رومیها درآسیا متصرّفند میراث من است و باید رومیها باروپا اکتفا کرده آسیا را تخلیه نمایند » آلکساندر سِور امر کرد سفرای ایران را گرفته در محبس انداختند و بعد مشغول تجهیزات گردید قشون رومی بسه اردو تقسیم شد اردوی اوّل مأمور تصرّف آذربایجان گردید اردوی دوّم بطرف شوش حرکت کرد و اردوی سوّم بسرداری خود امپراطور میخواست حمله بقلب ایران

(۱) _ SEPTIMUS SEVERUS

برد چون این اردو ها با هم ارتباطی نداشتند اردشیر استفاده کرده با تمام قوای خود اردوی دوّم را شکست داد ـ اردوی اوّل اگر چه در ابتداء بهره مندی داشت، ولیکن در موقع عقب نشینی تلفات زیاد داد بعد ازاین شکستها اردوی سوّم هم بعجله عقب نشست و در نتیجهٔ این جنگها نصیبین و حرّان بتصرّف اردشیر در آمدند اردشیر میتوانست داخل سوریّه شود ولی قبلاً لازم دید متوجّهٔ ارمنستان گردد خسرو پادشاه ارمنستان سخت مقاومت نمود و چون سواره نظام در کوههای ارمنستان نتوانست مقاومت او را در هم شکند بالاخره اردشیر بحیله پادشاه ارمنستان را کشته پس از آن این مملکت را مسخّر کرد و پسر پادشاه ارمنستان فرار نمود اردشیر برای اینکه حسّیّات مردم را با خود موافق کند بجمع آوری آوستا پرداخت و مُغها را ترویج وآتشکده های خاموش را روشن ومذهب زرتشت را مذهب رسمی ایران نمود و رئیس روحانیّین را که بلقب مُؤْبذان مُؤْبذْ (۱) ملقّب بود بیکی ازبلندترین مقام دولتی ارتقاء داد برای پیشرفت مقاصدخود اردشیر از نفرتی که در مردم ازآزادی مفرط وخود سری پادشاهان وامراءِ محلّی دردورهٔ اشکانیان و نیز از نارضا مندی مُغْ ها در آن دوره حاصل شده بوَد استفاده های زیادکرد توضیح آنکه امراء وشاهزادگان اشکانی را سخت وبیرحمانه تعقیب کرده بسیاری ازآنهابکشت ازشاهزادگان اشکانی برخی به بین‌النّهرین وهند وافغانستان کنونی فرار کردند و فقط عدّهٔ قلیلی در جاهای کمی بواسطهٔ استحکام مواقع باقی ماندند و اردشیر با آنها مماشات نمود (مثل جَسْنَفسْ در طبرستان) خلاصه کار های اردشیر درامور داخله از این قرار است : ۱ـ ایجاد مرکزیّت وتبدیل پادشاهان وامراءِ محلّی به نجبای درباری با القاب وعناوین مختلف ۲ـ جمع آوری آوستا که از زمان بلاش اوّل شروع شده بود در این کار تنْ سرْنامی که هیربذان هیر بذْ بود کمك های معنوی باردشیر نمود چنانکه پائین تر بیاید ۳ ـ رسمی کردن مذهب زرتشت و دخالت دادن مُغ ها در تعقیب مرتدّین و گشودن وصیّت نامه های درگذشته‌گان وتقسیم متروکات ٤ـ تقسیم اهالی بطبقات ودرجه‌بندی مستخدمین

(۱) ـ مُؤبذان مُؤبَذْ بجای مؤبذ مؤبذان است در زبان پهلوی مضاف الیه مقدّم برمضاف استعمال میشود

ادارات ۵ـ زنده کردن قشون جاویدان داریوش اوّل ۶ـ تخفیف درمجازاتها و منع بریدن دست عقیده ای که باردشیر نسبت میدهند این است : ۱ ـ بجای آزادی دورهٔ اشکانیان باید نظم وقانون واحدی حکمفرما باشد ۲ ـ دولت ودین بهم بسته اند و یکی بی دیگری نپاید

دوّم ـ شاپور اوّل (شاه پوهْرْ)

شاپور در ۲۴۱ م. بعد از پدر به تخت نشست در بدو سلطنت او ارمنستان وحرّان شوریدندشاپور شورش ارمنستان رابزودی فرو نشاند ولیکن تسخیر حرّان کار مشکلی بود زیرا چنانکه گذشت تراژان و سپتیمیم ـسور بواسطهٔ دیوارهای محکم آن عاجز شده و شهر را رها کرده رفتند در این احوال اتّفاقی روی داد که کار شاپور را آسان نمود دختر پادشاه حرّان بشاپور پیغام داد که حاضر است شهر را تسلیم کند بشرط اینکه شاپور اورا بزنی اختیار نماید شاپور این پیشنهاد راپذیرفت و دختر بپدر خود خیانت کرده شهر را تسلیم نمود ولی بعد از تسخیر شهر چنانکه مورّخین خارجه نوشته اند دختر را بامر شاه بجلّاد سپردند (۱)

جنگ اوّل باروم این جنگ از ۲۴۱ تا ۲۴۴ م. دوام یافت توضیح آنکه چون شاپور مشاهده کرد که اوضاع داخلی روم مغشوش است نَصیبِیْنْ (۲) را محاصره نموده گرفت پس از آن بطرف دریای مغرب روانه و انطاکیّه‌را متصرّف شدولیکن دیری نگذشت که بعد از کشمکشهای داخلی گُرْدِیَن(۳) امپراطور روم شده بالشکری جرّار بمشرق آمد و قشون ایران در سورّیه شکست خورده عقب نشست قشون رومی از فرات گذشته نصیبین را گرفت و بعداز دجله گذشته تیسفون را محاصره کرد در این اثناء رومیها بر گردین شوریده او را کشتند و فیلیپ عَرَبْ که بعداز اوتخت‌را غصب کرد باشاپور صلح نموده ازمشرق رفت موافق این عهدنامه ارمنستان و بین النّهرین جزو ایران گردیدند

جنگ دوّم ـ اسارت والِرِیَنْ (۴) جنگ دوّم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ م. امتداد

---

(۱) ـ نوشته اند در ابتداء شاپور نمیخواسته او را بکشد ولی بعد که دانست این دختر چقدر پروردهٔ ناز و نعمت بوده و باوجود این بپدر خود خیانت کرده از حسّ تنفّر امر بکشتن او داد
(۲) ـ NISSIBIN نصیبین کرسی اروْسْتانْ و در مسافت ۲۵ فرسخ از موصل امروزی واقع بود
(۳) ـ GORDIEN (٤) ـ VALÉRIEN



نقش رستم ـ والِرْیَنْ امپراطور روم درمقابل شاپور اوّل بزانو درآمده

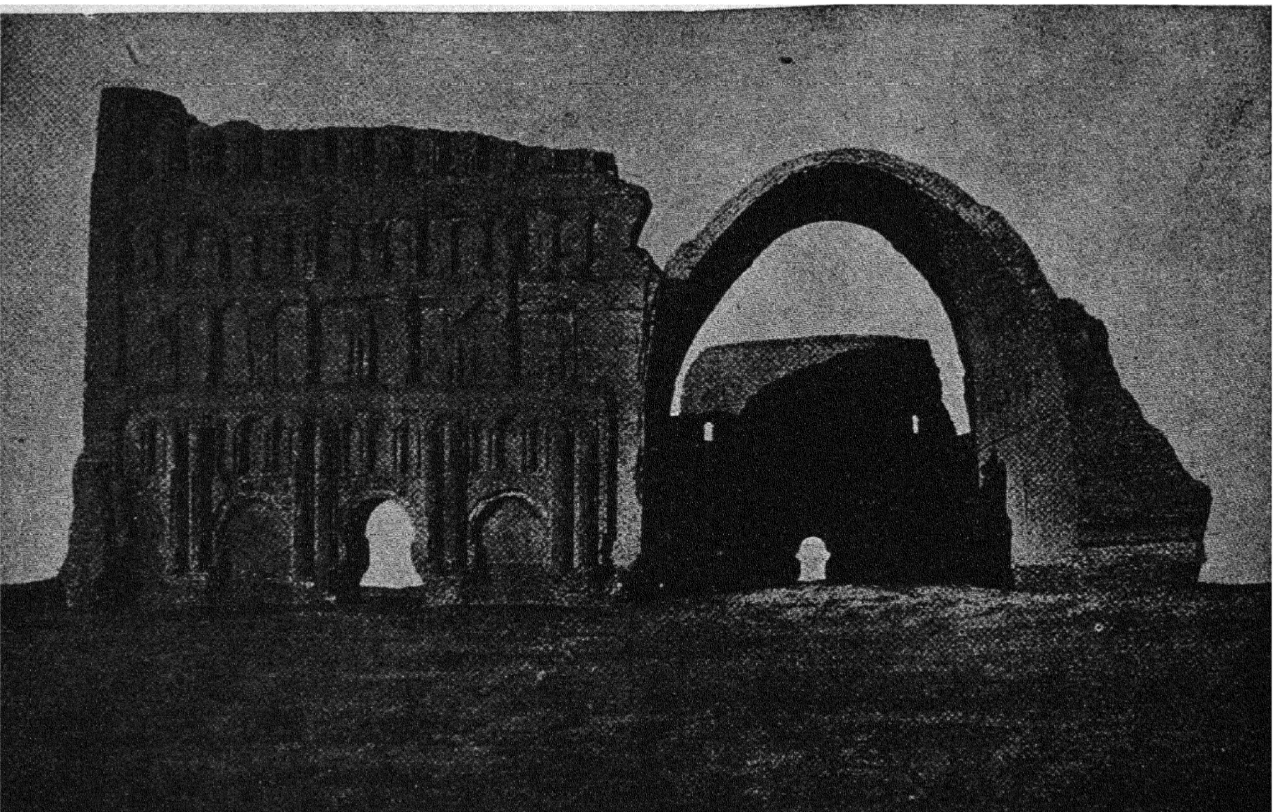
یافت این دفعه باز شاپور با بهره مندی از فرات گذشته و بطرف انطاکیّه رانده این شهر را گرفت پس از آن امپراطور روم والرین که پیر بود برای استخلاص انطاکیّه شتافت و این شهررا مسترد داشته درتعقیب قشون ایران تا اِدِس پیشرفت در اینجا شاپور نقشهٔ جنگ را طوری ریخت که تمامی قشون روم محصور شد و هرچندرومیها کوشش کردندکه راهی باز کرده فرار کنندموفّق نشدندوامپراطور اسیر گردید این واقعه اثر غریبی در دنیای آن روزی کرد و در انظار عالم برعظمت و ابهّت خاندان ساسانی فوق العاده افزود نویسندگان معاصر خارجه نوشته اندکه شاپور قیصر را بخدمتگذاری واداشت ـ دستهای او را در زنجیر کرد و هنگام سوار شدن پای بر پشت او میگذاشت و بالاخره بعد از اینکه والرین از شدّت محن و غصّه مرد پوست او را کنده بیادگار نگاهداشت ولی محقّقین جدید که از جمله یوسْتی (۱) است باین عقیده‌اند که این اسنادات را نویسندگان کلیسائی (روحانی) از جهت خصومتی که با ایرانیان داشتند بشاپور داده اند و صحّت ندارد چیزیکه مسلّم میباشد اینست که شاپور اسرای رومی‌را بساختن پل شوشتر وسدّی که معروف به شاد روان است و از سنگ خارا ساخته شده مأمور کرد شاپور بعد از این فتح نمایان شخصی‌سیریادیس(۲) نام راکه ازاهل انطاکیّه بود بامپراطوری روم منصوب نموده لقب قیصری باو داد و والرین را مجبور نمود که بزانو افتاده تکریم او را بجا آرد پس ازآن شاپور بازاز فرات گذشته انطاکیّه را گرفت و بعد بطرف آسیای صغیر رفته قیصریّه مازاکا(۳) را تصرّف کرد ولیکن نه درشامات تشکیلاتی داد ونه درکاپادوکیّه و فقط بقتل وغارت پرداخته باغنائم زیاد بایران برگشت شاپور پس‌از این فتوحات دچار خصومت اُذینهْ پادشاه تَدْمُرْ (٤) گردید (۲۶۰ ـ ۲۶۳ م.) توضیح آنکه این شهر دروسط راهی‌که از بین النّهرین بدمشق میرفت واقع وقلعه‌ای بود که بنایش را به هادریان امپراطور روم نسبت میدهند شهر مزبور از جهت موقع جغرافیائی خود بین‌دو مملکت با ثروت قدیم ـ بین‌النّهرین و سوریّه ـ شهر

(۱) ـ اساس فقه اللغه ایرانی
(۲) ـ CYRIADIS
(۳) ـ CAESAREA MAZACA در کاپادوکیّه بود
(٤) ـ PALMYRA تدمر همان پالمیر یونانیها است که مملکت نَبطی و عرب بود

تجارتی شده بود و وقتیکه شاپور بسوریه قشون کشی میکرد اُذینه (اُدناتوس یونانیها) پادشاه آن نامه ای بشاپور نوشته هدایائی برای او فرستاد ولیکن شاپور از لحن نامهٔ او غضبناك شده گفت « این اُذینه کیست و از چه مملکتی است که بآقایش اینطور نامه مینویسد برای عذر تقصیرات باید بیاید در حضور من بخاك بیفتد » و امر کرد حاملین هدایا را بفرات انداختند این غرور و اقدام بی رویه شاپور زحمت بزرگی برای او تهیه کرد توضیح آنکه اُذینه منتظر فرصت شد و همینکه شنید شاپور با غنائم بیشمار از آسیای صغیر بطرف ایران میرود از اعراب بادیه نشین قشونی ترتیب داده در جلگه های بی آب و علف بقشون شاپور تاختن گرفت و تلفات زیاد بآن وارد نموده غنائم بسیار ربود و حتّی بعضی از زنهای شاپور را اسیر کرد قشون ایران بالاخره باهزاران زحمت و مشقّت خودرا بدجله رسانیده از تعقیب اُذینه برست

کار های شاپور هنگام صلح از کار های شاپور یکی سدّ شادروان است که بدست مهندسین و اسرای رومی بررود کارون در شوشتر بنا کرده و دیگر بنای شهر شاپور که در نزدیکی کازرون در فارس واقع بود و خرابه هائی از آن باقی مانده بنای نیشابور را درخراسان و جُندِیْ شاپور را درخوزستان (مابین شوشتر و دزفول) نیز باو نسبت میدهند (۱) مورّخین گرجستان نوشته اندکه شاپور مهران پسر خود را بسلطنت گرجستان فرستاد و او سلسله سلاطین خسروی را در آنجا تأسیس کرد و بعد مسیحی شد شاپور یکی از شاهان نامی سلسله ساسانی است شکیل و شجاع وبا عزم بود و مردم ایران او را دوست میداشتند ولیکن درسیاست خارجه ازفتوحات او نتیجهٔ بزرگی عاید ایران نگردید زیرا غرور پیشرفتهای اورا گاهی عقیم میگذاشت با وجود این از خوشبختی سلسله ساسانی بود که دو نفر از نخستین شاهان آن مانند اردشیر و شاپور این سلسله را در انظار عالم بزرگ و مبانی دولت ساسانی را محکم نمودند فوت او در ۲۷۱ م. روی داد از وقایع مهمّ سلطنت او پدید آمدن مانی است که مذهبی آورده در موقع تاجگذاری شاپور اصول آن رادر

(۱) - اسم این‌شهر دراصل « وَهْ آنتیوك شاپور » بوده یعنی شهرشاپور که به ازانطاکیّه‌است بعد ها این لفظ مبدّل به وِنْدِیْ شاپور وگُنْدی و جُنْدی شاپور شد نوشته اندکه این شهر بدست اسرای مسیحی رومی ساخته شده بود و سکنهٔ آنهم غالباً از اهل انطاکیّه بودند



تیسفون ــ طاق کسری ــ قصرشاپور اوّل (از کتاب زارّه صنایع ایران قدیم)

ملا عام بیان کرد (۲۴۲ م .) شرح این مذهب در جای خود بیاید

سوّم - هرمز اوّل (آئوهُرْمَزْدْ)

بعد از پدر بتخت نشست و فقط یکسال سلطنت نمود مانی را که از ایران رفته بود خواسته در قصر خود در دستگرد پناه داد ونوازش کرد نوشته‌اند که هرمز خیلی رشید بود و درجنگهای شاپور با رومیها شرکت داشت او در ۲۷۲ م . درگذشت

چهارم - بهرام اوّل (وَرَهْ رانْ)

بعد ازبرادر بتخت نشست وچهار سال سلطنت نمود زنوبیا ملکهٔ تَدْمُرْ که زن اُذینه بود و بعد از او بتخت نشست بواسطهٔ فشار روم از بهرام استمداد کرد و او سیاست غلطی پیش گرفت توضیح آنکه قوّه مختصری بکمك ملکه فرستاد و در نتیجه تدمر معدوم گردید و اُرِلیَنْ (۱) امپراطور روم هم ازدخالت ایران مکدّر شد بعد که بهرام شنید امپراطور درصدد جنگ با ایران است جُبّه ارغوانی رنگ ممتازی با هدایای دیگر برای او فرستاد (رنگ ارغوانی ازاختراعات فینیقیهااست و در عالم قدیم اهمیّت داشت) با وجود این پس از چندی اُرلین تشخیص داد که بعد از تدمر نوبت ایران رسیده و قصد آنرا کرد و مردم آلان را تحریك نمود تا از طرف قفقازیّه بشمال ایران هجوم آرند کار ایران با شاهی ضعیف النّفس مانند بهرام سخت بود ولیکن از خوشبختی او وسلسلهٔ ساسانیان اُرلین بعد از ورود به بیزانس کشته شد (۲۷۵ م .) و بهرام هم بزودی درگذشت بحکم این شاه مانی را گرفته زنده پوست او را کندند وبعد آنرا بدو تیر نصب کرده در جُندی‌شاپور برای تماشای مردم عرضه داشتند

پنجم - بهرام دوّم (وَرَهْ ران)

بعد ازپدر بتخت نشست (۲۷۵ م .) درابتدا خیلی جبّار وسفّاك بود ولیکن چون کنکاشی برای خلع او نمودند به‌نصیحت مؤبدی تغییر رفتار داد ازکارهای او مطیع کردن سکها بود که چنانکه گذشت در نیمهٔ قرن دوّم ق . م . در سیستان و افغانستان برقرار شده بودند بهرام پس از آن ممالك دیگری نیز در طرف مشرق ایران مطیع کرد و میخواست ادامه بجهانگیری خود دهد ولیکن جنگ رومیها

(۱) - AURELIEN

مانع شد توضیح آنکه امپراطور روم کاروس (۱) خواست نقشه اُرلین را اجراء کند و جنگی با سارْماتها (۲) که در آن طرف کوههای قفقاز و در جنوب روسیّهٔ کنونی سکنی داشتند شروع کرده بحدود ایران رسید بهرام که قوای خود را بطرف مشرق متوجّه نموده واز سرحدّات غربی ایران دور بود سفیری نزد کاروس فرستاد تا مذاکراتی راجع بادامه صلح نماید کاروس جواب داد « تا شاه ایران مطیع نشود از جنگ منصرف نخواهم شد و ایران را چنان عاری از درخت خواهم کرد که سر من عاری از مواست » پس از آن جنگ را شروع نموده بین النّهرین و حتّی تیسفون را گرفت ولیکن در این احوال رعد و برقی حادث شد که بعد امپراطور را مرده یافتند و معلوم نیست که برق او را زد یا مرگ از جهت دیگر روی داد بهر حال قشون رومی این واقعه‌را علامت خشم خدا دانسته شورید و تقاضای عقب نشینی نمود سکّه های او صورت ملکه و پسر جوان او را نیز داراست

ششم - بهرام سوّم (وَرَهْ ران)

پسر هرمز بتخت نشست ولی بیش از چند ماه سلطنت نکرد این شاه معروف به سَکانشاه‌است زیرا در حیات پدرش بعد از تسخیر سیستان بحکومت آنجا منصوب شده بود

هفتم - نرسی (نِرْسِهْ)

بعد از بهرام سوّم بتخت نشست (۲۸۲ م.) بعضی او را پسر شاپور وبرخی پسر بهرام سوّم دانسته اند و ظنّ قوی این است که پسر شاپور بوده در ابتداء بین نرسی و هرمز برادر او در سر تخت سلطنت نزاعی شد و نرسی فایق آمد از وقایع مهمّهٔ اینزمان جنگهائی است که با روم روی داد توضیح آنکه ارمنستان از زمان اردشیر تابع ایران بود ولی ارامنه شاهزادگان سلسلهٔ ساسانی را از جهت تعصّب آنها نسبت بمذهب زرتشتی نمی پذیرفتند وقتیکه دیوکْلِتِیَن (۳) امپراطور روم شد در ۲۸٦ م. در صدد اجرای نقشه کاروس بر آمد و در قدم اوّل تیر داد پسر خسرو پادشاه ارمنستانرا که اردشیر کشته بود بپادشاهي این مملکت معیّن کرده با سپاهی بدان سمت فرستاد ارامنه او را با آغوش باز پذیرفتند ولی طولی نکشید

---

(۱) - CARUS

(۲) - سارماتها را بعضی از اقوام آریاني نژاد دانسته اند بهر حال در هندواروپائی بودن آنها تردیدی نیست

(۳) - DIOCLÉTIEN

که نرسی اورا از آنجا براند و تیرداد نزد دیوکلثین که در این زمان دراعلی درجه قدرت بود رفته حمایت اورا خواستار شدو او به گالریوس (۱) سردار قشون روم در دانوب امر کرد به سوریّه رفته قشون رومی را بقصد ایران حرکت دهد از طرف دیگر نرسی به بین النّهرین تاخت و در جلگه این مملکت در نزدیکی حرّان تلاقی فریقین روی داد وجنگ سختی درگرفت درمدّت دوروز جنگ بی‌نتیجه بود روزسوّم سواران ایرانی سپاهیان رومی را شکسته چنان تارومار کردند که فرصت عقب نشینی نیافتند و گالریوس و تیرداد خود را بفرات انداخته بصعوبت جان دربردند (۲۹۶ م.) سال بعد در موقع زمستان دیوکلثین همان سردار را بطرف ایران فرستاد تا شکست های خود را جبران کند گالریوس نظر بتجربه‌ای که آموخته بود از جنگ با سواره نظام ایران در جلگه ها احتراز کرده از طرف ارمنستان بایران حمله برد و ناگهان باردوی ایران شبیخون زده فاتح شد براثرآن نرسی زخم برداشته با زحمت زیاد فرار کرد و بسیاری از نجبای ایرانی اسیر شدند نرسی سفیری نزد گالریوس فرستاده خواستار صلح شد وپس ازآن سفیری ازروم نزد نرسی آمده شرایط سنگین برای صلح معیّن کرد: اوّل ـ واگذاری پنج ولایتی که در ساحل یمین رود دجله واقع بود دوّم ـ عدم دخالت ایران در ارمنستان و واگذاری قلعهٔ زَنْتا (واقع در آذربایجان) بمملکت مزبوره سوّم ـ تصدیق بر اینکه گرجستان تحت الحمایهٔ روم است اهمیّت این مطلب از اینجا بود که گرجیها دربند داریال را درکوههای قفقاز متصرّف بودند ومردمان شمالی بارضایت آنها میتوانستند بحدود ایران تجاوز نمایند چهارم ـ اعتراف باینکه رود دجله سرحدّ دولتین است پنجم ـ نصیبین یگانه محلّی برای مبادلهٔ مال التّجاره بین ایران وروم خواهد بود (این بند را بخواهش نرسی حذف کردند) اسامی پنج ولایت مزبوره چنین بود: ۱ ـ اَرْزونْ ۲ ـ مُکْسْ ۳ ـ زابْدِه ۴ ـ رَحیمه ۵ ـ کارْدو یا کُرْدو(۲) ـ دجله موافق این عهدنامه سرحدّ دولتین شد (۲۹۷ م.)

---

(۱) ـ GALÉRIUS (۲) ـ ARZANÈNE, MOKSOÈNE, ZABDICÈNE, RÉHIMÈNE, CORDUÈNE

مارْکوارْتْ اسامی پنج ولایت را چنین نوشته: اَرْزَنْ ـ آنْگِلْ ـ سُفَنْ ـ زابْدِه ـ کُرْدو (مارکوارت ایران شهر)

و همجواری روم آذربایجان و تیسفون را در تحت تهدید در آورد در هیچ زمانی چه در دورهٔ اشکانیان و چه بعد از آن ایران چنین عهد نامهٔ بدی با دولت روم منعقد ننموده بود این بود که نرسی پس از انعقاد این عهد نامه نتوانست دیگر سلطنت کند واستعفاء نموده پس ازچندی از غصّه بمرد (۳۰۱ م.)

هشتم - هرمز دوّم (اَئوهُرْمَزْدْ)

بعد ازپدر بتخت نشست این شاه چون عدالت خواه بود به بسط دادگستری کوشید وبرآبادی ایران خیلی افزود ولی مدّت سلطنت او کوتاه بود زیرا در ۳۱۰ م. در جنگ بااعراب کشته شد توضیح آنکه اعراب بحرین[1] را گرفته ازآنجا بحدود ایران تجاوزمیکردند سکّه‌های اوصورت ملکه را نیز داراست

نهم - آذر نرسی (آذَرْنِرْسِهْ)

بعد از پدر بتخت نشست و چون خیلی بیرحم وسفّاك بود بزرگان نجبا او را معدوم و پسرش را کور کردند (۳۱۰ م.) پس از آن از زن عقدی درخانوادهٔ سلطنت کسی نبود که بر تخت نشیند زیرا هرمز برادر شاه مقتول از محبس فرار کرده به بیزانس رفته بود و چون عادات و اخلاق یونانی داشت بزرگان ایران نخواستند اورا بشاهی انتخاب کنند بنا براین طفلی را که منتظر بودند زن هرمز دوّم بزاید همینکه مؤبد اعلام کرد که پسر خواهد بود شاه دانسته تاج را درخوابگاه ملکه آویختند و چنین صاحب تاج وتخت گردید

دهم - شاپور دوّم (شاهْ پوهْرْ) - بزرگ

مدّت سلطنت شاپور هفتاد سال و بنا براین چند ماه بیش از عمرش بود شاه درسنّ ۱۶ سالگی زمام امور را بدست گرفت تا آنزمان ایران درسیاست خارجه محتاط و روّیه دفاعی نسبت به تجاوزاتیکه به حدود ایران میشد اختیار کرده بود تجاوزات وقتی از طرف بحرین و گاهی از سمت بین‌النّهرین یا شمال وقوع میبافت وخود تیسفون نیزتهدید میشد شاپور نخستین‌کاری که کرد کشتیهائی بخلیج فارس انداخته اعراب بحرین را مخذول ومنکوب نمود نوشته اند که بحکم شاپورشانهٔ اسراء را سوراخ کرده ریسمانی از آن میگذرانیدند و از اینجهت معروف به ذوالاکتاف

(۱) - بحرین ولایتی بود در مشرق شبه جزیرهٔ عربستان در کنار خلیج پارس که حالا الحساء نامند بجزیرهٔ بحرین این اسم را درقرون بعد داده اند

شد ولکن محققین جدید براین عقیده اند که این نسبت دروغ است این لقبرا ازاین جهت به شاپور دادند که شانهٔ او پهن بود وبعدها چون علّت لقب مذکور فراموش شد این روایت را جعل کردند تا جهتی برای آن درست کرده باشند (۱)

جنگ اوّل با روم موقع شاپور بعد ازتسویهٔ کار اعراب مشکل بود زیرا اگر با روم جنگ نمیکرد دچار نا رضامندی ها و اغتشاشات داخلی میگردید و اگر میکرد طرف با امپراطوری مانند قسطنطین میشد و او شخصی بود جدّی و فعّال وبهترین سردار زمان خود برای فهم وقایع لازم است بخاطر آریم که مقارن این زمان مذهب عیسوی مذهب رسمی روم گردید (فرمان ۳۱۳ که موسوم بفرمان میلان است) و قسطنطین که خود این مذهب را پذیرفت طرفدار جدّی ومروّج آن شده ضمناً حمایت مسیحیان مقیم ایران را نیز ازتکالیف خود دانست بدین ترتیب برخصومت ملّی که بین ایرانیها و رومیها در سرآسیای غربی موجود بود خصومت مذهبی نیز افزود از خوشبختی شاپور وقایع طوری پیش آمد که او خود را قادر دید با روم جنگ کند توضیح آنکه قسطنطین ـ حریف بزرگ شاپور ـ فوت کرد و در ارمنستان هم چون تیرداد پادشاه آن مذهب مسیحی را ترویج مینمود اهالی ین مملکت از او متنفّر شدند وبعد از فوت اوجانشینهای او اشخاص لایق نبودند براثراین اوضاع شاپور جنگ را با روم شروع کرد واین جنگها دوازده سال طول کشید بی آنکه نتیجهٔ قطعی برای یکی ازطرفین حاصل گردد (۳۳۸ـ۳۵۰ م .)

در این احوال وقایعی در ایالات شرقی روی داد که شاپور مجبورشد محاصره نصیبین را ترك کرده بدان سمت برود (۳۵۰ م .) واقعه ای که حضور شاپور را در ممالك شرقی ایران اقتضا میکرد هجوم هونها بحدود ایران بود جنگهای شاپور با هونهای وحشی هفت سال طول کشید (۳۵۰ـ۳۵۷ م .) او ازاین جنگها فاتح بیرون آمد واین دفعه که باز متوجّه روم گردید قسمتی ازهونها با گرومبات پادشاه آنها نیز درقشون اوبودند این فتح شاپوربرای حفظ تمدّن ایران خیلی مهمّ بود(۲)

---

(۱) ـ یوستی ـ در اساس فقه اللغه ایرانی

(۲) ـ هون را یونانیها خیونیت مینامیدند ولی درتاریخ معروف به هون هستند اینها برای اروپا بلیّهٔ بزرگی شدند فتنهٔ آنها در اروپا نظیر فتنهٔ مغول در ایران و سایر ممالك بود آتیلا پادشاه آنها میگفته « آنجائیکه اسب من پا مینهد نباید گیاه بروید »

جنگ دوّم با روم (۳۵۹-۳۶۳م.) وقتیکه شاپور باهونها مشغول جنگ بود پادشاه ارمنستان از موقع استفاده کرده بتوسّط امپراطور روم دختر یکی از صاحبمنصبان رومی را ازدواج کرد اینزن رومی ملکه گردید و براثر آن ارمنستان باز از تحت نفوذ ایران خارج شد بعد در حینی که شاپور درسرحدّات شمال شرقی ایران مشغول جنگ بود شنید که امپراطور روم مایل است متارکه مبدّل بصلح محکمی گردد ونامه ای بدین مضمون بامپراطور روم نوشت «شاهنشاه شاپور - برادر آفتاب و ماه - به برادر خود کنستانسیوس قیصر تحیّت و درود میفرستد مصنّفین شما شاهدند که آنچه بین رود استریمون (اِسترومای امروز) و سواحل مقدونی واقع است سابقاً تعلّق باجداد من داشت و اگر بخواهم که تمام این ممالك را واگذار کنید زیاده روی نکرده ام ولیکن روح مسالمت جوئی واعتدال مرا برآن واداشته که باسترداد ارمنستان و بین النّهرین که ازجدّ من بتقلّب گرفته اید اکتفا کنم... وبشما اطّلاع میدهم که اگر سفیر من بی نتیجهٔ مطلوبه مراجعت کرد بعد ازگذشتن زمستان با تمام قوای خود با شما درجنگ خواهم شد» قیصر روم برای جلوگیری از جنگ سفارتی بدربار ایران فرستاد ولیکن نتیجه حاصل نشد و دربهار ۳۶۰م. شاپور جنگ را شروع کرده قلعهٔ محکم آمد را که حالیّه معروف بدیار بکراست با مجاهدات زیاد گرفت بعد بزاءبذ(۱) را تسخیر کرد وکنستانسیوس بواسطهٔ اشتغال بامور داخلی نتوانست کاری کنند وقتیکه یولیان(۲) امپراطور روم شد فوراً نقشهٔ تراژان را راجع بایران تعقیب و در۳۶۳ قشون زیاد در سوریّه جمع کرد شاپور سفیری نزد اوفرستاد وقیصر اورا با خشونت راند چه تجهیزات اومفصّل ولشگرش بصد هزار نفربالغ بود یولیان با اعراب داخل مذاکره شد که سواران آنها راههای ارتباطیّه را حفظ کنند و درمقابل سواره نظام ایران عملیّات نمایند ولی پولی بآنها نداد و گفت امپراطور جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا از این جهت اعراب باطناً با او مخالف شدند با وجود این از جهت قوای کاملی که امپراطور روم داشت با بهره مندی از فرات گذشت وبعضی ازشهرهای بین النّهرین را که ازجمله فیروز

---

(۱) - بزابد را اعراب با زبدی میگفتند و در بین النّهرین علیا واقع بود

(۲) - JULIEN

شاپور بود گرفت بعد کشتیهای رومی که ازحیث عدّه بیکهزار ویکصد فروند میرسید در فرات از راه کانال پادشاهی بدجله گذشت و قشون رومی بطرف چپ رودخانهٔ مزبور عبور کرد در کنار دجله جنگی در دفعهٔ اوّل بین فریقین روی داد توضیح آنکه ساخلو تیسفون با فیلهای جنگی خواست جلو رومیها را بگیرد ولی یولیان بملاحظه فیلها شب بطرف ساحل چپ رود دجله حمله برد و پس از آنکه رومیها مواقع محکمی در طرف چپ رود مزبور گرفتند جنگی روی داد در این جنگ ۱۲ ساعت ایرانیها پافشرده بعد به تیسفون پناه بردند وغنائم زیاد بدست رومیها افتاد در ابتداء یولیان میخواست تیسفون را محاصره کنند ولیکن بعد که آنرا محکم دید منصرف شده امر کرد تمام کشتیهای رومی را دردجله بسوزانند وبطرف کردستان عقب نشست سپاه ایران همینکه بر عقب نشینی رومیها آگاه شد بنای تعقیب را گذارد و رومیها از حیث آذوقه در زحمت افتادند زیرا ایرانیها خطوط ارتباطیّه رومیها را بریده بودند دراینموقع یولیان فهمید که اعراب چه کمك گرانبهائی میتوانستند برومیها بکنند جنگ در دوروز اوّل بی نتیجه بود روزسوّم ایرانیها از جبهه و ازعقب بقشون رومی حمله بردند و درحینی که یولیان از یك نقطه بنقطهٔ دیگر برای فرماندهی میرفت یکی از سپاهیان ایران زوبینی بطرف او پرتاب کرد که کار او را بساخت بعد از فوت یولیان یکی از صاحبمنصبان رومی یُوِیان (۱) بسرداری قشون انتخاب و تمام توجّه او باینکار مصروف شد که قشون رومی را از منطقهٔ حملات لشگر ایران بیرون برد این حملات بقدری پی در پی و شدید بود که سپاهیان رومی یگانه چاره را در گذشتن از دجله بشناو دیده خودشان‌را در دجله انداختند پس ازآن چون قشون ایران ازجنگ با رومیها خسته شده بود شاپور تکلیف صلح کرد و رومیها آنرا با شعف پذیرفتند شرایط صلح چنین بود: اوّل پنج ولایتی که در زمان نرسی بروم واگذار شده بود بایران رد شد دوّم نصیبین برگشت و سنجار نیز سوّم قسمت شرقی بین النّهرین متعلّق بایران گردید چهارم دولت روم اعتراف کرد که ارمنستان خارج ازمنطقهٔ نفوذروم است

---

(۱) - JOVIEN

(۳۶۳ م.) این عهد نامه مقام ارجمندی برای شاپور در تاریخ ذخیره کرده زیرا موورّخین باین عقیده اند که از زمان اسکندر تا اینوقت هیچگاه ایران باین مقام بلند نرسیده بود وشاپور را ازاین جهة وبسبب فتوحات دیگر او کبیر خوانده اند استرداد ولایات واقعه در آنطرف دجله بر رومیها گران آمد بخصوص از دست دادن نصیبین که قلعهٔ محکم رومیها درشرق محسوب میشد این قلعه چنانکه بیاید درجنگهای ایران با رومیها تکیه گاه مهم برای عملیّات جنگی ایرانیها گردید جنگهای شاپور باروم بعد ازچندی بازشروع شد توضیح آنکه (ژُویان) مدّتکمی امپراطور بود بعد ازفوت او والِنْسینْ(۱) امپراطوری روم را به دوقسمت تقسیم کرده قسمت غربی را بخود اختصاص داد و قسمت شرقی را به والِنْس(۲) برادر خود واگذارد چون عهدنامهٔ مذکور را ژُویان بسته وبعلاوه برای روم موهن بود والن سین ظاهراً مفاد آن را رعایت میکرد ولی درمعنی میخواست آن را لغو کند از طرف دیگر شاپور عجله داشت که عهد نامه اجرا شود این بود که در سر ارمنستان و گرجستان باز منازعه و خصومت بین روم و ایران شروع شد و چند سال شاپور و والن سین با هم بی نتیجهٔ قطعی جنگیدند و بالاخره در ۳۷۶ م. طرفین خسته شده راجع به ارمنستان و گرجستان قرار دادند که هیچکدام در امور این دو مملکت دخالت نکرده هر دو را بخود واگذارند شاپور در ۳۷۹ م. بعد از سلطنت متمادی که هفتاد سال طول آن بود درگذشت ویك ایران قوی برای اخلاف خود باقی گذاشت

یازدهم - اردشیر دوّم (اَرْتَخْشَتْرْ)

بعد از برادر بتخت نشست (۳۷۹-۳۸۲ م.) اردشیر شاهی بود سست عنصر ولی نیك فطرت از وقایع سلطنت او این است که تمام عوارض را موقوف کرد و از این جهت موسوم باردشیر خیّر گردید درسال چهارم اورا خلع کردند چه او میخواست ازنفوذ فوق‌العادهٔ نجبا بکاهد

دوازدهم - شاپور سوّم (شاه پور)

بعد از اردشیر شاپور پسر شاپور دوّم بتخت نشست واقعهٔ مهمّ این سلطنت تقسیم ارمنستان است توضیح آنکه رومیها بعد از فوت شاپور بزرگ از سستی اردشیر استفاده کرده یکی از شاهزادگان اشکانی را موسوم به وَرَزْدات(۳) بتخت

(۱) - VALENTIEN (۲) - VALENS (۳) - VARAZDATE

ارمنستان نشاندند این شخص وزیری را که روم معیّن کرده بود کشت برادر او مانوئل (۱) برضدّ پادشاه قیام کرده از اردشیر کمك خواست و او قشونی بکمك وی فرستاد بعد بر اثر این اقدام و وقایع دیگر بین ایران و روم در سر ارمنستان منازعه درگرفت ولیکن این دفعه هر دو دولت خواستار صلح بودند زیرا اردشیر میلی بجنگ نداشت و دولت روم گرفتار مردمانی بود موسوم به گُتْ ها (۲) که بخاك روم شرقی تجاوز کرده بودند (اثر فشار هونها بمردمان اروپائی) بالنّتیجه مذاکراتی که در زمان اردشیر دوّم شروع شده بود خاتمه یافت و طرفین بالاخره تراضی به تقسیم ارمنستان کردند و این مملکت که درمدّت چند قرن دردورهٔ اشکانی و این دوره بین ایران و روم موضوع منازعات و جنگها بود تقسیم شد بدین نحو که قسمت اعظم جزو ایران وقسمت کوچکتر (غربی) جزو امپراطوری روم گردید ولی در هر دو قسمت شاهزادگان اشکانی از طرف ایران و روم بحکومت معیّن شدند (۳۸٤ م.)

سیزدهم ـ بهرام چهارم (وَرَهْ رانْ)

بعد از برادر بتخت نشست (۳۸۸ـ۳۹۹ م.) این شاه بمناسبت اینکه در زمان پدرش والی کرمان بود معروف بکرمانشاه است در زمان او خسرو والی ارمنستان ایران بربهرام یاغی شد توضیح آنکه دولت روم حکومت ارمنستان روم را هم باو داد و بر اثر آن خسرو با تِئودُسْ (۳) امپراطور روم مواضعه کرده از اطاعت ایران خارج گردید بهرام قشونی بارمنستان فرستاد تا او را بایران آورده درقلعهٔ فراموشی حبس کنند (٤) وبرادر اوموسوم به بهرام شاپور بجای اومنصوب گردید بهرام درموقع شورشی که درقشون روی داد کشته شد بعضی تقسیم ارمنستان را مربوط بزمان او دانسته اند و عقیده دارند که این واقعه در ۳۹۰ م. روی داده (۵) دراین زمان تِئودس امپراطوری روم را بدوقسمت تقسیم کرد (۳۹۵ م.)

(۱) ـ MANUEL (۲) ـ GOTHS (۳) ـ THÉODOSE

(٤) ـ قلعه فراموشی در گِلْ گِرْدْ در مشرق شوشتر بود و از آن جهت این نام داشت که اسم محبوسین آن را هیچگاه در حضور شاه نمیبردند (راولین سُنْ)

(۵) ـ نُلْدِکِهْ ـ تتبّعات تاریخی راجع بایران قدیم

قسمت شرقی بروم شرقی یا بیزانس موسوم شد و قسمت غربی بروم غربی - پای تخت اوّلی قسطنطنیّه و مرکز دوّمی روم بود از این ببعد همجوار ایران ساسانی روم شرقی است (۱)

چهاردهم - یزدگرد اوّل (یَزدِکَرْتْ)

پسر شاپور سوّم در ۳۹۹ م. به تخت نشست (۲) در روایات ایرانی این شاه را گناهکار (بزه‌کار) خوانده اند ولیکن مورّخین خارجه گویند که شاهی بود با حسّیّات خوب و جوانمرد و چون میخواست از نفوذ بزرگان بکاهد و به تعصّب مذهبی مغها میدان نمیداد او را گناهکار گفتند در زمان او امپراطور روم شرقی در تحت حمایت یزدگرد در آمد توضیح آنکه آرْکادِیوسْ (۳) امپراطور بیزانس چون نزدیکی مرگ را احساس کرد وولیعهدش تِئودوس در گهواره بود برای اینکه پسرش بی‌مانع برتخت نشیند وامپراطوری شرقی از جنگهای ایران محفوظ بماند در وصیّت نامهٔ خود او را بیزدگرد سپرده خواهش کرد که امپراطوری را حمایت کند یزدگرد همینکه برمفاد وصیّتنامه اطّلاع یافت خواجهٔ دانائی آنتیوخوس نام که نیز خیلی مجرّب بود بقسطنطنیّه فرستاد تا تئودوس را تربیت کند وبسنای بیزانس اعلام کرد که دشمن امپراطور صغیر دشمن شاه است تئودوس دوّم با سرپرستی یزدگرد بزرگ شده برتخت نشست و چنانکه نوشته اند تا یزدگرد زنده بود هیچگاه از فتوّت و جوانمردی خود نسبت به بیزانس نکاست و این دولت از طرف ایران نگرانی نداشت حتّی بعد از اینکه امپراطور سفارتی بدربار حامی خود فرستاده خواست که نسبت بمسیحیان مقیم ایران توّجهی بشود یزدگرد سفیر مزبوررا که از روحانیّین بلند مرتبه بودگرم پذیرفت ورفتار خودرا نسبت بمسیحیان تعدیل کرد راجع بآزادی عیسویان ایران دربنا کردن کلیسیا ها وپرستش مسیح فرمانی داد (۴۰۹ م.) مقارن اینزمان دولت بیزانس سخت درفشار مردمان قوی وتازه نفس شمالی بود این مردمان که ازطوائف مختلفه بودند براثر فشارهونها همواره بقسمت غربی و شرقی روم حمله میکردند چنانکه درسال ۴۱۰ م. شهر روم پایتخت

---

(۱) - لفظ « رومی » که استعمال کرده و میکنند باین اعتبار است

(۲) - نُلْدِکِه او را پسر شاپور دوّم دانسته

(۳) - ARCADIUS

دولت هزارساله روم غربی بدست آلاریك نامی افتاد مورّخین عقیده دارند که در اینزمان یزدگرد بسهولت میتوانست بقیّهٔ بین‌النّهرین و نیز شامات و آسیای صغیر را تصرّف کنند ولیکن صلح طلبی یزدگرد و دوستی که آرکادیوس نسبت باو اظهار میکرد مانع ازجنگ ایران بابیزانس گردید شهریزد را ازبناهای یزدگرد میدانند جهت فوت او معلوم نیست موافق روایت ایرانی در نزدیکی دریاچه‌سو (چشمه سبز نیشابور) از لگد اسب آبی مرد ولیکن بعضی گمان میکنند که از سوء قصدی فوت کرده (٤٢٠ م .) بعد از یزدگرد پسرش شاپور که در ارمنستان حکومت داشت خواست بجای پدر بر تخت نشیند ولی دیری نگذشت که بزرگان نجبا اورا کشته یکی ازخویشان یزدگرد را که خسرو نام داشت بتخت نشاندند

پانزدهم ـ بهرام پنجم (گور)

که در نزد نعمان ملك حیره (۱) در قصر خُوَرْنَقْ تربیت یافته بود به تقویت منذربن نعمان به تخت نشست موافق روایت ایرانی قرار شد نزاع بهرام و خسرو در سر تخت سلطنت باین ترتیب قطع شود که تاج را در میان دو شیر بگذارند و هرکدام از دورقیب که آن را برداشت شاه باشد وبهرام موّفق شد درزمان این شاه مردم صحرا گرد جدیدی بایالات شمال شرقی ایران و باختر هجوم آوردند برای فهم مطلب لازم است بخاطر آریم که در ۱٦۳ ق . م . مردمانی موسوم به یوئه‌چی فشار به سكَ هائی که بین جیحون و سیحون بودند داده آنها را بباختر راندند پس از آن در ۱۳۰ ق . م . باختر را از آنها گرفتند و سك ها بطرف ممالك مجاور باختر ازطرف جنوب متوّجه شدند طایفه ای از یوئه‌چی ها موسوم به کُویشان طوائف دیگریرا در ازمنهٔ بعد مطیع کرده دولتی تشکیل دادند که موسوم بکوشان شد وروميها براي اینکه فشاری بایران وارد آرند با آنها روابطی داشتند مقارن

(۱) ـ حیره شهری بود در یك فرسخی کوفه اسم آن را آرامی میدانند و بمعنی چادر ها است بنای این محل را به بخت النّصر نسبت میدهند در زمان ساسانیان در اینجا ملوك لَخمی سلطنت داشتند و دست نشاندهٔ ایران بودند خسرو پرویز در ٦۰۲ این سلسله را منقرض و حاکمي در آنجا معیّن کرد بعد از اینکه حیره بدست مسلمین افتاد از جهت بنای کوفه تنزّل یافت و قبل ازقرن دهم • . یا چهاردهم هجری بکلّی از میان رفت

این زمان(۴۲۵ م.) باز ازماوراء جیحون مردمی بمملکت کویشان حمله کردند این مردم با یوئه چی ها قرابت داشتند چینی‌ها آنها را (یزا) و رومی‌ها هِفتالیت و مورّخین ایرانی هیاطله نامیده اند تصوّر میکنند که این اسم رومی و ایرانی آنهااز کلمهٔ یِتالیتْ میباشد که بمعنای رئیس است اینهارا هونهای سفید نیز نامیده‌اند هیاطله مردمی بودند خیلی قوی و تازه نفس پیدایش آنها در این طرف جیحون و اشغال باختر وحشتی در شرق تولیدکرده بود (۴۲۵ م.) و ایرانیها از تاخت و تاز آنها در اضطراب بزرگی بودند امّا بهرام برای اینکه حرکت خود را بطرف شمال و شرق ایران پنهان بدارد اوّل متوجّه آذربایجان شد و بعد در نهان شب ها حرکت کرده با سرعت حیرت انگیزی خود را بهیاطله رسانید و در طلیعهٔ صبح جنگی با آنها کرده خاقان آنها را کشت و غنائم زیاد برگرفت بعد هیاطله را تا جیحون تعقیب کرد و از رود مزبور گذشته چنان ضربتی بآنها وارد کرد که تا بهرام سلطنت داشت دیگر بطرف ایران نیامدند تاج خاقان هیاطله که جزو غنائم جنگی بود زینت آذر گشنسپ آتشکدهٔ معروف شهر شیز گردید(۱)

جنگ با روم شرقی چنانکه مورّخین یونانی نوشته اند جهت این جنگ آزار مسیحیان مقیم ایران بود که از تعصّب مغها فرار کرده بممالك بیزانس میرفتند بهرام آنها را استرداد کرد و تئودوس چون میدانست که مورد عقوبت سخت واقع خواهند شد از پس‌دادن آنها دست باز داشت بهرام حکم کرد کارگران رومی را در معادن طلا و نقره ایران حبس واموال آنها را درخاك ایران توقیف کردند بر اثر این اقدام کدورت بالا گرفت و منتهی بجنگ شد مهر نرسی که از نجبای درجهٔ اوّل ایران بود و نسب خود را به ویشتاسب پدر داریوش بزرگ میرساند در نزدیکی نصیبین جنگی با لشکر بیزانس کرد ولی بهره مندی نیافت پس از آن بهرام بکمك نصیبین شتافت و همینکه سردار رومی از قضیّه مطّلع شد تمام اسباب و ادوات محاصره را سوزانیده بخاك روم عقب نشست بهرام تئودو-سیوپولیس را

(۱) ـ شیز همان گنزَكْ است آذربایجان آن زمان دوکرسی داشت : گنزك واردبیل گنزك تخت سلیمان امروزی است

که حالا معروف بارز روم است محاصره کرد(۱) ولی به تسخیر آن موفق نشد سال بعد (۴۲۲ م.) جنگ دوام داشت و اگرچه ایرانیها بهره مندی نداشتند ولی بسرعت جای تلفات را پرمیکردند بالاخره رومیها خسته شده تکلیف صلح کردند و عهدنامه ای برای صدسال منعقد شد یکی از مواد عهد نامه آزادی مذهب عیسوی درایران و مذهب زرتشتی در روم بود برحسب مادّه دیگر دولت روم متعهّد شد سالیانه مبلغی بدولت ایران برای نگاهداشتن ساخلوهای قوی دردربند داریال قفقاز بپردازد تابدین وسیله ازتجاوزات مردمان شمالی بحدود ایران وروم جلوگیری شود مادّه ای که راجع بآزادی مذهب عیسوی بود از جهت ممانعت مغها اجرا نگردید فوت بهرام در ۴۳۸ م. روی داد گویند در شکارگاه در باتلاقی فرورفت او را بهرام گور گفته‌اند زیرا میل مفرطی بشکار این حیوان داشت کتاب هفت گنبد را حکیم نظامی گنجوی بنام این شاه برشتهٔ نظم درآورد شکست فاحشی که بهرام بهیاطله داد برای ایران آن روزی بسیار مهم بود در زمان اینْ شاه چون نجبای ارمنستان نخواستند پسر (بهرام شاپور) پادشاه ارمنستان گردد تعیین یکنفر والی را تقاضا کردند واین مملکت یکی ازایالات ایران گردید موافق روایات ایرانی بهرام بعداز فتح خود نسبت به هیاطله بهند رفت و پادشاه هنددر ازای جلوگیری ازهیاطله که برای آن مملکت هم بسیار خطرناك بودند ایالت سند و مکران راباو واگذارد وبهرام دوازده هزارنفر لوری برای رامشگری و خنیاگری(۲) ازهند بایران آورد صحّت این روایات معلوم نیست ولی میرساند که بین ایران و هند در این زمان روابطی بوده

شانزدهم ـ یزدگرد دوّم (یَزْدْکَرْتْ)

بعد ازپدر بتخت نشست وحملات هیاطله بایالات شمال شرقی درایران باومجال

(۱) ـ اسم این شهر درابتدا (کارین) و بعد ها کالاك بود درنیمهٔ قرن پنجم هجری سلجوقیها ارزن را که در مشرق این شهر واقع بود خراب کرده و سکنهٔ آنرا بکالاك کوچ داده آن را ارزن الرّوم نامیدند بعد ها ارزن الرّوم ارزالرّوم و ارز روم شد بنابر این املاء اسم این شهر ارز روم است

(۲) ـ رامِشْگرْ بمعني سازنده و خُنْیاگر بمعنی مغنّی یا خواننده است

نداد که بزومیها بپردازد دراین آوان مذهب عیسوی در ارمنستان انتشار میبافت و یزدگرد میخواست آنرا در مذهب زرتشتی نگاه دارد تا از ایران جدا نشود امّا خطّی که میسروپ ارمنی اختراع کرده بود (۳۹۷ م.) مبانی ملّی ارامنه را محکم و آنها را بپا فشاری تشویق میکرد وزیر ایران مهرنرسی اعلامیّه ای منتشر واصول مذهب عیسوی را ردّ کرد رؤسای روحانیّین ارامنه ردّی براین ردّنوشتند و بعد ارامنه شوریدند در این موقع یزدگرد از جنگهائی که در مشرق با هیاطله مینمود خلاصی یافته بارمنستان شتافت وجنگ خونینی درآوارائیر درگرفت سردار قشون ارامنه وارْدان مامی کنی کشته شد و رئیس روحانیّین ارامنه با ده نفر از کشیشهای بزرگ اسیر شدند پس از آن آرامش برقرار و آتشکده ها روشن گردید و برگشت مردم بمذهب زرتشتی از اینجا حاصل شد که مذهب عیسوی در میان سواد مردم هنوز ریشه ندوانیده بود ازوقایع سلطنت یزدگرد عهدنامه ایست که با روم شرقی بست و بموجب آن تئودوس متعهّد شد که رومیها استحکاماتی در نزدیکی حدود ایران بنا نکنند و نیز قبول کرد سالیانه مبلغی بپردازد تا دولت ایران یك ساخلو قوی دردربند (قفقازیّه ـ کنار دریای خزر) نگاهداشته نگذارد مردمان شمالی بطرف ایران و روم شرقی تجاوز کنند یزدگرد در جنگهای خود با هیاطله بهره مندی بهرام گور را نداشت ولیکن با وجود این موّفق شد که از تاخت و تازآنها در حدود ایران جلوگیری کنند

هفدهم ـ هرمز سوّم (آئوهُرمَزْدْ)

بعد ازپدر بواسطهٔ اینکه برادر بزرگتر او فیروزدر سیستان ودور ازپایتخت بود بتخت نشست (۴۵۷ م.) فیروزبر اثر این خبر نزد خان هیاطله رفته باکمك او تخت را از برادر گرفت

هیجدهم ـ فیروز اوّل (پیروز)

بعد از برادربه تخت نشست (۴۵۹ م.) درزمان این‌شاه خشکسالی وقحطی بزرگی در ایران روی داد که چند سال طول کشید ولی فیروز مملکت را خوب اداره کرد توضیح آنکه درمالیاتها تخفیف داده غلّه وآذوقه ازخارجه برای اهالی

تهیّه کرد و قرار داد که اغنیاء بضعفاء کمك کنند عید آب ریزگان در این زمان تأسیس شد وبیادگار بارانهائی بود که آمد درزمان این شاه جنگی با بیزانس روی نداد زیرا هر دو دولت گرفتار مردمان تازه نفس شمالی بودند که بممالك آنها حمله میکردند درایران هیاطله ودر روم شرقی هونها ومردمان دیگر

دراینزمان اَرّانیها (آلبانیها) (۱) که ازجنگ بین دو برادر یعنی هرمز وفیروز استفاده کرده ازاطاعت خارج شده بودند مجدّداً به جدّوجهد فیروز مطیع ایران گشتند

جنگهای هیاطله فیروز بعد از فراغت از گرفتاریهای اوّلی عازم نواحی شرقی ایران گردید تا با هیاطله جنگ کند ولی بهره مندی نداشت توضیح آنکه موافق روایات ایرانی پادشاه هیاطله که بعض مورّخین او را آخْشُنوازْ و برخی خُشْنُوازْ نامیده اند بصلح راضی شد بشرط اینکه شاه ایران دختر خود را باو بدهد فیروز پذیرفت ولی بجای دختر خود کنیزکی برای او فرستاد خشنواز حیله را دریافت و ازشاه ایران خواست که عدّه‌ای صاحبمنصب ایرانی برای تعلیم قشون او وجنگی که در پیش دارد بفرستد فیروز سیصد نفر صاحبمنصب فرستاد وخشنواز بعضی را کشته و مابقی را ناقص کرده نزد فیروز پس فرستاد وپیغام داد که این اقدام جواب حیله ایست که شاه کرده این بود که جنگ دوّم هیاطله بافیروز شروع گردید واین دفعه فیروز از طرف گرگان حمله برده گرفتار شد توضیح آنکه موافق روایات ایرانی که طبری ذکر کرده خشنواز او را باحیله به درّه ای کشانید که مخرج نداشت و پس از آنکه فیروز با قشون خود وارد درّهٔ مزبورشد مدخل آنرا گرفت دراین حال فیروزچاره ای جز افتتاح مذاکرات صلح نداشت خشنواز بصلح ابدی راضی شد بشرط اینکه شاه ایران در پیش او بخاك افتد برای فیروز پذیرفتن این شرط خیلی گران بود ولی چون چاره نداشت پذیرفت و مؤبدی برای تسلّی باو گفت که این حرکت شاه در معنی برای پرستش آفتاب است فیروز از رفتار توهین آمیز

---

(۱) ـ اینها از آریانهای ایرانی بوده وبین رود کورا ودریای خزر ودربند و آرَس سکنی داشتند اروپائیها این مردم را آلبانیان نیز نامیده اند و بنا بر این لازم است توضیح شود که این مردم را نباید مخلوط کرد با آلبانیهای شبه‌جزیره‌بالخان (بالکان) یامردم ارناؤدستان آنها از آریانهای ایرانی نیستند بلکه شعبهٔ مستقلّی از شاخهٔ هند و اروپائی میباشند

خشنواز بالاخره بستوه آمده تصمیم گرفت ازاین دام بیرون جهد وچون درعهدنامه مقرّر شده و فیروز قسم خورده بود که از ستونی تجاوز نکند بحکم شاه آن ستون را کنده درپیشاپیش سپاه حرکت دادند وبدین ترتیب فیروزباقشون زیاد وپانصد فیل عازم بلخ شد ولی هیاطله راه را بر او گرفته بسپاهیان فیروز گفتند که اگر جنگ کنند قسمیکه شاه ایران خورده ازمنار تجاوز نکند آنها را خواهد گرفت از این جهت نیمی از سپاهیان فیروز از او جدا شدند و او با نصف دیگر شروع بجنگ نمود وبا سپاه خود در خندقی که خشنواز درسر راه لشگر اوکنده وروی آنرا پوشیده بودافتاد وهمگی تلف شدند (۴۸۳ م.) شرح واقعه متناقض وبیشتر بداستان گوئی شبیه است مثلاً اگر فیروز در درّه ای محصور بود چگونه میتوانست پانصد زنجیر فیل تهیّه کنند و اگر فیلها با او بودند چه شد که خشنواز آنها را بعد از محصورشدن فیروز نگرفت ودیگر اینکه اگر مدخل درّه را قشون خشنواز گرفته بود و درّهٔ مزبور مخرجی نداشت بچه سان فیروز توانست بطرف بلخ رود مسئله ستون و غیره هم افسانه بنظر میآید حقیقت امربایدچنین باشد که فیروز ازگرگان حمله بهیاطله کرده و موفّق نشده بعد خواسته عقب بنشیند درصحرای بی آب وعلف آخال کنونی راه را گم کرده بعد درمحلّی محصور گردیده و درحین جنگ کشته شده قضیّهٔ فرستادن کنیزکی برای خشنواز بجای دختر فیروز نباید صحیح باشد و ازاین جهت این روایت را جعل کرده اند که برایرانیان مزاوجت خان هیاطله وحشی با دختر شاه ایران گران میآمده فیروز دیواری در گرگان از دریای خزر در امتداد شمالی رود گرگان کشیده که درمقابل هیاطله سدّی باشد خرابه های آن حالا موسوم بسدّ اسکندراست درسلطنت فیروز ارمنستان شوریده ساهاك نامی را بپادشاهی برگزید جهت این شورش تعصّب مذهبی مأمورین ایران و ضدّیت آنها با مذهب عیسوی بود گرجیها هم بارامنه ملحق شدند ولیکن زرمهر سردار ایرانی درغیاب فیروز بخرج خود قشون بارمنستان کشیده وباساهاك جنگ کرده اورا کشت شورش موقّتاً خوابید ولیکن اوضاع حقیقی این مملکت خوب نبود

نوزدهم ـ بلاش (وَلگاش)

بعد از برادر بتخت نشست (۴۸۳ـ۴۸۷) این شاه سوخرا حاکم سیستان

را مأمور کرد که با خشنواز داخل مذاکره شده قرار صلحی بدهد حاکم مذکور برای اینکه در مذاکرات کامیاب باشد لشکری جمع کرده پس از آن در مذاکره شد خشنواز راضی گردید که اسراء و غنائمیکه از سپاه فیروز برده بود با فیروز دخت دختر فیروز و زنهای او ردّ وبا ایران صلح کند بشرط اینکه ایران سالیانه مبلغی بپردازد دربار ایران این پیشنهاد را پذیرفت بعضی از مورّخین عقیده دارند که درمدّت دوسال این مبلغ داده میشد بلاش پس از استرداد اسراء متوجهٔ امور ارمنستان گردید و واهان سردار ارامنه از شاه در خواست کرد که آزادی مذهب عیسوی در ارمنستان اعلان شود در ابتداء بلاش راضی نمیشد ولی دراین احوال بلاش گرفتار جنگ خانگی گردید توضیح آنکه برادر اوزارن مدّعی تخت سلطنت شد و واهان با تمام قوای خود بکمك شاه شتافت این بود که بلاش بعد از فراغت از این جنگ خواهش واهان را پذیرفت ومذهب عیسوی در ارمنستان وگرجستان رسمی شد پس از آن این دو مملکت باطناً با ایران همراه شدند

بیستم - قباد اوّل (کَواتْ)

قباد پسر فیروز بود در زمان سلطنت بلاش خواست تخت را ازاو بستاند ولی موّفق نشد و فرار کرده نزد خشنواز رفت خان هیاطله پذیرائی شایانی از او کرد وبعد ازسه سال قشونی برای او تهیّه نمود که بابلاش جنگ کند ولیکن دراین احوال بلاش مرد (۴۸۷ م.) ونجبای ایران قباد را پذیرفتند این شاه از ۴۸۷ تا ۵۳۱ م. دو دفعه سلطنت کرد وقایع مهمّ زمان او چنین است: در ابتداء قباد بطرف خزرها متوّجه شد اینها مردمی بودند از نژاد اصفر که در سواحل غربی دریای خزرسکنی گزیده بصحرا گردی وتاخت وتاز درممالك همجوار اشتغال داشتند و غالباً بطرف وادی رود کورا (کوروش قدیم) که برود اَرَسْ میریزد میآمدند قباد با آنها جنگ کرده غلبه یافت وعدّهٔ زیادی از آنها کشته غنایم بیشمار برگرفت

پیدایش مَزْدَكْ - خلع قباد و بازگشت او بسلطنت مزدك پسر بامداد از اهل نیشابور بود (بعضی مزدك را از محلّی دانسته اند که خرابه های آن حالا معروف بتخت جمشید است) این شخص مذهبی آورد که شرح آن در جای خود

بیاید و نتیجه اش این بود که باید اموال و زنها اشتراکی باشند قباد برای اینکه از نفوذ نجبا و روحانیّین بکاهد درابتدا مذهب او را پذیرفت پس از آن وجاهت او در میان مردم زائل شد و بر اثر آن نجبا و روحانیّین اجتماع کرده او را خلع و جاماسب برادر او را بر تخت نشاندند در ابتدا خشم مردم باندازه ای بود که قتل او را میخواستند ولیکن جاماسب مردم را از این خیال منصرف و او را در قلعهٔ فراموشی حبس کرد (۱) قباد بهمدستی زنش از محبس فرار کرده نزد هیاطله رفت بعد بکمك او بایران برگشت و چون جاماسب مقاومتی نکرد دوباره بر تخت نشست (۵۰۱ م.) و این دفعه با مزدك رسماً همراهی ننمود بعضی نوشته اند که باطناً باو معتقد بوده ولی رفتار او بعد از چندی این نسبت را تکذیب میکند

جنگ با بیزانْسْ قباد درازای همراهی هیاطله متعهّد شده بود مبلغ زیادی بدهد ولی درخزانه وجه کافی نبود دراین موقع بخاطر قباد آمد که موافق عهدنامهٔ آخری که برای شصت سال بین یزدگرد دوّم و تئودوس امپراطور بیزانس منعقد شده دولت روم شرقی میبایست سالیانه مبلغی برای نگاهداشتن ساخلو قوی در دربند بپردازد و در زمان صلح نداده لذا مطالبه اقساط را نموده و آناسْتاسْ(۲) امپراطور بیزانس معتذر شد که چون ایران درموقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق را زائل داشته بر اثر این جواب جنگ بین دولتین شروع شد قباد برای اینکه مجالی بدشمن برای تجهیزات ندهد باسرعت حیرت‌آوری داخل ارمنستان روم گردید و ارز روم را محاصره کرده گرفت پس از آن آمِدْ (دیار بکر) را نیز تسخیر کرد بعد باقشون بیزانس مصاف داده آن را شکست داد ونزدیك بود صلحی با شرایط سنگین بر رومیها تحمیل کند که خبر تاخت و تاز هیاطله در شمال شرق ایران رسید و مجبور شد بدان سمت عزیمت کند رومیها همینکه از گرفتاری او مطّلع شدند آمِدْ و نصیبین را محاصره کردند بالاخره سفیری از طرف قباد رومیها را ملاقات و متارکه ای بمدّت هفت سال منعقد کرد و دولت بیزانس مبلغی بایران داده آمِدْ را پس گرفت (۳) در ۵۰۶ م. دولت روم شرقی قبول کرد که سالیانه

---

(۱) - راجع باین قلعه بذیل صفحه ۱۶۵ رجوع شود (۲) - ANASTASE

(۳) - مبلغی که بایران دادند هزار لیبرای طلا بود و لیبرا تقریباً ۶۵ مثقال کنونی وزن داشت

مبلغی بدولت ایران برای نگاهداری ساخلو قوی دردربند های قفقاز بپردازد بعد قباد به هیاطله پرداخت ودر مدّت ده‌سال با آنها جنگیده کاملاً فاتح گردید بنحوی که از این ببعد دیگر خطری از طرف آنها بایران متوجّه نشد (۵۰۳ ـ ۵۱۳ م .)

جنگ دوّم با بیزانس قباد پس از اینکه از جنگ هیاطله فراغت یافت باز متوجّه روم شرقی گردید توضیح آنکه در این زمان گرجستان بر ایران شورید و جهت طغیان از اینجا بود که قباد سیاست سابق دربار ایران را راجع به تعقیب عیسویها پیروی و آزادی این مذهب را که در زمان بهرام گور داده شده بود نسخ نمود و بر اثر این سیاست گرگین پادشاه گرجستان بروم ملتجی شد قبل از آن رومیها از اشتغال قباد بجنگ هیاطله استفاده کرده قلاعی در حدود ایران ساخته بودند (از جمله شهر دارا در نزدیکی نصیبین بود) شاه اعتراض کرد ولی امپراطور جواب مساعدی نداد و بعد یوسْتَنْ (۱) با هونهائیکه در شمال قفقاز سکنی داشتند برضدّ ایران اتّحاد نمود ولازیکا را هم بطرف خود جلب کرد (قسمت غربی گرجستان امروزی درکنار دریای سیاه به لازیکا موسوم بود) قشون ایران داخل گرجستان و لازیکا شده این صفحات را اشغال کرد ورومیها هم بارمنستان ایران آمدند ولی نه در اینجا موفّق شدند و نه در بین النّهرین دو سال بعد باز جنگی روی داد و بی‌لیزار (۲) سردار نامی بیزانس شکست خورد یوسْتی نیَنْ (۳) درنتیجهٔ این احوال دو هزار نفر بر قشون رومی افزود و از مردمان شمالی موسوم به (ماساژت) ها قشون داوطلب گرفته مهیّای جنگ جدیدی گردید سردار ایرانی فیروز مهران به دارا رفت و در حوالی آن جنگی بین فریقین روی داد تیر اندازان ایرانی مهارت خودرا نشان دادند ووقتیکه تیرهایشان تمام‌شد جنگ تن بتن بارومیها نموده میمنه و میسرهٔ رومی را مغلوب کردند ولیکن درهردو دفعه ماساژتهای تازه نفس بکمك رومیها آمدند و ایرانیها عقب نشستند ولی تلفات رومیها بقدری بود که بی‌لیزار ایرانیها را تعقیب نکرد این جنگ با وجود اینکه ظاهراً به بهره مندی رومیها تمام شد اهمیّت زیاد داشت زیرا ثابت کرد که قشون بیزانس نسبت بسابق ضعیف شده

(۱) - JUSTIN (۲) - BILISARE (۳) - JUSTINIEN

و اگر ماساژتها نبودند حتماً شکست میخورد ونمود که ایرانیها در فنّ جنگ نسبت بسابق خیلی ترقّی کرده‌اند از این جهت پافشاری و اطاعت نظامی ایرانیها باعث تعجّب بی‌لیزار سردار نامی بیزانس گردید در ۵۳۱ م . باز قشون ایران عازم سوریّه گردید و بی‌لیزار با لشکری که ازطوایف رومی و غیر رومی مرکّب بود راه را بر ایرانیها گرفت ودر نتیجه جنگی درکالّینیکوس (۱) روی داد که قشون رومی شکست خورد ولی ایرانیها نتیجه ای از این جنگ نگرفتند زیرا بزودی خبر فوت قباد رسید و قشون ایران بطرف دجله حرکت کرد خلاصه آنکه جنگهای قباد با روم شرقی نتیجه ای نداد و بنا بر این طرفین باوضاع قبل ازجنگ باقی ماندند کلّیّةً باید گفت که جنگهای ایران باروم یابعکس از زمان قباد به بعد دو دولت قوی را که صاحب اختیار عالم آن روز بودند ضعیف کرده زمینهٔ فتوحات اعراب را مهیّا نمود

مَزْدَکیها در اواخر سلطنت قباد مزدکیها کنکاشی نمودند که شاه را مجبور نمایند از سلطنت استعفا کرده آن را بیکی از پسر هایش کیوس نام(۲) تفویض کنند چه او وعده‌داده بود که مذهب مزدك را رسمی نماید قباد درابتداء روی خوشی‌نشان داد و پس‌از آن که آنها را اغفال نمود بدستیاری پسرش خسرو (انوشیروان بعد) مزدکیان را بجشنی طلبید و بجز مزدك که فرار کرد همگی کشته شدند (۵۲۹ م .) قباد درسنّ ۸۲ سالگی درگذشت گرویدن او بمزدك از راه سیاست و برای کاستن از نفوذ نجباء و روحانیّین بود بعد که قباد بمقصود خود رسید بقلع آنها پرداخت نوشته اند که هیچیك از شاهان ساسانی بقدر او شهر در ایران بنا نکرد از جمله کازرون است درفارس وگنجه درقفقازیّه ممیّزی املاك برای تغییرمالیاتها ورفع تعدّی وظلم مأمورین‌دولتی نیز درزمان اوشروع شد و انوشیروان آن‌را بانجام‌رسانید

بیست و یکم ـ خسرو اوّل انوشیروان عادل ـ (خُسْراوْ اَنُوشَکْرَبانْ)

طبری گوید وقتیکه قباد فرار کرده نزد هیاطله رفت دختر دهقانی را در نیشابور گرفت و از او خسرو متوّلد شد قباد او را خیلی دوست میداشت زیرا توّلد او

---

(۱) ـ CALLINICUS

(۲) ـ مورّخین خارجه اسم او را (فثاسُوارْسا) نوشته اند و محقّقین گمان میکنند که تصحیف پَشْخُوار شاه و لقب است پشخوار کوهی است ازجبال البرز بین ساری و دامغان

با فوت بلاش و بر طرف شدن جنگ خانگی تصادف کرد و او این تصادف را بفال نیك گرفت چون قباد پسران دیگری داشت که از خسرو بتخت سلطنت نزدیکتر بودند در اواخر عمر خود بدین فکر افتاد که چنانکه امپراطور روم آرکادیوس پسر خود (تئودوس) را به یزدگرد اوّل سپرد او هم خسرو را به یوستن امپراطورروم بسپارد تا بعد از فوت او با همراهی قیصر بر تخت نشیند با این قصد اقدامی کرد ولی امپراطور جواب ردّ داد جهت معلوم است: ممکن بود برای روم در آتیه مواقع استفاده پیش آید و او مجبور گردد که سیاست را فدای درست قولی خود نماید چنانکه یزدگرد در چنین موقعی واقع شد امر بدین حال بود تا قباد فوت کرد و در سر تخت بین خسرو و کیوس و جام برادران او منازعه در گرفت ولیکن از جهت همراهی مِهبود که وزیر بود وسرعت اقدامات خسرو دیهیم واورنگ شاهی نصیب او گشت کارهای مهمّ خسرو را باید بدو قسمت تقسیم کرد

سیاست داخله در این قسمت تمام حواس خسرو در بادی امر باین امر متوجّه بود که ایران را ازحال انقلاب افکار بیرون آورده بحال طبیعی برگرداند زیرا مذهب مزدك بحدّی در ممالك ایران سرایت کرده و طرفدار یافته بود که حتّی درارمنستان مسیحی هم مردم بدوفرقهٔ مزدکی وغیر مزدکی تقسیم شده درمنازعه بودند خسرو دو نوع اقدام را لازم دید: برانداختن مزدك و مزدکیان ورفع جهاتی که موجب پیشرفت این مذهب شده بود بنا براین با یکدست بقلع و قمع قائد و پیروان این مذهب پرداخت و با دست دیگر اصلاحات مهمّی کرد مزدك چون در زمان قباد فرار کرد سالم مانده بود ولی حالا بحکم خسرو دستگیر و با عدّهٔ زیادی از پیروان خود بقتل رسید پس ازآن خسرو باصلاحات پرداخته تعدیل مالیاتهارا مقدّم داشت وبراثر ممیّزی هائیکه بجدّ وجهد او انجام یافت تکلیف مالیات بده معلوم و بار او سبکتر گردید کیفیّات این مطلب درجای خود بیاید ثانیاً قضاتی بولایات فرستادتا بعرایض مردم رسیدگی و از تعدّیات مأمورین دولتی جلوگیری کنند ثالثاً برای سرعت اجرای احکام و جلوگیری از نفوذ متنفّذین ایران را بچهار قسمت تقسیم کرده برای هریك فرمانفرمائی با اختیارات فوق‌العاده معیّن نمود هریك ازقسمتها

را پاذ کُس (۱) وفرمانفرما را پاذگس‌بان مینامیدند رابعاً قشون چریکی درزمان او مبدّل بقشون دائمی شد و برای سپاهیان و صاحبمنصبان حقوق و جیره مقرّر گردید علاوه براین اقدامات شاه بشخصه بامور قضائی رسیدگی میکرد واحکامی که میداد بسرعت در تمام بلاد ایران اجراء میشد پس از اصلاح امور لشکری وکشوری خسرو بمعارف پرداخت چنانکه درجای خود بیاید راجع بامنیّت مملکت علاوه بر جنگهائیکه خسرو با مردمان صحراگرد مانند هیاطله و خزر ها وغیره کرد و آنها را از حدود ایران براند قلاع و سدّ های متعدّد برای جلوگیری از تاخت و تاز آنها ساخت مانند سدّ دربند (۲) در قفقازیّه و قلاع گرگان و اترك و غیره از کارهای خسرو یکی هم توجّه مخصوصی است که نسبت بزراعت وصنایع و تجارت داشت : برای پیشرفت زراعت زمین و تخم و حیوانات اهلی بزارعین داد و برای ازدیاد سکنه امر کرد هرمرد تأهّل اختیار کنند گدا وول گرد راامجازات نمود و راه‌هائی برای رونق تجارت بساخت ومسافرین خارجه را بامهربانی پذیرفت چون اینکار های خسرو آرامش ایران و رفاه مردم را تأمین کرد او را آنوشه - روان خواندند (۳)

سیاست خارجه وقتی که خسرو بتخت نشست اوضاع مقتضی هیچگونه خصومتی باروم شرقی نبود چه خسرو بخوبی میدانست که باید بدواً باصلاحات داخله پرداخته مملکت را بحال طبیعی برگرداند یوستی نینْ امپراطور بیزانس هم چون بامور ایطالیا وافریقا مشغول بود وسردارنامی او بی‌لیزار پیشرفتهای بزرگی داشت هیچ نمیخواست در مشرق با ایران طرف شود بنا بر این دولتین عهدنامه ای بشرایط ذیل بستند :

۱ - دولت بیزانس باید سالیانه مبلغی بدولت ایران بپردازد و دولت ایرانهم یك ساخلو قوی دردربند وجاهای دیگر قفقاز نگاه بدارد (۴) (دولت روم ازگنجاندن چنین ماده ای در عهد نامه ها احتراز داشت چه تأدیهٔ مبلغی را همه ساله بایران

(۱) - PADHGOS

(۲) - سدّ دربند را در دورهٔ اسلامی باب الابواب گفته اند

(۳) - یعنی روحش شاد باد

(٤) - این مبلغ یازده هزار لیبرای طلا بود و لیبرا ۳۲۵ گرام یا تقریباً ٦٥ مثقال وزن داشت

یکنوع باجی تصوّر میکرد) ۲ ـ هرقدر ازولایت لازیکا قبل از جنگ قباد باروم شرقی درتصرّف طرفین بود من بعد هم بهمان حال باقی خواهدماند (گرجستان غربی امروزی را چنین مینامیدند و در زمان قدیم آنرا کلشید میگفتند) ۳ ـ رومیها میتوانند شهر دارا را تصرّف کنند ولیکن آنجا را نباید مرکز قوای خود در بین النّهرین قرار دهند ٤ ـ ایران و بیزانس با هم متّحد خواهند بود (۵۳۲ م .) یوستی نین بعد ازاین صلح بجهانگیری در ایطالیا وافریقا پرداخت وبواسطهٔ سردار نامی خود بی لیزار فتوحات درخشان کرد از بهره مندیهای روم خسرو دراندیشه شد زیرا قوی شدن بیزانس را برای ایران خطرناك میپنداشت دربادی امر خسرو میخواست تعویضاتی از یوستی نین بخواهد ولیکن بزودی از این خیال منصرف گردید زیرا بدین ترتیب مقصود اصلی او که ممانعت از قوی گشتن بیزانس بود حاصل نمیشد این بود که بجنگ تصمیم کرد

جنگ اوّل با بیزانس برای جنگ بهانه‌ای لازم بود که بزودی بدست خسرو آمد توضیح آنکه بین دوملك عرب حارث ابن جبله و مُنذَر بن نعمان منازعه روی داد اوّلی ملك غسّان وتحت الحمایهٔ روم شرقی بود(۱) ودوّمی که درحیره سلطنت داشت از ملوك لخمی ودست نشاندهٔ ایران یوستی نین در منازعهٔ آنها داخل شده بدون رجوع بدولت ایران خود را حکم قرار داد انوشیروان که در پی بهانه بود از این قضیّه استفاده کرده با لشگری جرّار از دجله گذشته به بین النّهرین تاخت و بعد بی‌درنگ ازفرات گذشته بطرف شامات رفت وانطاکیّه را که عروس شهرهای آسیای غربی بود بتصرّف در آورده غنایم زیاد برگرفت دولت بیزانس که درجاهای دیگر مشغول جنگ و این ضربتها برای او ناگهانی بود مضطرب گردید پس از آن مذاکرات صلح از طرف رومیها شروع شد و انوشیروان که بمقصود خود رسیده بود پیشنهاد آن را پذیرفت شرایط صلح چنین بود : اوّلاً دولت بیزانس پنجهزار لیبرای طلا (سیصد و بیست و پنجهزار مثقال طلا) برای غرامت جنگ بپردازد ثانیاً مبلغ پانصد لیبرای طلا سالیانه برای نگاهداری قوای ساخلوی در دربند های

(۱) ـ غسّان در بادیه های عربستان شمالی نزدیك سوریّه واقع بود

قفقازیّه بایران تأدیه کند (٥٤٠ م .) این صلح هم دوامی نداشت و در سر لازیکا باز جنگ شروع شد چنانکه بیاید نوشته اند شهر انطاکیّه بقدری پسند خاطر انوشیروان شد که در نزدیکی تیسفون (مداین) بتوسّط یونانیها شهری مشابه آن ساخت که معروف به (به ازاندیوخسرو) گردید(۱)

جنگ در سر لازیکا ازجهت همجواری ایران و بیزانس با لازیکا نفوذ هردو در اینجا کاملاً احساس میشد و روم در شهر پترا (۲) (در کنار دریای سیاه) حاکمی معیّن کرده بود در این زمان حاکم آنجا انحصار تجارت را اعلام کرد و پادشاه لازیکا که ازاین اقدام ناراضی بود از ایران کمك طلبید انوشیروان این موقع را مغتنم شمرد که حدود ایران را بدریای سیاه برساند و درآنجا بحریّه ای تأسیس و قسطنطنیّه را در مواقع ازوم تهدید کند این بود که فوراً قشونی برداشته وارد لازیکا شد و شهر پترا را محاصره کرده گرفت هرچند این ولایت به تصرّف ایران درآمد ولیکن رفتار ایرانیهای زرتشتی با اهالی عیسوی ضدّیتی بین آنها ایجاد کرده به مقاصد انوشیروان صدمه زد پس از چندسال جنگ چون طرفین خسته شده بودند وانوشیروان درجاهای دیگر کار های مهمتری داشت قراری راجع بمتارکهٔ پنجساله داده شد و این متارکه در ٥٦٢ م . بشرایط ذیل مبدّل بصلح پنجاه ساله گردید :

۱ ـ دولت ایران لازیکارا تخلیه کرده بروم وا میگذارد ودولت روم متعهّد میشود که در ازای این اقدام در مدّت پنجاه سال سالی سی هزار سکّهٔ طلا بدولت ایران بپردازد (۳)

۲ ـ مسیحیان ایران درمذهب خود آزاد خواهند بود ولیکن حقّ تبلیغ نخواهند داشت ۳ ـ دولت ایران ساخلوی در دربند قفقازیّه نگاه خواهد داشت

جنگ با هیاطله انوشیروان از صلح خود با بیزانس استفاده کرده بمملکت هونهای سفید قشون کشید و برای اطمینان از پیشرفت خود قبلاً با ترکها بر ضدّ آنها متّحد شد کیفیّات این جنگ را نمیدانیم همینقدر معلوم است که در حین جنگ

---

(۱) ـ یعنی شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است

(۲) ـ باطوم حالیّه را (پترا) مینامیدند

(۳) ـ طبري تأديهٔ سالیانه این وجه را باج تصوّر کرده

پادشاه هیاطله معدوم و این مملکت بین ایران و خاقان ترکها تقسیم شد بدین سان که جیحون را سر حدّ شمال شرقی ایران و باختر و طخارستان (در مشرق باختر) و زابلستان و رُخج را طرفین جزو ایران شناختند (تقریباً در حدود ۵۵۷ م.) بعضی عقیده دارند که مستملکات ایران در هند که بواسطهٔ فشار هونها موقتاً از تصرّف ایران خارج شده بود در این زمان برگشت و بنا بر این سند و پنجاب را جزو ممالك ایران این زمان میدانند برای تأمین این عهد نامه انوشیروان دختر خاقان ترك را گرفت چون در دفعهٔ اولی اسمی از ترکها برده میشود لازم است توضیح شود که ترکها تیره ای از هونها بودند و این تیره که موسوم به (آسنا) بود از فشار امپراطور چین در ۴۳۳ م. کوچیده بطرف مغرب رفت و در ازمنهٔ بعد بدو قسمت تقسیم شد قسمت شرقی در اراضی واقعهٔ بین مغولستان و کوه های اورال سکنی گزید و قسمت غربی صفحاتی را اشغال کرد که بین کوههای آلتای و سیحون واقع بود کلمهٔ ترك از کوهی است که شبیه بکلاه خود است و کلاهخودرا در زبان ترکی دورْك(۱) میگفتند پادشاه این قوم لقب خاقانی داشت و اوّلین خاقان ترکها تومن(۲) نامی بود که درحدود ۵۳۳ م. فوت کرد خاقان ترکها را که معاصر انوشیروان بود مُکانْ خان(۳) مینامیدند

جنگ با خزرها مقارن این زمان انوشیروان به خزرها نیز پرداخت چه اینها هم در ولایات سرحدّی ایران مرتکب قتل و غارت میشدند جنگ با آنها نیز به بهره مندی ایرانیها خاتمه یافت برای ترس و رعب آنها انوشیروان هزاران نفر از این مردم بکشت و غنائم زیاد از آنها برگرفت

دست نشاندگی یمن درزمان انوشیروان سیفْ بن یَزَنْ یکی از شاهزادگان خاندان حِمْیَرْ که دریمن سلطنت داشت بدربار ایران پناهنده شده برای استرداد تاج و تخت از دست رفته از انوشیروان استمداد کرد توضیح آنکه در اوایل قرن ششم میلادی حبشیها که مسیحی بودند یمن را تصرّف کردند وسردار حبشی ابَرَهَه که فتوحاتی کرده بود حکومت خودرا دراینجا محکم کرد وکلیسیا هائی درصنعا ساخت

(۱) _ DURK (۲) _ TUMEN (۳) _ MOKAN KHAN

چون امپراطور روم از این اوضاع خوشنود شد و او را تقویت کرد انوشیروان پناهنده شدن شاهزادهٔ مزبوررا مغتنم دانسته وَهرزْ نامی را با قشونی برای تصرّف یمن فرستاد و این سردار از خلیج پارس تا یمن با بهره مندی پیشرفت و حبشیها را ازآن مملکت براند (۵۷۰ م.)(۱) پس از آن بدستور انوشیروان سیف به‌تخت نشست ولی چون عدّهٔ زیادی‌از جبشی ها کشت روزی که در میان غلامان حبشی خود بود اورا کشتند پس از آن حمیرتابع ایران بود تا زمانی که جزو ممالك‌اسلامی گردید وَهرزْ وسپاهیان ایرانی در آنجا مانده بااهالی مخلوط شدند چنانکه اعراب دورهٔ اسلامی آنها را اَبناء مینامیدند

جنگ با ترکها ترکها پس ازآنکه قسمتی ازمملکت هیاطله بتصرّف آنها درآمد قوی شدند ودیزابول (۲) خاقان ترکها سفیری بدربارایران فرستاد تا عهد اتّحادی فیمابین منعقدکنند انوشیروان ازاین‌اقدام اوسخت دلتنگ شدوچندی بعد سفیرترك مرد (تصوّر میکنند که انوشیروان او را زهر داده) براثر این قضیّه خاقان ترکها غضبناك گردیده سفیری به بیزانس فرستاد و سفیری نیز از قسطنطنیّه نزد خاقان رفت (۵۶۹ م.) و ضمناً ترکها بنای تاخت و تاز را در حدود ایران گذاردند ولیکن همینکه سپاه‌ایران بطرف‌ترکستان حرکت کرد عقب‌نشستند بعد چون دیزابول دید که در میدان‌جنگ نمیتواند با ایران طرف شود باز سفیری نزد قیصر فرستاده دولت روم شرقی را تحریك‌کرد که معاهدهٔ خود را با ایران نقض‌کنند (۵۷۱ م.) تحریکات خاقان ترکستان در دربار روم مؤثّر شد زیرا زمینه حاضر بود توضیح آنکه امپراطور بیزانس یوستن دوّم‌ازفتوحات انوشیروان در اطراف ایران سخت نگران شده بود و میترسید که قوی شدن ایران موازنه را بهم بزنند و دیگر اینکه انوشیروان در این زمان ۷۰ سال داشت و قیصر گمان میکرد که شاه ازجهت پیری فرماندهی را خود بعهده نخواهد گرفت ولذا عمر جنگ کوتاه خواهد بودبنابراین معاهدهٔ ۵۶۲ را شکست و قشون رومی نصیبین را محاصره کرد (میل دولت روم

---

(۱) ـ راجع بتاریخ این واقعه بین محقّقین اختلافی هست چنانکه بعضی تاریخ آن را ۵۷۶ م. نوشته اند

(۲) ـ DIZABUL

رابداشتن تمام ارمنستان ونیز گرجستان میتوان یکی ازجهات این جنگ دانست)

جنگ سوّم باینزانس (۵۷۲-۵۷۹ م.) شاه همینکه ازنقض معاهده ومحاصرهٔ نصیبین آگاه شد برخلاف انتظار امپراطور روم خود بشخصه فرماندهی را بعهده گرفت وبا سرعت شگفت آوری ازدجله گذشته بکمك نصیبین شتافت بعد لشکرروم را از آنجا رانده تا دارا پیش رفت و این شهر را محاصره کرد درهمانوقت یکستون طیّار (۱) مرکّب از ششهزار نفر سوار زبده بسرداری آذرمهان بسوریّه حمله برد این ستون اطراف انطاکیّه را آتش زده و شهرآپامآ راخراب کرده برگشت وباردوی ایران درزیر قلعهٔ دارا ملحق شد (۵۷۲ م.) بعد بزودی قلعهٔ دارا بتصرّف لشگر ایران در آمد توضیح آنکه علاوه بر آلات و ادوات محاصره که انوشیروان برای تصرّف آن بکار برد آب شهر را بر گرداند و قلعه مجبور شد تسلیم شود سقوط دارا اثرعجیبی درعالم آنروزی کرد زیرا این شهرقلعهٔ محکم رومیها درشرق بود وتسخیر آن محال بنظرمیآمد بر اثر این فتح یوستن دیگر نتوانست سلطنت کند واستعفاء کرده جای خود را به کُنْت تیبِریوسْ (۲) داد و در اینموقع فهمید که شیر پیر هنوز قوی و خطرناك بود. قیصر جدید پس از اینکه بتخت نشست چاره را دراین دید که بمدّت یکسال با انوشیروان قرار داد متارکه منعقد کند این متارکه را بمبلغ چهل و پنجهزار سکّهٔ طلا خرید و مشغول جمع آوری لشکری ازمردمان تازه نفس و قوی سواحل رود رَنْ (۳) و دانوب (٤) گردید ولی بعد ازانقضای مدّت متارکه باز جرئت نکرد جنگ را شروع کند و در نتیجه برای سه سال دیگر قرار داد متارکه را تجدید کرد و متعهّد شد که سالی سی هزار سکّهٔ طلا بایران بپردازد پس از آن انوشیروان بارمنستان ایران رفته آنرا مطیع کرد وبعد بارمنستان روم داخل شده در آنجا از کورْسْ (۵) سَکائی که با عدّهٔ زیادی از سَكَ ها در خدمت قیصر روم بود یك شکست جزئی خورد ولی بزودی این شکست را جبران کرد توضیح

(۱) - طیّار در اینجا باستعاره استعمال شده و مقصود از آن سواره نظام سبك اسلحه است که بسرعت از جائی بجائی حرکت میکند درعهد قدیم این نوع سواره نظام که دور از اردوی اصلی عملیّات میکرد برای تاخت و تاز و تولید وحشت در اهالی و مجبور نمودن دشمن به تقسیم قوا تهیّه میشد

(۲) - CONTE TIBÉRIUS (۳) - RHIN (٤) - DANUBE (۵) - KURS

آنکه شبانه با مشعل های افروخته باردوی روم حمله برده آنرا شکست داد و پس از آن برای گذراندن زمستان بایران بر گشت در ۵۷۶ م. قشون رومی شکست فاحشی از انوشیروان خورد ودرسالهای بعد ایران وروم با هم میجنگیدند بی اینکه نتیجهٔ قطعی برای طرفی حاصل شود پس از آن انوشیروان که مورد حملهٔ قشون روم واقع شده بود برای تهیّهٔ لوازم جنگ از دجله بشتاب گذشته به تیسفون وارد شد و بزودی در گذشت (۱)

خصال انوشیروان مورّخین شرقی انوشیروان را بزرگترین شاه ایران قدیم دانسته اند جهت آن معلوم است: شاهانی مانند کوروش و داریوش بزرگ از خاطر ها فراموش شده بودند ولی حالا که معرفت باوضاع واحوال ایران قدیم بیشتر است نمیتوان انوشیروان را دارای اینمقام دانست امّا دراینکه او بزرگترین شاه سلسلهٔ ساسانی بود تردیدی نیست کلیّةً چنانکه تاریخ نشان میدهد نادر است که شخصی صفات سرداری را با خصایص مملکت داری جمع کرده باشد ولي دربارهٔ انوشیروان نیز میتوان گفت که این صفات وخصائص در اوجمع بوده: این شاهی است عادل و سخت ـ جنگی و مدیر ـ سردار وسائس چنانکه از کار های او که در این فصل ذکر شده و درفصل دیگر بیاید این صفات او هویدا است در زمان او سلسلهٔ ساسانی باوج عظمت خود رسید: امپراطور های روم شکستها خوردند و غرامتها دادند ـ دولت هیاطله از صفحهٔ روزگار نابود شد ـ خزر های وحشی گوشمالی دیدند ـ ترکهای آنطرف جیحون بجای خود نشستند ـ حبشیها یمن را وداع کردند و این مملکت دست نشاندهٔ ایران گردید از طرف دیگر اصلاحات او در امور داخلی روحی جدید بکالبد ایران دمید و ایرانی برای مرتبهٔ اولی با علوم یونانی آشناشد این نکته نیزجالب توّجه است که انوشیروان آخرین ستاره‌ای بود که در افق ایران باستان درخشید چه ایران ساسانی بعد از افول آن بواسطهٔ خبطهای جانشینهای او وجهات دیگر با سرعت روبه انحطاط رفت ودیری نگذشت

(۱) ـ ازمنابع رومی معلوم است که دولت روم راضی‌شده بود ازارمنستان ایران وتمام گرجستان صرف نظر نموده عهد صلحی منعقد نماید ولی ازجهت فوت انوشیروان مذاکرات بی‌نتیجه مانده

که دولت اردشیر پاپکان منقرض وازبرای ایران تاریخ جدیدی شروع شد بنابراین انوشیروان عادل آخرین شاهی است که عظمت ایرانی باستانی را در شخص خود مجسّم کرده (۱) موافق روایات ایرانی شخصی که بانوشیروان دراصلاحات مملکتی کمکهای گران بها کرد بوزرجمهر (بزرگ‌مهر) نام داشت این شخص درابتداء معلّم هرمز پسرانوشیروان بود وچون شاه دانائی ولیاقتش را دید اورا بوزارت برگزید در باب عقل و کفایت این وزیر حکایتهای زیاد گفته ونوشته اند که دراین مختصر نگنجد گویند بوزرجمهر در زمان خسرو پرویز بامر او بقتل رسید (۲)

بیست و دوّم ـ هرمز چهارم (آهورَمَزْد) هرمز بعد از پدر بتخت نشست (۵۷۹ م.) جنگهائیکه با بیزانس در زمان انوشیروان شروع شده بود تعقیب شد ولی برای هیچ یك از طرفین نتیجهٔ قطعی نبخشید زیرا هر دوطرف بداشتن دارا اهمیّت زیاد میدادند در ۵۸۸ م. زمانیکه قشون ایران با رومیها در جنك بود خبر تاخت و تاز ترکها در حدود ایران رسید توضیح آنکه چون خاقان ترکستان رنجیدگی مردم را از هرمز و اشتغال قشون ایرانرا بجنك دید خواست از موقع استفاده کند موقع هرمز مشکل بود ولیکن سردار نامی ایران بهرام چوبین (رئیس خانوادهٔ مهران) با سپاهیان کم ولی زبده بطرف ترکستان شتافت وسخت با خان بزرگ جنگیده او را بکشت پس از آن در جنگ دیگر پسر خان بزرگ را اسیر کرد و غنائم زیاد بر گرفت نوشته اند که ۲۵۶ شتر برای حمل طلا و جواهراتی که بدست آمده بود لازم شد دراین جنگ خاقان ترکستان فیلها و شیرهای جنگی بکار برده بود ولیکن از تیر های تیر اندازان ایرانی آنها برگشته بجای قشون ترك افتادند و از اضطرابی که در قشون خصم روی داد سردار ایرانی استفاده کرده شکستی فاحش بترکها داد چنانکه پذیرفتند سالیانه باجی بایران بپردازند (۵۸۸ م.)

---

(۱) ـ دارمِسْ تِتِرْ گوید : انوشیروان درمیان اشخاص ایرانی یکی ازگیرنده ترین قیافه ها است این یکنوع فری دریك کبیر ایران است .... شاید انوشیروان ازحیث دها (ژنی) پائین تراز فردریك باشد ولی بالاخره او در تاریخ تمدّن آثاری از خود گذارده که نافع است و دوامش بیشتر : ایران فردوسی را از او دارد ـ ما لافون تن و اروپا شطرنج را

(۲) ـ موافق منابع شرقی بزرگ مهر وزیرانوشیروان بود ولیکن متتبّعین اروپائی نتوانسته اند در این باب عقیدهٔ قطعی اظهارکنند زیرا برای آنها معلوم نیست که او شخص تاریخی باشد

هرمز بعد از شکست ترکها از فتح بهرام نگران شده اورا بجنگ رومیها در لازیکا فرستاد در اینجا بهرام شکست خورد ولی هرمز بجای اینکه کمك برساند از شکست او خوشنود شده برای او دوك دان و جامهٔ زنان فرستاد سپاهیان ایران از این رفتار هرمز نسبت بسردار خود خشمناك گشته و با لشکر ایران که دربین النّهرین میجنگید اتّفاق کرده بطرف تیسفون رفتند تا انتقام از هرمز بکشند او سپاهی برای جلوگیری فرستاد و آنهم بیاغیها ملحق شد وقتیکه این خبر بپایتخت رسید مردم شوریدند و او فرار کرده بدست بیستام (ویستاخم) که با او خویشی داشت افتاد و کشته شد (۵۹۰ م.) در بارهٔ هرمز چهارم باید گفت که در روایات برله وعلیه او چیزهائی گفته شده باین معنی که او را سفّاك ودرهمان حال عدالت گستر دانسته اند بنا بر این بعض محقّقین عقیده دارند که این شاه میخواسته از نفوذ بزرگان بکاهد و میدان بتعصّب مُغها ندهد و همین شدّت عمل باعث شده که او را سفّاك گفته اند مثلاً نوشته اند: مُغها از او خواستند که مسیحیان را آزار نماید و او با استهزاء پیشنهاد آنان را ردکرده گفت « چنانکه تخت شاهی ما بردو پایه قرار نگیرد و دو پایهٔ دیگر نیز لازم است همچنان حکومت ما استوار نگردد اگر مسیحیان و پیروان مذاهب دیگر را برنجانیم و دشمن خود کنیم دست از آزار آنان بردارید وکارهای نیکو کنید تا آنها کارهای خوب شمارا دیده بشما بگروند(۱) »

بیست وسوّم ــ خسرو دوّم معروف بپرویز ـ (خُسْراوْاَپَرْویز) خسرو بعد از پدر بتخت نشست ونامه ای ببهرام چوبین نوشته اورا بدربار خود احضار و بلند ترین مقام دولتی را باو وعده کرد بهرام جواب داد که خسرو باید نزد اورفته عفو خود را بخواهد خسرو باز در صدد استمالت بر آمد و نتیجه نگرفت بالاخره قشونی برداشته بقصد او رفت وشکست خورده فرارکرد بعد از دجله عبور کرده به سیرْسِزیوم(۲) (کرکوك) که تابع بیزانس بود درآمد و رومیها با احترام او را پذیرفته دستور ازقسطنطنیّه خواستند مُریس(۳) قیصر بیزانس حاضر شدخسرو

(۱) ـ نلدکه گوید این سخن چقدر باید باعث شرمساری مسیحیانی گردد که پیروان مذاهب دیگر را تعقیب میکردند

(۲) ـ CIRCESIUM

(۳) ـ MAURICE

را پسر خود دانسته حمایت نماید تا بتخت ایران بر گردد باین شرط که او در ازای چنین همراهی ارمنستان ایران را با شهر دارا بدولت بیزانس وا گذارد پس از آن خسرو با قشون رومی عازم ایران گردید امّا بهرام چوبین بعد از شکست خسرو وارد تیسفون شده بتخت نشسته بود ولی وقتی که خبر آمدن خسرو با قشون رومی شیوع یافت مقام او سست گردید در سنهٔ ۵۹۱ م . خسرو از دجله گذشت و در جنگی که بین قشون رومی وآذربایجانی ازیکطرف وسپاه بهرام ازطرف دیگر روی‌داد او شکست خورده فرار کرد و نزد خاقان ترکستان رفت خسرو بعد از این فتح به تیسفون وارد شده بتخت نشست وبعد قشون رومی را باهدایای فراوان مرخص کرد واشخاصیرا که باعث خلع وکشته شدن پدرش شده بودندگرفت وبکشت عدم بهره مندی بهرام از اینجهة بود که بیشتر بزرگان و سران سپاه با او نبودند چه عقیده داشتند که فقط ساسانیان میتوانند بجای هخامنشیها بنشینند

جنگهای خسرو پرویز با بیزانس این جنگها از ۶۰۳ تا ۶۲۷ م . بطول انجامید وکیفیّات آن‌چنین است درسلطنت مُریس روابط دودربار کاملاً صمیمانه بود ولی در ۶۰۳ م . مریس را کشتند و پسر او بایران آمده به خسرو پرویز پناهنده شد واوبپاس حقوق امپراطور مقتول فُکاس (۱) را بامپراطوری نشناخت وبر اثر آن جنك بین دولتین درگرفت خسرو بالشکری جرّار به بین النّهرین تاخته با بهره مندی پیشرفت و شهردارا را محاصره کرده بعد از سه ماه گرفت بعد آمِد (دیار بکر) وادِس و حرّان و سایر استحکامات رومی را تسخیر کرد پس از آن قشون‌ایران از فرات گذشته تا نزدیکی بیروت کنونی تاخت از طرف دیگر اردوی دیگر ایران ازطرف ارمنستان حمله به کاپادوکیّه برده فریکیّه و دو ولایت دیگر آسیای صغیر را غارت کرد و در آسیای صغیر بقدری پیشرفت که اهالی قسطنطنیّه مضطرب شدند اوضاع دولت بیزانس دراینزمان‌قرین هرج ومرج بود : فُکاس نتوانست درمقابل‌فتوحات خسروکاری کندوفشار ایرانیهاباعث وحشت واضطراب در ممالك روم شرقی شده بحرانی تولید کرد بر اثراین وقایع هراکلیوس که در

(۱) _ PHOCAS

تاریخ ایران معروف به هرقل است از افریقا با کشتیهائی به قسطنطنیّه آمد و با همراهی مردم زمام امور را بدست گرفت خسرو بجهانگیری خود ادامه داد و در ۶۱۱ بشامات تاخته انطاکیّه ودمشق را گرفت پس ازآن بکمك ۲۶ هزار یهودی بیت المقدس را بتصرّف آورده صلیب حضرت عیسی را بایران فرستاد این فتوحات پی درپی خسرو اثر غریبی درعالم آن روز کرد بخصوص تصرّف بیت المقدس وآوردن صلیب که در انظار عالم مسیحی چیزی مقدّس تر از آن نبود خسرو باین فتوحات اکتفانکرده شهر َبراز ْ یکی‌از سرداران نامی‌ایران رابا قشونی بطرف مصر فرستاد و او از کویری که بین شامات و مصر حائل است گذشته باسکندریّه که شهر نامی تجارتی آن زمان بود درآمد (۶۱۶ م .) این فتح سردار ایران باز اثر عجیبی‌در عالم آن روز کرد زیرا از قرونی قبل‌مصر ازتصرّف ایران خارج شده بود وشاهان ساسانی‌همواره میخواستند حدود ایران رابحدود زمان هخامنشیها برسانندازطرف دیگر شاهین سردار نامی‌دیگر ایران از کاپادوکیّه گذشته ولایات آسیای صغیر را یك بیك گرفت و به کا ْلسدُن ْ (۱) که نزدیکی قسطنطنیّه است رسید در اینجا هرقل با سردار ایرانی ملاقاتی کرده بصلاح دید او سفیری نزد خسرو پرویز برای مذاکرات صلح فرستاد ولی‌مذاکرات بجائی‌نرسید زیرا فتوحات خسرو اورا مغرور و متکبّر کرده بود : خسرو نه فقط برای مذاکرات صلح حاضر نشد بلکه سفیر را در محبس انداخته به قتل تهدیدش کرد که چرا هرقل را در غل وزنجیر به پیشگاه اونیاورده پس‌ازآن کالسدن‌بزودی‌تسخیرشدوایران تقریباً بحدودزمان هخامنشیها رسید (۶۱۷ م .) اوضاع بیزانس دراین وقت بسیار بد بود : چه ارمنستان روم و شهر ها و قلاع رومی در بین النّهرین و تمام ممالك آسیای صغیر وسوریّه وفلسطین ومصر جزو ایران گشته وخود قسطنطنیّه نیز از طرف ایران و (آوار) ها تهدید میشد اینها مردمی بودند که از طرف شمال بروم شرقی فشار داده میخواستند از راه خشکی این پایتخت معظم را تصرّف کنند اوضاع بیزانس دراین زمان بقدری بد بود که هرقل در ابتداء میخواست از پایتخت فرار کرده به قرطاجنه رود و با

(۱) - CHALCÉDOINE

این مقصود خزانهٔ روم را از قسطنطنیّه حمل کرد (۱) ولی روحانیّون و مردم مانع شدند و بالاخره اوراضی شد بماند وخزائن ونفائس کلیسیاها بمصرف تهیّهٔ اردوهای نظامی برسد

جنگهای هِرَقْل هرقل باقشون خود در ۶۲۲ م. ازبوغاز هِلِسْپُنْتْ (داردانل کنونی) گذشت و در ایسّوس (۲) به خشکی در آمد در نزدیکی ارمنستان جنگی بین او وشهرَبراز روی داد که بفتح رومیها خاتمه یافت وپس ازآن هرقل به قسطنطنیّه مراجعت کرد در سال بعد با مردمان شمالی مانند خزر ها و غیره همدست شده از طرف لازیکا بطرف ایران قشون کشید و خسرو با لشکری مرکّب از چهل هزار نفر سپاهی به شیز (واقع در آذربایجان) شتافته باردو های خود دستور داد که نیز بطرف دشمن بشتابند ولیکن قبل از اجتماع اردوهای ایران هرقل جنگ کرده فاتح شد و پس از آن بغارت شهر های ایران پرداخته آتشکده ها را خراب کرد (از جمله آتشکده آذرگشناسپ بود) در سال بعد خسرو خواست حمله باَرّان برده قوای هرقل را درهم شکنند وبسه اردوی خود امر کرد بدانطرف بشتابند ولی هرقل پیشدستی کرده بارمنستان وارد شد وقبل ازاینکه اردوهای ایران بهم ملحق شوند با هریك جداگانه جنگیده فاتح گردید

محاصرهٔ قُسطنطنیّه خسرو پرویز که از فتوحات قیصر روم مضطرب شده بود خواست یك ضربت قطعی برومیها وارد آرد و با این مقصود آخرین جدّ خود را بکار برده دو اردوی بزرگ تشکیل داد یك اردو در تحت سرداری شاهین مأمور شد قسطنطنیّه را محاصره کرده وبا آوار ها متّحد شده آن را بگیرد و اردوی دیگر برضدّ هرقل عملیّات کند (۶۲۶ م.) هرقل قوائی برای محافظت قسطنطنیّه گذاشته خود بطرف لازیکا روانه گشت واز آنجا به تفلیس حمله برد ولی موفّق نشد ساخلو قسطنطنیّه با شاهین جنگ کرد واز جهت تند بادی که مخالف قشون ایران وزیده خاك را بروی سپاه ایران میزد موفّق شد آن را عقب نشانده شهر کالسدُن

(۱) - این خزانه بدست سردار خسرو پرویز افتاد و موسوم به گنج باد آورد شد
(۲) - این همان محلّی است که میدان جنگ اسکندر با داریوش بود

را پس بگیرد شاهین بعد از این جنگ از این جهت که مورد غضب خسرو واقع شده بود ازغصه بمرد وآوار ها هم حمله به قسطنطنیه کردند ولی موفق بتسخیر آن نشدند زیرا ایرانیها نتوانستند بآنها کمک کنند جهة موفق نشدن ایران در این جنگها فقدان بحریه بود وبعکس هرقل در تمام جنگهای مذکور از تسلط بیزانس بر دریا ها استفاده میکرد

جنگ دَسْتْگِرْدْ در ۶۲۷ م. هرقل قصد دستگرد را کرد این محل تقریباً دربیست فرسخی تیسفون واقع واقامتگاه خسرو بود درنزدیکی نینوای قدیم جنگی بین فریقین روی داد و در این جنگ اگر چه سردار ایرانی کشته شد ولی لشکر ایران پا فشرد تا بالاخره به سنگر های خود عقب نشست و پس از رسیدن کمك بطرف کانال بُرازْ رود رفته و آن را سنگر خود قرار داده برای جنگ حاضر شد ولیکن در این احوال خسرو متوحش شده قشون ایران را رها و خود فرار کرد با وجود این لشکر پافشرد تا قواء ایران بهم پیوست و دویست فیل جنگی بقشون ایران رسید پس از آن هرقل چون پافشاری قشون ایران را دید نقشهٔ اولی خود را که تعقیب خسرو و محاصرهٔ تیسفون بود تغییر داده به گَنْزَك رفت

خلع وقتل خسرو پرویز شکست خسرو در دستگرد ومخصوصاً فراراو باعث هیجان نجباء و مردم در تیسفون شد رفتار بد خسرو با شهر براز و توهینی که به نعش شاهین کرده بود بر تنفر مردم افزود نوشته اند که خسرو تمام سرداران خود را از اینجهت که فاتح نشده بودند بکشت ومیخواست شهر براز را هم بقتل برساند و حال آنکه شهر براز و شاهین از جهت فتوحات سابقشان خیلی محبوب القلوب بودند بر اثر این تنفر خسرو را از سلطنت خلع کرده و درمحبس تاریك انداخته بعد از چندی کشتند (۶۲۸ م.) شیرویه (قباد زمان بعد) در این قضیه دست داشت زیرا خسرو میخواست مردان شاه پسر کوچك خود را که از شیرین ــ زن سریانی او ــ بود ولیعهد کند دشمنان خسرو بقدری نسبت باو کینه میورزیدند که درمحبس مهرداد پسر اورا در پیش چشم او سربریدند ازوقایع مهمهٔ سلطنت خسرو یکی طغیان آب فرات و دجله است که بین النهرین را مبدل به باتلاقهائی

کرد و دیگر طاعونی است که مردم زیاد بکشت

خصائل خسرو پرویز خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین شاه ساسانی است از قصور عالی و حرم سرا و تجمّلات دربار او حکایتها مانده و ادباء و شعرای دوره های اسلامی در این باب داستانها گفته یا سروده اند خزانه ها و گنجها و تجمّلات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته عدّهٔ زنان این شاه را مورّخین سه هزار نوشته اند و علاوه بر آنها چند هزار کنیزك برای سرودن و نواختن جزو حرمسرای او بودند (۱) از اینجا میتوان فهمید که مخارج دربار ایران درآنزمان چه بود و اگر درنظر آریم که خسرو پرویز درمحبس برای دفاع از خود میگفته که موجودی خزانهٔ ایران را چهار برابر کرده و مخارج جنگهای ۲۵ ساله اورا با بیزانس برآن علاوه کنیم بآسانی میتوان دریافت که چه تحمیلاتی درزمان او بمردم ایران میشد جنگهای اوبا روم قوای ایران را تحلیل برد : خسرو در سالهای اوّل جنگ فتوحات نمایان کرد و این بهره مندیها از جهت ورزیدگی لشگر ایران در زمان شاهان قبل واصلاحات انوشیروان درامور لشگری ولیاقت شهربراز و شاهین - دو سردار نامی ایران آنزمان - بود براثر این فتوحات موقعی رسید که پرویز میتوانست منّتی بر هرقل نهاده پیشنهاد او را راجع بصلح بپذیرد وعهدی بسته ایران را بحدود طبیعیآنکه دریای سیاه ورودفرات بود برساند (یعنی لازیکا و بقیّهٔ ارمنستان و بین‌النّهرین را بایران ضمیمه نماید) ولی خسرو از جهة غرور و خود پسندی نخواست این نکته را درك کند و قوای خود را بیهوده در ممالکی صرف کرد که حفظ آن برای ایران آنزمان از جهت فقدان بحریّهٔ قوی مشکل بود و باین نتیجه رسیدکه وقتیکه هرقل ازطرف شمال به ایران حمله آورد قشون ورزیدهٔ سابق بواسطهٔ جنگهای متمادی ازمیان رفته‌وسرداران نامی اویکی از حق نا شناسی خسرو از غصّه مرده و دیگری آزرده خاطر و دلسرد شده بود خسرو پرویز شاهی بوده ضعیف‌النّفس ـ خود پسند ـ ستمکار ـ شهوت ران وحق

---

(۱) - تاریخ طبری - بعضی ازمورّخین عدّهٔ زنان حرم سرای او را از ده الی دوازده هزارنفر نوشته اند نامی ترین زنهای او یکی مریم دختر مریس قیصر بیزانس و دیگری شیرین سریانی بود که بعد از خسرو چون قباد دوّم میخواست او را ازدواج کند خود را کشت

ناشناس سلطنت او تماماً بجنگ گذشت وجنگهای او نه فقط چیزی بایران نداد بلکه آنرا بی اندازه ضعیف کرده با سرعت حیرت آوری بطرف انقراض برد

بیست و چهارم ــ قباد دوّم ـ (کَواتْ)

بعد از خلع پدر بتخت نشست اسم او شیرویه بود و بعد از جلوس به قباد معروف شد ازکارهای او صلح با بیزانس است : ایران وروم شرقی هردو ازجنگهای متمادی فرسوده بودند از این جهت همینکه قباد تکلیف صلح کرد هرقل پذیرفت و عهد صلح را باین شرایط بستند ۱ ــ طرفین آنچه خاك از همدیگر گرفته اند مسترددارند واسراء را رد کنند ۲ ــ صلیب‌مسیح را که ایرانیهااز بیت‌المقدس آورده‌بودندپس بدهنداستردادصلیب‌باعث جشنهادر روم‌شرقی گردید (۶۲۹م.)(۱) قباد پس از این کار بامور داخله پرداخته عوارضی را که خسرو پرویز میگرفت موقوف داشت و محبوسین را رها و باشخاصی که از طرف پرویز اجحاف و تعدّی شده بود مهربانی کرد ولی بزودی معلوم شد که این اقدامات او از نیکی فطرت نبوده بلکه میخواسته مقام خود را محکم کند زیرا دیری نگذشت که تمام‌برادران خود را بکشت وخود نیز از طاعونی‌که درایران‌شیوع یافته بود درگذشت مدّت سلطنت او را دو سال و چند ماه دانسته اند

بیست و پنجم ـ اردشیر سوّم (اَرْتَخِشْتَر)

بعد از قباد پسر او اردشیر که طفل هفت ساله بود شاه شد شهر براز که در زمان قباداطاعت‌اوامر او را نمیکرد چنانکه آسیای صغیرو سوریّه ومصر رابرومیها مسترد نداشته بود در اینموقع بخیال تصرّف تخت سلطنت افتاد و برای اینکه هرقل را با خود همراه کنند پذیرفت که ممالك مزبوره را برومیها مسترد دارد و مبلغی‌هم بپردازد هرقل اتّحاد و وصلتهائی با او نمود و بعد ازآن شهر براز تخت را تصرّف کرد ولی بیش از دو ماه نتوانست آن رانگاهدارد توضیح آنکه خسرو پسر قباددر خراسان بر او خروج کرد و بر اثر آن سربازان شهر براز بر او شوریدند ودیری

---

(۱) ـ روز استرداد صلیب را که ۱۴ سپتامبر بوده هنوز هم عید میگیرند و معروف به عید EXALTATION DECROIX است

نگذشت که بدست آنها کشته شد در این دو ماه دو واقعهٔ مهم روی داد: آسیای صغیر و مصر و سوریّه را تخلیه وبه بیزانس ردّ نمودند و خزرها بر ارمنستان استیلا یافتند (۶۲۹ م.)

بیست و ششم تا سی و چهارم - زمان هرج و مرج

بعد از شهر براز خسرو سوّم نوهٔ هرمز چهارم و بعد از او جوان شیر پسر خسرو پرویز بتخت نشستند پس‌از آنها پوراندخت دختر خسرو پرویز را به تخت نشاندند (۱) و او چون دید از انحطاط ایران و شکستهای لشگر آن نمیتواند مانع شود بعد از یکسال و پنجماه استعفا داد بعد گشناسب بَرْدَه‌ْ برادر خسرو سوّم بتخت نشست و پس از آن آزرمیدخت دختر خسرو پرویز و خواهر پوراندخت چندی ملکه ایران بود وبدست رستم فرّخ هرمز والی خراسان خلع شدپس‌از آن درظرف چهارسال دوازده نفر بتخت نشسته پس ازچندی خلع یا کشته شدند محقّقین اسامی اشخاصی را که بعد از آزرمیدخت به تخت نشستند چنین ذکرکرده اند: هرمز پنجم (۶۳۱ م.) خسرو چهارم (۶۳۱ م.) فیروز دوّم (۶۳۱ م.) خسرو پنجم (۶۳۱ م.) یزدگرد سوّم (۶۳۲ م.) دونفر اوّلی نوهٔ خسروپرویز ودونفر دوّمی نوهٔ انوشیروان بودند ازوقایع زمان این سلطنتها راجع بسیاست خارجه صلح قطعی است‌که پوراندخت باهرقل‌کرد ونصیبین برای ایران بماند

سی و پنجم -- یزدگرد سوّم -- (یَزْدْکَرْت)

در ۶۳۲ به تخت نشست نسب او درست معلوم نیست طبری گوید که پدرش شهریار (نوهٔ‌خسروپرویز) بود ومادرش‌زنگی وچون کسی را از خانوادهٔ‌سلطنت نیافتند ناچار او را به تخت نشاندند دراینوقت تمام آثار انقراض پدیدار و بااینحال یزدگرد جوان و بی تجربه بود و کسی هم از خاندان سلطنت بواسطهٔ کشتار قباد نبود تا بوی کمك کنند

نهضت عرب بطرف ایران

مقدّمه چنانکه درضمن تاریخ عیلام گفته شد شبه جزیرهٔ عربستان از عهدبسیار قدیم‌دفعه ای در هرچند قرن مردمانی ازخود بیرون داده که ممالك مجاور را گرفته و دولتهائی‌تشکیل‌داده اند مانند مردمان سامی نژادکه‌در عهد بسیار قدیم‌بمملکت سومریها و اکّدیها هجوم آورده دولتهائی در رأس خلیج فارس و در بین النّهرین تأسیس کردند و کلدانیها که بعدازآنها به بین‌النّهرین آمدند و آرامیها که درقرن

(۱) - بعضی پوراندخت نوشته اند باید پُوْرانْدُخْتْ نوشت و او مجهول است یعنی مثل واو (دُوْرانْ) خوانده میشود

سیزدهم ببابل و آسور حمله برده بعد بشامات رفتند بعد از آنها نوبت باعراب رسید اینها هم از دیر زمانی بطرف سوریّه و کلدهٔ قدیم و بین النّهرین متوجّه شده دولت های کوچکی در عربستان شمالی مجاور سوریّه و فرات تشکیل کرده بودند (مانند حیره و غسّان و غیره) ودر کلدهٔ قدیم وبین النّهرین هم محلهای عرب نشین زیاد بود ولی نهضت واقعی وبزرگ اعراب بخارج شبه جزیرهٔ عربستان بعد ازطلوع اسلام یعنی از ربع دوّم قرن هفتم میلادی شروع شد مسلمین دراین نهضت بزرگ خود با دو دولت نامی آن زمان مواجه شدند دودولتی که دو آقای دنیای آن روزی بودند (۱) یکی امپراطوری روم و دیگری شاهنشاهی ایران دراین ممالك زمینه برای فتوحات مسلمین مهیّابود چه هردو ازجهت جنگهای متواتر متمادی بایکدیگر رمقی نداشتند امّا اعراب مردمانی بودند تازه نفس ومعتاد به سختیها و مشقّتهای صحرا گردی در کویر عربستان و دارای مذهبی که اصول برابری و برادری رابین آنها ایجاد و از خود گذشتگی وفداکاری را باعلی درجه تشویق مینمود چه اجر کشتن وکشته شدن را بهشت برین قرارمیداد باصرف نظر ازغنائم وذخائر بیشمار که در صورت فتح از خزانهٔ این دولتهای قدیم بتصرّف فاتحین درمیآمد براثراین وضع نهضت عرب کاری کرد که سابقه نداشت : شاهنشاهی ساسانیان واژگون ـ امپراطوری بیزانس تقریباً تمام مستملکات خود را در آسیا و افریقا فاقد شد و مسلمین دولتی تشکیل کردند که از ماوراء سیحون تا جبل طارق وسعت آن بود دراینجا سئوالی پیش میآید که ایرانیهای آن زمان در چه احوال میزیسته اند ؟ در چند کلمه میتوان آن را توصیف کرد ایران این زمان درست فاقد تمام چیزهائی بود که مزایای مسلمین محسوب میشد زیرا آنچه در ایران آن زمان دیده میشود اینست : ۱ ـ هرج و مرج عقاید از جهت تشتّتات مذهبی چنانکه در فصل دوّم این باب بیاید ۲ ـ هرج و مرج سیاسی و نفوذ فوق العادهٔ نجباء وروحانیّین و فقدان شاه مجرّب و قوی الاراده که زمام امور را بدست گرفته اصلاحاتی نماید بهترین دلیل این وضع تغییر دوازده شاه است در مدّت چهار سال (٦٢٨ ـ ٦٣٢ م.)

(۱) - فری ذریخ زارّه صنایع ایران قدیم

۳ ـ فرسودگی و خرابی قشون از جنگهای بیهوده خسرو پرویز ٤ ـ فقر و پریشانی مردم از دادن مالیاتها و عوارض سنگین و سرباز وسوار که خسرو پرویز برای ادامهٔ جنگها لازم داشت ٥ ـ بالنّتیجه کثرت ظلم وجور ـ انحطاط زراعت وتجارت و صنایع

جنگ ذوقار اگرچه معمول است که جنگ اوّل اعراب را باایران مقارن این زمان جنگ قادسیّه میدانند ولیکن هرگاه نتایج جنگ را در نظر گیریم جنگ اوّل آنها با ایرانیها جنگ ذوقار بود کیفیّات این جنگ این است خسرو پرویز در زمان قشون کشی بروم شنید که نعمان ملك حیره دختر زیبائی دارد و خواست او را ازدواج کند ولی نعمان ازجهت دسیسه ای که شده بود راضی نشد خسرو در غضب شده خواست سپاهی برای تنبیه او بفرستد نعمان همینکه از قضیّه آگاه شد نزد طایفهٔ شیبانی رفته دارائی خود را برئیس آن سپرد ونزد خسرو آمد که پوزش بخواهد ولی خسرو نپذیرفت و او را بکشت پس ازآن خسرو از رئیس شیبانیها خواست که تمام اموال نعمان را تسلیم کند و او امتناع کرد خسرو قشونی مرکّب از ایرانی و عرب بعدّهٔ چهل هزار نفر حرکت داد تا امر او را اجراء نمایند بین قشون ایران و اعراب چند دفعه جنگ شد و بالاخره در جنگ ذوقار اعرابی که در قشون ایران بودند فرار کردند و سپاهیان ایرانی شکست خورده معدوم‌شدند این جنگ اگرچه کوچك بود ولی اثرات مهمّ داشت چه اعراب دانستند که با حملات بی باکانه میتوان قشون منظّم‌ایران را درهم شکست (تاریخ این جنگ را نُلد که بین ٦۰٤ و ٦۱۰ دانسته)

جنگ زنجیر(۱) در ۱۲هجری (٦۳۳ م.) خالد ولید سردار نامی مسلمین بطرف شمال عزیمت کرده وارد نقطه ای شد که درنزدیکی خلیج فارس و کُوَیْت کنونی واقع و در آنزمان سرحدّ ایران و موسوم به حفیر بود در اینجا او بهرمز سرحدّ دار محل تکلیف کرد که اسلام پذیرد یا جزیه دهد و بر اثر آن هرمز خالد

(۱) ـ چون تاریخ نهضت اسلامی ارتباط با عهد متوسّط تاریخ ایران دارد در این کتاب بذکر وقایعی که با انقضای عهد قدیم ایران مربوط است اکتفا نموده ایم وقایع مزبوره موافق روایات عرب که طبری و دیگران ذکر کرده اند نوشته شده زیرا مدارك غیر عرب در دست نیست

را بجنگ مرد و مردیعنی مبارزهٔ دوسردار طلبیده بدست وی کشته شدبعد اعراب برایرانیها تاخته فاتح شدند این جنگ را جنگ زنجیر یا ذات‌السلاسل نامیده اند زیرا چنانکه طبری‌نوشته زنجیرهائی حاضرکرده بودند تا اسرای مسلمین را زنجیر نمایند بعدخالد ساحل فرات راگرفته بالا رفت ودر الّیس جنگ سختی بین قوای ایران ومسلمین روی‌داد چون بهره مندی بنوبت ازطرفی بطرف دیگرسیر میکرد خالد از پا فشاری ایرانیها درخشم شده قسم خورد که ازخون آنها جویها جاری کنند بالاخره فتح با مسلمین گردید و خالد بقسم خود وفا کرده اسرای ایرانی را بکشت پس از آن خالد در شهر رومی موسوم به فیراز نیز فتحی کرده بلافاصله برای سرداری لشکر اسلام در جا های دیگر احضار شد و مُثنّی بن حارثهْ شیبانی را بجای خود گذاشت جنگهای خالد ولید را با ایرانیها باید جنگهای سرحدّی دانست زیرا با ساخلو و مستحفظین حدود طرف بود

جنگ پُل (۱۳هجری) بواسطهٔ تهدید حدود ایران ازطرف مسلمین دربار ایران رستم فرّخ هرمزحاکم خراسان‌را خواسته اختیارات تامّه باو برای‌جنگ با اعراب داد واو لشکری بیاراست ودرتحت سرداری بهمن جادویه بحدود فرستاد وقتی که این لشکر بنزدیکی بابل رسید مسلمین بامر ابو عبید مسعود ثقفی که سر کرده بود پلی ازقایقها ساخته برای جنگ با ایرانیها ازفرات گذشتند در اینجنگ فیلهای جنگی لشکر ایران بقدری باعث وحشت اسبهای مسلمین گردیدند که آنها رَم کرده باعث اختلال شدند دراینحال اعراب چاره نداشتند جزاینکه پیاده جنگ کنند و ابوعبید حمله به فیل سفیدی کرده باو زخمی زد و فیل او را زیرپای خود گرفت پس از آن بهره مندی با ایرانیها شد و سرداران لشکر عرب کشته شدند دراین جنگ تلفات مسلمین چهار هزار نفر بود زیرا بعد از جنگ سه هزارنفر از سان گذشتند ودوهزارنفر بمدینه برگشتند مثنّی پس ازچندی اززخمی که درجنگ پُل برداشته بود فوت کرد ومسلمین براثر این شکست ساحل یمین فرات وصفحات مجاور را ازدست دادند ولی بعد جنگی در بُوَیْب بین ایرانیها ومسلمین روی داد که اعراب فاتح شدند و ولایات مذکوره بآنها برگشت

در ۱٤ هجری (٦۳۵ م.) عمر از کارهای شام فراغت یافت وچون توقّف قشون زیاد در سوریّه لازم نبود مصمّم شد با ایران جنگ کند و با این مقصود سعدْ بن ابی وَقّاص را بسر کردگی برگزید و لشگری از سی هزار نفر عرب تهیّه کرد یزدگرد هم لشگری در تحت ریاست رستم فرّخ هرمز (یا فرّخ زاد) بیار است (عدّهٔ آنرا یکصد و بیست هزار نفر نوشته اند) در همان سال عمر سفارتی مرکّب از دوازده نفرعرب بدربار ایران فرستاد درورود به تیسفون ظاهرشان باعث سخریّه بود ولی یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت زیرا مقارن این اوان مسلمین دمشق را فتح کرده بودند یزدگرد پرسید : مقصود تان چیست گفتند باید اسلام بپذیرید یا جزیه دهید شاه در جواب با نظر حقارت بآنها نگریسته و اشاره بلباس آنها کرده گفت شما مردمی هستید که سوسمار میخورید و بچه های خودتان را میکشید (قبل از طلوع اسلام عادت اعراب براین بود که دختران خود را زنده بگور میکردند) مسلمین جواب دادند که ما فقیر وگرسنه بودیم ولی خدا خواسته غنی و سیر باشیم حالا که شمشیر را اختیار کرده اید بین ما و شما حکم او است

جنگ قادسیّه و تصرّف مداین(۱) (۱٤ هجری – ٦۳٦ م.)(۲) قادسیّه در نزدیکی محلّی بود که در زمان بعد آنرا کربلا نامیدند در اینجا تلاقی فریقین روی داد وجنگی سخت درگرفت که چهارروزطول کشید روز اوّل بواسطهٔ فیلها بهره مندی با ایرانیها بود زیرا اسبهای مسلمین چون از فیلها وحشت داشتند اطاعت نمیکردند روز دوّم کمکی بمسلمین از شام رسید و آنها سواره نظام ایران را شکست داده تلفات زیاد که تا ده هزارنفر تخمین کرده اند وارد کردند روزسوّم قَعْقاع بن عمرو رئیس قشون امدادیّه که‌از شام رسیده بود با نیزه چشم فیل سفیدی را کور و دیگری با فیل دیگر همین کار کرد و فیلها برگشته درصفوف قشون ایران باعث اختلال‌شدند شب روزچهارم مسلمین‌بدسته های‌متعدّدتقسیم‌شده وشبیخون

(۱) ـ مداین همان تیسفون است این پای تخت چون ازسه شهر ترکیب یافته بود اعراب مداین نامیده اند (۲) ـ جهت اینکه ۱٤ هجری درموردی با ٦۳۵ ودرمورد دیگر با ٦۳٦ تطبیق شده این است‌که هجرت نبی‌ص در ژون (یعنی درماه ششم) ٦۲۲ روی داده وبعلاوه سال قمری ده روز و کسری کمتر ازسال شمسی است

بقشون ایران زده نگذاشتند سپاه ایران استراحت کنند چنانکه درتمام شب جنگ امتداد داشت(۱) روزچهارم جنگ سختی در گرفت و در این هنگام تندبادی وزیده خاك میدان جنگ را بروی ایرانیها زد واختلالی بزرگ در صفوف آنها انداخت مسلمین ازاین وضع استفاده کرده وحملات شدید نموده قلب لشکرایران را شکافتند رستم خود را در آب افکند که بشناوْ فرار کند ولی مسلمی که هلال بن علقمه نام داشت او را تعقیب کرده بکشت و بعد سر مقتول را به نیزه زده بر تخت او برآمد و فریاد کرد: « بخدای کعبه که من رستم را کشتم » پس از آن قشون ایران باز پا فشرد ولی کمکی بمسلمین رسید ولشکرایران شکست خورد دراین جنگ درفش کاویانی بدست مسلمین افتاد نوشته اند جواهرات آن باندازه ای بودکه بپول امروز تقریباً دویست هزارتومان قیمت داشت ولی عربی که آنرا بچنگ آورد به پنجهزار تومان فروخت پس ازاین فتح سعد وقاس بامرعمر به لشکرخود دوماه استراحت داد و بعد از آن به تسخیر محلهائی که بین فرات و دجله بود پرداخت و در ۱۶ هجری بقصد مداین حرکت کرد یزدگرد درصدد برآمد که ممالك آنطرف دجله را به مسلمین واگذارد وطرفین صلح نمایند ولی سعد این تکلیف را با استهزاء رد کرد هرچند جنگ قادسیّه ازحیث فتح برای اعراب خیلی اهمیّت داشت ولیکن یزدگرد وسائل دفاع را فاقد نشده بود ومیتوانست از حملات آنها جلوگیری کند از جمله در موقع عبور اعراب از دجله نظر باینکه آنها از کشتی سازی اطّلاعی نداشتند میتوانست مدّتها آنها را معطّل نماید ولی اقدام نکرد و همینکه از نزدیك شدن مسلمین بدجله مطّلع شد ازتیسفون بیرون رفت وسعد بعد ازتسخیر وَهْ اَرْدشیر (سلوکیّه) دردجله جائی را که عمیق نبود گمانه کرده با سپاه خود از رودمزبور گذشت پس از ورود به تیسفون اعراب از عظمت و ثروت و تجمّلات این شهر غرق حیرت شدند و غنائم و ذخائر بیشمار بدست آنها افتاد اکثر اعراب طلا را نمیشناختند و کافور را نمك میپنداشتند با صرف نظر از تخت و طلا و جواهرات و اشیاءِ نفیسه وقالی بهارستان (۲) که نزد عمرفرستادند غنائمی که مسلمین تقسیم

---

(۱) - این شب را لَیْلَةُ الْهَریر نامیده‌اند وهَریر بمعنی بانك سگ است ازسرما (منتهی الارب ج ۲)

(۲) - وصف این قالی درذیل بیاید

کردند بقدری بود که بهر کدام از اعراب چنانکه نوشته اند بپول کنونی دوهزارو پانصد تومان رسید در صورتی که عدّهٔ مسلمین بشصت هزار نفر بالغ بود

جنگ جلولاء[1] سعد درابتداء میخواست قشون ایران را تعقیب کند ولیکن عمر باو دستور داد که تابستان را در مدائن بگذراند بعد از چندی به سعد خبر رسید که یزدگرد در حُلوان [2] قشونی جمع کرده و در صدد جنگ است این بود که هاشم بن عتبه وقعقاع بن عمرو را با دوازده هزار نفر بدانجا فرستاد و جنگی سخت در جلولاء بین فریقین روی داد در این احوال بهر دو طرف کمك رسید و باز اعراب فاتح شدند سردار قشون ایران مهران نامی از اهل ری بود (بعضی اسم او را خرّه زاد نوشته اند) بعد از این جنگ غنائم زیاد بدست اعراب افتاد و از ماد صد هزاراسب ممتاز گرفتند (۱۶ هجری = ۶۳۷ م.) پس ازآن سعد میخواست یزدگرد را تعقیب کند ولیکن عمر باو نوشت که بین النّهرین برای اعراب کافی است و ای کاش میان بین النّهرین و ممالك آنطرف کوهها (مقصود کوههای کردستان یا زاگرس است) سدّی بود که نه ایرانیها میتوانستند از آن بگذرند و نه اعراب بنا بر این سعد بتسخیر شهر های بین النّهرین پرداخت (۱۶ هجری) در سال بعد مسلمین شهرکوفه وبصره را بنا کردند (۱۷ هجری) کوفه در نزدیکی حیرهٔ قدیم وبصره روی خرابه های شهر اُبُلَّهْ ساخته شد و بعد از بنای این دو شهر مداین و حیره رو بانحطاط رفتند مسلمین بحرین در صدد بر آمدند که بفارس از راه دریا و ساحل خلیج فارس حمله برند و با بهره مندی پیش رفتند ولکن بعد شکست خوردند و با وجود اینکه دوازده هزار نفر بکمك آنها رسید مجبورشدند به بصره برگردند پیشرفتی که دراینجا برای ایرانیها حاصل شد هرمزان حاکم خوزستان را تشویق کرد که اعراب را از اهواز بیرون کند بعد جنگی بین او و اعراب شد و اینها اهواز را پس گرفتند (۱۹ هجری = ۶۴۰ م.) ولی محاصرهٔ شوشتر بطول انجامید وفقط بعداز ۱۸ ماه این شهر بتصرّف مسلمین درآمد

(۱) ـ جلولاء در نزدیکی حُلوان بود
(۲) ـ حُلوان دراین زمان قلعه ای بود درکوههای کردستان (محل سلیمانیهٔ کنونی)

هرمزان نزد عمر رفت و در مدینه بعد ها بدست پسر عمر کشته شد

جنگ نهاوند (۲۱ هجری = ۶۴۲ م.) این آخرین جنگی بود که یزدگرد بامسلمین کرد توضیح آنکه یزدگرد از توقّف قشون عرب در بین‌النّهرین و اشتغال آنها بامور داخلی استفاده کرده باز لشگری بیاراست وچون مسلمین از تجهیزات یزدگرد مطّلع شدند لشگری بسرداری نعمان بن مُقَرَّنْ بطرف حلوان حرکت دادند که از آنجا بری حمله کنند در آنجا خبر رسید که قشون یزدگرد در نهاوند است این بود که نعمان با سی‌هزار نفر بدان سمت شتافت وجنگ نهاوند روی داد قشون ایران با وجود اینکه از حیث عدّه فزونی داشت بامر سردار خود فیروزان جنگ دفاعی اختیار کرد توضیح آنکه ایرانیها از پشت سنگر ها جنگ میکردند و در دشت زد و خورد های کوچك رو میداد از این جهت جنگ طول کشید و آذوقهٔ لشگر عرب نزدیك بود تمام شود دراین حال نعمان حیله‌ای بکار برد توضیح آنکه عقب نشست و وانمود کرد که چون خبر فوت خلیفه رسیده بمدینه میرود بر اثر این خبر فیروزان فریب خورده اورا تعقیب کرد ولی همینکه سپاهیان ایران ازسنگرها خارج شده بجائی که نعمان میخواست رسیدند مسلمین برگشته وحملات سخت کرده آنها را ازپای درآوردند نعمان درحین جنگ کشته شد وحُذَیفهْ جای اورا گرفته جدال را به پایان رسانید این فتح را رُوات عرب فتح الفتوح نامیده اند

تسخیر ایالات ایران وفوت یزدگرد پس از جنگ نهاوند در مدّت ده سال اصفهان و فارس و آذربایجان (تا دربند) و ری و سیستان و مکران و غیره بتصرّف اعراب در آمدند ولیکن هرکدام از این ولایات و شهر ها سپاهیانی جمع کرده وبا اعراب جنگیده بالاخره شکست خوردند فقط طبرستان تا نیمهٔ قرن دوّم هجری (۷۶۹ م.) استقلال خودرا حفظ کرد چنانکه دراینجا سلسلهٔ سپهبدها برقرار بود(۱) خراسان را اعراب بعدازسائر ایالات ایران متصرّف شدند کلّیّةً چنانکه از مورّخین عرب مستفاد میشود ایرانیها جنگهای زیاد با اعراب کرده

---

(۱) ـ این‌سلسله از خانوادهٔ قارن پَهْلَوْ پارتی بوده

بمراتب بیش از رومیها در مقابل مسلمین پا فشرده اند ده سال بعد از جنگ نهاوند (۳۱ هجری = ۶۵۲ م.) یزدگرد کشته شد توضیح آنکه آخرین شاه ساسانی بعد از شکست نهاوند از ری باصفهان و از آنجا بکرمان وبعد به بلخ ومرو رفت پس از آن سفیری بچین فرستاده از فغفور کمك طلبید و دولت چین بواسطه دور بودن از ایران خواهش او را نپذیرفت بعد یزدگرد با خاقان ترکها مذاکره کرد در ابتداء او راضی شد به یزدگرد کمك کنند ولی بعد بواسطه نا رضامندی از رفتار او امتناع ورزید پس از آن یزدگرد از سوء نیّت ماهوی مرزبان مرو نسبت بخود مطّلع شده فرار نمود و در نزدیکی مرو به آسیابانی (۱) پناه برد که شب را در آنجا بگذراند و او یزدگرد را بطمع لباس فاخر و جواهرش کشت بروایتی او را در پارس دفن کردند

سلسلهٔ ساسانی پس ازفوت یزدگرد

مدّت سلطنت این‌سلسله درایران ۴۱۶ سال‌بود ولی انقراض آن بازوال دولت ساسانی‌توأم نبود زیرا چنانکه مورّخین چینی نوشته اند یزدگرد سوّم در سال شانزدهم هجری (۶۳۸ م.) سفارتی بدربار چین فرستاده کمکی طلبید ولیکن فغفور چین دور بودن ایران را جهت قرارداده قبول نکرد کمك کنند بعد از فوت یزدگرد پسر او فیروز سوّم خود را شاه ایران خواند وفغفور اورا بدین سمت شناخت پس‌از آن فیروز درکوههای طخارستان(۲) مانده در صدد جمع آوری قشونی برای جنگ با اعراب برآمد و پادشاه طخارستان که چندی از طرف اعراب راحت بود او را کمك کرد و شاه ایران دانست پس‌از آن دولت چین ممالك غربی خود را بترتیب در آورده و ضمناً ترکهای ترکستان را شکست داده دولتی باسم ایران تشکیل و سلطنت آن را بفیروز تفویض کرد این مملکت تزی‌لینك نام داشته و معلوم نیست کجا بوده بعد ازچندی فیروز بواسطهٔ حملات مسلمین نتوانست درتزی‌لینك بماند وبچین رفته اجازه تأسیس آتشکده ای در چان‌کان از فغفور خواست ولی بزودی درگذشت بعد از او هم موافق منابع چینی باز شاهزادگانی از ایران با چین مراوده داشته اند

---

(۱) ـ آسیابان را فردوسی خسرو نامیده

(۲) ـ طخارستان در مشرق بلخ واقع و در کنار رود جیحون است

ایران پس از جنگ نهاوند بعد از جنگ نهاوند اعراب درقسمتهای مختلف ایران با ایرانیها در زد و خورد و کشمکش شدند اگرچه طبقهٔ اصناف و کارگر که سواد مردم شهری را تشکیل میداد چون از تضییقات مغها نسبت به بعضی مکاسب و حرف ناراضی بود سلطهٔ اعراب را زود تر پذیرفت ولی اهالی ده نشین از آنجا که مالکین اراضی غالباً ازطبقهٔ نجباء بودند و نیز ایلات و قلاع مقاومت کرده بزودی بحکومت عرب تن درندادند چنانکه قلعهٔ استووند در ری تا ۱۴۱ هجری مقاومت کرد و دیگر اینکه در بعض قطعات ایران پادشاهان و امراء محلّی تاچند قرن بعد از استیلای عرب باقی ماندند و خلفای بنی امیّه و عبّاسی نتوانستند آنهارا کاملاً مطیع نمایند (مانند طبرستان وگیلان) و نیز باید درنظر داشت که هرچند با سقوط دولت ساسانی استقلال ایران آن زمان زائل شد ولی روح استقلال طلبی ایرانی زنده ماند چنانکه در مدّت بیش از یك قرن خلفای بنی امیّه هرچند سال متناوباً لشکرهای صد و دویست هزار نفری بایران فرستاده برای اطفاء شورشهای ایران با جدّی هر چه تمامتر کوشیدند بی اینکه باین شورشها خاتمه داده باشند کشمکش ایرانی با خلفاء بالاخره بغلبه اوّلی تمام شد توضیح آنکه ایرانیها خلافت بنی امیّه را واژگون و بجای آن خلافتی تأسیس کردند که از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت ساسانی بوده نفوذ ایران را دردربار خلفای عبّاسی تأمین میکرد مبارزهٔ ایرانی با خلفاء با وجود این تغییر مهمّ بازخاتمه نیافت و تمام علائم و آثار آشکار داشت که ایرانی نمیخواهد دیگر سیادت سیاسی بغداد را تحمّل کند براثر این حسّیّات درقطعات مختلف ایران دولتهائی تأسیس شد که اسماً خلافت بغداد را میشناختند ولی در معنی مستقلّ بودند (دیالمه و غیره) بدین ترتیب استقلال سیاسی ایران که باانقراض دولت ساسانی زائل شده بود تقریباً از اواخر قرن سوّم هجری بتدریج برگشت وایران درمرحلهٔ نوینی داخل شد شرح این وقایع مربوط بعهد و دوره های دیگر تاریخ ایران است

فصل دوم

تمدن ایران در دورهٔ ساسانی

مبحث اول

طبقات ـ تشکیلات ـ مسکوکات ـ تجارت ـ روابط خارجه

طبقات ـ اهالی ایران بچهار طبقه تقسیم شده بودند: ۱ ـ روحانیّون ۲ ـ جنگیها ۳ ـ مستخدمین ادارات دولتی (دبیران) ٤ ـ زارعین و کسبه هرکدام ازاین طبقات بقسمتهای جزو تقسیم میشد و هرطبقه رئیسی داشت و در تحت اوامر رئیس مستخدمینی بودند از قبیل مفتّش و محاسب و ناظر و غیره که کارهای راجع بطبقه را انجام میدادند روحانیّون را ازمغها انتخاب کرده آنها را مُؤبذ(۱) میگفتند رئیس مؤبذان رامؤبذان مؤبذمینامیدند (یعنی مؤبذمؤبذان) تمام امور مذهبی در درجهٔ نهائی با نظر او قطع و فصل میشد این شخص را شاه انتخاب میکرد وباقی روحانییّن با نظر او معیّن میشدند عنوان رؤساء سایرطبقات درذیل بیاید تقسیماتی نیز درزمان ساسانیان دیده میشودکه محقّقین تصوّر میکنند از زمان پارتیها مانده و ساسانیان آنرا حفظ کرده اند بهرحال این است درجات مذکوره: ۱ ـ شهر داران یعنی مملکت داران مانند پادشاهان دست نشاندهٔ ارمنستان وحیره وغیره و فرمانفرمایان ایالات و حکّام سرحدّی یا مرزبانها شهر دارانیکه ازخانوادهٔ سلطنت بودند عنوان شاهی داشتند ۲ ـ ویس‌پوران(۲) این اسم بهفت خانوادهٔ درجه اوّل اطلاق میشد: بسه خانوادهٔ پارتی که خود را پَهلَوْ مینامیدند و بچهار خانوادهٔ دیگر که نیز خود را پهلوی میخواندند زیرا عقیده داشتندکه نسب آنها بپارتیها میرسد رؤساءِ این خانواده‌ها شغل مخصوصی داشتند که موروثی بود و بعضی از مشاغل افتخاری نیز بآنها رجوع میشد محل اقامت خانواده های مذکور تغییر نمیکرد (مثلاً قارِن در نهاوند بود وسورِن در سیستان

---

(۱) ـ مؤبَذْ دراصل مُغوپات بوده (یعنی رئیس مُغها) بعد مُغْ پَت وبس از آن مُؤبَد ومُؤبَذ شده

(۲) ـ ویس پورها را بَرْبیذْ نیز میگفتند این لفظ آرامی وبمعنی رئیس خانواده است

و اسپندیار در ری) این خانواده ها اراضی و املاك وسیعی داشتند که دولت در اداره کردن آن دخالت نمیکرد ولی مجاز نبودند آنرا بفروشند یعنی از نسل بنسل انتقال میبافت ۳ ـ بزرگان این عنوان شامل اشخاصی بود که متصدّی امور مهمّهٔ مملکتی بودند صاحبان مشاغل مهمّ اینها بودند

ا ـ بزرگ فرماندار یعنی وزیر اعظم ب ـ رئیس کل روحانیّین (مُوْبَذان مُوْبَذ) ج ـ سر دبیرشاه د ـ سپهسالار (اِیْران سَپَهْبَذْ) هـ ـ رئیس طبقهٔ برزگران و ـ رئیس طبقهٔ تجّار و اصناف اینها امور دولت را اداره میکردند اوّلی نمایندهٔ شاه بود وسایرین نمایندگان طبقات اربعه ٤ ـ آزادان درست معلوم نیست که عنوان آزادان از کجا آمده گمان میکنند وقتیکه ایرانیها بفلات ایران آمدند برای اینکه امتیازی بین آنها و بومیها باشد خود را آزاد نامیده و بعد یك قسمت از نجباء درتحت این عنوان درآمده اند اینها غالباً درملك خودشان زندگانی میکردند و درموقع جنگ برای خدمت حاضر میشدند بعضی از آزادان در دربار اقامت داشته بمشاغل عالیه میرسیدند (مانند وِه ـرزْ) عنوان دیگری هم بود که موسوم به (دِهْکان) است دهکانان ازطبقهٔپست نجباء بشمار رفته دراملاك زندگانی میکردند شغل عمدهٔ آنان جمع آوری مالیاتها بود وچون اطّلاعات صحیحی راجع بمالیاتهای محلّی داشتند طرف احتیاج بودند اینها در تاریخ ایران دارای اهمیّتند زیرا از تتبّع محقّقین چنین بر میآید که در سلسلهٔ نجبای آریانی اینها آن حلقه ای بودند که سواد مردم را با نجباء ارتباط میدادند وصفات خوب نجباء که شجاعت اخلاقی و فتوّت بود از اینها بجامعه سرایت کرده در آن نقش میبست بعض محقّقین باین عقیده اند که اشراف ایرانی معایب بسیار داشته اند ولیکن صفاتی را نیز دارابودند که درهیچکدام از ملل قدیمه حتّی رومیهاهم نبوده مانند ادب وجوانمردی وامثال آن زارعین نمیتوانستند تغییر مَسکن و مأوا و ارباب دهند و در موقع لزوم خدمت نظامی و بیگار بعهدهٔ آنان‌بود شهر نشینان فقط مالیات سرانه میدادند و ازخدمت نظامی معاف بودند گذشتن ازطبقهٔ پائین‌تر بطبقهٔ نجباء پس ازرسیدگی و امتحانات و با اجازهٔ شاه بعمل میآمد

تشکیلات اداری قبل از انوشیروان ایران بقسمتهائی تقسیم شده بود و هر کدام را حاکمی اداره میکرد در این دوره عنوان خِشَتْرَپاوانْ ذکر نمیشود و ظنّ قوی این است که این عنوان در زمان اشکانیان از میان رفته حکّام ممالك سر حدّی را مرزبان مینامیدند بمرزبانهای مهم تخت نقره داده میشد باستثنای مرزبان حدود خزرها که تخت طلا داشت حکّامی که از خانوادهٔ سلطنت بودند لقب شاهی داشتند و زمانیکه اعراب بایران آمدند عدّهٔ شاهان به ۲۶ بالغ بود انوشیروان تمام ایرانرا بچهار قسمت تقسیم کرده هریك را پاذُگُسْ گفت و بنام یکی از جهات اربعه نامید: شمالی (آواختر) ـ شرقی (خِوَرآسانْ که بعد خراسان شد) ـ جنوبی (نیمروز) ـ غربی (خِوَروَران) برای هر کدام از پاذُگسها فرمانفرمائی معیّن شده بود موسوم به پاذگس بان و او حکّام و نایب الحکومه ها را معیّن میکرد ولی قشون در تحت امر او نبود و حکّام تعلیمات رئیس قشون را که ملقّب به سِپَهْبَدْ بود میبایست انجام نمایند عدّهٔ سپهبدها نیز چهار بود در اوائل و اواسط دورهٔ ساسانی سپهبدها بر حکومت کشوری تفوّق نداشتند ولیکن از زمان انوشیروان تا انقراض ساسانیان حکّام کشوری و پاذگس بانان در تحت اوامر سپهبدها بودند ادارات دولتی را دیوان مینامیدند (۱) چنین بنظر میرسد که دیوان از زمان هخامنشیها در ایران بوده

مالیه عایدات دولت ساسانی از دو نوع مالیات حاصل میشد اوّلاً از خراج یا مالیات ارضی ثانیاً از گزیت یا مالیات سرانه که در دورهٔ اسلامی جِزیه گفتند مالیات آخری تغییر نمیکرد باینمعنی که برای قسمتهای مملکت مبلغ آن محدود بود و بعدّهٔ سرانهٔ ده سر شکن میشد خراج برای هر بلوکی نسبت به حاصلخیزی آن معیّن شده بود و هر محلّ بسته بسال خوب یا بد یا نظر بمسافت آن از شهر از سدس تا ثلث محصول را میداد زنها و بچه ها و پیر مردان از مالیات معاف بودند سرانه را اشخاصی میدادند که علاقهٔ ملکی نداشتند و نیز یهودیها و مسیحیها چون

---

(۱) ـ دیوانها از اینقرار بودند: ا ـ کارهای جنگی ب ـ راهها و چاپار خانه‌ها ج ـ اوزان واکیال د ـ مالیاتها هـ ـ سکه‌ها و ـ ارسال مراسلات ز ـ عدلیه جزائی ح ـ امتیازات دولتی

این مالیات گزاف بود و ازجهت مبهمی آن اجحاف وتعدّی زیاد ازطرف مأمورین دولتی میشد و تا مأمور دولت مقدار مالیاتی‌را که میبایست زارع یا مالك بدهد معلوم نمیکرد نمیتوانستند محصول را بر دارند این بود که قباد بفکر افتاد ترتیب جدیدی برای‌مالیاتها بدهد وانوشیروان آنرا باتمام رسانید اراضی حاصلخیز وآباد را مسّاحی کرده (گریب) را که تقریباً معادل دو هزارو چهارصد ذرع‌مربع کنونی بود مبنای مالیات ارضی قرار دادند یعنی از هر جریب مقدار معلوم و معیّنی مالیات مطالبه میشد(۱) مالیات را بچهار قسط دریافت میداشتند وقسط را (سی‌مَرگ) یا سه ماهه میگفتند باقی محصولات ازمالیات معفوّبود این اصلاح مالیاتی باوجود معایبی که داشت از جهت ابهام و سنگینی مالیاتهای سابق باعث خوشنودی و رفاه مردم گردید مالیات سرانه هم در زمان انوشیروان اصلاح‌شد توضیح آنکه مردم‌را نظر به دارائی‌تخمینی آنها بچند طبقه تقسیم‌کرده برای هرطبقه سرانه ای قراردادند(۲) جنگیها و روحانیّون ودبیران ومستخدمین ادارات سلطنتی ازدادن مالیات سرانه معفوّ بودند مالیات سرانه از سنّ ۲۰ تا ۵۰ گرفته میشد برای‌اجرای مقرّرات مذکوره بقضات ولایات امر شد که ناظر اجرای آن باشند و به شکایات از تعدّی مأمورین دولت رسیدگی‌کرده منظّماً مرکز را مطّلع دارند عایدات عادی دولت ساسانی از مالیاتهای مذکور حاصل میشد و دولت علاوه برآن عایدات فوق العاده نیز داشت مانند غنائم جنگی و غرامتهائی که از روم میگرفت و هدایائی که در عید نوروز و مهرگان متموّلین شهر ها میدادند و نیز عایدات معادن طلا و غیره بعضی گمان میکنند که دراین زمان گمرك هم میگرفته‌اند ولی محقّق نیست عایدات سالیانهٔ دولت در زمان خسرو پرویز ۲۴۰ میلیون درهم بود(۳)

لشگر قسمت عمدهٔ قشون راسواره‌نظام تشکیل میداد سواره‌نظام مرکّب بود

---

(۱) - یك درهم از گندم و جو هشت درهم ازتاکستان هفت‌درهم از یونجه پنج‌شش‌یك درهم از برنج از درخت خرما و زیتون مالیات را نظر بعدّهٔ درخت ها میگرفتند: یك‌درهم از چهاردرخت خرما و شش درخت زیتون

(۲) - طبقهٔ اولی ۱۲ درهم در سال میداد متوسطه ۸ یا ٦ و باقی اهالی ٤ درهم

(۳) - تقریباً چهل میلیون تومان بپول امروزی - یوستی عایدات مذکوره را معادل ۲۹٤ میلیون مارك طلا دانسته (اساس فقه اللغه ایرانی)

اوّلاً از سواران جاویدان ــ یادگار دورهٔ هخامنشی ــ ولیکن معلوم نیست عدّهٔ آنها چه بوده ثانیاً ازسواران چریك که پادشاهان دست نشانده برای خدمت حاضر میکردند درمیان آنها همه نوع طوائف دیده میشد (دیلمیها وگیلکیها وچولهای گرگان وارامنه وغیره) ثالثاً سوارانی که جان اَ پَسپارْ (جان سپار) نام داشتند اینها سپاهیان داو طلب یا اجیر بودند اسلحهٔ دفاعی سوار ها ترکیب میبافت از سپر وکلاه خود و زره وجوشن وچیزهای دیگر که سروسینه و دست وپا وغیره را میپوشید اعضاء وجوارح اسبهارا نیز باقطعات آهنین میپوشاندند اسلحهٔ تعرّضی عبارت بود از تیروکمان و شمشیر وگرز وتبرزین وکمند سواره نظام سنگین اسلحه دارای اسلحهٔ تعرّضی و دفاعی بود ومزیّت لشکر ایران در دورهٔ ساسانی برقشون دورهٔ اشکانی داشتن سواره نظام سنگین اسلحه است مورّخین رومی و یونانی از تیر اندازی ایرانیان تمجید کرده اند پیاده نظام اهمیّتی نداشت : اهالی ده را جمع کرده و بآنها اسلحه وسپر داده به جنگ روانه میکردند (غالباً مواجبی هم بآنها نمیدادند) وچون اینها گاهی اسلحه را ریخته فرار مینمودند آنها را بیشتر برای خدمات خارج ازصف بکار میبردند فیلها را عقب صف وامیداشتند زیرا درحکم ذخیره بودند روی‌فیلها برجهائی میگذاشتند که پرازجنگیهابود فیلهادرجنگهائیکه با روم میشد مفید بودند وگاهی هم فیلها را برای ترسانیدن اسبهای سواره نظام دشمن در پیش قشون وامیداشتند بیرق همان درفش‌کاویانی (یادگار کاوهٔ آهنگر داستانی) بود این بیرق در نزد ایرانیهای قدیم خیلی‌احترام داشت زیرا آنرا علامت ایران میدانستند بعدها بمرور برعرض وطول این بیرق‌افزودند چنانکه دراواخر دورهٔ ساسانی طول آن ۲۲ پا ــ عرض آن ۱۵ پا و تماماً مزیّن بجواهرات قیمتی بود قبل ازجنگ بعادت مذهبی در رودی اگر نزدیك بود آب ریزان میشد وتیر اوّل را میبایست با آب متبرّك شسته باشند گاهی قبل از اینکه دو سپاه بهم افتند سردار یادلاوری مبارز میطلبید ودر اینموقع بلند میگفت (مَردْ و مَردْ) هرگاه خود شاه فرماندهی لشکری را داشت تختی برای او در وسط قشون میزدند و شاه برتخت بر آمده فرمان میداد عادتاً خود شاه حمله نمیکرد یا یورش نمیبرد ولیکن

راجع به شاپور بزرگ نوشته‌اند که خود را بصف دشمن زد فنون محاصره ازقبیل ساختن سنگر ها و برجها و بکار بردن منجنیق و سایر ادوات و سوراخ کردن دیوار قلعه وریختن سرب گداخته به سرمهاجمین وگرفتن ادوات محاصره ازدشمن بواسطهٔ کمند و غیره در جنگهای دورهٔ ساسانی رواج داشت و ایرانیها بخوبی از عهدهٔ اینکارها برمیآمدند اطاعت نظامی خیلی شدید بود وفرماندهٔ قشون میبایست علاوه براطلاعات نظامی متین وخونسرد باشد غذای قشون دروقت جنگ ترکیب میشد از نان وگوشت وشیر حدّ اکثر حقوق ۱۰۰۴ درهم بود که بفرمانده کل یعنی شاه داده میشد (۱)

داوری قضات ازمیان روحانییّن معیّن میشدند زیرا فقط آنها بودند که اطّلاعات و معلومات قضائی داشتند از اعضای خانواده های بزرگ هم گاهی قضاتی برای حکمیّت بین نجبا معیّن میشدند هر بلوك یك قاضی داشت و در ده دهکان بامور رسیدگی میکرد و گاهی هم حکم میشد علاوه بر آنها برای هر لشکری یکنفر قاضی معیّن میکردند جنایات را بسه نوع تقسیم کرده بودند: ۱ ـ جنایت نسبت بمذهب (ارتداد) ۲ ـ جنایت نسبت بشاه مانند خیانت وسرکشی وطغیان وشورش و فرار از قشون در موقع جنگ و غیره ۳ ـ جنایت نسبت باشخاص یعنی تعدّی نسبت بدیگری یابااموال دیگری مجازاتها خیلی سخت بود ولی انوشیروان ازشدّت مجازاتها کاست: مرتدین را درمحبس نگاهداشته سعی میکردند که بموعظه ازمذهب جدید برگردانند و اگر مقصود حاصل میشد رها میکردند راجع بجنایات نسبت بشاه حکم اعدام فقط در دو مورد صادر میشد: در مورد شورش و فرار از جنگ در مورد جنایات نوع سوّم حکم اعدام صادر نمیشد و بناقص کردن جانی یا گرفتن جریمه اکتفاء میکردند ولی مجازات دزدی سخت بود دزدرا درمحبس و در کُند و زنجیر نگاهداشته بعد از اقرار در حضور قاضی بدار میآویختند بریدن گوش یا بینی و مصلوب نمودن و سنگسار کردن نیز معمول بود ولی انوشیروان در این

---

(۱) ـ صاحبمنصبان وافراد برای گرفتن حقوق میبایست ازسان بگذرند واگر لباس و اسلحه‌شان کامل نبود حقوق داده نمیشد روزی انوشیروان مجبور شد بخانه برگشته لباس و اسلحهٔ خود را تکمیل کند تا حقوق بگیرد

مجازاتها هم تخفیف داد توضیح آنکه در مورد جرمهائی که مجازات آن ناقص کردن مجرم بود در دفعه اولی بگرفتن جزای نقدی اکتفاء میکردند و در صورت تکرار فقط گوش یا بینی را میبریدند (بریدن دست ممنوع بود) در موردیکه تردید در مقصّر بودن متّهم حاصل میشد گاهی بوسایل موهوم (وَرِیْه) متشبّث میشدند مثلاً متّهم را مجبور میکردند از میان دو آتش بگذرد و اگر سالم بیرون میآمد بی تقصیرش میدانستند یکی از خصایص بد مجازاتهای زمان ساسانی این بود که مجازات جانی ازخود او بخانواده اش سرایت میکرد واعضاء خانواده (بخصوص اقربای نزدیك) هم مورد تعقیب واقع میشدند(۱) شاه در موقع رسیدگی سواره در جای بلندی قرار گرفته بعرایض مردم رسیدگی میکرد در اوائل دورهٔ ساسانی سالی دو مرتبه شاه بارعام میداد یکی در نوروز و دیگری در مهرگان و جارچیها ازچند روز قبل مردم را خبر میکردند که اگر عرضی دارند در آن روز حاضر شوند روز مزبور بازجارچی قصر سلطنتی بآواز بلند میگفت «هر کس مانع ازآمدن عارضین شود خونش بگردن خودش است» کلّیّةً از تتبّعات محقّقین این مطلب مسلّم شده که در ایران قدیم بعدالت وداد رسی اهمیّت میدادند ومقام قضاوت را محترم داشته اشخاصی را باین شغل معیّن میکردند که دارای معلومات قضائی و بی طمع و مجرّب بودند مردم میتوانستند از حکم شاه بخود شاه شکایت کنند در این موارد شاه از تخت بزیر آمده حکمیّت را به مؤبدان مؤبذ رجوع میکرد و اگر شکایت وارد بود شاکی را راضی و الاّ سیاست مینمود

چاپار خانه ها ترتیب این اداره در تشکیلات دورهٔ هخامنشی ذکر شد خلفای بنی عبّاس نیز این ترتیب را از ایران ساسانی اقتباس و ادارهٔ برید درست کردند راههای مملکتی را حفظ و تعمیر مینمودند در کوهها چاپارهای پیاده و درکویر ها چاپار های شتر سوار حرکت میکردند

روحانیّون چون مذهب زرتشتی مذهب رسمی دورهٔ ساسانی بود روحانیّون نفوذ زیاد در امور مملکتی داشتند مغها دارای املاك زیاد در ایران و بخصوص در آذربایجان بودند و مردم عشریه و هدایائی نیز بآنها میدادند چنانکه آمْ مِینْ مارْ سِلَنْ (۲) گوید

---

(۱) ـ ظنّ قوی این است که این قاعده در مورد جنایات سیاسی اجرا میشد

(۲) ـ آم مین مارسِلن مورّخ رومی است که معاصر شاپور دوّم بود

مغها تابع قوانین مملکتی نبودند وبرای خودشان قوانین مخصوصی داشتند درجات روحانیّین را چنین نوشته اند : ا ـ پائین تر از همه مغها بودند ب ـ بالا تر از مغها مؤبذان یا رؤسای مغها و هیربذان یا رؤسای آتشکده ها ج ـ بالا تر از همهٔ آنها مؤبذان مؤبذ وهیربذان هیربذ گمان میکنند که اوّلی رئیس کل روحانیّین و دوّمی قاضی القضات بوده مؤبذان مؤبذ بزرگ در ری اقامت داشت و حکومت این مملکت بااو بود مورّخین اسلامی لقب اورا مَصْمغانْ(۱) نوشته‌اند آتشکده ها از این قرار بود ا ـ هر خانواده آتشی داشت و رئیس خانواده میبایست مراقب آن باشد که خاموش نشود ب ـ هر ده نیز آتشی داشت موسوم به آذران ج ـ هربلوك باز دارای آتشی بود که بهرام مینامیدند د ـ سه آتشکده را درتمام ایران قدیم مخصوصاً احترام وتقدیس مینمودند : ۱ ـ آذَرْ فَرْنباغ درفارس که اختصاص بروحانیّون داشت ۲ ـ آذَرْ گشْنَسْپ واقع در آذربایجان که متعلّق بشاه وجنگیها بود و شاهان بعد از تاجگذاری پیاده بدانجا میرفتند ۳ ـ آذَرْ بُرْزین مِهر را در خراسان بطبقهٔ برزگر اختصاص داده بودند

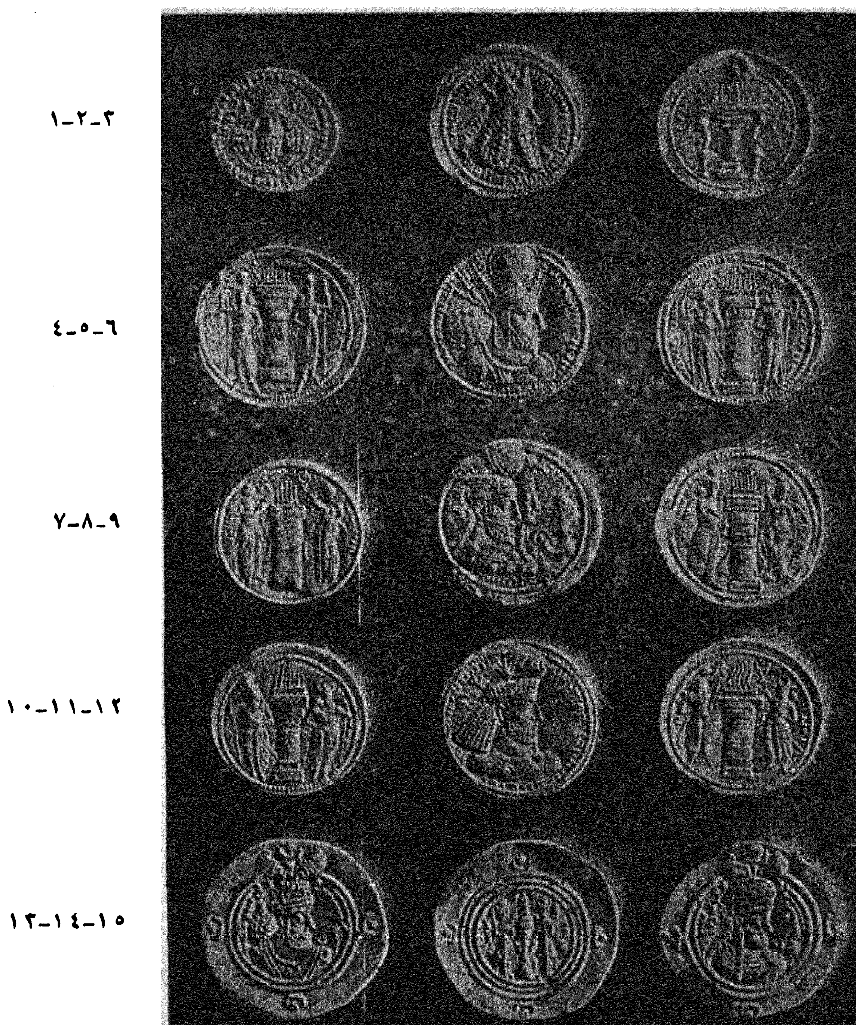
مسکوکات ساسانی (مسکوکات ساسانی از طلا و نقره و مس و از ممزوج مس وبرنج است سکّه های طلای ساسانی در زمان شاپور اوّل ودوّم موافقتی با سکّه های طلای رومی داشته ولی بعد ها وزن سکّه های طلا مختلف بود (۲) سکّه نقرهٔ ساسانی همان دِرَخم است ولی از تتبّعات محقّقین چنین بر میآید که در زمان ساسانیان کلمهٔ درخم استعمال نمیشد وسکّهٔ نقره را (زوزْ) یا کَرْشه مینامیدند سکّهٔ نقره تقریباً یك مثقال وزن و از ۳۲ تا ۳۵ شاهی بپول کنونی قیمت داشت ظنّ غالب این‌است که پول مسین را مَعا مینامیدند (لغت معا سامی است) سکه‌های ساسانی از حیث ظرافت جالب توّجه است و تصوّر میکنند که در ضرّابخانه های ایران استادان یونانی کار میکردند تاریخ سکّه های شاهان ساسانی عدّهٔ سالهای سلطنت آنها است (مثلاً روی‌یکی‌ازسکه های انوشیروان‌نوشته شده چهارچهل (۳)

---

(۱) ـ مصمغان معرّب مسمغان و بمعنی مه یا بزرگ مغان است

(۲) ـ از خمس مثقال تا سه مثقال

(۳) ـ آحاد را بر عشرات مقدّم میداشتند



مسکوکات نقره شاهان ساسانی: اردشیر اوّل (۱ـ۲ـ۳) شاپور اوّل (٥ـ٦) بهرام اوّل
٤ ـ ٧ ـ ٨ـ ۱۰) نرسی (۱۱ـ۱۲) خسرو پرویز (۱۳ ـ ۱٤) بوراندُخت (۱٥)
(از کتاب زارّه ـ صنایع ایران قدیم)

یعنی سال چهل و چهارم) خط و زبان پهلوی است ولی (هوزْوارِشْ) دارد یعنی بعض کلماترا بلغت آرامی مینوشتند و بپهلوی میخواندند (۱) روی سکّه ها عبارتی شاه را معرّفی میکرد (۲) بعد از انقراض ساسانیان مدّتی درایران وممالك همجوار سکّه های ساسانی رواج داشت ولی روی آنها بجای صورت شاه وآتشکده بسم‌الله نوشته میشد ـ در زمان ساسانیان مانند زمان اشکانیان پایهٔ پول نقره بود

ذخیرهٔ نقدی خزانه قبل از خسرو پرویز مقدار آن معلوم نیست ولیکن برحسب نوشته های مورّخین دراواخر سلطنت خسرو پرویز ذخیرهٔ نقدی خزانه با صرف نظر از اشیاء نفیسه و اجناس وپارچه های قیمتی بهزارو ششصد میلیون در خم میرسید و مخارج عمدهٔ دولت عبارت از سه قلم بود ۱ ـ مخارج دربار ۲ ـ حقوق مستخدمین ادارات وسپاه ۳ ـ مخارج جنگها علاوه براین باید درنظر داشت که بعض ازشاهان ساسانی بکار هائی که امروز موسوم بفواید عامه‌است میپرداخته اند از قبیل ساختن سدّ ها برای آبیاری وپلها و راهها و قلاع وشهرها در حدود و جاهای لازم ولیکن چنانکه دیده میشود قسمتی از این کار ها بدسترنج مردم محل انجام میشد ذخیره نقدی خزانه را چنانکه ازنویسندگان ارمنی رسیده در بدو سلطنت هر شاه ذوب میکردند و از نو باسم شاه جدید سکّه میزدند

حرفت و تجارت دردورهٔ ساسانیان تجارت رونقی داشت زیرا ایران یگانه راه مراوده بین یونان و روم و آسیای صغیر و بین النّهرین وشامات و مصر ازیکطرف و چین و هند و آسیای وسطی از طرف دیگر بود و تمام کاروانها که مال التّجاره از دوطرف حمل میکردند میبایست ازایران یا ازممالك تابعهٔ آن عبور کنند خود ایران هم مال التّجارهٔ زیاد بعمل میآورد که باروپا و چین و هند حمل میشد یکی از صادرات بزرگ ایران در این دوره منسوجات است که در عالم قدیم شهرت

---

(۱) ـ شرح این مطلب درذیل بیاید

(۲) ـ برای نمونه عبارت سکّه بهرام گور را ذکر میکنیم : مَزْدَیَسْنْ بَغیوَ رَ ـَ هرانْ مَلْکان مَلْکا اِیْرانْ و اَنِیْرانْ مَیْنوچیتْری مِنْ یَزْتان یعنی مَزده پرست خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و غیرایران آسمانی نژادازایزدان کلماتیکه زیرآنها خط کشیده شده آرامی‌است ولی پهلوی میخواندند مثلا مَلْکا را شاه میخواندند

زیاد داشت وبانواع و اقسام میبافتند منسوجات زربفت وپارچه ها و البسهٔ ابریشمی و پر مرغ وزر دوزی وپوست وغیره نیز بصادرات ایران خیلی کمك میکرد چون بابل جزو ایران بود قالیهای این شهر که خریدار بسیار در چین داشت یکی از موادّ مهمّه صادرات محسوب میشد ونیز موادّ آرایش صورت که ایران تهیّه میکرد در چین طالب داشت (۱) چین ابریشم و کاغذ بایران میفرستاد ـ هند ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی ـ مروارید ایران و مرجانهای بحر احمر نیز از ایران به چین حمل میشد ـ کاروانهای چینی بایران و ایرانی بچین از جنوب کویر گُبیْ (۲) وسغد میگذشتند وسغدیها مراقبت زیاد درحفظ این کاروانها داشتند ازشهرهای حرفتی ایران مورّخین اسم این سه شهررا مخصوصاً ذکر کرده اند: ری ـ مرو ـ توّز (در فارس) عادتی شاهان ساسانی داشتند که اگرچه بیرحمانه بود ولیکن به پیشرفت صنایع و حرف ایران کمك میکرد توضیح آنکه در بعض موارد اسراء خارجه یامردم ولایتی را کوچانیده بجای دیگر میبردند چنانکه شاپور اوّل رومیها را که با والرین امپراطور روم اسیر شده بودند بجندی شاپور برده در آنجا نشاند و مهندسین رومی را به سدّ سازی واداشت و شاپور دوّم بعد از فتح آمد (دیار بکر) مردم آنجا را بشوش و شهر های دیگر برده بزر دوزی و بافتن پارچه های ابریشمی بگماشت و این حرفه در ایران ترقّی کرد

روابط ایران با دول خارجه از روابط ایران با دولت روم آنچه لازم بود درضمن وقایع گفته شد باوجود این مقتضی است که دراینجا چند کلمه برآنچه ذکر شده علاوه نمائیم طرفین سفرای دائمی در دربار یکدیگر نداشتند و هر زمان لازم میشد سفیری برای مذاکرات میفرستادند ولی عادت بر این جاری شده بود که شاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی جلوس خود را بتخت بیکدیگر اطّلاع میدادند ولو اینکه تغییر سلطنت در موقع جنگ پیش آمده بود رومیها در این باب خیلی مقیّدبودند چنانکه ازهرمز چهارم که جلوس خودرا بامپراطور اطّلاع نداد مکدّر شدند در نامه ها شاه و امپراطور یکدیگر را برادر خطاب میکردند (۳)

(۱) ـ مقصود موادّی است که اکنون بموادّ بزَکی معروف است (۲) ـ GOBIE

(۳) ـ فریدریخ زارّه ـ صنایع ایران قدیم

دردورهٔ ساسانی اگرچه روابط مرتبی باچین نبود ولی باز بیش از دورهٔ اشکانی سفرای طرفین در آمد و شد بودند بعد از آخرین سفیری که در دورهٔ اشکانیان ازچین بدربار ایران آمد درمدّت دویست سال دولتین روابطی نداشتند ومناسبات از ۳۸۶ م . باز شروع گردیده تا ٥٨٤ امتداد یافت بدینمعنی که تقریباً ده سفارت بین چین و ایران ردّ و بدل شد آخرین سفارتهای چین که بدربار ایران آمده اند درزمان قباد وانوشیروان بوده از اطّلاعاتیکه سفرای مزبوره بدربار فغفور داده‌اند معلوم است که ایران را چینیها پوسْز میناميدند وچنانکه نوشته‌اند تیسفون (مداین) صد هزار خانوار داشته تخم شترمرغ توجّه آنهارا مخصوصاً جلب کرده وهدایائی که شاه ایران برای فغفور چین فرستاده چند فیل و مقداری تخم شتر مرغ بوده (این حیوان رااز کویر بزرگ ایران بدست میآوردند) مورّخین چینی این هدایا را باج پنداشته اند (۱) اطّلاعاتی که ازمنابع چینی راجع بامتعهٔ ایران بدست آمده میرساند که اقسام صادرات ایران زیاده بوده (۲) از روابط ایران و هند اطّلاعات زیادی دردست نیست ولی مسلّم است که درزمان انوشیروان سفیری ازطرف رای هندی بایران آمده وشطرنج را هدیه آورده ازروابط بهرام گور باهند در فوق ذکری شد

مبحث دوم
مذاهب در دورهٔ ساسانی

مذهب زرتشتی ساسانیان مذهب زرتشت را در ایران رسمی کردند تا آنزمان ایران مذهب رسمی نداشت واقوام تابعهٔ ایران هریك درمعتقدات مذهبی آزاد بودند

(۱) ـ زیرا راجع به سفیری که در زمان قباد با هدایا به چین رفته و در جواب سفیری بوده که چین بدربار ایران فرستاده بود نوشته اند ؛ درعهد شِنْگُوَیْ دولت آنها (یعنی ایران) سفیری فرستاد با نامه و باجی که ازموادّ محلی بود مضمون نامهٔ این است : « پسر مملکت بزرگ آسمانی زاده آسمان است وما امیدواریم جائی که آفتاب طلوع میکند همیشه متعلّق به پسر آسمان درزمین باشد شاه ایران کَوَهوتو (مقصود قباد است) از راه تمکین هزار و ده هزار کرنش میکند این اظهارات را دربار بخوبی تلقّی کرد واز آن ببعد آنها زود زود هدایا بدربار میفرستادند ودر سال دوّم (مطابق ٥٥٥ میلادی میشود) شاه آنها باز هدایائی از موادّ محلی فرستاد » سفیر سال دوّم باید سفیر انوشیروان باشد زیرا تاریخ مزبور مصادف با سلطنت این شاه است
(۲) ـ کتاب ویشو مورّخ چینی

زمان پیدایش زرتشت خاور شناسها وعلمائیکه دراین مذهب تتبّع کرده اند نتوانسته اند محقّقاً معلوم کنند که زرتشت در چه زمانی میزیسته و از اهل کدام قسمت ایران بوده وآوستا که کتاب مذهبی زرتشتیان است درچه تاریخ نوشته شده وزبان آنزبان کدام قوم یامردم ایران بوده بدین لحاظ بین محقّقین اختلاف راجع بزمان پیدایش زرتشت وزبان آوستا وتاریخ آن وجود داشت ودارد بعضی زمان زرتشت را در هزارو ششصد یا دو هزار و بلکه ششهزار سال ق. م. قرار میدادند برخی بقدری پائین میآمدند که زرتشت را معاصر یکی از شاهان اوّلی هخامنشی یعنی کوروش بزرگ یا داریوش اوّل میدانستند نظر بتفاوتهای عدیده که بین نظرهای مختلف علماء و محقّقین راجع باینمسئله بود مباحثات و مشاجرات طولانی بین آنها بعمل آمد و بالاخره جکسن (۱) که بواسطهٔ تتبّعات عمیقه در مذهب زرتشت متخصّص است عقیده ای اظهار داشت که نسبتاً بیشترطرفدار دارد بنا براین عقیدهٔ ولادت زرتشت در نیمهٔ دوّم قرن هفتم و فوت او در نیمهٔ اوّل قرن ششم ق. م. بوده معلوم است که این عقیده مسئله را بطورقطع حل نمیکند موافق روایات بومی زرتشت درقرن هفتم ق. م. بدنیا آمده و در کنار دریاچهٔ اورمیه به اشاعهٔ مذهب خود پرداخته ودراوایل نیمهٔ اوّل قرن ششم ق. م. درگذشته است در بعض کتب پهلوی(۲) هم زمان زندگانی زرتشت باجزئی اختلافی چنین معیّن شده امّا راجع باینکه زبان آوستا چه زبانی است دارمس تتر (۳) باین عقیده است که آوستا در زبان مادیها نوشته شده و اگر کتیبه هائی از شاهان ماد کشف شود این حدس تحقّق خواهد یافت موافق عقیدهٔ وست (متخصّص زبان پهلوی) از آوستای قدیم فقط یك ربع آن در دست است و باقی از میان رفته آوستای کنونی به پنج قسمت تقسیم میشود(۴) موافق دینْ کرْت (۵) آوستای زمان هخامنشی در موقعیکه اسکندر مقدونی بقصر

---

(۱) ـ JACKSON,A.V.W.

(۲) ـ مثل بُندَهِشن و اَرْتاویرا فنامَک و غیره

(۲) ـ DARMESTETER عالم فرانسوی مصنّف « تتبّعات ایرانی » (٤) ـ ا ـ یَسنَهْ حاوی آداب مذهبی است وگاثها یعنی سرودهای مذهبی جزوآن میباشد ب ـ ویسْپرِدْ متمّم یسنه وراجع بآداب عبادت است ج ـ وِنْدیدادْ که ازآنچیزی مفقود نشده راجع بخلقت عالم و حاوی قواعد تزکیه نفس وکفارّه و غیره است د ـ یَشْتْ حاوی سرود هائی است راجع به اَمشْ سْپنتان و یْزَتْ ها ه ـ خرده آوستا کتاب دعااست ودر زمان شاپور دوّم تألیف شده (۵) ـ یکی ازکتب پهلوی

سلطنتی تخت جمشید آتش زد بسوخت و یونانیها نسخهٔ دیگر آنرا از گنج شاپیکان که معلوم نیست کجا بوده بدست آورده قسمتهای علمی آنرا راجع بطب و نجوم بزبان یونانی ترجمه کردند و بعد آنرا درآتش انداختند. بلاش اوّل اشکانی امر بجمع آوری آوستا کرد و درزمان اردشیر اوّل ساسانی تَنسرْ نامی که هیربَدان هیربذ بود آوستا را مرتّب نمود پس ازآن شاپور اوّل آنچه را که از آوستا راجع بعلم طب وستاره شناسی وفلسفه وجغرافیا برداشته بودند از یونان وهند وسایر جاها جمع کرده بآوستا افزود ودرزمان شاپوربزرگ این آوستا رسمیّت یافته قانون مملکتی شناخته شد

زندگانی زرتشت

اخبار و روایات زرتشتی گوید: زرتشت (۱) از پدری پُ اورْشَسْبْ و از مادری دوغذَ نام بود از جهت کارهای فوق العاده و شگفت آور او سَحره و غیب گویان آنزمان بر او شده درصدد اتلافش بر آمدند ولکن موّفق نگشتند در سنّ سی سالگی در کنار رود دائیتیا باو امر شد که مردمرا بخدا شناسی دعوت کند (بعض علماء گمان میکنند که رودمزبور ارس امروزی است) وَهومَنَهْ ـ جاویدان مقدّس اندیشهٔ نیك ـ(۲) او را درپیش بارگاه اهورَمَزْدَ حاضر کرد و پس از آن زرتشت به تبلیغ و اشاعهٔ معتقدات خود در میان مردم توران وسکستان پرداخت ولیکن پیشرفتی نیافت زیرا روحانیّون آنزمان بر اوقیام کردند در اینحال بامر اهورمزد زرتشت مأمورشد بدربار ویشْتاسْب شاه باختربرود وچنین کرد وبعد ازدوسال زحمت شاه مزبور بآئین او درآمد حمایت جاماسب وزیر گشتاسپ دراین بهره مندی دخالت داشت بعد جاماسب پُروچیسْتَ دختر زرتشت را گرفت و پس از آنکه گشتاسب آئین زرتشت را پذیرفت این مذهب بسرعت در توران و ایران وهند و آسیای صغیر منتشرشد زرتشت در اواخر عمر بجنگهائی برای اشاعهٔ مذهب خود پرداخت و وقتیکه با مردم هیونَ (۳) در مقام مدافعه جنگ میکرد کشته شد (٤)

---

(۱) ـ معنی کلمهٔ زرتشت را نتوانسته اند محققاً معلوم کنند ظن غالب اینست که از (زَرَتُشتِرَ) آمده و بمعنی شتر زرد است (۲) ـ ذکر جاویدانهای مقدّس پائین تر بیاید
(۳) ـ اینها موافق اخبار زرتشتی تورانی بوده اند (٤) ـ سردار دشمنان اَرْجَ تَسْپَ (اَرْجاسْبْ) و قاتل زرتشت توری براتَرْوَخش نام داشتند

آئین زرتشت زرتشت چنانکه در گاثها گوید خواسته آئین مردمان آن زمان را بپاکی و صافی اوّلی بر گرداند خلاصهٔ این مذهب چنانکه از آوستا و کتب پهلوی مستفاد میشود این است : عالم از دو اصل ناشی است روشنائی و تاریکی این دو اصل باهم در منازعه اند و پیروزی وشکست بنوبت نصیب هر دو میگردد از اینجهت عالم بدو قسمت تقسیم شده لشگر روشنائی یا خوبی و لشگر تاریکی یا بدی سر سلسلهٔ قسمت خوبیها اَهورَ مَزْدَ (۱) و سالار لشگر بدیها اهریمن (اَنگرَمَینیو) است (۲) بهرمز شش وجود مجرّد کمك میکنند اینها که به اَمْشَسْپِنْتان یعنی جاویدانهای مقدّس موسومند در پیش تخت هرمز ایستاده مجری فرمان او هستند و هرمز بوسیلهٔ آنها عالم را اداره میکند (۳) هر کدام از جاویدانهای مقدّس حامی موجوداتی میباشد (مثلاً بهمن حامی آتش واسفندارَمذْ حامیهٔ زمین) پائین تر از (امشسپنتان) وجود هایمجرّدی هستند که یَزَتَ نام دارند (٤) عدّهٔ اینها زیاد است ولیکن معروفترین آنها به سی میرسند و هر یك از روز های ماه بیکی از آنها اختصاص دارد (یزَت) ها بدو طبقه تقسیم شده اند طبقهٔ آسمانی و زمینی در رأس طبقهٔ آسمانی هرمز قرارگرفته وبهترین یزَت زمینی زرتشتاست هرکدام از یزَتَ ها نیز چیزیرا حمایت میکند: چنانکه آفتاب وماه وآب وآتش و خاك و باد ونیز معانی از قبیل راستی و درستی و توانائی و پیروزی و آرامش و آشتی و غیره هرکدام درتحت حمایت وسرپرستی یکیازیزت ها است پس ازآنها باز وجود های مجرّدی میآیند که به فرَوَشي موسومند هرکدام از اینها حکم ملکی را دارد که حافظ انسان است قبل از تولّد انسان این ملکها درآسمان‌اند و بعداز فوت او با روح ویباز بآسمان میروند درمقابل لشگر هرمز اهریمن نیز لشگری

---

(۱) ـ هرمز در اصل اَهورَمَزْدَ بوده اَهورَ از اَسورَ خدای آریانهای هند وایرانی آمده (زمانیکه مذهب هردو یکی بوده) مَزْدَ یعنی دانا (۲) ـ اَنگرَمَی نیو یعنی منش یا ضمیر تیره بعدها اهریمن‌شده (۳) ـ اَمْشَسْپِنْتان (یعنی جاویدانهای مقدّس) ازاینقرارند: ا ـ وَهومَنَهْ ـ بهمن (اندیشه نیك) ب ـ اَشَ‌وَهیشْتَ ـ اردیبهشت (بهترین تقوا) ج ـ خشَثْرَوَی‌رِیَ ـ شهریور (دولت یاحکومت‌خوب) د ـ سپِنْتَ آرْمَ ای‌تی ـ اِسفندارمَذ (گذشت بافتوت) ه ـ هَئورْوَتاتَ ـ خرداد ـ (سلامتی ـ عافیت) و ـ آمِرِتات ـ اَمِرْدادْ (جاویدان ـ غیرفانی) (٤) ـ یَزَتَ بعدها یَزْد و ایزدشد

دارد و یاران او را دیو گویند   در رأس اینها اهریمن قرار گرفته و در مقابل امش سپنتان شش دیو یا عفریت وجود دارند   کار اهریمن و دیوها این است که نگذارند خوبی پیشرفت کند   تاریکی و بدی و دروغ و طغیان و تکبّر آفریدهٔ اهریمن است و اگر اهریمن نتواند از خوبی جلوگیری کند لا اقل سعی میکند از نتایج آن بکاهد هرمز زندگی را آفرید و اهریمن مرگ را   سلطنت او سلطنت تاریکی است یك تاریکی که حدّ و حصر ندارد   جهنّم پر است از دیو و دروغ و اژدها و ابوالهولهای دیگر که آفریدهٔ اهریمن اند   چنانکه اَمش سپنتان و ایزدان حامی آفرینش خوب میباشند دیوها و ارواح بد حامی آفرینش بد هستند مثلاً «دروج» حامی چیزهای دروغ است و در مقابل وَهومنه (اندیشه نیك) اَکَمَنه (اندیشه بد) است خلقت عالم را آوستا و مخصوصاً کتب پهلوی چنین بیان میکنند در ابتداءِ اَهورَمزد عالم ارواح را آفرید و بر آن بی مانع سه هزار سال سلطنت کرد پس از آن اهریمن از تاریکی بیرون آمده بعنف داخل عالم روشنائی شد و چشمان او از نور هرمز خیره گشت هرمز باو صلح را تکلیف کرد و او نپذیرفت هرمز گفت پس جنگ کنیم و باهریمن نه هزار سال فرصت داد زیرا میدانست که غلبه با روشنائی خواهد بود پس از آن هرمز مشغول آفریدن عالم مادّی گردید و در شش دوره آنرا آفرید انسان در دورهٔ آخری بوجود آمد آفرینش عالم مادّی سه هزار سال طول کشید و در تمام این مدّت اهریمن بکلّی فاقد قدرت شده بود   پس از آن اهریمن از رخوت و سستی بیرون آمده بآفریدن چیزهای بد در مقابل آفرینش خوب هرمز پرداخت از اینزمان منازعه بین هرمز و اهریمن شروع شد و سه هزار سال طول کشید تا زرتشت بدنیا آمد   با تولّد او لشکر اهریمن در سستی افتاد   پیروزمندی هرمز همواره در تزاید خواهد بود تا وقتیکه اهریمن بعالم تیرگی و ظلمت بر گردد و آنوقت است که روشنائی سعادت‌آور تمام عالم را فرو گیرد از تعالیم مذهب زرتشت این است که روح فانی نیست و پس از مرگ در مدّت سه روز باز لذائذ یا محن ایام زندگانی را دارد   پس از آن باد آنرا میبرد و میرسد به پلی موسوم به چینوَت و آنجا در محضر سه قاضی محاکمه میشود (۱) یعنی آنها اعمال خوب و بد او را در

(۱) ـ اسامی قضات سه گانه این است : مِثرَ ـ سُرا اُشَ ـ راشْنو

ترازو کشیده ازآنرو رأی میدهند بعد باید از پل مزبور بگذرد اگر روح نیکوکار است پل برای او عریض و الا تنگ میشود در مورد دوّم روح در درّهٔ تاریکی میافتد روحی که خوب است باید از سه مرحله بگذرد تا وارد بهترین عالم گردد این سه مرحله مرحلهٔ اندیشهٔ نیك ـ گفتار نیك و کردار نیك است و آن عالم موسوم به (بهشت)(۱) روحی که بد است وارد سرای درد ومحن میشود بین بهشت ودوزخ جائی هست که آنرا هَمَشْتَکانْ مینامند یعنی سرای وزنهای مساوی اینسرا جای ارواحی است که اعمال خوب وبد آنها مساوی است وآنجا باید منتظر قیامت باشند نزدیکی قیامت را شخصی موسوم به سأُاشیان خبر خواهد داد اینشخص ناجی عالم است و او ارواح را زنده کرده بمحاکمهٔ آخری خواهد پرداخت بعد سیلی از فلزّ گداخته روی زمین را فرا خواهد گرفت و آنوقت است که جنگ هرمز واهریمن درگیرد وظفر قطعی نصیب هرمز شود برای رستگاری بعد ازمرگ وبرای اینکه هرکس بقدر قوّه بهرمز کمك کند باید سه اصل را پیروی نمود اندیشه نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك (۲)

مذهب مانی تاچندی قبل راجع بمذهب مانی کتابهائی که از زمان او یاپیروان نزدیکش مانده باشد در دست نبود وهرچه در اینباب گفته میشد از قول مورّخین مسیحی وغیره بود حال بدین منوال گذشت تا اینکه چندی قبل در تورفان واقع در آسیای وسطی کتابهای خطّی بزبان ترکی و پهلوی راجع بمذهب مانی پیدا شد و چند نوشته راجع بمذهب مانی بدست آمد نتیجهٔ مقایسه مضمون این نوشته ها با آنچه چینیها ومورّخین اسلامی وعیسوی نوشته‌اند این است که بطور اختصار ذکر میشود مانی چنانکه خودش گوید در دهی موسوم به (مردی‌نو) درنزدیکی بابل بدنیا آمد واسم پدراو بطوریکه صاحب کتاب الفهرست(۳) نوشته فوتّق بابك(٤) بود درسال ۲۱۵ م. دو دفعه باو الهام شد که مذهب حقیقی را درمیان مردم منتشر کند این بود که در سنّ ٤٥ سالگی در موقع جلوس شاپور اوّل به تخت مذهب

---

(۱) ـ اَنْهووَهیشتَ

(۲) ـ در زبان آوستا هومَتَ ـ هُوَخْتَ ـ هُوَرْشْتَ (۳) ـ ابن‌النّدیم‌الورّاق (٤) ـ متتبّعین تصوّر میکنند که فوتّق معرّب پاتَك است

خود را افشاء کرد بعقیدهٔ او عالم بر دو اصل قرار گرفته خوبی و بدی یا روشنائی و تاریکی خدا صاحب اوّلی است و عفریت مالك دوّمی
مانی عقیده داشت که بدی همیشه بوده و تا ابد خواهد بود در باب انسان و سایر موجودات عقیده داشت که خوبی وبدی باهم مخلوط شده زیرا انسان دارای روح خوب وبداست و درمقابل عقل ووجدان وحسّیّات خوب عقل ووجدان وحسّیّات بد نیز هست روح خوب رحم و نهاد نیك و حوصله و حکمت را بوجود آورد روح‌بد ـ کینه وغضب وشهوت و حماقت را بعقیدهٔ مانی تناقض‌فقط بین روشنائی وتاریکی است زیرا هیچکدام بدیگری منتهی یا منجرنخواهد شد وهمیشه بوده اند وخواهند بود یگانه چیزی‌که مانی بآن اهمیّت میداد عرفان (۱) است اوتوراة را بکلّی رد کرده فقط انجیل را قبول داشت و میگفت که خود او آخرین حوّاری عیسی است وحقائق را آشکارمیکند مانی میگفت‌که عالم بالاخره دردوزخ خواهد افتاد وعناصر آن سوخته خوبی و بدی بازبحال اوّلی عود خواهندکرد یعنی همیشه جدا از همدیگر خواهند ماند چه سدّی غیر قابل عبور آن دو را از یکدیگر جدا کرده مانی برای اشاعهٔ‌مذهب‌خود کتابهائی تصنیف کرد که یکی‌ازآنها برای شاپور بزبان پهلوی نوشته شده بود (۲) وباقی بزبان سریانی خطّی نیز باونسبت میدهند که از خطّ آرامی اقتباس شده تصنیفات مانی مزیّن بصورتهائی بوده واین نقّاشیها او را در تمام عالم مشهور نموده چنانکه از عهد قدیم تا زمان حال ایرانیها او را نقّاشی بزرگ میدانند و کتاب او را اَرْژَنگ یا اَرْتنگ نامند (۳) مقصود مانی از نوع کتابهای مذکور این بود که خوبی (روشنائی) وبدی (تاریکی) را با انواع و اقسام صورتها بنماید تا اشخاص با سواد مذهب او را بهتر درك کنند و کسان بی‌سواد قادر بفهم آن‌باشند چنانکه ازمختصر مذکور بخوبی دیده‌میشود مذهب‌مانی ترکیبی است یعنی معتقداتی از مذاهب دیگر اخذو تلفیق نموده این مذهب در ابتداء در بابل که مرکز عقاید و مذاهب مختلفه بود شیوع یافت بعد بسوریّه

---

(۱) ـ GNOSTICISME

(۲) ـ یکی از کتابهای او چنانکه ابوریحان بیرونی نوشته موسوم به شاپورگان بوده

(۳) ـ چنین مشهور است ولی معلوم نیست تا چه اندازه موافق حقیقت است

خود نموده وقدّاره ای درسینهٔ اوفرو برده و ازخون گاو که فوران میکند ماری (یعنی زندگی) فربه میشود (۱)

مذهب عیسوی و بودائی در دورهٔ ساسانی علاوه بر مذاهبی که در داخلهٔ ایران پدید آمده بود دو مذهب دیگر از خارجه بایران سرایت میکرد مذهب عیسوی ازطرف مغرب و بودائی ازطرف شمال وشرق

مذهب عیسوی شاهان ساسانی در ابتداء نسبت بمذهب عیسوی که از اِدِس بحدود ایران منتشر میشد بی‌قید بوده خطری ازبودن عیسویها درخاك ایران حس نمیکردند ولیکن وقتیکه شاپور بزرگ برگشت ولایاتی را که ایران درزمان نِرْسی بروم واگذارده بود ازدولت روم خواست و جنگ شروع شدسیاست ایران نسبت به عیسویها تغییر کرد چون دولت ایران آنهارا دوستان باطنی روم میدانست بدادن مالیات سرانه سنگینی (ضعف آنچه که ایرانیها میدادند) مجبور نمودوظاهراً باین عنوان متمسّك شدکه عیسویها ازخدمات نظامی معافند پس ازآن دولت خواست که آنها ازمذهب خود برگردند ـ عیسویها مقاومت کردند ودولت برشدّت وسختی خود افزوده امر کرد کلیسیا ها را خراب کنند یزدگرد نسبت به مسیحیها باملاطفت بود و بهمین جهت نزد روحانیّین زرتشتی به گناهکار معروف شد درزمان او کلیسیا های عیسوی در اکثر شهرهای ایران تأسیس گردید و حتّی خانواده های بزرگ بدین عیسوی در آمدند ولی بعد بر تجرّی روحانیّین مسیحی افزود و سختیهای سابق نسبت به مسیحیان عود کرد در زمان بهرام گور و یزدگرد دوّم همان سختیها دوام داشت در زمان انوشیروان بعد از آنکه جنگهای او با روم شروع گردید ایرانیها در شامات نسبت به عیسویها سخت بودند و(مارابا) خلیفهٔ بزرگ آنها را تبعید کردند ولیکن وقتیکه انوشیروان با روم عهد صلح بمدّت پنجاه سال بست یکی ازمواد عهد نامه این بود که عیسویها آزادی مذهب خواهند داشت بشرط اینکه به تبلیغ نپردازند خسرو پرویز که در ابتداء نسبت برومیها فاتح بود دربارهٔ عیسویها سختی نمیکرد ولیکن بعد ازفتوحات

---

(۱) ـ یکی از این حجّاریها که از شاهکار های صنعت میباشد حالا در واتیکان یعنی در مقرّ پاپها در روم است



مهر گاو نر هرمز را میکشد ـ اصل در واتیکان است

هرقل نسبت بآنها سخت شد چنانکه فوت او را عیسویها نجات خود دانستند در سلطنت شیرویه آزادی کامل بعیسویها داده شد تشکیلات روحانیین عیسوی در ایران مانند تشکیلات آنها در رم بود (۱)

مذهب بودائی از تحقیقاتیکه اخیراً درافغانستان بعمل آمده معلوم شده است که آثار مذهب بودائی در آنجا زیاد است و نوبهار بلخ که بعض مورخین عرب آنرا آتشکدهٔ پارسی میدانستند دیربودائی بوده زیرا نوبهار فارسی شده نَوَ وِهار است که بمعنی دیر نومی باشد و خانوادهٔ برامکه که درخلافت هارون الرشید مقامات عالیه داشتند اسم خود را ازلقب پَرَمکه گرفته اند وبودائیها این لقب را برئیس دیر بودائی میدادند نوشته های چینی تأیید میکند که چنین دیر ها در راهی که زوار چینی ازممالك غربی چین بهند طی میکرده اند وجود داشته و نوشته یکی‌ازسیاحهای چینی که در اواخر دورهٔ ساسانی ببلخ رفته و نوبهار را دیده در دست است (۲) و بالاخره قدمای مورخین عرب نوبهار را بیت الاصنام نامیده اند

معتقدات اریانهای ایرانی از نظر تاریخ محققین بعد ازغور در معتقدات مذهبی آریانهای ایرانی‌باین نتیجه رسیده اند که مردمان مذکوردراعصار قبل ازتاریخ عناصر را میپرستیدند و اگرهرمز پرستی هم درمعتقدات آنها داخل بوده در هر حال مذهب آنها بمرتبهٔ اعتقاد بخدای یگانه نرسیده بود ولی در قرون بعد و مخصوصاً دراعصار تاریخی مشاهده میشود که مذهب زرتشت بتوحید منجر ومنتهی‌شده زیرا تمام اَمشَ سپنتان وایزدان آفریده هرمزند واهریمن بالاخره مغلوب و تاریکی بر طرف خواهد شد بنا بر این مسئله ای طرح میشود که آیا این سیر تکاملی و ترقی در معتقدات مذهبی آریانهای ایرانی از خود آریانها بوده یا از نفوذ و تأثیرات مذاهب خارجه راجع بمذاهب خارجه اولاً باید در نظر داشت که در عهد قدیم تمام مردمان آسیای غربی و افریقای شمالی باستثنای مردم

(۱) - نِسْطوریها که در روم فرقهٔ ضاله بشمار میرفتند مورد حمایت دولت ایران بخصوص انوشیروان واقع شدند اینها با نهایت جد بتبلیغ پرداختند چنانکه نُلدِکِه گوید که اگر مسلمین یك قرن دیر تر بایران آمده بودند درآن مملکت با دین مسیحی مواجه میشدند

(۲) - تاریخ بَرامکه تألیف بووای فرانسوی (L. BOUVAT, LES BARMÉCIDES. PARIS 1921)

بنی‌اسرائیل مشرك وبت پرست بودند زیرا چنانکه از تاریخ معلوم است سومریها ـ اکّدیها ـ کلدانیها ـ آسوریها ـ فینیقیها ـ مصریها وغیره بخدایان زیاد قائل بودند ومجسّمهٔ آنها را میپرستیدند بس ممکن نبود که این مذاهب تأثیری در ترّقی مذهب آریانها داشته باشد یونانیها و رومیها نیز نمیتوانستند مؤثر باشند زیرا آنها هم با صرف نظر از حکماء ودانشمندان خود مشرك بودند وحتّی وقتیکه اسکندر بایران آمد یونانیها و مقدونیها به برتری معتقدات مذهبی ایرانیان قدیم با نظر احترام مینگریستند بنا بر این یگانه مذهبی که میتوانست نفوذی در ترّقی مذهب آریانهای ایرانی داشته باشد مذهب بنی اسرائیل بود که بر توحید صرف بنا شده لذا باید دید که ترّقی معتقدات آریانهای ایرانی در تحت تأثیر مذهب بنی اسرائیل بوده یا جهات دیگر داشته آنچه از تتبّعات محقّقین برمیآید اجمالاً این است که مذهب موسوی تأثیری نداشته و ترّقی مذهب مزبور از خود آریانها است زیرا آریانهای هندی هم با اینکه هیچ ارتباطی با بنی اسرائیل نداشتند مستقلاً بتوحید رسیده‌اند ودیگر اینکه دیده نمیشود که درمذهب آریانهای ایرانی آدابی ازمذهب بنی‌اسرائیل داخل شده باشد

مبحث سوم

اخلاق ـ مجازاتها

اخلاق خلقت درنظر آریانهای ایرانی میدان جنگی است (جنگ خوبی با بدی یا روشنائی باتاریکی) وانسان از جنگیهای این میدان آدم پرهیزکار بعقیدهٔ آنان کسی است که بهتر وبیشتر بتواند به آفرینش خوب کمك کند وبا آفرینش بدخصومت ورزد کارهائی که کمك کردن بخوبی میباشد اینهااست : ساختن خانه ـ احیا کردن زمین ـ تخم افشانی بسیار ـ کندن کاریز ـ نشاندن درختهای مثمر ـ نگاهداشتن و تربیت حیوانات اهلی بزرگ و کوچك اینکارهارا هرمز دوست دارد ولی آیا برای رستکاری فاعل آن کافی است ؟ نه ـ برای رستکاری مزده پرست باید نزدیکان خود را دوست بدارد و قلباً دوست هرمز و دشمن اهریمن باشد از کجا معلوم

میشود که مزده پرست این صفات را داراست ؟ از اندیشهٔ نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك و از تشویق اندیشهٔ نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك (۱) حمد هرمز ونیاز دادن وقربانی کردن برای اووقتی مقبول است که این سه صفت در مزده‌پرست باشد و الاّ نتیجه ندارد از خصایص اخلاق ایرانیهای قدیم که باعث حیرت مردمان قرون بعد گردید یکی این است که ارزش اعمال به نیّت نیست درصورتیکه برای ما مسلّم است که الاعمال بالنّیات ولیکن این عقیدهٔ ایرانیهای قدیم نتیجهٔ منطقی معتقدات مذهبی آنان بود زیرا از نظر آنها کار بد وقتی که وقوع میبافت چه سهوی و چه عمدی قوّت اهریمن را زیاد کرده فاعل آنرا تنزّل میداد بنا بر این فاعل کار بد در هر حال مکلّف بود که برای رفع اثرات آن کفّاره بدهد یعنی در ازای کار بد کار خوبی نیز بکند تا کمکی هم بهرمز کرده باشد از مختصر مذکور بخوبی مشاهده میشود که اخلاق آریانهای ایرانی نتیجهٔ منطقی معتقدات آنها و مبنی بر فایدهٔ انسان بوده با وجود این چنانکه از تاریخ و تتبّعات محقّقین مشاهده میشود این اخلاق که بر اندیشهٔ نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك بنا شده بود در عالم قدیم تازگی داشت ووقتیکه آریانهای ایرانی به‌آسیای غربی آمده دولتهای بزرگی تشکیل کردند یك نوع انقلاب اخلاقی را باعث شدند چه اخلاق آنان برتر بود از اخلاق مللی مانند سومریها ـ کلدانیها ـ آسوریها ـ وغیره که قبل از ایرانیها درآسیای غربی حکمرانی داشتند ازاین جهت است که محقّقین استیلای آریانهای ایرانی را در آسیای غربی بسان واقعهٔ مهمّی تلقّی کرده و ایران قدیم را در تاریخ نشو و نمای تمدّن بشر عاملی دانسته‌اند که دارای اهمیّت واقعی بوده

مجازاتها بنا برمعتقدات مذهبی ایرانیهای قدیم تفویضی بوده عقیده داشتند که انسان دارای ارادهٔ آزاد وفاعل مختار است یعنی باخود اوست که دوست هرمز شود

---

(۱) ـ اندیشهٔ نیك عبارت است از اینکه هرمز را دوست دارند و خوبی را مطلقاً از او دانند و از تکبّر و بی اعتقادی و حسد و بخل بپرهیزند گفتار نیك ـ یعنی عبادت و احتراز از دروغگوئی و تقلّب و دعوا کردن و فحش دادن و غیبت و افتراء کردار نیك ـ اجرای آداب مذهبی و عمل کردن به تقوا و صدقه دادن و کمك نمودن بضعفاء و خود داری از چیزهائی که ممنوع است

و رستگاری یابد یا دوست اهریمن گردد ومحکوم بعقوبت و عذاب ایرانیهای قدیم مجازاتهای دنیوی را براین اساس نهاده بودند ۱ ــ توبه ۲ ــ تزکیه ۳ ــ جزاها توبه که عبارت از پشیمانی باطنی مقصّر است جلوگیری از دادن مجازاتهای عرفی یا دنیوی نمیکرد اهمیّت آن فقط از این حیث بود که روح مقصّر را موافق معتقدات مذهبی پاك كرده از مجازات اخروی مانع میشد شخصی که توبه میکرد میبایست نه فقط ازکارهای بد بپرهیزد بلکه درازای کار بدکار های خوبی هم بکند تزکیه این بود که بواسطهٔ آداب مذهبی ارواح بد را از او دور میکردند امّا راجع به جزاها بدواً باید گفت که بعض تقصیرات و گناه ها را قابل عفو نمیدانستند بدین معنی که دراین دنیا مستوجب قتل ودر آخرت باعث عذاب میشد مانند لاش‌خوری و راهزنی وبعض تقصیرات دیگر جزاها عبارت بود ازاعدام در موارد کمی و تنبیه بدنی و جزای نقدی در موارد دیگر (چون شرح جزاها در این مختصر نگنجد میگذریم)

مبحث چهارم

زبان ــ کتب پهلوی ــ ادبیّات ــ خطّ ــ تاریخ

زبان ــ کتب پهلوی زبان این دوره پهلوی بود از قرائن چنین بنظر میآید که باین زبان ازاواخر دورهٔ هخامنشی حرف میزدند بهرحال درزمان اشکانیان وساسانیان باین زبان تکلّم میکردند وبعد ازانقراض ساسانیان باز مدّتی درایران ومخصوصاً در طبرستان این زبان معمول بود (قدیمترین کتابتی که به زبان پهلوی روی اوراقی شده و بدست آمده نوشته ایست که در فیّوم واقع در مصر یافته اند و روی پاپیروس (کاغذ حصیری قدیم) نوشته اند ــ وِسْتْ ــ متخصّص این زبان عقیده دارد که این نوشته متعلّق بقرن دوّم هجری یاهشتم میلادی است کتابهای دورهٔ ساسانی باین زبان نوشته میشد ولکن کتبی که ازدورهٔ ساسانیان بما رسیده خیلی کم است وِسْتْ کتب پهلوی را که اکنون دردست است باستثنای آوستا متعلّق بقرون بعد ازدورهٔ ساسانی میداند کتب مزبوره را عالم مذکور بسه قسمت تقسیم میکند : ــ ترجمه‌ها

وتفسیر آوستا ـ کتبی که راجع بامور مذهبی و مشتمل بر ۲ ۸ کتاب یارساله است(۱) وکتب غیرمذهبی(۲) زبان پهلوی موافق آثاری برای کتابت زرتشتیان تاقرن یازدهم میلادی(پنجم هجری) بکار میرفته(۳) درباب علوم این دوره چیز زیادی نمیتوان گفت زیرا مدارکی در دست نیست همینقدر معلوم است که انوشیروان از پناهنده شدن هفت نفر از علماء وحکمای اسکندریه بایران استفاده کرده یك مدرسهٔ طبّ درجندی شاپور بنا نمود واز آنجا اطبائی بیرون آمدند و نیز وا داشت فلسفهٔ افلاطیّون جدید را برای او ترجمه کردند(٤) کتاب کلیله و دمنه (بیدپای) هندی را برزویه طبیب بحکم انوشیروان از هند آورد و بزبان پهلوی ترجمه شد بعدها ابن مقفّع در قرن دوّم

(۱) ـ معروفترین کتب مذهبی از اینقرار است : ا ـ دینْ کَرْتْ (کاردین) در قرن سوّم (نهم میلادی) تدوین شده وحاوی تاریخ وادبیّات وسنن زرتشتی است ب ـ بُنْدَهِشْنْ (اساس دهنده) متعلّق بقرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است ج ـ داتِسْتانْ دینیكْ (عقاید مذهبی) درقرن سوّم هجری (نهم میلادی) تدوین شده د ـ دینای مَیْنیوكِ خْرَدَ (عقاید روح حکمت) هـ ـ اَرْتاویرافْنامَكْ (بعضی اَرْتَه و اَرْدی نوشته‌اند ولی وِسْتْ چنین نوشته) راجع باختلالی که در مذهب زرتشت از جهت استیلای یونانیها پدید آمد و رونقی که در زمان ساسانیان یافت تصوّر میکنند که بین قرن سوّم وهفتم هجری (۹ و ١٤ میلادی) نوشته شده و ـ شِکَنْدْ ـ گومانیكْ وِیْ جارْ در دفاع از مذهب زرتشت

(۲) ـ معروفترین کتابهای غیر مذهبی از اینقرار است : ا ـ کارْنامَكْ اَرْتَ خِشیر پاپکان (زالمان پاوکان نوشته) این کتاب بروایتی در آخر قرن ششم میلادی نوشته شده ولی وِسْتْ بقرون بعد مربوط میدارد ب ـ یاتْ کارْ زریران (شاهنامهٔ گشتاسب یاپهلوی) که بعضی مربوط بسنهٔ پانصد میلادی میدانند ج ـ درخت آسور د ـ خسرو کواتان وغلام پیشخدمت او هـ ـ مدوّن قوانین اجتماعی پارسیها در زمان ساسانیان و ـ شطرنج نامه ز ـ اسلوب نامه نویسی ح ـ ترتیبات قرار داد ازدواج ط ـ عجائب مملکت سَکستان ی ـ فرهنگ پهلوی

(۳) ـ چون ازکتب پهلوی که برای ما اسناد تاریخی است ذکری میشود باید این مطلب را نیز در نظر داشت : اردشیر بابکان چنانکه بالا تر ذکر شد جمع آوری آوستا را به تَنْ سَرْ نامی که هیربدان هیربد بود رجوع کرد شخص مذکور کاغذی به پادشاه طبرستان جَسْنَفسْ شاه (*) نوشته و اورا تشویق وترغیب نموده که تمکین ازاردشیر نماید این مراسله را درقرن دوّم هجری ابن مقفّع از پهلوی بزبان عربی ترجمه‌کرده وترجمهٔ عربي را در قرن ششم هجری (۱۲۱۰ میلادی) ابن اسفندیار بزبان پارسی ترجمه و در مدخل کتاب تاریخ طبرستان گنجانیده اکنون این کتاب در موزهٔ هند لندن است ودارمس تتر آنرا بعد ازکتیبه های هخامنشی وآوستا قدیمترین سند تاریخی ایران دانسته (اگرچه اصل مراسله بدست نیامده) (*) جَسْنَفسْ معرّب گُشْناسْب است

(٤) ـ این علماء ازتعصّب مذهبی رومیها بایران پناهنده شده بودند ولي بعد از چندی خواستند باسکندریه مراجعت نمایند وانوشیروان درعهد نامهٔ ۵٤۹ م . گنجاند که رومیها متعرّض آنها نشوند

هجری آنرا بزبان عربی ترجمه کرد ولی ترجمهٔ پهلوی آن در دست نیست این کتاب در قرون بعد از زبان عربی بزبانهای دیگر ترجمه گردید اخیراً یك ترجمهٔ سریانی در دیری از نصارا نزدیك حلب یافته ومعلوم کرده اند این ترجمه مستقیما اززبان پهلوی شده وغیر از ترجمه ایست که بعد ها از عربی به سریانی نموده اند و نیزاز قرار معلوم (در زمان یزدگرد سوّم کتابی راجع بشاهان ایران و وقایع سلطنت آنها نوشته شده بود که معروف به خوَتایْنامَکْ (خدای نامه) بوده صاحب کتاب الفهرست باین کتاب اشاره میکند) ابن مقفّع این کتاب را بعربی ترجمه کرد و بعد در ۳٤٦ هجری (۹۵۷ میلادی) بتوسّط چهار نفر زرتشتی ازهرات و سیستان وغیره برای حاکم طوس ابومنصور ابن عبدالرزّاق بفارسی ترجمه شد هیچکدام از این کتابها عجالتاً بدست نیامده ولی اکثر محقّقین عقیده دارند که دقیقی و فردوسی ازاین کتابها استفاده کرده اند نوشته های نویسندگان قرون اوّلیّهٔ اسلام دلالت میکند براینکه ازاواسط دورهٔ ساسانی درایرانیها توّجهی بفنون وادبیّات پیدا شده ودرزمان انوشیروان این نهضت ادبی شدیدتر گردیده بود زیرا (صاحب کتاب الفهرست اسامی کتب زیادی ذکر کرده که از زبان پهلوی بعربی ترجمه شده و در قرن چهارم اصل و ترجمهٔ آنها دردست بوده عدّهٔ این کتابها قریب بهفتاد است وبه پنج قسمت میتوان تقسیم کرد راجع به : ۱ ـ طب وبیطاری ۲ ـ امور مذهبی ۳ ـ فنون جنگی ٤ ـ سیاست و مملکت داری (۱) ۵ ـ قصص و حکایات بزمی که حالا موسوم به رُمان است)

اُدبیّات راجع بادبیّات منثور علاوه بر کتبی که از زمان ساسانیان مانده و بما رسیده است (مثل کارنامهٔ اردشیر بابکان و یادگار زریران و غیره) قرائن دیگر نیز حاکی است که نوشتن قِصصْ و حکایات رزمی و بزمی معمول آن دوره بوده

(۱) ـ اسامی بعضی ازکتابهای نوع چهارم این است : وصیت نامهٔ اردشیر بشاپور ـ وصیّت نامهٔ انوشیروان بهرمزوجواب او ـ نامهٔ انوشیروان بمرزبان وجواب‌او ـ کتاب انوشیروان ببزرگان‌ملّت در تشکر ـ کتاب چیزهائیکه بحکم اردشیر ازکتابخانه‌ها استخراج شده راجع بآنچه درباب سیاست ومملکت داری نوشته اند ـ وصیّتنامهٔ انوشیروان باهل بیت خود ـ نامهٔ تَنْسَرْ ـ اسامی کتاب‌های نوع پنجم در ذیل بیاید

زیرا اوّلاً حکایاتی در زمان ساسانیان وجود داشته که قسمتی ازآن در تاریخ داستانی ایران داخل شده مانند حکایت بهرام چوبین و غیره ثانیاً در باب بعض حکایات بزمی و رزمی که در قرون اوّلیّهٔ اسلام نوشته اند ظنّ غالب این است که اصل آنها درزبان پهلوی نوشته شده بود مانند قصّهٔ ویس ورامین ـ وامق وعذرا ـ خسرو وشیرین وفرهاد ـ وغیره بالاخره چنانکه درفوق گفته شد یکقسمت ازکتبی که صاحب کتاب الفهرست (ابن الندیم الورّاق) اسم میبرد متعلّق بادبیّات است (۱)

خطّ دورهٔ ساسانی (خطّ این دوره معروف بخطّ پهلوی است میتوان گفت که ایران ساسانی با این خطّ سیر قهقرائی کرده زیرا برای خواندن و نوشتن خطّ میخی پارسی دانستن چهل و یك علامت یا پایه کافی است ولیکن برای خواندن خطّ پهلوی دانستن بیش ازهزار علامت لازم است وباز به جهاتی نمیتوان مطمئن بود که حروف را مطابق صدا هائیکه در زمان ساسانیان داشته میخوانند جهت این درجه اشکال دو چیز است اوّلاً چون خطّ پهلوی از خطّ آرامی اقتباس شده برای صدا هائیکه اختصاص بزبان پارسی (پهلوی آنروز) دارد علامت مخصوصی نیست و گاهی یك علامت نمایندهٔ چند صدا است ثانیاً معمول زمان ساسانیان این بود که در کتابت لغات آرامی استعمال میکردند ولی در موقع خواندن بجای آن لغات پهلوی میگذاردند مثل اینکه مَلکا که بزبان آرامی بمعنی شاه است مینوشتند ولی شاه میخواندند و نیز (مِنْ) مینوشتند و (از) میخواندند) این نوع کتابت را بطوریکه از ابن مقّفع نقل شده (هوزْوارش) یا (زُوارِشْ) مینامیدند عدّهٔ این نوع لغات آرامی که درزبان پهلوی استعمال شده بالغ بر هزار است وبی اندازه خواندن تحریرات پهلوی را مشکل کرده ولی خوشبختانه کتابهائی درآسیای وسطی بزبان پهلوی پیدا شده که عاری از هوزوارش و برای تاریخ و زبان شناسی کمك

(۱) ـ اسامی کتابهاي ادبی این است : کتاب هزار افسان یا افسانه (بعربی ترجمه شده و موسوم بالف لیل ولیله است) ـ کلیله ودمنه ـ هزار دستان ـ سندباد (ترجمه ازهندی به پهلوی) ـ قصّهٔ بهرام چوبین ـ افسانهٔ گشت وگذار ـ خرس وروباه ـ مُشک زنانه وشاه‌زنان ـ رستم واسفندیار ـ شهر براز و اَبرْویزْ ـ یینان دخت ـ بهرام دخت ـ کتاب کاروند ـ انوشیروان ـ بهرام ونرسی ـ دارا و بت زرّین ـ کتاب الفال

بزرگی است زوارش معمول ممالك دیگر هم در آسیای غربی بوده مثلاً بابلیها وآسوریها درازمنهٔ قدیمه کلمات سومری استعمال میکردند و به بابلی میخواندند (۱) از آنچه بطور اختصار ذکر شد معلوم است که (خطّ دورهٔ ساسانیان همان خطّ پهلوی بوده منتهی با این خطّ گاهی تنها لغات پهلوی نوشته میشد مانند کتابهائی که درآسیای وسطی پیدا شده و گاهی لغات پهلوی وآرامی باهم که زوارش مینامیدند وروشن است که در هر حال زبان کتیبه ها و تحریرات زبان پهلوی بود زیرا در موقع خواندن همیشه پهلوی میخواندند) زوارش بسیاق نویسی ما بی‌شباهت نیست که ﻫ مآةْ یاالف مینویسیم وصد یا هزار میخوانیم (۲) (علامات خطّ پهلوی ظاهراً ۲۵ ولی چنانکه گفته شد در واقع بالغ بر هزار است)

تاریخ دراین دوره شمارهٔ روزوماه وسال آوستائی بود یعنی سال شمسی بدوازده ماه تقسیم میشد و اسامی ماهها همان بود که امروز هم معمول است ماه را سی روز دانسته هر کدام از روز ها را باسم یکی از یزَت ها مینامیدند در آخر سال بعد ازماه دوازدهم پنجروز اضافه میکردند وآنرا اندرگاه میگفتند وچون سال طبیعی تقریباً شش ساعت از سال آوستائی بیشتر بود در هرصد و بیست سال یکمرتبه سال آوستائی را کبیسه کرده بجای دوازده ماه سیزده ماه حساب میکردند مثلاً دوفروردین دو اردیبهشت وقس علیهذا وبدین ترتیب سال آوستائی باسال طبیعی مطابق میشد (شرح موضوع خارج از حدود این کتاب است)

مبحث پنجم
صنایع

معماری و حجّاری راجع باین صنایع آثاری که از دورهٔ ساسانی باقی مانده از اینقرار است : ۱ ــ طاق بستان در نزدیکی کرمانشاه در این محلّ صورت سه نفر

---

(۱) ـ مثلا در زبان اکّدی پدر را (آذدا) میگفتند بنا بر این آسوریها (آذ) مینوشتند ولی آبْ میخواندند (۲) - [ﻫ] در اصل مآةْ بوده و حالا در سیاق باین شکل درآمده و نیز [ا‌ا ـــ] در اصل الف بوده چنانکه معلوم کرده اند در کتابت انگلیسی هم سی کلمهٔ زوارش وجود دارد یعنی این سی کلمه را باختصار به لاطینی مینویسند ولی بانگلیسی میخوانند

نمونهٔ خطّ پهلوی ـ از کتاب گیگر و کوهن (اساس فقه‌اللّغه ایرانی)

درسنگ منقور است و دونفر از آنها شخصی را که روی زمین خوابیده لگدمال میکنند ولیکن چون کتیبه ای نیست نمیتوان گفت این اسیر کیست واین سه‌نفر چه کسانی هستند در ته طاق دوصورت برجسته است یکی برحسب کتیبهٔ شاپور دوّم است و دیگری سواریست (شاید خسرو پرویز باشد) این سوار کلاه خود نوك دار برسر و زره بر تن دارد و به نیزه و کمان مسلّح است شکل او بکلّی شکل فردی از سواره نظام این دوره است راجع باین صورت چنین نوشته اند « این حجّاری گیرنده است نمیتوان آنرا تماشا کرد و در جزئیّات آن دقیق شد بی اینکه هیجانی در انسان تولید کنند این فردی از سواره نظام ایران است زیرا اگر هم شاه باشد همان اسلحهٔ سواران را دارد منتهی اسلحه اش قیمتی تر است سواره نظامیکه آنهمه فتوحات نسبت برومیها کرد و در زمان خسرو پرویز شامات و بیت المقدس و مصر را مسخّر و اطراف قسطنطنیّه را محاصره نمود » (۱) در اطراف طاق باز صورتهائی دیده میشود که موضوع آن شکار شاه است چیزیکه مخصوصاً شایان توّجه میباشد پارچه های فاخری است که اشخاص دربردارند و نشان میدهد که صنعت پارچه بافی دراین زمان خیلی ترّقی کرده بود ۲ ـ قصر شیرین یعنی قصری که خسرو پرویز برای شیرین سریانی ساخته خرابه‌های این قصر مینماید که سقف بنا طاق بوده و دیوار ها را با گچ سفید کرده و ستونها را از آجر تراش و گچ ساخته بودند ودر اینجا باغی بمساحت ۱۲۰ جریب عمارتهای متعدّد داشته ۳ ـ طاق کسری در تیسفون سابق نزدیکی بغداد بارگاهی نشان میدهد که سقف آن طاق است وبشکل بیضی زده شده این طاق قسمتی از کاخ سفید است که انوشیروان در ۵۵۰ م. بنا کرده بود و جایگاه تخت سلطنتی را میپوشید قالی زربفت و مرّصعی که به بهارستان کسری معروف وموافق قرائن فرش آن بود چنانکه بعضی نوشته اند یکصد ذراع طول و هفتاد ذراع عرض داشت (۲) این طالار بزرگ با

---

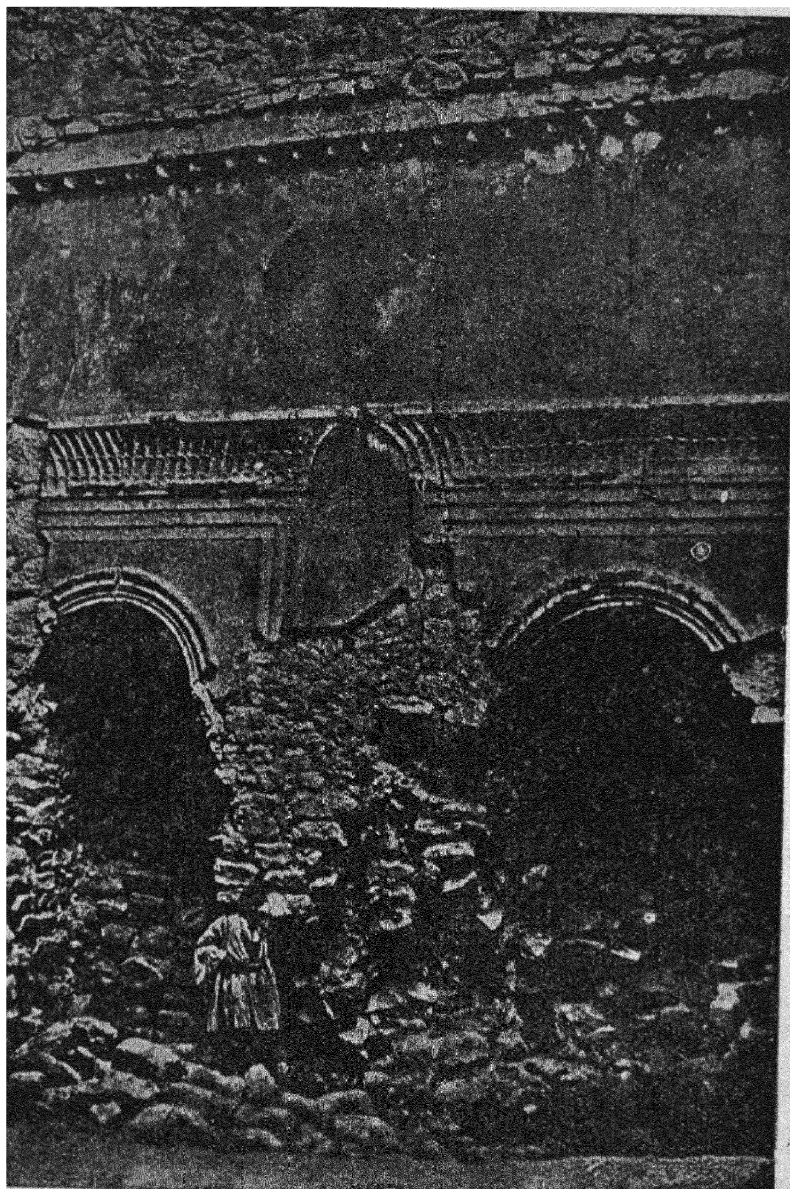
(۱) ـ گلیمانْ هووازْ ـ ایران قدیم

(۲) ـ چنانکه بعضی از مورّخین دورهٔ اوّلیهٔ اسلام نوشته اند فرش بزرگی که بتصرّف مسلمین درآمد سیصد ذراع طول و شصت ذراع عرض داشت حاشیه های این فرش زربفت با زمرّدهای گرانبها و متن آن با جواهرات قیمتی رنگارنگ ترصیع یافته بود فرش مذکور را بامر عمر قطعه قطعه بین مسلمین تقسیم کردند ویکی از اسهام را که بهترین قطعات نبود به بیست هزاردرهم فروختند

شاه‌نشینهای متعدّد ازبالا بواسطهٔ ۱۱۵ روزنه روشن میشد ستونهای شاه نشینها وطاقها و دیوارهای درونی طالار با لوحه های سیمین و زرّین منبّت کاری شده بود تخت سلطنت را در ته آن پشت پرده‌ای قرارداده بودند زینت فوق‌العادهٔ طالار ــ قالیهای قیمتی و غیره و درخشندگی فلزّات کریمه و روشنائی که از بالا بدرون بارگاه میافتاد اثر غریبی در اشخاصی که در دفعهٔ اولی وارد آن میشدند مینمود چیزیکه در اینجا تازگی دارد دیوار های عمارت است که با تیر های چوبی بهم مهار کرده اند وچنین بنظر میآید که این سبك از رومیها اقتباس شده قبر سلمان پارسی در نزدیکی این بنا است ٤ ــ طاق ایوان (در کنار کرخه که بکارون میریزد ــ در نزدیکی شوش) خرابهٔ عمارتی است که شبیه کلیسیا های قرون وسطای اروپا است وطاقهای آنرا بشیوه معماری پیکانی یا (گتیك)(۱) ساخته‌اند چنین گمان میرود که این بنا عمارت سلطنتی بوده ٥ ــ پلهای دزفول وشوشتر که تقریباً ۳۸۰ ذرع طول و ۷ ذرع و نیم عرض داشته این پلها را بشیوهٔ رومی ساخته اند پل شوشتر کار مهندسین رومی است ٦ ــ در نقش رستم نزدیك تخت جمشید چند مجلس صورتهای بر جسته دیده میشود که راجع بدورهٔ ساسانیان است(۲) ۷ ــ در نقش رجب (نزدیك تخت جمشید) مجلسی است که شاپور اوّل و ملتزمین او را در حال حرکت مینماید در این محل نیز مجلسی است که تاج‌بخشی اردشیراوّل را بشاپوراوّل نشان میدهد ۸ــ درشاپور (پنج فرسخی کازرون) چند صورت بر جسته را مربوط بدورهٔ ساسانیان میدانند : مجلسی فتح شاپور اوّل را نسبت بوالرین مینماید شاپور سیریادیس را امپراطور روم نموده و

(۱) ــ GOTHIQUE یا OGIVAL شیوهٔ قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی اروپا است و فرانسویها مدّعی اند که شیوهٔ فرانسهٔ آنزمان میباشد طاقهای این اسلوب مدوّر نیست بلکه قسمتهای طاق وقتیکه بهم میرسد زاویه حادّه تشکیل میابد این شیوه را بفارسی لابد باید پیکانی نامید

(۲) ــ ا) مجلسی است که فتح شاپور اوّل را نسبت بوالرین امپراطور روم نشان میدهد ب) صورت برجستهٔ دوسوار است که یکی تاج میدهد ودیگری آنرا میگیرد تصوّر میکنندکه اوّلی اهورمزدَ ودوّمی اردشیراوّل است ج) مجلسی‌است که بهرام دوّم و ملتزمین اورا نشان میدهد د) دو نفر سوار با هم در جنگند بعضی تصوّر میکنند که این مجلس جنگ بهرام پنجم را با خان هیاطله نشان میدهد ولی را ولین سن این شاه را بهرام چهارم میداند



فیروزآباد - تزئینات دیوار قصر اردشیر اوّل ساسانی

والرین که بزانو درآمده برحسب اجبار قیصر جدید را تکریم میکند(۱) ۹ ـ عمارت فیروزآباد (در بیست فرسخی شیراز از سمت جنوب) طاقها و دیوارهای مخروبه از این بنا باقی مانده ۱۰ ـ بنای سروستان (بین شیراز و داراب) طاقهائی نیز در اینجا دیده میشود که هنوز عیب نکرده دیولافوا عقیده دارد که عمارت فیروز آباد و بنای سروستان متعلّق بدورهٔ هخامنشی است و از اینجا نتیجه میگیرد که ایرانیها فنّ طاق زدن را از روم اقتباس نکرده اند بلکه این فن از خود ایرانیها است ولیکن محقّقین دیگر این عقیده را رد کرده و ابنیهٔ مزبوره را مربوط بدورهٔ ساسانی دانسته اند بعض آثار در خارج ایران کشف شده مانند خرابه های قصر مشیتا در طرف غربی بحر لوط (بحرمیّت) در شامات که بشیوهٔ بیزانس ساخته اند

کتیبه های ساسانی کتیبه هائیکه از این دوره کشف شده زیاد است ولی چون در این مختصر شرح آنها نگنجد بعضی را ذکر میکنیم :

اوّل ـ در نقش رستم (نزدیك تخت جمشید) چند کتیبه است : ۱ ـ از اردشیر بابکان در زبان پهلوی اشکانی وساسانی و یونانی ترجمهٔ آن برای نمونه درج میشود « این پیکر مزده پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد از ایزدان پسر پابك شاه است » ۲ ـ از شاپور اوّل در زبان یونانی که خود را معرّفی میکند

دوّم ـ در حاجی آباد (سه فرسخی تخت جمشید) کتیبه ایست از شاپور اوّل به پهلوی اشکانی و ساسانی این کتیبه را هنوز نتوانسته اند کاملاً بخوانند ولی راجع به تیری است که شاپور در حضور شهرداران و ویس پوران و آزادان انداخته در این کتیبه شاپور خود را شاهنشاه ایران و غیر ایران خوانده

---

(۱) ـ مجالس دیگر اینها است : ا ـ مجلسی باز فتح شاپور را نسبت بوالرین نشان میدهد ب ـ صورت شخصی است که بزانو درآمده وبین اهورمزد وشاپور اوّل واقع است ج ـ تاج بخشی هرمز را ببهرام اوّل مینماید بعضی گمان میکنند که این شاه نرسی است د ـ بهرام دوّم ورئیس اردوی اوراکه نسبت بدشمن فاتح بوده نشان میدهد تصوّر میکنند که این مجلس راجع بمطیع شدن سیستان است ه ـ مجلسی است که شخصی روی کرسی نشسته از طرف راست او هفت نفر انگشت بر بینی نهاده و از طرف چپ شش نفر در حال توقیر ایستاده اند پائین اشخاصی ایستاده اند که بعض آنها تقریباً دست بسینه و برخی دست بسته اند و اسبی هم با زین در اینجا است چون کتیبه ندارد نمیتوان دانست که این مجلس حاکی از چه واقعه است

سوّم ـ درطاق بستان صورت شاپور دوّم حجّاری شده و کتیبه هم اورا معرّفی میکند
چهارم ـ در پایکولی (بین قصر شیرین و سلیمانیّه در کوهی) کتیبهٔ بسیار مفصّلی است از نرسی ساسانی که به پهلوی اشکانی وساسانی نوشته شده اینجا نرسی شرح میدهد که چگونه بهرام سوّم رااز تخت پائین آورده بسلطنت رسیداین کتیبه مفصّلترین کتیبه‌های ساسانی است و اطّلاعاتی راجع بحدود ایران آن زمان میدهد
پنجم ـ دو کتیبه است از شاپور دوّم که در درب جنوبی قصر داریوش کنده اند یکی راجع بورود شاپور باین محلّ است و دیگری مربوط بکار هائی که کرده))

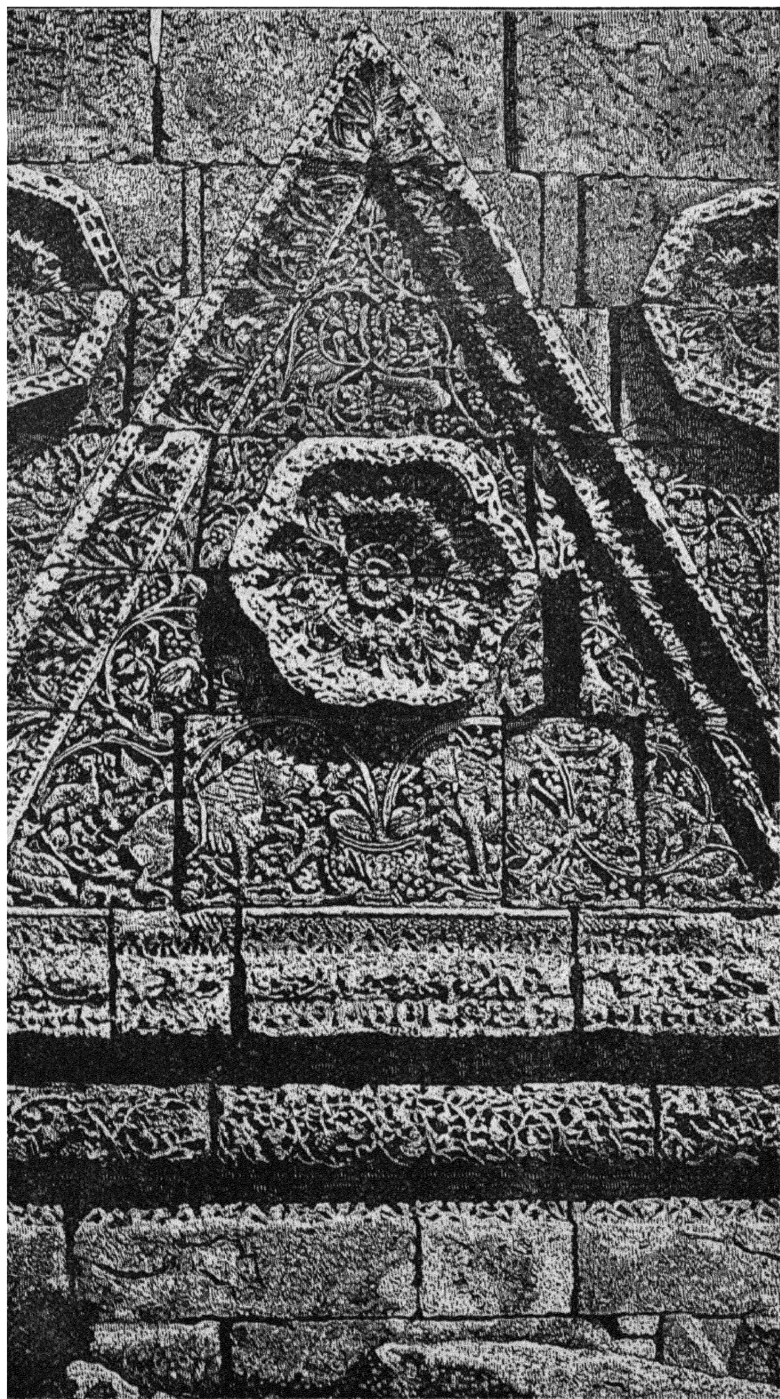
نقّاشی راجع بنقّاشی زمان ساسانیان درخود ایران چیزی بدست نیامده ولکن درحفرّیات تورفان در ترکستان چین نقّاشیهائی یافته اند که پیروان مانی را نشان میدهد و تماماً صورتهای ایرانی است از اینجا استنباط میشود که چینی ها این صورتها را از روی صورتهائی که پیروان مانی از ایران بچین برده اند کشیده اند و در ایران در دورهٔ ساسانیان نقّاشی ترّقی داشته در نزد اهل فنّ مسلّم است که ایرانیها در زمان مانی نقّاشی را از چین اقتباس و در آن تصرّفاتی کرده اند و این تصرّفات بعد درچین نفوذ یافته و اثراتی در نقّاشی چینی گذارده چنانکه نفوذ ایران در بعض صورتهای چینی کاملاً محسوس است

شعر شعر بمعنی کنونی (یعنی منظوم عروضی) در دورهٔ ساسانی وجود نداشت ولی سخنانی میگفتند یامیسرودند که دارای یك نوع نظم وترتیبی بوده (مثلاً شعر هشت هجائی و امثال آن)

موسیقی این فنّ موردتوّجه بود و در زمان خسرو پرویز ترّقی شایانی داشت اسامی معروف ترین موسیقی دانهای اینزمان را چنین ذکر کرده اند : باربَذْ ـ نَکیسا ـ بام شاذ ـ رامتین

زبانها وخطوط ایران قدیم

اگر چه راجع به بعض زبانها و خطوط ایران قدیم در جای خود ذکری شده ولی چون از برخی موقع ذکر بدست نیامده لذا در اینجا موضوع مذکور را خلاصه مینمائیم



مشرق بحر الميّت ـ تزئينات قصر َمشيتا

نمونهٔ خطّ زند یا آوستائی ــ از کتاب گیگر و کوهن (اساس فقه‌اللّغه ایرانی)

اوّل ـ زبانهای ایران قدیم از اینقرار بود ۱ ـ پارسی قدیم که کتیبه های شاهان هخامنشی را بدان نوشته اند ۲ ـ زبان آوستائی یعنی زبانیکه آوستا در آن انشاء شده ۳ ـ زبان پهلوی که دولهجه داشت : پهلوی شمالی یا اشکانی و پهلوی جنوبی یاساسانی ازاسامی معلوم است که در دورهٔ اشکانی و ساسانی باین دوزبان حرف میزدند محقّقاً معلوم نیست که زبان آوستائی معمول کدام قسمت از اهالی ایران قدیم بودولی ظنّ قوی این است که مادیها باین زبان تکلّم میکرده‌اند زبانهائی که اکنون درایران حرف میزنند ازیکی اززبانهای مذکورآمده مانند زبان پارسی کنونی و کردی و بلوچی و لری و گیلکی و مازندرانی و گبری و سیوندی و زبان یهودیهای ایران و نطنزی و کاشی وسمنانی و تات و طالش و غیره و نیز زبان پشتو یا پختو در افغانستان و زبان بخاری یا تاجیك در آسیای وسطی و زبان اُست ها درقفقاز بهٔ کلّیهٔ شعب پراکندهٔ زبان پارسی درترکستان و پامیر زیاد است(۱) اخیراً آثاری هم درآسیای وسطی ازسه زبان یافته اند که یکی بزبانهای ایرانی نزدیك است خلاصه آنکه زبانهای ایرانی از اقصی بلاد پامیر تا آسیای صغیر منتشر بوده و در قرن دهم هجری (۱٦م .) ازاسلامبول تا کلکتّه زبان پارسی رادر محاوره و تحریرات سیاسی و ادبی بکار میبردند

دوّم ـ خطوط از هر کدام از خطوط ایرانی بمناسبت موضوع ذکری شده و در اینجا فقط ازخطّ آوستائی باید چند کلمه گفت این خطّ ازخطّ پهلوی آمده وآنرا ازچپ براست مینویسند ولی کاملاً الفبائی است یعنی برای هر کدام ازصداهای زبان علامتی هست ازقرارمعلوم این خطّ درقرن ششم میلادی اختراع شده وچون آوستا را بااین خطّ نوشته‌اند موسوم بآوستائی گردیده بنا برآنچه بالاتر ودراینجا ذکر شد خطوط ایران قدیم ازاینقرار بود : خطّ میخی ـ پارسی ـ خطّ پهلوی ـ خطّ مانی ـ خطّ آوستائی خطّی هم درآسیای وسطی یافته اند که اکنون موسوم بخطّ سغدی است خطّ مزبور ازخطّ آرامی اقتباس شده بعد درآسیای وسطی منتشر و مبدّل بخطّ اویغور گردیده خطّ آخری برای کتابت زبان ترکی بکار میرفته و بعد ها بخطّ مغول و منچو تبدیل یافته چنانکه اکنون هم معمول است

(۱) ـ مانند زبان یغنوبی و وَخان وهروی وشغنان و غیره

خاتمه

یك نظر اجمالی بچهارده قرن ایران باستان بعد از آنچه راجع بچهارده قرن ایران قدیم در این کتاب ذکر گردید مقتضی است یك نظر اجمالی بتاریخ این عهد ممتد افکنده کلمه ای چند از کلّیّات آن بگوئیم آریانهای ایرانی در زمانی که محقّقاً معلوم نیست ازآریانهای دیگر جدا شده وازقرن‌چهاردهم قبل‌ازمیلاد بتدریج بفلات ایران آمده نام خودرا بآن دادند اینها باقوام وعشیره های متعدّد تقسیم‌شده بودند و دوقوم ازاقوام مذکور ـ مادیها وپارسیها ـ تابع دولت آسور شده چیزهای زیاد از آسوریها و بابلی‌ها اقتباس کردند بعد مادی‌ها فنون جنگی را در مکتب‌عمل ازآسوریها آموخته و بقیمت فدا کاری بسیار درزمان هووَخشَترَ ازقید آسوریها رسته بزودی دولت قدیم قویم آسور را منقرض نمودند این واقعه تازگی داشت زیرا این اوّلین دفعه بود که در آسیای غربی زمینهٔ استیلای آریانها تدارك میشد پس ازآن مادیها نتوانستند در مقابل پارسیها مقاومت نمایند وجای خودرا بآنها دادند اینها بایران بانی اکتفا نکرده خواستند عالم‌گیر شوند ودیری نگذشت که‌حکمرانی‌پارسیها از ماوراء سیحون تا حبشه و از پنجاب هند تا برقه (بعقیدهٔ بعضی تاقرطاجنه) مسلّم شد (۱) کوروش بزرگ این دولت را تأسیس نمود و داریوش بزرگ «آن‌را بترتیب صحیح» (۲) در آورد با تأسیس دولت هخامنشی چهار چیز در دفعهٔ اولی در تاریخ وقوع یافت:

اوّل ـ استیلای آریانها در آسیای غربی و بلکه در عالم آنروزی زیرا تا آن زمان باندازه‌ای که تاریخ یاد دارد استیلا با اقوامی بود که زبانشان بزبان مردمان اورال

---

(۱) راجع بقرطاجنه بین محقّقین اختلاف است ولی از قراین صریحاً استنباط میشود که در زمان هخامنشی ها قرار دادی بین ایران و مملکت مزبوره منعقد شده بود و برحسب آن قرطاجنه یك نوع تمکین از ایران داشته مثلا ژوستَنْ مورّخ رومی (از قرن دوّم میلادی) نوشته که داریوش اوّل مأموری بقرطاجنه فرستاده قربانی انسان ودفن میّت را منع کرد و سنای قرطاجنه از این امر تمکین نمود

(۲) ـ عین عبارت کتیبهٔ نقش رستم داریوش اوّل است

و آلتائی نزدیك است مانند عیلامیها ـ سومریها ـ هیت‌ها یا با مردمان سامی نژاد مثل کلدانیها ـ آسوریها ـ فینیقیها و غیره

دوّم ـ چنین دولت عظیمی تا آن زمان تأسیس نشده بود : آسور که قبل از بزرگ شدن مادیها بزرگترین دولت آن روزی بود شاید معادل نصف دولت هخامنشی میشد(۱)

سوّم ـ هیچ دولت بزرگی تا آن زمان دارای تشکیلاتی مانند ایران داریوش اوّل نگشته بود زیرا سلاطین آسور و غیره غالباً ممالك را برای غارت یا گرفتن باج تسخیر میکردند و تشکیلاتی مانند تشکیلات داریوش اوّل ممالك تابعه را بهم پیوند نمیکرد بنابراین تشکیلات داریوش در تاریخ تازگی داشت و دولت هخامنشی نخستین آزمایش آریانها و بلکه مردمان هند و اروپائی در تشکیل دولت‌های بزرگ گردید باین جهت گویند که در دورهٔ هخامنشی نه ملّتی منقرض شد و نه تمدّنی خاموش گردید

چهارم ـ هیچ دولت آسیائی تا زمان داریوش اوّل لشکر کشی باروپا نکرده بود (سفر جنگی داریوش به تراکیّه و ماوراء دانوب)

پارسیها در نهضت خود بغرب بیونان برخوردند و ثلثی از آن تابع شد ولی باقی یونان چنان مقاومتی نشان داد که نهضت پارسیها بمغرب خاتمه یافت : یونانیها بواسطهٔ پیشرفت های خود در مارا تُن و سالامین خواستند جهان بانی پارسیها را متزلزل نمایند ولی دیری نگذشت که ازجهت جنگهای داخلی یونان تفوّق باز باپارسیها شد و دول یونانی بواسطهٔ ثروت ایران و نفاق داخلی در مدار سیاست آریانهای ایرانی گردیدند پدید آمدن اسکندر باین اوضاع خاتمه داد : نهضت یونانی بطرف شرق شروع و امپراطوری اسکندر از حیث تشکیلات نسخه دوّم شاهنشاهی داریوش گردید با این تفاوت که استیلای آریانهای ایرانی در عالم باستیلای شعبهٔ دیگری از مردمان هند و اروپائی (مقدونی و یونانی) تبدیل یافت یعنی به تسلّط مردمانی که اگرچه آریانی نبودند ولی با آریانها قرابت نژادی داشتند تمدّن یونانی در ایران بسرعت منتشر شد ولی بعرض وطول نه بعمق جنگهای متمادی جانشینان اسکندر

(۱) ـ بهمین جهت دولت هخامنشی را بترتیب تاریخی اوّلین دولت عالم گیر دانند

وفسادی که از آن مترتّب بود و نیز رفتار بی‌رویّهٔ سلوکیها با ایرانیها بآنها تکانی داد ویکی از اقوام تازه نفس ایران که هنوز بعرصهٔ سیاست پا ننهاده بود پیش‌قدم گردیده اوّل سلوکیها و یونانیهای باختر را از ایران براند و بعد با رومی های قوی پنجه طرف و در سر تقسیم ممالك آسیای غربی در گیر و دار شد این مردم یا صحیح تر گفته باشیم این اردوی جنگی که در تاریخ موسوم بدولت پارت شده حمایت شرق را در مدّت چند قرن بعهده گرفته نهضت روم‌را در شرق متوقّف نمود در دورهٔ آنها ایران شکل دول متحدّه را یافت و اوضاعی در این‌جا برقرار شدکه بعدها نظایر آن در اروپای قرون وسطی تکرار گردید اشکانیان پس از آنکه در مقابل سیل نهضت رومی بشرق سدّی گشته ببسط دولت عظیم روم در آسیا خاتمه دادند از جهت عدم توّجه باحوال روحی ایرانیان از میدان مبارزه خارج شده جای خودرا مانند مادیها بازبپارسیها سپردند دولت ساسانی ایران‌را دارای مذهب رسمی نمود این اقدام در تاریخ ایران سابقه نداشت پارسیها در ابتداء خواستند دولت هخامنشی‌را ازنوتأسیس کنند ولی بزودی دریافتندکه بجای بابلی‌ها وفینیقیها و مصریهای هفتصدسال قبل ملّت قوی روم را در پیش دارند این بود که فرات سرحدّ طبیعی ایران و روم شد چه هرکدام از طرفین در طرف دیگر ضعیف بود جنگهای این دو دولت با هم قرنها طول کشید و با وجود جنگهای مکرّر متمادی باز دولتین با همدیگر مماشات کردند وگاهی هم در سر تقسیم مملکتی با هم کنار آمدند دولت ساسانی با فشار مردمان قوی وسلحشور شمال و شمال شرقی مواجه شد وباوجود این تمام مردمان‌مذکور را عاجز کرده تمدّن ایرانی‌را نجات ومسائل را بنفع ایران خاتمه داد این دولت در مدّت چهارقرن رو باوج رفت و بالاخره برای برتری در عالم قوای خودرا تحلیل برد و نتوانست در مقابل ملّت تازه نفس قوی و متّحدی مانند مسلمین دوام آورد : بالنتیجه بعد از دوازده قرن و نیم باز استیلاو تفوّق درآسیای غربی با مردمان سامی‌نژاد گردید

کارهائیکه آریانهای ایرانی برای تمدّن بشرکرده‌اند دربادی نظر ممکن است چنین استنباط شود که گذشته ها وکار های ملّی که از نژاد های مختلف بوده و

هر کدام تاریخ جداگانه و مستقلّی داشته اند ارتباطی با یکدیگر ندارد ولیکن وقتی که کلّیّهٔ بشر را در نظر گرفته از لحاظ آدمیّت بتواریخ ملل نظر کنیم بآسانی میبابیم که تمدّن‌های کنونی باوجود تفاوتهائی که باهم دارد باز نتیجهٔ حوادثی است که در اعصار قبل از تاریخ روی داده یاکار هائی که در عهود تاریخی انجام یافته و ملل و اقوام تاریخی که از نژاد های مختلف بوده اند هر کدام بنوبت خود برای نوع بشر کارهائی کرده بمیراث گذاشته وگذشته‌اند بنابر این آریانهای ایرانی هم که اقوام بزرگ بوجود آورده اند البتّه کارهائی کرده‌اند وبرای ما لازم است بدانیم که آن‌کارها چیست وبر مردمانی که قبل از آنها مالك الرّقاب ملل بودند چه مزایائی داشتند و چه مقامی را در تاریخ تمدّن حائزاند برای فهم مطلب باید تاریخ ایران قدیم را درنظر گرفته کلّیّاتی از آن استخراج کرد و این کلّیّات را با کلّیّاتی که از تواریخ ملل دیگر عهد قدیم استنتاج شده سنجید تا بدون انحراف از جادّهٔ بیطرفی آنچه حقّ است گفته شود

اگر بخواهیم مقایسه وسنجش‌را دراین صفحات بعمل آورده وبعد نتیجه‌را بنویسیم از حدودیکه برای این کتاب معیّن شده خارج خواهیم شد این است که به نتیجه میگذریم بنابر مقایسهٔ مذکور کارهائی که آریانهای ایرانی انجام داده و چیزهای تازه که در عالم قدیم داخل کرده اند و بعد میراث بشر شده و نفوذ در تمدّن های سایر اقوام و ملل در زمانهای مختلف یافته از این قرار است :

اوّل ـ تشکیل دولت بزرگی که تاآن روز درتاریخ نظیر نداشته چه از حیث بسط و چه از حیث تشکیلات

دوّم ـ ادخال معتقداتی پاك تر و اخلاق عالی تر در آسیای غربی و شرق نزدیك نسبت به آنچه قبل از آنها اکثر ملل قدیمه داشته‌اند (باستثنای بنی اسرائیل)

سوّم ـ طرز سلوك با ملل تابعه واداره کردن آنها موافق اصولی که باعث نزدیکی ملل اقوام بهمدیگر گردیده و زمینهٔ اختلاط و آمیزش آنها را با یکدیگر مهیّا نموده این طرز حکومت برای مللی که بعد از آریانهای‌ایرانی آمدند سرمشق

مملکت داری شد و بعد بمرور تکمیل گردید تا بپایه کنونی رسید

چهارم ـ تصرّفات در صنایع قدیمه باندازه ای که آن را ظریفتر و زیبا نمود

پنجم ـ تبدیل خطّ میخی مشکل به خطّ میخی آسانتری

امّا راجع بموقع آریانهای ایرانی در عالم قدیم با یك نظر سطحی به نقشهٔ آسیا و اروپا و افریقا حلّ مسئله خیلی آسان است ایران قدیم آسیای شرقی و وسطی و هند را با دنیای غربی اتّصال میداد و چون دریا نوردی در آن عهد آسان نبود زیرا قطب نما و بسیاری از چیز های لازم را فاقد بودند روشن است که این موقع چه اهمیّتی داشته : ایران قدیم در سر راه تجارت بین المللی و مهاجرت مردمان تازه‌نفس آسیای وسطی بطرف غرب واقع شده‌بود چه مردمانی دراعصارقبل ازتاریخ از ایران گذشته بطرف غرب رفته اند معلوم نیست همینقدر راجع بازمنهٔ قبل از تاریخ می بینیم که داستانهای ما پر است از جنگهای ایرانیها با مردمان شمالی که بایران هجوم میآورند ودر ادوار تاریخی هووَخشتر وکوروش چندین سال متوالی در امور شمالی ایران غوطه‌ورند و شاهان اشکانی و ساسانی همانقدر که با روم در گیر و دارند با مردمان شرقی نیز در جنگند اگر کیفیّات این جنگها را نمیدانیم از این جهت است که آثاری باقی‌نمانده پس معلوم است که‌ایران از یك طرف تمدّن خود را در شرق انتشار میداده ـ راههای تجارت را آماده و دریاها را بهم نزدیك میکرده ـ امنیّت‌را برای‌کاروانهای تجارتی تأمین وملل‌را بهمدیگر نزدیك مینموده و از طرف دیگر سدّی بوده درمقابل مردمان تازه نفس قوی شمال شرقی وشمالی مانند سك‌َها وماسارْت ها ویوئه‌چی ها وهونها وهونهای سفید (هیاطله) و خزرها و ترکها و غیره اگر این موقع ایران را در نظر گیریم به آسانی خواهیم فهمید که چرا آنقدر مذاهب مختلفه در ایران پدید آمده : چون ایران قدیم در سر چهار راه عالم قدیم واقع شده بود مذاهب هندی و معتقدات ملل آسیای غربی و تعالیم حکمائی‌مانندافلاطون و فلوطن (۱) وغیره درایران یادرحدود آن با یکدیگر تصادف مینمود واز مراوده وآمیزش پیروان مذاهب ومعتقدات مذکوره مذاهبی

---

(۱) ـ پیرو فلسفهٔ اسکندرائی (۲۰۵-۲۷۰ م .)

بوجود میآمد که مانند مهر پرستی و مذهب مانوی رنگ معتقدات اصلی آریانهای ایرانی را مییافت (۱) و چون این مذاهب به ممالك خارجه سرایت میکرد بوسیلهٔ معتقدات مذکوره افکار وعقاید ایرانی درمشرق ومغرب عالم قدیم منتشر و ایران بطور غیرمستقیم در ممالك غیر همجوار یا بعیده هم (مانند اروپای غربی و افریقای شمالی از یك طرف و ترکستان و چین از طرف دیگر) در معتقدات و تمدّن ملل مختلفه مؤثّر واقع میشد این است بطور کلّی و اختصار کار های آریانهای ایرانی درعالم قدیم مختصر مذکور معلوم میکند که کارهای این ملّت برای تمدّن بشر اگر ازحیث کیفیّت باهمیّت کار های یونانیهای قدیم نمیرسد ولیکن از حیث کمّیت کمتر نیست وبلکه بعقیدهٔ بعضی بیشتر است ازاین جهت محقّقین آریانهای ایرانی را ملّت تاریخی میدانند ـ بنا بر این و نظر به‌آنچه از تاریخ عالم قدیم معلوم است ملل تاریخی عهد قدیم بترتیب تقدّم تاریخی اینها بوده اند : مصریها ـ بابلیها ـ آریانهای ایرانی ـ یونانیها و رومیها ـ هندیها و چینی ها در این زمره داخل نیستند زیرا آنها در تاریخ تمدّن جرگه دیگری تشکیل داده اند

---

(۱) ـ این مذاهب را در خارجه مذهب ایرانی مینامیدند

ضمیمه

فهرست سلسله هائی که در ایران قدیم سلطنت کرده اند

اسامی شاهان

وقایع مهمّهٔ دوره ها و سلطنت ها

اسم پادشاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
	عیلام	
	عهد اوّل تاریخ عیلام	از ازمنهٔ قدیمه تا ۲۲۲۵
	مانیشتو سلسلهٔ کیش هارا تأسیس وعیلام‌را باجگذار آکد نمود	۲۸۰۰
	آنزان مطیع گودِآ پادشاه سومر گردید	درحدود ۲۵۰۰
کودورْنانْ ـ خونْدی	پادشاه عیلام شهر اورْرا تسخیر کرد ومجسّمهٔ نه‌نه را بشوش برد	۲۲۸۰
	برقراری سلسلهٔ سامی موسوم به نی‌سین در سومر	۲۲۳۵
ریمْ سینْ	سلسلهٔ نی سین را منقرض کرد	درحدود ۲۱۱۵
	عهد دوّم تاریخ عیلام	۷۴۵—۲۲۲۵
	برقراری سلسلهٔ اوّل سامی در بابل	۲۲۲۵
	قوانین حَمّورَبی	۲۰۸۰—۲۱۲۳
	حَمّورَبی پادشاه بابل ریم سین را از لارسا بیرون کرد	۲۰۹۳
	برقراری سلسلهٔ کاسّی ها در بابل	۱۱۸۵—۱۷۶۰
شوتْروک ـ ناخون تا	بابل را تسخیر و اشیاء نفیسه و تاریخی آن‌را که‌از جمله سْتِلِ نَرامْ سینْ بود بشوش برد	درحدود۱۱۹۰
شیل خاکینْ ـ شوشی ناك	بر آبادی ورونق عیلام افزود ـ بناهای قدیم‌را تعمیر کرد ـ آثار عتیقه را حفظ نمود ـ صنایع و ادبیّات عیلام باوج ترقّی خود رسید	درحدود ۱۱۷۰
	آغاز استقلال آسور	بین ۱۸۰۰و ۱۵۰۰
	پیدایش آرامیها و حملهٔ آنها ببابل و آسور	تقریباً ۱۳۰۰
	حملهٔ کلدانیها ببابل	۹۷۰
	عهد سوّم تاریخ عیلام	٦٤٥—۷۴۵
	جنگ اوّل آسور با عیلام در دوریلو	بین۷۲۲و۷۰۵
	جنگ دوّم و سوّم	٦۸۸

اسم پادشاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
تاومان	جنگ چهارم موسوم به تولیز	٦٥٩
	جنگ پنجم	٦٥١
خومْبان کالداش	جنگ آخری آسور با عیلام و انقراض آن	٦٤٥
	آریانهای ایرانی	
	آمدن آریانها به ایران	بین ٢٠٠٠ و ١٤٠٠
	کتیبهٔ بوغازکوای	درحدود ١٣٥٠
	برای دفعه اوّل درکتیبه های آسوری اسم آمادا و پارْسُوا برده شده است	٨٣٧
	قشون کشی آداد نیراری سوّم به ماد	٨١٠
	جنگ تیگلات پیلیسْتِرْ سوّم با مادیها و بردن اسراء و غنائم زیاد از ماد	٧٤٤
	درزمان آسور حیدین قشون آسور از دماوند گذشت	٦٧٤
اسم شاه	**دورهٔ مادی**	
دَیااوکو	سلطنت ماد را تأسیس کرد ـ مدّت سلطنت او	٧٠١—٦٥٥
فَرَوَرْتیش	با آسور جنگ کرد و کشته شد ـ مدّت سلطنت	٦٥٥—٦٣٣
هُووَخْشَتَرَ	مدّت سلطنت	٦٣٣—٥٨٤
	فتح او درجنگ با سَکَکَ ها واخراج آنها ازایران	٦١٥
	تسخیر نینوا و انقراض دولت آسور بدست مادیها	٦٠٥
	جنگ با لیدیّه و صلح با دولت مزبور	٥٩١—٥٨٥
	فوت هووَخْشَتَرَ	٥٨٤
ایخْتوویگو	مدّت سلطنت	٥٨٤—٥٥٠
	شکست ایخ توویگو ازکوروش و انقراض دولت ماد	٥٥٠
	دورهٔ پارسیها	
	سلسلهٔ هخامنشی	
	اوّل ـ پادشاهان پارس و آنزان	
هَخامَنِش	بعقیدهٔ بعضی از محققین فقط رئیس دودمان بوده و پادشاهی نداشته	

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
چیش پیش	در پارس شاه بود	حوالی ۷۳۰
کمبوجیه	در پارس شاه بود	
کوروش	در پارس شاه بود	
چیش پیش	در پارس و آنزان شاه بود	
کوروش		
کمبوجیه		
	دوّم ـ دورهٔ عظمت پارس	
کوروش بزرگ	در انزان و بعد در تمام ایران سلطنت کرد و شاهنشاهی ایران را تأسیس نمود مدّت سلطنت	۵۵۹—۵۲۹
	تسخیر همدان و انقراض دولت ماد	۵۵۰
	تسخیر سارد و انقراض دولت لیدیّه	۵۴۶
	تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر	۵۴۵
	جنگهای کوروش در ممالك شرقی	۵۴۶—۵۳۸
	تسخیر بابل و تاجگذاری کوروش در آنجا	۵۳۸
	فوت کوروش	۵۲۹
کمبوجیه	مدّت سلطنت	۵۲۹—۵۲۲
	سفر جنگی بمصر و تسخیر آن	۵۲۶—۵۲۲
	اعزام لشکر بقرطاجنه و قشون کشی به حبشه	۵۲۴
	قیام بردیای دروغی	۵۲۲—۵۲۱
داریوش اوّل (داریَوَهُش)	مدّت سلطنت	۵۲۱—۴۸۶
	جنگهای داخلی و قلع و قمع شورشیان (تسخیر بابل)	۵۲۱—۵۱۷
	تسخیر پنجاب و سند	بین ۵۱۵—۵۱۲
	سفر جنگی داریوش به مملکت سَکَ ها	۵۱۴
	آتنی ها هیپ پیاس جبّار را از آتن اخراج نمودند	۵۱۰
	پارسیها تراکیّه را از نو تسخیر کردند	۴۹۲
	جنگ ماراتُن	۴۹۰
خشیارشای اوّل	مدّت سلطنت	۴۸۶—۴۶۵
	رفع شورش مصر و تسخیر آن از نو	۴۸۴
	قشون کشی خشیارشا بیونان ـ عبور از ترموپیل ـ جنگ دریائی در آرتی میزیوم ـ تسخیر آتن	۴۸۰

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
	جنگ سالامین جنگ پلاته کشته شدن خشیارشا ـ نیابت سلطنت آرْدوان	۴۸۰ ۴۷۹ ۴۶۵—۴۶۴
اردشیر اوّل (درازدست) اَرْتَخْشَتْرَ	مدّت سلطنت شورش مصر و رفع آن عهدنامهٔ کیمون ـ مسئلهٔ استقلال داخلی یونانیهای آسیای صغیر که جزو اتّحاد دِلُسْ بودند	۴۶۴—۴۲۴ ۴۶۰—۴۵۴ ۴۴۹
خِشَیارشای دوّم	مدّت سلطنت او ۴۵ روز بود و بدست سُغدیانس کشته شد	۴۲۴
سُغدیانُسْ	شش ماه سلطنت کرد	۴۲۴
داریوش دوّم (دارَیَوَهُش)	مدّت سلطنت طغیان مصر	۴۲۴—۴۰۴ ۴۱۵
اردشیر دوّم اَرْتَخِشَتْرَ	مدّت سلطنت جنگ کوروش کوچك در کونّاکسا ـ کشته شدن او عهدنامهٔ آنتالسیداس (آنتالکیداسْ) یونانیهای آسیای صغیر کاملا تابع ایران شدند	۴۰۴—۳۶۰ ۴۰۱ ۳۸۷
اردشیر سوّم اَرْتَخِشَتْرَ	مدّت سلطنت تسخیر صیدا و مصر از نو	۳۶۰—۳۳۸ ۳۴۵—۳۴۴
اَرْشَك	مدّت سلطنت	۳۳۸—۳۳۶
داریوش سوّم	مدّت سلطنت آمدن اسکندر بایران ـ جنگ گرانیك جنگ ایسّوس جنگ گوگامل فوت داریوش ـ انقراض سلسلهٔ هخامنشی	۳۳۶—۳۳۰ ۳۳۴ ۳۳۳ ۳۳۱ ۳۳۰
اسم پادشاه	**دورهٔ مقدونی و سلوکی**	
اسکندر	مدّت سلطنت او بعد از انقراض سلسلهٔ هخامنشی سفر جنگی اسکندر بهند نِهآرْخ با سفاین یونانی از هند مراجعت کرد فوت اسکندر و آغاز فترت	۳۳۰—۳۲۳ ۳۲۷—۳۲۵ ۳۲۴ ۳۲۳
	پادشاهان سلوکی	
سِلِکوس اوّل	دولت سلوکی را تأسیس کرد ـ ابتدای تاریخ سلوکی	۳۱۲

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
سِلِکوس اوّل	مدّت سلطنت	۳۱۲—۲۸۱
آنطیوخوس اوّل	مدّت سلطنت	۲۸۱—۲۶۲
انطیوخوس دوّم	مدّت سلطنت آغاز استقلال باختر و پارت	۲۶۲—۲۴۶ ۲۵۶—۲۵۰
سِلِکوس دوّم	مدّت سلطنت	۲۴۶—۲۲۶
سلکوس سوّم	مدّت سلطنت	۲۲۶—۲۲۳
آنطیوخوس سوّم	مدّت سلطنت	۲۲۳—۱۸۷
سلکوس چهارم	مدّت سلطنت	۱۸۷—۱۷۵
آنطیوخوس چهارم	مدّت سلطنت	۱۷۵—۱۶۴
آنطیوخوس پنجم	مدّت سلطنت	۱۶۴—۱۶۲
دِمِتریوس	مدّت سلطنت	۱۶۲—۱۵۰
دمتریوس دوّم	مدّت سلطنت	۱۵۰—۱۳۸
آنطیوخوس ششم	مدّت سلطنت	۱۳۸—۱۲۹

دورهٔ پارتیها

اسم شاه	سلسلهٔ اشکانیان	
ارشک	دولت پارت را تأسیس کرد ـ مدّت سلطنت	۲۵۶—۲۵۳
تیرداد	به تحکیم دولت پارتیها پرداخت ـ مدّت سلطنت	۲۵۳—۲۱۴
اردَوان اوّل	گرگان را ضمیمه نمود ـ مدّت سلطنت	۲۱۴—۱۹۶
فری یاپت	مدّت سلطنت	۱۹۶—۱۸۱
فرهاد اوّل	شهر خاراکس را در ری بنا کرد ـ مدّت سلطنت	۱۸۱—۱۷۳
مهرداد اوّل	با سلوکی ها جنگید و موفّق شد ـ مدّت سلطنت	۱۷۰—۱۳۸
فرهاد دوّم	با آنطیوخوس سی دِمِسلوکی جنگ کرده موفّق شد و سلوکی ها را از حدود ایران براند	۱۳۸—۱۲۵
اردوان دوّم	در جنگ بایوئه چیها زخم برداشت و درگذشت	۱۲۵—۱۲۴
مهرداد دوّم کبیر	به سَکَ ها شکست فاحشی داد ـ درزمان او ایران با	

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ قبل از میلاد
مهرداددوّم کبیر	دولت عظیم روم ارتباط یافت حدود ایران را بکوههای هیمالایا در مشرق و به بین النّهرین در مغرب رسانید مدّت سلطنت	۱۲۴—۸۷
سَنَدْروك	بعد از مهرداد کبیر مدّتی بفترت گذشت تا در ۷۷ این شاه بتخت نشست ـ مدّت سلطنت	۷۷—۶۹
فرهاد سوّم	مدّت ـ لطنت	۶۹—۶۰
مهرداد سوّم	مدّت سلطنت	۶۰—۵۶
اُرُدْ اوّل	مدّت سلطنت جنگ اوّل ایران باروم ـ فتح حرّان ـ کشته شدن کراسّوس	۵۵--۳۷ ۵۳
فرهاد چهارم	مدّت سلطنت جنگ دوّم و سوّم ایران باروم ـ شکستهای آنتوان ـ مأیوس شدن رومیها از تسخیر ایران ـ صلح متمادی آنها با ایران	۳۷—۱
فرهاد پنجم	تا سنهٔ ۲ میلادی سلطنت کرد	سنهٔ میلادی
ارد دوّم	مدّت سلطنت	۲—۶
وانان اوّل		۷—۱۶
اَرْدَوان سوّم	پادشاه ماد و دست نشاندهٔ پارتیها بود بعد تخت را از وانان گرفت	۱۶—۵۱
واردان	جنگ خانگی	
گودَرْزْ	جنگ خانگی	
وانان دوّم	جنگ خانگی	
بلاش اوّل (وَلَکَشْ)	مدّت ـلطنت ـ در جنگ با عشیره دَها موفّق شد	۵۱—۷۷
پاکُرْ دوّم و اردوان چهارم	زمان فطرت بودکه تا ۱۰۷ میلادی بطول انجامید	۱۰۷
خسرو	جنگ تراژان امپراطور روم با ایران وعقب نشینی او ـ صلح رومیها با ایران ـ مدّت سلطنت	۱۰۷—۱۳۳

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ میلادی
بلاش دوّم		۱۳۳—۱۹۱
بلاش سوّم		
بلاش چهارم	جنگ با رومیها ـ عقب نشینی سِپتیمْ سِوِرْ امپراطور روم	۱۹۱—۲۰۸
بلاش پنجم	مدّت سلطنت	۲۰۸ - ۲۱۶
اردوان پنجم	مدّت سلطنت	۲۱۶—۲۲۴
	آمدن کارکالاّ بایران ـ شکست رومیها و تأدیه غرامت بدولت ایران	۲۱۷—۲۱۸
	انقراض دولت اشکانی	۲۲۴
	دورهٔ دوّم پارسیها سلسلهٔ ساسانی	
پابك	در جزئی از پارس امارت داشت	
شاپور	در پارس امارت داشت	۲۱۱—۲۱۲
اردشیر اوّل پابکان	در پارس امارت داشت	۲۱۲—۲۲۶
	جنگ با اردوان پنجم و کشته شدن آخرین شاه اشکانی	۲۲۴—۲۲۶
	شاهنشاهی اردشیر	۲۲۶—۲۴۱
	جنگ با روم	۲۲۸—۲۳۲
شاپور اوّل	مدّت سلطنت	۲۴۱ — ۲۷۱
	جنگ اوّل شاپور با روم	۲۴۱—۲۴۴
	جنگ دوّم شاپور با روم ـ اسارت والِریَن امپراطور روم	۲۵۸—۲۶۰
	مانی مذهب خود را آشکار کرد	۲۴۲
هرمز اوّل	مدّت سلطنت	۲۷۱—۲۷۲
بهرام اوّل	مدّت سلطنت	۲۷۲—۲۷۵
	در زمان او رومیها دولت تَدْمُرْ را منقرض کردند	
بهرام دوّم		۲۷۵ -- ۲۸۲
بهرام سوّم	چهار ماه سلطنت کرد	۲۸۲
نرسی	مدّت سلطنت	۲۸۲—۳۰۱
	شکست گالِریوس سردار رومی	۲۹۶
	جنگ دوّم با روم و از دست دادن پنج ولایت	۲۹۷

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ میلادی
هرمز دوّم	مدّت سلطنت ـ در جنگ با اعراب کشته شد	۳۰۱—۳۱۰
آذر نرْسی		۳۱۰
شاپور دوّم ـ بزرگ ذوالاکتاف	مدّت سلطنت جنگ اول شاپور با روم جنگ با هونها و فتح شاپور جنگ دوّم شاپور با روم و فتح ایران صلح رومیها با ایران و استرداد پنج ولایتی که در زمان نرسی از ایران مجزّی شده بود جنگ با روم در سر ارمنستان و گرجستان و معاهدهٔ عدم دخالت طرفین در این دو مملکت	۳۱۰ - ۳۷۹ ۳۳۸—۳۵۰ ۳۵۰ - ۳۵۷ ۳۵۹ - ۳۶۳ ۳۶۳ ۳۷٦
اردشیر دوّم نیکو کردار	مدّت سلطنت	۳۷۹—۳۸۲
شاپور سوّم	مدّت سلطنت تقسیم ارمنستان بین ایران و روم	۳۸۲—۳۸۸ ۳۸٤ - ۳۹۰
بهرام چهارم	کرمانشاه لقب داشت ـ مدّت سلطنت	۳۸۸— ۳۹۹
یزدگرد اوّل	بزه‌کار (گناهکار) لقب داشت ـ امپراطور روم آرکادیوس ولیعهد خود تئودوس‌را بار سپرد و یزدگرد ازاو سرپرستی کرد تا بتخت نشست مدّت سلطنت	۳۹۹—٤۲۰
بهرام پنجم	ملقّب به گور ـ مدّت سلطنت جنگ با بیزانس و بی نتیجه ماندن آن ـ عهدنامهٔ صلح با روم جنگ با هیاطله و شکست آنها	٤۲۰—٤۳۸ ٤۲۱ ٤۲٥
یزدگرد دوّم	مدّت سلطنت ـ مسئلهٔ مذهبی در ارمنستان	٤۳۸—٤٥۷
هرمز سوّم	مدّت سلطنت	٤٥۷—٤٥۹
فیروز اوّل	مدّت سلطنت با هیاطله جنگ کرد و کشته شد	٤٥۹— ٤۸۳
بلاش	صلح با هیاطله ـ رسمی شدن مذهب عیسوی در ارمنستان و گرجستان ـ مدّت سلطنت	٤۸۳— ٤۸۷
قباد اوّل	مدّت سلطنت در دفعه اولی پیدایش مَزْدَك ـ خلع قباد از سلطنت و فرار اواز	٤۸۷—٤۹۸

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	سنهٔ میلادی
	محبس ـ رفتن قباد نزد هیاطله	۴۹۸
جاماسب	مدّت سلطنت	۴۹۸ — ۵۰۲
قباد اوّل	مدّت سلطنت در دفعه دوّم	۵۰۱ — ۵۳۱
	جنگ باروم شرقی ـ تسخیر دیاربکر و صلح با بیزانس	۵۰۳
	جنگ با هیاطله و شکست فاحش آنها	۵۰۳ — ۵۱۳
	جنگ دوّم با شرق ـ طلبیدن بیزانس ماساژتها و هونها را بکمك خود ـ عهدنامهٔ استاتوکو (بقاء الشئی علی ماکان)(۱)	۵۳۱
خسرو اوّل انوشیروان	دادگر لقب داشت ـ مدّت سلطنت قلع مزدکیان ـ اصلاحات در سپاه و مالیّه و داوری ترویج فلاحت و تجارت ـ اصلاحات اداری ـ تقسیمات اداری ایران ـ تأسیس مدرسه طب در گندی شاپور ترجمه کتب فلسفی یونان و کتاب بیدپای هندی (کلیله و دمنه)	۵۳۱ — ۵۷۹
	انعقاد عهدنامهٔ صلح با روم شرقی	۵۳۲
	جنگ اوّل باروم شرقی ـ روم متعهّد شد غرامت جنگ را بپردازد	۵۳۹ — ۵۴۰
	جنگ دوّم با روم در سر لازیکا ـ متارکه با بیزانس	۵۴۰ — ۵۵۷
	صلح پنجاه ساله با روم ـ بیزانس متعهّد شد که در مدّت پنجاه سال همه ساله مبلغی بایران بپردازد	۵۵۷
	جنگ با هیاطله و تقسیم مملکت آنها بین ایران و ترکهای ماوراء سیحون	تقریباً ۵۵۷
	سفر جنگی ایرانیها به یمن و اخراج حبشیها از آنجا	۵۷۰
	جنگ با ترکها ـ عقب نشینی خاقان ترکستان	درحدود ۵۷۱
	جنگ سوّم با بیزانس ـ فوت انوشیروان	۵۷۲ ـ ۵۷۹
هرمز چهارم ترك زاد	مدّت سلطنت	۵۷۹ — ۵۹۰
	جنگ با بیزانس	۵۷۹ — ۵۹۰
	جنگ با ترکها و شکست آنها از بهرام چوبین سردار ایران ـ کشته شدن خاقان ترکستان و اسیر گشتن پسرش ـ ترکها باجگذار ایران شدند	

(۱) ـ یعنی برگشت طرفین باحوال قبل از جنگ

اسم شاه	وقایع مهمّه ـ ملاحظات	هجری	سنهٔ میلادی
خسرو دوّم پرویز	مدّت سلطنت		٥٩٠—٦٢٧
	یاغی شدن بهرام چوبین برخسرو ـ رفتن او بروم وآمدن بایران باقشون بیزانس ـ فوت مریس امپراطور بیزانس ونشناختن خسرو فُکاس را بامپراطوری روم جنگهای خسرو پرویز با رومیها ـ فتوحات خسرو ـ مسخّر شدن آسیای صغیر و سوریّه وفلسطین و مصر بدست شهر براز و شاهین ـ آوردن صلیب مسیح بایران		٦٠٣—٦١٧
	آمدن هرقل قیصر بیزانس بطرف ایران وبهره مندی او		٦٢٢—٦٢٧
	محاصرهٔ قسطنطنیه بدستیاری شاهین سردار ایران		٦٢٦—٦٢٧
		هجری	میلادی
	فوت سردار مزبور ـ حمله هرقل بدستگرد	٤—٥	٦٢٦—٦٢٧
	خلع و کشته شدن خسرو پرویز	٥—٦	٦٢٧—٦٢٨
قباد دوّم شیرویه		٥—٧	٦٢٧—٦٢٩
	صلیب مسیح را که ایرانیها از بیت المقدس آورده بودند برومیها مسترد داشت	٧	٦٢٩
اردشیر سوّم		٧	٦٢٩
خسرو سوّم		٧	٦٢٩
جوانشیر		٧	٦٢٩
بُوراندخت	صلح قطعی با روم نمود و نصیبین برای ایران بماند	٨	٦٣٠
گشناسب بنده		٩	٦٣١
آزرمیدخت		٩	٦٣١
هرمز پنجم		٩	٦٣١
خسرو چهارم		٩	٦٣١
فیروز دوّم	پدرش مهرگشناسب نواده قباداوّل ومادرش چهاربخت نواده انوشیروان بود	٩	٦٣١
خسرو پنجم	ملقّب به خورزاد و فرّخ زاد	٩	٦٣١
یزدگرد سوّم	مدت سلطنت	١٠—٣١	٦٣٢—٦٥٢
	جنگهای سرحدّی بامسلمین (زنجیر ـ پل ـ بُوَیب وغیره)	١٢—١٤	٦٣٤—٦٣٦
	جنگ قادسیه ـ مسلمین مدائن را تسخیر کردند	١٤	٦٣٦

اسم شاه	وقایع مهمّه ــ ملاحظات	سنوات هجری	سنوات میلادی
	جنگ جلولاء	١٦	٦٣٨
	یزدگرد سفارتی بچین فرستاده از فغفور کمك طلبید	١٦	٦٣٨
	جنگ نهاوند	٢١	٦٤٢
	کشته شدن یزدگرد سوّم و انقراض دولت ساسانی	٣١	٦٥٢
	فغفور چین فیروز پسر یزدگرد را شاه ایران دانسته تزی کیك را باو تفویض کرد	٤٠	٦٦١
	فیروز نزد فغفور چین رفته اجازهٔ تأسیس آتشکده را در چان کای تحصیل نمود	٥٣	٦٧٤
	اشخاصی که از سلسله ساسانی نبودند		
خسرو	بهرام پنجم تخت را از او باز ستاند		٤٢٠
بهرام ششم	معروف به بهرام چوبین بود که بعد از جلوس موسوم به بهرام ششم گردید و چند ماهی سلطنت کرد		٥٩٠
بیستام	در مدت چهار سال امارت مستقله داشت		٥٩٢—٥٩٦
شهر براز	دو ماه سلطنت کرده مصر و سوریّه و آسیای صغیر را به رومیها ردّ نمود	٧	٦٢٩

مصحح طبع مهدی اکباتانی

از خوانندگان تمنّی میشود غلط های ذیل را اصلاح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۹	(یا ـارخْ)	با (ـارخْ)
٤٤	۹	که‌دولت	دولت
٤۹	۱۷	باری بر	بنابر
۵۵	۲۰	شما	یونانیها
۵٦	۱٦	نموده	نمود و
۵۸	۳	موقةً	موقتاً
٦۷	٤	توسط	بتوسط
۸۹	۱۰	در دربار	در دریا
۹۰	۵	باشد	باشند
۹٤	۱۲	آخست	آخت
۱۰۹	٤	نژاد منتها	نژاد
۱۰۹	۵	بالا	بالاتر
۱۱۸	٤	این سلسله	سلوکیها
۱۳۰	۱۱	سواره‌های	سوار های
۱۵۵	۱٤	سنگ خارا	سنگ
۱۵۸	۱۱	او	بهرام
۱٦٦	۲۱	کرد	کرده
۱۷٤	۱٤	نموده	نمود
۲۱٤	۱۱	این عقیدهٔ	این عقیده
۲۳۵	۲۱	میخی-پارسی	میخی‌پارسی
۲۳۹	۲۳	ملل اقوام	ملل و اقوام

ذیل صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۸	عود	کُندُر
۱۲۱	۲	شده	ایم